

عملیات مرصاد و سرنوشت منافقین

محمد علی صدر شیرازی

فهرست مطالب

مقدمه

پیشگفتار

بخش نخست: سازمان مجاهدین خلق ایران

فصل اول: سازمان مجاهدین خلق در مقطع پیش از پیروزی انقلاب

اسلامی

گفتار اول: تأسیس تا افول نیروهای مذهبی (1344-1350)

گفتار دوم: ضربه‌ی شهریور و گذار خونین به مارکسیسم (1350-1354)

گفتار سوم: اعلام رسمی مارکسیسم تا افول جریان ارتداد (1354-1357)

فصل دوم: سازمان مجاهدین خلق پس از پیروزی انقلاب اسلامی

گفتار اول: احیای سازمان و مشی براندازی نرم (1357-1360)

گفتار دوم: ورود به فاز نظامی

گفتار سوم: بیست سال تلاش برای بقا

گفتار چهارم: سیری در روابط درون سازمانی منافقین

گفتار پنجم: سازمان مجاهدین و جنبش سبز

گفتار ششم: سازمان مجاهدین خلق؛ امروز

بخش دوم: عملیات مرصاد

فصل اول: بسترهای شکل‌گیری عملیات مرصاد

گفتار اول: عملیات‌های «ارتش آزادی بخش»: بستر روانی و نظامی عملیات مرصاد

گفتار دوم: سازمان مجاهدین خلق و رژیم بعث

گفتار سوم: سازمان مجاهدین و آمریکا در آستانه‌ی عملیات مرصاد

گفتار چهارم: جایگاه عملیات «فروغ جاویدان» در استراتژی و اهداف منافقین

فصل دوم: عراق و منافقین در عملیات مرصاد

گفتار اول: تهاجم عراق به مرزهای ایران

گفتار دوم: مقدمات تهاجم منافقین به خاک میهن

گفتار سوم: نشست توجیهی عملیات سازمان مجاهدین

گفتار چهارم: ترکیب و سازماندهی نیروها و تجهیزات سازمان

گفتار پنجم: اهداف، زمان بندی و دستور العمل‌های عملیات «فروغ جاویدان»

گفتار ششم: آغاز عملیات

فصل سوم: شکست متجاوزین و پیروزی عملیات مرصاد

گفتار اول: شکست عراق در مراحل اول و دوم عملیات

گفتار دوم: فتح الفتوح «مرصاد»

گفتار سوم: سرانجام «مرصاد»

گفتار چهارم: اردوگاه اشرف پس از عملیات مرصاد

گفتار پنجم: خاطراتی از عملیات مرصاد

گفتار ششم: عملیات مرصاد؛ پیامدها و دستاوردها

نتیجه گیری

فهرست منابع

«نهضت آزادی ایران» که پایه‌های عقیدتی خود را بر بنیادهایی اومانیستی-پوزیتیویستی همچون لیبرالیسم غرب‌گرا استوار ساخته بود، در طنزی تاریخی، خاستگاه مکتبی مارکسیستی گشت که در تقسیم بندی‌های رایج در جریان شناسی، در نقطه مقابل لیبرالیسم طبقه بندی می‌شود.

برخی از شاگردان مذهبی مهندس بازرگان با هدف غایی تشکیل حکومت اسلامی در شهریور ماه 1344 «سازمان مجاهدین خلق ایران» را پایه‌گذاری نمودند. بنیان‌گذاران سازمان که از نزدیک شاهد شکست تئوری‌های سازش‌کارانه و متناقض‌نمای نهضت آزادی بودند، با روی آوردن به مشی چریکی، مبارزات خود را علیه رژیم پهلوی آغاز نمودند.

مهمترین دغدغه‌ی ایدئولوژیک بنیان‌گذاران سازمان «زدودن پیرایه‌های خط اصیل اسلام» بود. از همین روی تلاش نمودند تا خود دست به کار شده و با آغاز سیری مطالعاتی در حوزه‌ی اسلام، تئوری مبارزاتی خود را از آن استخراج کنند.

اما در فراز و نشیب روزگار، سرنوشت سازمان مجاهدین خلق - این برون‌دادِ جوانان پر شور و مسلمان - به یکی از مخوف‌ترین و خون‌ریزترین گروه‌های تروریستی جهان تبدیل شد. هرچند در سیر تطور سازمان مجاهدین، شیب تند سیر قهقرایی با اندک نوساناتی پایدار بوده است؛ اما در این سیر و در میان ضربات متعدد وارده بر پیکره‌ی این فرقه، پاسخ قاطع رزمندگان اسلام در «عملیات مرصاد» نقطه‌ی عطفی بی‌بدیل در سوق دادن آن به اضمحلال است.

حقیقتی که گذر سال‌ها از آن پرده برداشت آنست که این عملیات نه یک درگیری در جبهه‌ای خاص بلکه تقابل تمام قامت اسلام و کفر با تمام اذنباش بود و تنگه چهار زبر را به میعاد فتح الفتوح لشکر اسلام مبدل ساخت.

پیامدها و دستاوردهای این حسن ختام دفاع مقدس برای جمهوری اسلامی ایران از سویی و تبعات بنیاد برافکن آن برای منافقین و رژیم بعث عراق آن‌چنان گسترده است که تا به امروز نیز بر معادلات حاکم بر گوشه‌ای از نظام بین‌الملل تاثیر گذار بوده و هست.

مسأله‌ی فوق‌خود گواه آنست که این نقطه‌ی عطف در تاریخ معاصر ایران جایگاهی بسیار بالاتر از آنچه تاکنون بدان پرداخته شده را داشته و با مروری بر پیشینه‌ی بحث و تالیفات صورت گرفته، خلاء و حداقل کاستی جدی در پرداختن به «عملیات مرصاد» به عنوان موضوع محوری یک پژوهش احساس می‌شود. فارغ از بعد تأثیرات تبعی عملیات مرصاد بر معادلات داخلی و منطقه‌ای و بعضاً بین‌المللی و تأثیر آن در تغییر سرنوشت جنگ تحمیلی، خود این عملیات شکوه‌مند نیز تجلی‌گاه صحنه‌هایی بدیع و گاه شگفت‌انگیز از درایت نظامی، سرعت عمل، اتحاد نیروهای مکمل، حضور مردم در صحنه و ایثار رزمندگان اسلام بوده و این عملیات را شایان توجه و تعمقی بیشتر می‌نماید.

اما همان‌گونه که یکی از فرماندهان عملیات مرصاد تصریح دارد «شناخت عملیات مرصاد بدون شناخت منافقین میسور نیست». پرواضح است که پرداختن به سرنوشت گروهی مرموز و پرابهام، بدون غور در سرشت آن منتج به مطلوب نخواهد بود.

ضمن قدردانی از تلاش‌های صورت گرفته در بازخوانی موضوع این پژوهش که البته در قاطبه‌ی موارد به آن به صورت تبعی و حاشیه‌ای پرداخته شده است، نوشتار حاضر برآنست تا فارغ از پیش‌داوری‌ها و تأثیر پذیری از جنجال‌های ژورنالیستی غیر مستند، سازمان مجاهدین خلق و سرنوشت آن را در قالب عملیات مرصاد و پیامدهای آن بازکاوی نماید.

گرچه بازخوانی تاریخ با توصیف هم‌خوانی دارد، اما این امر آنگاه می‌تواند بیشتر مستفاد امروزیان قرار گیرد که با تحلیل آن وقایع و نیز پرداختن به چرایی وقوع آن همراه شود. همین دغدغه، نگارنده را برآن داشت تا به پرداخت توصیف سیر تطوّر سازمان مجاهدین خلق و نیز مآل‌های مرصاد بسنده ننموده و حتی‌المقدور و حسب‌المجال به علت‌کاوی پدیده‌های کلیدی بپردازد. در همین راستا برآنیم تا با طرح این پرسش که چرا و چگونه سرنوشت ماحصل جوانانی با صفای باطنی اولیه و شوری آنچنان انقلابی در مبارزه با طاغوت و برپایی حکومت اسلامی، به فرقه‌ای مرتد و این‌چنین خونریز انجامید، در پی پاسخی باشیم که بتواند درسی برای امروز و فردایمان باشد.

با توضیحات فوق مشخص گردید که تنها بخشی از سوالات مطروح در بدو این نوشتار از نوع «چگونه»، از جمله چگونگی تأسیس، نضج و اضمحلال سازمان مجاهدین خلق و چگونگی آغاز و فرجام عملیات مرصاد می‌باشد. بخش دوم سوالات با «چرایی» سر و کار دارد و چرایی مصادیق فوق الذکر را می‌کاود. جستار حاضر، در مقام فرضیه، گسست جوانان مسلمان بنیان‌گذار سازمان مجاهدین از روحانیت اصیل و تمسک به مکاتب شرق و غرب را نقطه‌ی عزیمت انحرافات بعدی این تشکّل می‌داند.

اما در مقطع پس از انقلاب، فرضیه آنست که معادلات فکری سازمان به انزوا رفته، هواهای نفسانی شخصی به خاستگاه کنش و اندیشه حاکم بر آن تبدیل گشته است.

در مبحث عملیات مرصاد نیز بلاهت و ناچاری دو دلیل اصلی منافقین و متحدین خارجی آنان برای طراحی به نظر می‌رسد و در سوی مقابل روحیه‌ی ایثار مردم و نیروهای رزمی و نیز مدیریت داهیانہ جنگ به عنوان عامل فتح الفتوح مرصاد مفروض است.

براساس گونه شناسی سوالات تحقیق حاضر و ضرورت پاسخ به تمام آنان، روش مختار، روش «توصیفی» در تلفیق با لایه‌هایی از روش «تبیینی» و علت‌کاو است. همچنین برای تبیین دقیق‌تر برخی پرسش‌های بخش دوم کتاب، در فصولی از این بخش، دو روش فوق در بستر رویکرد تفسیری (تفهّم بین‌الادھانی) مورد استفاده قرار گرفته است.

در مقام جمع آوری داده آنچه بیش از هرچیز بدان توجه شده است اینکه، با توجه به سوگیری‌های رایج در منابع از گونه‌ی ثانویه در مباحث مربوط به گروه‌های سیاسی، محور کار بر جمع آوری داده از منابع دست اول اعم از گفته‌ها، نگاشته‌ها و فیلم‌های ویدئویی اعضای سازمان و جانشندگان از آن استفاده شده است که در این مسیر، در کنار فیلم‌ها، کتب و مقالات مربوط، پایگاه‌های اینترنتی معتبری که توسط اعضای سابق سازمان راه‌اندازی و اداره می‌شوند، بسیار راهگشا بوده است. این روی‌کرد تاحدودی کار تحقیق را با دشواری مواجه ساخت و لاجرم عدد منابع مورد استفاده اعم از کتاب، مقاله، فیلم، خبر و ... را به صدها رسانید که در کتاب‌نامه به مشخصات بخشی از آن اشاره شده است.

بخش نخست کتاب حاضر، به ماجراهای شگفت‌انگیز و پرفراز و نشیب در سرشت و سرنوشت سازمان مجاهدین خلق می‌پردازد. این بخش در قالب دو فصل این موضوع را بررسی می‌کند. در فصل نخست که به مقطع پیش از پیروزی انقلاب اسلامی اختصاص دارد، زمینه‌های شکل‌گیری، تأسیس سازمان، چرخش به سمت مارکسیسم و ضربات رژیم بر پیکر سازمان مجاهدین بازکاوی شده است.

در فصل دوم، سیر حوادث سازمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بازه‌ی زمانی 1357 تا 1390، از جمله خروج بر نظام جمهوری اسلامی، سیل ترورها و شکنجه‌ها، هم‌عهدی با صدام در جنگ علیه وطن، وقایع سال‌های رکود نسبی سازمان پس از عملیات مرصاد، نقش سازمان در فتنه‌ی 1388 و اوضاع امروز سازمان مورد پژوهش قرار می‌گیرد.

بخش دوم این نوشتار به کالبدشکافی مبسوط عملیات مرصاد می‌پردازد و به زمینه‌ها و حوادث منتهی به این عملیات هم‌سنگ با اصل عملیات اهمیت داده شده است. در فصل اول این بخش، بسترهای شکل‌گیری عملیات مرصاد، در فصل دوم تعامل عراق و منافقین در عملیات مرصاد و در فصل آخر که قسمت اصلی این بخش را شامل است، سرنوشت تجاوز عراق و منافقین به کشور در قالب عملیات پیروزمند مرصاد بررسی و به پیامدها و دستاوردهای این عملیات اشاره شده است.

در پایان لازم است از مساعی و همراهی ریاست مرکز اسناد انقلاب اسلامی و کارکنان بخش‌های مختلف و بویژه معاونت پژوهشی و گروه تاریخ و روابط خارجی که مرا در نگارش این کتاب یاری دادند قدردانی نمایم.

و ما النصر الا من عند الله

محمد علی صدر شیرازی

بخش نخست:

سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین)

فصل اول:

سازمان مجاهدین خلق در مقطع پیش از پیروزی انقلاب اسلامی

گفتار اول: تأسیس تا افول نیروهای مذهبی (1344-1350)

زمینه های سیاسی پیدایی سازمان مجاهدین خلق

هرچند در نگاهی کلان، ریشه قاطبه‌ی حوادث و نقاط عطف تاریخ معاصر ایران به نوعی با نهضت مشروطه گره خورده است، اما در نگاهی محدودتر، زمینه‌های پیدایی سازمان مجاهدین خلق در وقایع اوان دهه چهل جستجو می‌شود.

در این مقطع، شاه مهره‌ای مطیع برای ایالات متحده آمریکا به شمار می‌آمد؛ وی که حکومت خود را از بنیان‌های مشروعیت داخلی تهی می‌دید، در بازی به ظاهر «برد - برد» با آمریکا، حمایت این کشور را با استقلال میهن معامله نموده بود.

ژانویه 1960 (زمستان 1338) به میعاد پایان انتظار طولانی دموکرات‌ها برای بازگشت به قدرت در آمریکا و پیروزی جان اف کندی¹ در انتخابات ریاست جمهوری تبدیل گشت. برگ برنده تبلیغاتی کندی سیاست «فضای باز سیاسی» بود. در این سیاست که در کشورهای مستعمره‌ی آمریکا اعمال می‌شد، یکسری آزادی‌های کاملاً کنترل شده به گروه‌های مخالف سیاست‌های حکومتی اعطا می‌گردد. این سیاست البته نگاهی تبعیض آمیز به این گروه‌ها داشت و جریان‌ات لیبرال و همسو با غرب را در محور نگاه خود قرار

¹. John Fitzgerald "Jack" Kennedy (May 29, 1917 – November 22, 1963)

داده بود. بدیهی است این فضای نسبتاً باز، نه از سر آزادی خواهی که تنها سوپاپ اطمینانی برای پیش‌گیری از شورش‌های احتمالی بود. بنابراین این آزادی طنز آلود را می‌توان در تعبیری متناقض نما، آزادی برای دیکتاتوری خواند.

به هر روی این «سیاست» به همراه برخی پیشنهاد‌های اصلاحی آمریکا در کشورهای مختلف تحت سلطه اعمال گشت. با اجرای سیاست فضای باز سیاسی در کشور، لیبرال‌ها فرصت حاصله را غنیمت دانسته و در قالب جبهه ملی دوم و نهضت آزادی ایران شعارهای نرم خود را اعلام و پی‌گیری نمودند.

اصلاحات مورد نظر لیبرال‌ها، شامل یکسری اهداف روبنایی و بدون ضمانت اجرایی همچون انتخابات آزاد بود؛ آنان البته بر حفظ قانون اساسی سلطنتی تاکید داشتند. اما ویژگی مشترک آنان با رژیم شاه تکیه بر ایالات متحده آمریکا بود که در اینجا نیز علت، فقدان پشتوانه مردمی و نیز عدم اعتماد به قدرت ملت بود.

رفراندوم لوایح شش‌گانه و بازگشت فضای اختناق

خروجی سیاست جدید آمریکا در ایران، علاوه بر فضای سیاسی، مقوله‌ی اقتصاد را نیز در بر می‌گرفت که از جمله آن، اصلاحاتی تحت عنوان لوایح شش‌گانه و در رأس آن اصلاحات ارضی بود.

گذر زمان نشان داد که این «اصلاحات» با قوانین تبعیض آلود و عوام فریب خود جز فلاکت بیشتر برای روستائیان دستاوردی نداشت و بسیاری از آنان را به حاشیه شهرها و حلبی آبادها کشانید.

دولت آمریکا قصد داشت با این فریب‌کاری امکان شورش‌ها و قیام علیه رژیم به علت وضع فلاکت بار معیشتی را منتفی سازد و نیز آنکه با سرمایه‌داری کردن اقتصاد کشور، ایران را به حاشیه «جهان آزاد» وارد ساخته و بازار آن را برای ورود کالاهای آمریکایی توسعه بخشد.

شاه نیز با عملی کردن این خواسته‌ی آمریکا، از سویی امر سران این کشور را مطاع ساخته و از سوی دیگر از فواید آن برای بقای رژیم خود بهره می‌برد.

اما حوادث به گونه‌ای رقم خورد که نه تنها این طرح شاه و آمریکا را سودی نبخشید، بلکه منجر به سلسله وقایعی گشت که غایت آن فروپاشی رژیم بود.

شاه در 19 دی ماه 1341 در یک اجتماع تبلیغاتی در بین کشاورزان، اصول پیشنهادی خود را (که بعدها «لویح شش‌گانه» نام گرفت و تا سال 1356 به نوزده اصل گسترش یافت) اعلام کرد و از مردم درخواست نمود که طی فرماندومی به آن رأی دهند.

شاه که به تازگی از جانب درایت روحانیت و بویژه امام خمینی (ره) در جریان لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی ضربه‌ای تحقیرآمیز خورده بود، نوک پیکان حملات خود را متوجه روحانیت ساخت و آنان را مخالف اصلاحات و «ارتجاع سیاه» نامید.

روز اول بهمن ماه جمعی از بازاریان و متدینین تهرانی نامه‌ای حضور آیت الله العظمی خمینی فرستادند و درباره‌ی فرماندوم استفتای شرعی کردند. ایشان نیز با برشمردن پنج دلیل فتوای خود را مبنی بر تحریم فرماندوم اعلام کردند. این استفتای شرعی و پاسخ آن بی‌درنگ توسط اشخاص و هیات‌های مذهبی چاپ و در سراسر کشور پخش شد. علما از جمله آیات عظام خوانساری، بهبهانی و فلسفی نیز فرماندوم را تحریم نمودند.

در نتیجه در دوم بهمن، تظاهرات گسترده‌ای تهران را فرا گرفت. بازاریان و کسبه با بستن مغازه‌های خود به خیابان‌ها ریختند و علیه فرماندوم راه‌پیمایی و تظاهرات کردند. پس از سخنرانی مهیج حجة الاسلام فلسفی در منزل آیت الله بهبهانی، راه‌پیمایی‌ها شور بیشتری یافت این امر منتج به دستگیری سخنران گردید.²

² ن ک روح الله حسینیان، سه سال ستیز مرجعیت شیعه در ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1387، ص 213

روز سوم بهمن و در آستانه‌ی ورود محمد رضا پهلوی به قم، مردم این شهر با تجمع گسترده در میدان آستانه به شعار علیه رژیم پرداخته و برای نخستین بار شعار «مرگ بر شاه» را طنین انداز نمودند.³

بیانیه‌ها و مواضع روشن‌فکران، ادامه همان روند سابق و مشی توأمان مبارزه علیه شاه و حرکت برخلاف مسیر وحدت نیروهای مبارز بود.⁴

مواضع مشابه و همبستگی علما در تقابل با فراندوم رژیم از نکات قابل ذکر این مقطع از مبارزات است. علاوه بر امام خمینی، آیات عظام گلپایگانی، شریعت‌مداری، بهبهانی، خوئی و خوانساری در نامه‌ها و بیانیه‌های جداگانه، این اقدام رژیم پهلوی را خلاف شرع و متعارض با مصالح کشور دانسته و آنرا تحریم نمودند.⁵

ساواک مبهوت از گستردگی عکس‌العمل روحانیت و مردم به سرکوبی و دستگیری بسیاری از فعالان سیاسی و مردم تظاهرات‌کننده پرداخت. در نهایت و پس از سرکوب خیزش عمومی مردم، در روز ششم بهمن 1341، فراندوم اجرا شد و رژیم از استقبال مردم از آن و تصویب مفاد فراندوم خبرداد!

³ ن ک روح الله حسینیان، پیشین، ص 218

⁴ ن ک بیانیه 3 بهمن نهضت‌آزادی در: غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج‌ساله ایران، رسا، تهران، 1371 ج 1، ص 207

⁵ ن ک اسناد انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1374، ج 1، صص 59 و 60

هرچند رژیم در ظاهر توانست با ایجاد جوّ اختناق پیروزی ظاهری را در برگزاری رفراندوم فرمایشی از آن خود کند، اما حوادث سال‌های بعد نشان داد که این خیزش عمومی، سنگ بنای ایجاد نهضتی پایدار را علیه رژیم پهلوی بنیان گذارد.

به هر روی با این سرکوب اعتراضات، سیاست آمریکایی فضای باز سیاسی دیری نمی‌پاید و رژیم به شیواترین گونه پایان آنرا اعلام نموده و کشور را وارد اختناقی پانزده ساله می‌کند.

پانزده خرداد؛ زمینه ساز مقبولیت مشی مسلحانه

شاه که اینک دریافته بود روحانیت پای در نهضتی پایدار گذاشته است، در خطایی استراتژیک پرچم مبارزه علنی با آنان را به دست گرفت و با هدف قداست زدایی ممزوج با خشم خود، توهین به روحانیت را در پیش گرفت. امام خمینی در پی مشاهده سیاست جدید شاه در سخنرانی معروف و حماسی خود خطاب به روحانیون آنان را به استقامت در راه مبارزه و تأسی از سالار شهیدان (ع) دعوت نمود.⁶

سال 1342، سال رویارویی رژیم با روحانیت و سال حمایت قاطع مردم از این قشر، و در راس آن امام خمینی (ره) بود. روز دوم فروردین، مأموران رژیم، با لباس مبدل در مراسم تعزیت سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) در مدرسه فیضیه قم که با حضور انبوه جمعیت برپا شد شرکت جستند و در بین مجلس با برهم زدن مجلس عزاداری، ضمن ضرب و جرح مردم و شکستن در و پنجره مدرسه، عده زیادی از مردم و طلاب را کشته و مجروح کردند.

این فاجعه، نقطه‌ی آغازی برای قیام 15 خرداد بود. در جریان حوادث کشور شاه در سخنرانی‌های متعددی حملات خود را علیه روحانیت تشدید و علناً مشی اهانت به آنان را در پیش گرفت.⁷

⁶ رک صحیفه امام، ج 1، صص 158-9

⁷ این سیاست محکوم به شکست محمد رضا پهلوی با سخنرانی هتاکانه‌ی وی به قم در 4 بهمن 1341 کلید خورد و تا مدت‌ها ادامه یافت. وی برآن بود تا با اهانت و حتی در مواردی با ناسزا گویی به روحانیت، قداست آنان را در میان مردم از بین ببرد اما نه تنها در این راه طرفی نبست، که موجبات حمایت بیش از پیش مردم از روحانیت و مراجع را فراهم آورد. برای مطالعه اظهارات اهانت آمیز شاه در مقطع مورد بحث ن ک روح الله حسینیان، سه سال ستیز مرجعیت شیعه در ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1387، صص 222

با فرارسیدن محرم 1383 (3 خرداد 1342) و پس از افشاگری های امام خمینی (ره)، مبارزات به اوج خود رسیده و محرم رنگ بوی حقیقی یافته بود. تظاهرات عظیم و تاریخی روز عاشورا در سیزدهم خردادماه در تهران و قم که با سازماندهی هیئت های مؤتلفه اسلامی برگزار شد و مردم پس از تظاهرات راهی مدرسه ی فیضیه شدند.

امام خمینی در همین روز و درحالی که هزاران تن از مردم او را همراهی می کردند وارد مدرسه فیضیه شد و بیانات تاریخی خود را ایراد نمودند. ایشان در جملاتی حماسی، مبارزه قاطع خود را با شاه به اوج رساندند و اینگونه جان تازه ای به کالبد مبارزات مردمی بخشیدند.

امام در سخنرانی مهم خود در مدرسه فیضیه قم به تصریح به شاه و اسرائیل حمله کرد و اظهار داشت که دستگاه سفاک ایران با اساس (اسلام) مخالف است و اسرائیل نمی خواهد در این مملکت احکام اسلام جاری باشد. امام شاه را به پندآموزی از سرنوشت پدرش امر نمودند.

پس از این سخنرانی، امام خمینی در سحرگاه 15 خرداد در منزل خود در قم دستگیر و به تهران منتقل شد. همزمان برخی از علمای دیگر شهرها نیز دستگیر شدند.

با انتشار این خبر، بلافاصله خیل عظیم مردم با تعطیل نمودن دانشگاه و بازار در شهرهای مختلف به خیابان ها ریختند اما نیروهای نظامی و امنیتی بشدت آنها را سرکوب و تعداد زیادی را شهید و مجروح کردند.

عوامل گرایش به مشی مسلحانه

هرچند در ظاهر امر شاه توانست با این خونریزی سلسله حوادث اوان دهه ی چهل را به سود خود یکسره کند، اما گذر ایام نشان داد که همین قیام خونین چگونه رژیم را در سرآشوبی سقوط قرار داده است. ذکر جامع پیامدهای این حماسه مجالی مجزا را می طلبد؛ اما موارد زیر که نهایتاً موجبات گرایش به بکارگیری سلاح در مبارزه گشت را حسب ارتباط با موضوع بحث برمی شمیریم:

1. توجه به مبارزه توأمان با استبداد و استعمار

افشاگری‌های امام خمینی (ره) علیه دخالت‌های آمریکا و اسرائیل در کشور و اوج زبونی شاه در برابر آنان به ملت نمایاند که صرف مبارزه با استبداد درگیر شدن با معلول است و علت را باید امپریالیزم و وابستگی رژیم به آن جستجو نمود.

2. شکسته شدن بت خود ساخته شاه

صراحت انتقادات امام خمینی (ره) رعب‌القایی رژیم در مبارزه با شاه را در هم شکست و موجی از امید و اعتماد به نفس را به گروه‌های مبارز اعطا نمود. غلامرضا نجاتی می‌نویسد:

«غول وحشت و هراسی که نام شاه طی سال‌های متمادی در اذهان جای داده بود، در هم شکسته شد. آیت‌الله روح‌الله خمینی در حضور ده‌ها هزار تن مستمع، شاهنشاه را «آقای شاه!»، «تو!»، «بیچاره!»، «بدبخت!» خطاب کرده بود بت بزرگ سخت ضربه خورده بود؛ اقتدار رژیم کودتا و ترس و وحشتی که از سازمان امنیت مخوف او در اذهان وجود داشت، آسیب دیده بود.»⁸

3. رسوایی و مرگ سیاسی گروه‌های لیبرال

گروه‌های لیبرال که در تمام ادوار حیات خود، اندیشه‌ها و گرایش‌های انحرافی خود را بر خواست مردم برتری می‌داده و می‌دهند، در این مقطع نیز سنت شکنی نکرده و مسیری جدای از مردم را برگزیدند. گروهی از آنان چون جبهه ملی از اقدامات رژیم دفاع نموده و نه تنها در عرصه مبارزه حضور فعالی نداشتند که حتی پس از 15 خرداد حاضر به انتشار یک بیانیه ملایم نیز نگشتند. اوضاع گروه مذهبی تحت عنوان نهضت آزادی نیز چندان متفاوت نبود؛ آنان علی‌رغم مخالفت با اصلاحات ارضی در

⁸ سازمان مجاهدین پیدایی تا فرجام، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، 1384، ج 1، ص 181 به نقل از غلامرضا

بیانیه‌های خود هم خود را در بایکوت نمودن روحانیت و حذف آنان از رهبری بکار بسته و رهبران موهومی چون مصدق تبعیدی را تبلیغ می‌نمودند. اما حوادث ابتدای دهه چهل مشخص نمود که مشی آرام لیبرال‌ها که هم زمان حفظ قانون شاهنشاهی را تبلیغ می‌کردند محکوم به شکست بوده و گرایش‌ات انحرافی آنان از جمله میل به ایالات متحده به عنوان دشمن اصلی ملت ایران نهایتاً منجر به خروج طولانی مدت آنان از صحنه سیاسی گردید.

4. غلبه تفکر براندازی و انزوای مشی اصلاحی

پس از این حوادث بود که «انقلاب» به عنوان هدف غایی نهضت در اذهان نهادینه گشت. کنار گذاشته شدن توصیه‌ها و تحرکات اصلاح‌گرانه در چارچوب قانون اساسی مولود عوامل مختلفی بود که از جمله آن می‌توان به برملاشدن اوج سفاکی رژیم و نیز میزان وابستگی آن به بیگانگان، شکسته شدن هیمنه‌ی رژیم و از همه مهمتر تاکیدات امام خمینی (ره) بر ضرورت براندازی اشاره نمود. اینک ملت ایران و به‌ویژه نسل پرشور جوان با مشاهده نتیجه حرکات رفورمیستی که جز سرکوب و خونریزی نبود به اصلاح ناپذیری رژیم پهلوی واقف گشته بود.

5. برانگیخته شدن عواطف مردم

شاه در سال‌های ابتدایی دهه چهل و فارغ از نتیجه رفتار خود بر مقبولات و مقدسات ملت تاخت و تقریباً همه را علیه خود یک‌صدا ساخت. مردم از سویی شاهد به خاک و خون کشیده شدن هموطنان بیگناه خود بودند و از سوی دیگر هتاک‌های کور و کینه‌توزانه به مبانی دین خود و مقام شامخ مرجعیت را مشاهده می‌کردند. شدت خشونت بکار رفته از جانب رژیم در ملت‌هت‌شدن هرچه بیشتر فضای مبارزه و زمینه‌سازی برای مقبولیت مشی مسلحانه تأثیری بی‌چون و چرا برجای گذارد.

کنار هم گذاردن پنج پدیده‌ی فوق ما را به مترقبه بودن گرایش به تاکتیک های مسلحانه رهنمون می‌سازد. پیامد سه عامل نخست یعنی پی‌بردن به وابستگی ذاتی رژیم به بیگانه، شکسته شدن تابوی مبارزه جدی علیه شاه و نیز رسوایی گروه‌های لیبرال، عامل چهارم یعنی پذیرش عمومی ضرورت براندازی بود. اما این عامل در ترکیب با عامل آخر و البته با تاثیر پذیری از فضای بین الملل برخی از گروه‌ها را به مبارزه مسلحانه کشاند.

تاثیر فضای بین الملل در مقبولیت مشی مسلحانه

تئوری‌ها و نظریات جنگ‌های چریکی در مقطع مورد بحث در کشورهای مختلف با موفقیت آزموده شده بود. در این شیوه مبارزه نیازی به پشتوانه مردمی و بسیج توده‌ای نبوده و آموزش نیروهای مجرب حرف نخست را می‌زند. پیروزی جبهه آزادی بخش الجزایر بر استعمار فرانسه، نهضت لومومبا در کنگو، انقلاب کوبا و پیروزی ویتنامی‌ها در جنگ چریکی آمریکا بخشی از وقایعی بودند که ایام طلائی نظریات جنگ مسلحانه چریکی را در نظام بین الملل رقم زده بود. این مسأله در ایران نیز تاثیر گذار واقع شد و گروه‌های مختلف را به فکر ورود این تاکتیک به کشور انداخت که البته به علت مارکسیستی بودن بسیاری از تحركات مسلحانه در جهان در آن مقطع، موجبات احیا و گسترش مارکسیسم در گروه‌های مبارز نیز فراهم گشت. به این ترتیب سیل کتب وارداتی مارکسیستی و کتب مروج جنگ‌های چریکی آمریکای لاتین ترجمه و تکثیر گشت.

تأسیس سازمان مجاهدین خلق

پس از واقعه‌ی 15 خرداد، گروه‌های مختلفی با رویکرد مبارزه مسلحانه سربرآوردند. هرچند این گروه‌ها در ایدئولوژی بر سر گزینه‌هایی چون اسلام، مارکسیسم یا ملغمه‌ای از آن‌دو اتفاق نظر نداشتند، اما وجه اشتراک آنان تاکید بر ضرورت براندازی رژیم از مسیر برخورد خشونت آمیز بود.

در سال 1344 برخی از شاگردان مهندس بازرگان که در نهضت آزادی با الفبای دین و سیاست آشنا گشته بودند سازمان مجاهدین خلق را پایه‌گذاری کردند. رد پای کلیه‌ی عواملی که پیشتر در زمینه‌ی سازی گرایش به مشی مسلحانه در دهه‌ی چهل ذکر شد را می‌توان در شکل‌گیری این سازمان مشاهده نمود. موسسین سازمان تحت تاثیر حوادث سالهای 41 و 42 و بویژه واقعه 15 خرداد، ادامه مشی اصلاحی را محکوم به شکست دانسته و با تاسی به چریک‌های مبارز در آمریکای لاتین، جنگ شهری با رژیم را آغاز نمودند.

مؤسّسین

در شهریور ماه سال 1344، محمد حنیف نژاد، سعید محسن و حسن نیک بین (عبدی) هسته اولیه سازمان مجاهدین را تشکیل دادند و با الحاق اصغر بدیع‌زادگان به سازمان، کادر چهارنفره رهبری را بر عهده گرفتند. پس از تأسیس به تدریج افرادی چون علی مشکین‌فام، ناصر صادق، علی میهن‌دوست، علی باکری و حسین روحانی به مرکزیت سازمان پیوستند.

بیوگرافی رهبران سازمان

1. محمد حنیف نژاد

"محمد حنیف نژاد" فرزند حمدالله در سال 1318 در خانواده‌ای نسبتاً فقیر در تبریز به دنیا آمد⁹، پدرش کارمندی ساده بود و خانواده را با سختی اداره می‌کرد. از دوران مدرسه به شرکت در هیئت‌های مذهبی و دسته‌های سینه زنی علاقه داشت و این علاقه تا آخر با او بود¹⁰.

محمد در سالهای پرحادثه اوان دهه 40 دوران دانشجویی خود را طی می‌کرد. وی در دوران دانشجویی فعالیت سیاسی گسترده‌ای داشت و در راه مبارزه با استبداد، علاوه بر عضویت در جبهه ملی، از فعالان نهضت آزادی بود. در جریان فراندوم لوایح شش‌گانه به همراه سران نهضت آزادی به زندان افتاد و

⁹ سال تولد وی در برخی منابع 1317 می‌باشد.

¹⁰ سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام، پیشین، ص 277

چندماهی از نزدیک با آراء آنان آشنا گشت. او در سال 1342 در رشته مهندسی ماشین آلات سنگین کشاورزی فارغ التحصیل شد.

حنیف نژاد هم‌زمان با ارتباط گسترده با «ملی‌گرایان»، بواسطه‌ی عضویت در انجمن اسلامی دانشجویان و شرکت انجمن در مسجد هدایت، با روحانیونی چون سید محمود طالقانی، مرتضی مطهری، دکتر سید محمد بهشتی و علامه محمد تقی جعفری نیز آشنا گشت؛ اما به هر روی نگاه وی به دین و سیاست در بسیاری از حوزه‌ها، از طریق افرادی چون بازرگان شکل می‌گیرد.

2. سعید محسن

سعید محسن فرزند سلیمان در سال 1318 در یک خانواده مذهبی در زنجان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همانجا به پایان رساند. برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در سال 1342 از دانشکده فنی دانشگاه تهران در رشته تأسیسات مهندس شد. او به خاطر فعالیت های سیاسی دو بار به جرم پخش تراکت و شرکت در میتینگ‌های جبهه ملی به زندان افتاد.¹¹

وی به لحاظ روحیات فردی توافقی شگرف داشت و پس از تأسیس سازمان تلاش شبانه روزی خویش را در تحقق مبارزه با رژیم به کار بست. وی فردی عاطفی بود و به گفته یکی از نزدیکانش:

«از بچه های داخل زندان شنیدم که تمام موهای سعید دو ماهه سفید شده بود»¹²

وی جوانی مذهبی بود و بر قرائت ادعیه ای چون زیارت عاشورا ممارست داشت. حسین روحانی¹³ از اعضای مرکزیت سازمان در خصوص رابطه وی و حنیف نژاد می‌نویسد:

«سعید محسن و محمد حنیف نژاد، از همان آغاز فعالیت های دانشجویی با یکدیگر دوست و همفکر بودند همکاری در انجمن اسلامی دانشگاه و حضور در مسجد هدایت و ارتباط مشترک با آیت الله

¹¹. همان، ص 283

¹². سازمان مجاهدین خلق...پیشین، ص 286

¹³. حسین احمدی روحانی از اعضای مرکزیت سازمان بود که با تغییر ایدئولوژی سازمان در سال 1354 مارکسیست شد. پس از انقلاب اسلامی گروه ضد انقلابی «پیکار» را بنیان نهاد. روحانی پس از ضربه خوردن «پیکار» در سال 60 از سوی نیروهای انقلابی دستگیر شد. وی در زندان همکاری شایانی با این نیروها از خود بروز داد. نوشته های وی درخصوص ماهیت و رفتار سازمان مجاهدین خلق و پیکار، در کتابی تحت عنوان «سازمان مجاهدین خلق» توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به طبع رسیده است.

طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مهندس سحابی، رحیم عطایی و روحانیون مترقی و مبارز تهران و قم با دوره خدمت وظیفه شان نیز هم‌زمان بود. مجموعه این هماهنگی‌ها و تجانس سیاسی و مذهبی باعث فعال‌تر شدن ارتباط این دو شد که سرانجام مشترکاً تصمیم به تأسیس سازمان گرفتند.¹⁴

3. عبدالرضا نیک بین رودسری

عبدالرضا نیک بین مشهور به عبدی در سال 1321 در یک خانواده متوسط در مشهد به دنیا آمد. وی برای ادامه تحصیلات دانشگاهی به تهران آمد و در رشته ریاضی دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد. شوق فراوان به مطالعات و فعالیت‌های سیاسی، از همان ابتدای ورود به تهران او را همانند حنیف نژاد و محسن به عضویت در انجمن اسلامی کشاند و از همین طریق با آن دو آشنا شد. درگیری ذهنی و شیفتگی او به فعالیت و مطالعه اجتماعی در حدی اوج گرفت که ترجیح داد دانشگاه را رها نماید. پس از تأسیس، بسیاری از مجلات آموزشی سازمان مجاهدین خلق توسط او نگاشته شد.

او پیش از تأسیس سازمان مجاهدین به همراه برخی از جوانان فعال سیاسی طی نامه ای به آیت الله میلانی از «هدف‌های مقدس» روحانیت به پیشوایی آیت الله العظمی خمینی پشتیبانی نموده و این اهداف را «مورد تایید کامل» خود دانست. عبدی همچنین با افرادی از سنخ مهندس بازرگان نیز ارتباط داشت و در سخنرانی‌های آنها شرکت می‌کرد.

البته همکاری عبدی با سازمان دیری نمی‌پایید؛ او در سال 1347 زندگی عادی را در پیش گرفت و در یک کارخانه مقوا سازی مشغول به فعالیت شد.

4. علی اصغر بدیع زادگان

" علی اصغر بدیع زادگان " در سال 1319 در شهر اصفهان و در خانواده ای متوسط چشم به جهان گشود. وی برای تحصیل در رشته مهندسی شیمی از دانشگاه تهران بورس تحصیلی دولتی گرفت. او نیز در هر

سه تشکل جبهه ملی، انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی عضویت داشت. هرچند وی جزء هسته اولیه سازمان به شمار نمی‌رود، اما از سال 1345 وارد کادر رهبری آن گشت.

چهار نفر نام برده تا سال 1347 کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق را تشکیل می‌دادند.

انگیزه‌ها و اهداف تأسیس سازمان مجاهدین خلق

اکنون و پس از مروری بر ویژگی‌های شخصی بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین و بازخوانی زمینه‌هایی که به گرایش به مشی قهرآمیز در مبارزه در دهه‌ی چهل انجامید، می‌توان دریافت که چه دغدغه و انگیزه‌ای جوانان مذهبی و مبارز نهضت آزادی را به اندیشه تأسیس سازمانی با هدف رویارویی مسلحانه با رژیم می‌انگیزانید؟ انداخت؛ انگیزه‌ای که بهای آن از جان نیز فراتر رفت. بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق با تحلیل شکست‌های مبارزات سیاسی تا آن زمان ریشه‌ی آن را در ضعف در دوحوزه یافتند؛ ایدئولوژی و استراتژی. همان‌گونه که در ادامه بررسی خواهیم نمود، درنهایت انتقاد به وضع موجود در مبارزه مهمترین انگیزه را در نزد موسسین برای تأسیس سازمان مجاهدین خلق ایجاد نموده و خویش را تنها گروه صاحب صلاحیت برای رفع این نواقص فرض نمودند.

1. انتقادات ایدئولوژیک

1. انتقاد نسبت به کم‌رنگ شدن ماهیت پویا و انقلابی دین

آنان در حوزه ایدئولوژی و در مقام یافتن درد، تشخیصی به نسبت درست داشتند. پرواضح است که اسلام از صدر اسلام تا ظهور مهدی موعود (عج) همواره از سوی مفرطین یا مفرطین پیرایه‌هایی را به خود دیده است. امام خمینی (ره) این اسلام‌های آلوده به منویات دنیوی را در زمانه‌ی کنونی اسلام آمریکایی خوانده و مردم را به یافتن و پیروی از اسلام ناب فرا می‌خواندند. یکی از همین پیرایه‌ها که به ید امام خمینی (ره) درهم شکسته شد، حکومت نوعی رخوت و فردگرایی در دین و کم‌رنگ شدن فرهنگ حیات، پویایی، قیام و در یک کلام فرهنگ عاشورایی بود؛ حال آنکه اسلام راستین هرگز سکوت در برابر ظلم را بر نمی‌تابد و در این مسیر هزینه‌ای چون جان امام حسین (ع) را متقبل می‌گردد.

در جریان نهضت اسلامی ایران، گروه‌ها و افراد مختلفی پس از آگاه‌سازی‌ها و قیام امام خمینی (ره) بر این آسیب صحه گذاردند. علاوه بر خواص نزدیک به امام، نقد به این رخوت انحرافی در آثار کسانی چون مرحوم شریعتی و بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق جایگاهی خاص داشت. البته یافتن راه علاج آسان‌تر از تشخیص درد نیست و گذر سال‌ها نشان داد که تنها راه امام خمینی (ره) بود که توانست به ظریف‌ترین و داهیان‌ترین روش، اسلام ناب را یافته و آنرا احیا نماید.

به هر روی بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین با انتقاد به فاصله اسلام معرفی شده در جامعه با یک ایدئولوژی مبارزه، به این نتیجه رسیدند که باید خود دست به کار شوند.

یکی از اعضای مرکزیت مجاهدین، معتقد است تحلیل سازمان در آن شرایط این بود که:

«برای مبارزه جدی علیه امپریالیسم و دست نشانندگان آن در ایران و سایر نقاط می‌بایست این مبارزه مبتنی بر یک ایدئولوژی اسلامی و از نوع اسلام راستین باشد... از این رو قبل از هر چیز باید اسلام را از حشو و زوائد و پیرایه‌هایی که بر آن عارض شده پاک کرد... این وظیفه‌ای است که تاکنون روحانیت به دلیل ضعف‌های حاکم بر آن از عهده‌اش بر نیامده... لذا تنها نیرویی که قادر است به این وظیفه مهم و اساسی پاسخ گوید، سازمان متشکل، انقلابی و مسلمان است که عناصر آن را افراد دلباخته و شیفته اسلام و آزادی مردم از قید هرگونه ستم و محرومیت تشکیل می‌دهد و این سازمان، جز سازمان مجاهدین نمی‌تواند باشد».¹⁵

2. مخالفت با سکولاریسم حاکم بر نهضت آزادی و جبهه ملی

بنیان‌گذاران سازمان، وجود یک ایدئولوژی خوب را برای رسیدن به هدف کافی نمی‌دانستند و با انتقاد به مهندس مهدی بازرگان معتقد بودند که نهضت آزادی علیرغم تاکید بر مذهب، ایدئولوژی اسلام را عملیاتی نساخته و وارد سیاست نمی‌کند. به عبارت ساده‌تر یکی از نقدهای ایدئولوژیک اعضای جوان نهضت آزادی به سران این تشکل و گروه‌هایی چون جبهه ملی، سکولاریسم آنان بود. لذا با نگاشتن نامه‌ای گلایه آمیز از بازرگان سوال می‌کنند:

«شما که گفتید ما مسلمانیم. پس اسلام ما کجاست؟ در جلسه‌ها که فقط تحلیل سیاسی می‌کنیم و از مذهب به سیاست نمی‌رسیم. تفاوت ما با جبهه ملی در این زمینه چیست؟»¹⁶

3. انتقاد به غفلت از مبارزه با آمریکا به عنوان دشمن نخست ملت

دغدغه‌ی دیگر بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق مبارزه با امپریالیزم بود. آنان پس از آشکار شدن اوج وابستگی شاه به استعمارگران دریافتند صرف مبارزه با شاه و غفلت از آمریکا -عامل اصلی و پشت پرده جنایات وی- محکوم به شکست است. این درحالی بود که آنان " جبهه ملی " و " نهضت آزادی " را نه تنها در این مسیر همراه خود نمی‌دیدند، که شاهد مغاللات دوسویه این گروه‌ها با غرب بودند.

2. انتقادات تاکتیکی و استراتژیک

1. رد اصلاحات درون سیستمی

¹⁵ یاداشتهای روحانی، پیشین، ص 43

¹⁶ تاریخ ارتداد، همشهری ماه، آذر 1380، ش 9، ص 38

بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق با بازخوانی مبارزات صورت گرفته و نتیجه آن ادامه‌ی تکیه بر شیوه‌های گذشته و بویژه مشی نهضت آزادی را مساوی با ادامه شکست‌ها و تداوم جنایات شاه دانستند. نهضت آزادی با شعار «شاه سلطنت کند نه حکومت» هرگز داعیه‌ی براندازی نداشت، اما حنیف‌نژاد و یارانش تنها راه نجات مملکت را براندازی اساس رژیم می‌دانست. طبیعی بود که شاه به پشتوانه‌ی آمریکا هرگز بالااختیار و تحت تاثیر توصیه و تمنای چند روشنفکر نهضت آزادی اختیارات خود را محدود نساخته و تاج و تخت خود را به خطر نخواهد انداخت.

2. رد شیوه‌های غیر مسلحانه در مبارزه

آنان در بررسی‌های خود علت شکست و کنار رفتن سران نهضت آزادی از صحنه سیاسی را جانبداری آنان از مبارزه مسالمت آمیز و پارلمانی برشمردند. یعنی علاوه برآنکه در هدف غایی خود یعنی براندازی راه خویش را جدا ساخته بودند در تاکتیک رسیدن به هدف نیز هر شیوه‌ای جز کاربرد خشونت را محکوم به شکست می‌دانستند.

در دفتری که به نام "دفاعیات ناصر صادق" از سوی سازمان منتشر شده، آمده است:

«در 15 خرداد 42 و در هنگامی که احساسات مذهبی و ضد رژیم توده‌های مذهبی به اوج خود رسیده بود، دست به کشتار وحشیانه و ناجوانمردانه مردم بی‌دفاع در تهران و چند شهر بزرگ ایران زد و به دنبال آن دستگیری‌های وسیعی را شروع کرد. این وقایع آخرین تردید مبارزین ایران را از دست بردن به اسلحه و قهر مسلحانه از میان برد، مسئله‌ای که از این پس مطرح بود چگونگی انجام این اهداف بود»¹⁷

3. ناکام دانستن روش‌های پراکنده و غیر تشکیلاتی

حنیف‌نژاد، محسن و عبدی همچنین با نقد وضعیت موجود مبارزات دریافتند که مبارزه با تشکیلات منسجم و قاعده‌مند رژیم به صورت پراکنده و نامنظم امکان پذیر نیست و تنها راه، تأسیس سازمانی با قواعد، قوانین و ایدئولوژی مشخص و مبارزه در چارچوب آن می‌باشد.

مانیفست سازمان مجاهدین خلق

حنیف‌نژاد، محسن و حسین نیک‌بین، با ارزیابی وضع موجود، آسیب‌شناسی مبارزات که در محورهای فوق‌الذکر مورد نقادی قرار گرفت و پس از یکسری مطالعات و بحث‌ها، مواضع نهایی خود را در شش بند زیر جمع‌بندی نمودند:

«1- دشمنان اصلی مردم ایران، آمریکا و دیگر امپریالیست‌های غرب هستند که آمریکا در رأس آن‌ها قرار دارد و رژیم شاه به عنوان مزدور دست‌نشانده‌ی آمریکا عمل می‌کند و تمامی برنامه‌ها و خط

¹⁷. نگاهی به بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اطلاع‌رسانی ایران دیدبان (www.irandidban.com), 1382/1/10

مشی‌ها از سوی این قدرت امپریالیستی به آن دیکته می‌شود. از همین رو باید صحبت اصلی مبارزه، متوجه آمریکا باشد و هرگونه اعتراف در این مساله نوعی سازش‌کاری و خیانت به مردم ایران تلقی می‌شود.

2- جریاناتی مثل نهضت آزادی و پیش از آن جبهه ملی به دلیل اینکه هدف اصلی‌شان مبارزه با آمریکا در چارچوب حفظ حکمیت و سلطه آمریکا در ایران بود قادر به رهبری مبارزات مردم نبودند و باید مورد مخالفت مردم قرار بگیرد.

3- یکی از مهم‌ترین دلایل شکست قیام 15 خرداد، وجود احزاب سازش‌کاری چون جبهه ملی و نهضت آزادی بود که علی‌رغم داعیه‌ی رهبری مبارزات مردم و علی‌رغم آمادگی توده‌ها جهت مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و ضد رژیم‌ی و فداکاری در این راه، برای اتخاذ خط مشی سازش‌کارانه‌شان این چنین به شکست انجامید.

4- پانزده خرداد نقطه‌ی عطفی در تاریخ مبارزات مردم ایران به شمار می‌رود که ضرورت پرداختن به یک مبارزه‌ی جدی و مسلحانه علیه امپریالیسم و رژیم شاه و طرد هر گونه خط مشی مسالمت‌آمیز در این زمینه است.

5- برای پرداختن به یک مبارزه جدی علیه امپریالیسم آمریکا و رژیم دست‌نشانده‌ی آن قبل از هر چیز باید به تشکیل یک سازمان سیاسی مخفی، منضبط و متشکل و ملی با ایدئولوژی اسلامی می‌پرداخت. بدون وجود چنین سازمانی که عناصر آن را عناصر آگاه سیاسی مسلمان و در عین حال فداکار و از جان گذشته تشکیل می‌دهند، امکان مبارزه پیروزمندانه وجود نخواهد داشت.

6- ایدئولوژی این سازمان باید مبتنی بر اسلام و قوانین آن بوده و هدف سازمان نیز در نهایت باید حکومت اسلامی باشد.¹⁸

آغاز فعالیت

به دنبال بنیان‌گذاری سازمان و به عنوان اولین اقدام، کلاس‌های آموزشی از سوی محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن در تهران تشکیل گردید که به توصیه‌ی آن‌ها و از طریق مسئولین انجمن‌های اسلامی و یا نهضت

آزادی دانشگاه، افراد قابل اطمینان و نسبتاً متعهد سیاسی و مذهبی در این کلاس‌ها شرکت می‌کردند.¹⁹ در

این جلسات مباحث مربوط به ایدئولوژی، سیاست و حتی اقتصاد به بحث گذاشته می‌شد.

¹⁸. حسین روحانی، پیشین، صص 23-25

¹⁹. همان، 25.

در ابتدا مسئولیت اداره کلاس‌ها با حنیف نژاد و محسن بود. نیک‌بین بنا به عللی که اتفاق نظری در خصوص آن وجود ندارد به کار مطالعاتی صرف و تدوین آثار آموزشی سازمان مشغول بود. در سال 1345 بدیع‌زادگان، که در دانشگاه با سعید محسن آشنا شده بود، در رهبری سازمان جای گرفت. بنابراین از این تاریخ تا اواسط سال 1347 مرکزیت سازمان مرکب از این چهار نفر بود محمد حنیف نژاد، سعید محسن، نیک بین و اصغر بدیع‌زادگان. در دوره‌ی مورد بحث دو مقوله‌ی آموزش و عضوگیری با موفقیت ادامه یافته و روی به گسترش گذارد. فعالیت سازمان از حوزه‌ی تهران فراتر رفت و به تدریج به سایر شهرستان‌ها کشیده شد که در این میان گسترش این فعالیت در شیراز و تبریز نمودی بارزتر دارد.

واقعه‌ی نخست

در سال 1347 سازمان با رویدادی مواجه گشت که مهم‌ترین واقعه‌ی سازمان تا آن زمان به شمار می‌رود. بدین ترتیب که پایه‌ی سوم تأسیس سازمان یعنی نیک‌بین تصمیم به جدایی از سازمان گرفت و تلاش‌های دو پایه‌ی دیگر در منصرف نمودن وی نیز سودی نبخشید و سازمان با نخستین بحران تشکیلاتی خود مواجه گشت.

نکته جالب آنکه هریک از اعضای سازمان دلیلی مجزا را برای این جدایی ذکر می‌کنند. لطف الله میثمی انزجار وی از تکیه افراطی به مباحث نظری و عملیات‌های کوچک²⁰، حسین روحانی ضعف انگیزه مبارزاتی وی و گروهی ابتلای (عبدی) به صرع را در این امر دخیل می‌دانند.

²⁰ میثمی می‌نویسد: «عبدی هم می‌گفت یا ترور شاه یا بقیه کارها فایده ندارد». لطف‌الله میثمی، از نهضت آزادی تا سازمان مجاهدین،

اما تحلیل چهارم که البته براساس آن تحولاتی در سازمان شکل گرفت، تحلیل حنیف نژاد بود. وی علاوه بر موثر دانستن بیماری وی برعاملی مهمتر یعنی «ضعف ایدئولوژیک» وی تاکید دارد. این ماجرا سازمان را به اندیشه تحکیم و تدوین ایدئولوژی می‌اندازد و در همین راستا «گروه ایدئولوژی» شکل می‌گیرد.²¹

روحانی از اعضای «گروه ایدئولوژی» می‌نویسد:

«نبودن رسالات تدوین شده از یک سو و پیشامد جریان عبدی و احساس این مطلب به خصوص از سوی محمدحنیف نژاد که این جریان زنگ خطری است که باید سازمان را متوجه نقایص و کمبودهای آموزش ایدئولوژیک خود بنماید از سوی دیگر موجب شد تا در این باره بحثی در مرکزیت سازمان و به تبع آن با مسئولین درجه اول به عمل آمد.»²²

سازمان در پی این بحران می‌نویسد:

«رهبری و بخش حاکم شدیداً مذهبی آن نتیجه گرفت که باید رجعتی دوباره به کار عمیق‌تر روی مبانی اسلامی و تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام، به نحوی که پاسخگوی مسائل و مرتفع کننده تزلزلات ضدانقلابی و بی‌ایمانی²³ محتمل مبارزین و ... باشد، به عمل آید»²⁴

محمد حنیف نژاد، حسین روحانی و علی میهن دوست اعضای «گروه ایدئولوژی» را شکل می‌دادند. برای تدوین ایدئولوژی چهار محور در نظر گرفته شد: روش شناخت، تکامل، رسالت انبیاء و رابطه انسان با دین پس از ختم نبوت، جهان بینی اسلامی.²⁵

این گروه در عمر کوتاه خود کتب و جزوات مختلفی را در این چهار حوزه تالیف نمود که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

²¹ البته سازمان تشکیل این گروه را قبل از جدایی عبدی اعلام می‌کند اما روحانی این ادعا را رد می‌نماید.

²² یادداشت‌های حسین روحانی، ص 26

²³ سازمان و نیز حسین روحانی بر تزلزل ایمانی نیک بین تاکید داشتند که با بررسی سوابق وی و اسناد برجای مانده، صحت این ادعا بعید به نظر می‌رسد.

²⁴ جزوه بیانیه اعلام مواضع، سازمان مجاهدین خلق، 1354، ص 108

²⁵ یادداشتها... پیشین، ص 27

منابع فکری سازمان

هرچند سازمان در میانه‌ی دهه‌ی 50 و پس از حذف مؤسسين اولیه، سقوط در مارکسیسم را رسماً اعلان داشت اما نگاهی به ایدئولوژی و گرایشات مؤسسين بیان‌گر آنست که تصور رایج در خصوص خیانت جانشینان به مؤسسين گویای تمام حقایق نیست و عاملین ارتداد نهایی، ادامه‌دهنده‌ی عمیق‌تر راه اسلاف خود بودند.

بازخوانی منابع نخستین تغذیه‌ی فکری سازمان کمک شایانی به ریشه‌یابی انحرافات سازمان مجاهدین خلق دهه‌ی چهل و به تبع آن سازمان تحت رهبری مسعود رجوی می‌نماید.

همان‌گونه که اشاره شد، مؤسسين سازمان با دغدغه‌ی رهایی اسلام از پیرایه‌های آن و رسیدن به «اسلام راستین» به تأسیس این تشکیلات دست زدند. بنابراین طبیعی است که سازمان مجاهدین پس از تأسیس، تکیه‌ی کاری خود را بر مطالعه و آموزش گذاشت.

منابع تغذیه‌ی فکری سازمان به شیوایی گویای گرایشات فکری و سیاسی سران و اعضای آن در مقطع 1344 تا 1350 می‌باشد. این منابع به دو بخش منابع مطالعاتی (از پیش موجود) و منابع تألیفی توسط سازمان قابل طبقه‌بندی است.

1. منابع مطالعاتی

سران سازمان مجاهدین تصمیم گرفتند برای رهایی کشور از تخدیر ایدئولوژیک، خود دست به کار شوند. آنها آبشخور نوآوری خود را منابعی قرار دادند که به تصور آنان می‌توانست ضمن درمان آسیب‌های ایدئولوژیک جامعه، «علم مبارزه» را تولید و عملیاتی کند.

محمد حنیف‌نژاد که ایدئولوگ سازمان محسوب می‌گردد، منابع مطالعاتی خود را این‌گونه بیان می‌کند: «کتاب‌هایی که مطالعه کرده‌ام، عبارتند: از راه طی شده، خدا در اجتماع، بی‌نهایت کوچک‌ها، ذره‌ی بی‌انتهای کار در اسلام، اسلام و قرآن راشد، تفسیر پرتوی از قرآن، اقتصاد کشورهای توسعه نیافته... ویتنام در آتش، تحلیل انقلاب الجزایر، حقوق بین‌الملل، نهج البلاغه فیض الاسلام»

او هم چنین می نویسد:

«ما حدود سه سال و نیم با عده‌ی معدودی مطالعه می‌کردیم و سپس تا سال 47 تعداد افراد ما بیشتر شد ... ابتدا فقط قرآن و گاهی هم نهج البلاغه می‌خواندیم و برای بالا بردن سطح اعتقادات افراد از کتاب‌های آقای مهندس بازرگان و طالقانی استفاده می‌کردیم... ما برای وارد شدن به نظریات مارکسیست‌ها، کتاب‌های آن‌ها را هم مطالعه می‌کردیم.»²⁶

حسین روحانی عنصر فعال و ایدئولوژیک سازمان، فهرست کتاب‌هایی که در جلسات مطالعه می‌شد، را چنین ذکر کرده است:

«راه طی شده، خدا در اجتماع، عشق و پرستش، مسأله‌ی وحی، اسلام مبارزه و موکد (همه از مهدی بازرگان) جهاد و شهادت و تفسیر پرتوی از قرآن (آیت الله طالقانی)، خلقت انسان و قرآن و تکامل (یدالله سبحانی) آیا انسان زاده میمون است (محمود بهزاد)، انسان و کهکشان‌ها (جان ففر) منشأ تکامل و حیات (پارین)، علم به کجا می‌رود (ماکس پلانک)، چهار مقاله فلسفی (استالین)، دوزخیان روی زمین، مبارزات مردم الجزایر، سرگذشت ویتنام، تاریخ مشروطه ایران (کسروی)، چه باید کرد (لنین)، و تألیفات متعدد مائو از قبیل: علیه لیبرالیسم، اصلاح سبک کار حزبی، آموزش خود را از نو بسازیم و کتابهایی مانند: چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود از شائوچی»²⁷

راستگو از اعضای سابق سازمان نیز ضمن تایید این فهرست، کتب دیگری از مائو را به آن اضافه می‌نماید. نیم نگاهی به این منابع نشانگر تاثیر پذیری سازمان از سه جریان ناهمساز می‌باشد:

1. اسلام

سازمان برآمده از جوانان پرشور و مذهبی‌ای بود که به دنبال «اسلام راستین» خیزش فکری و عملی نمودند؛ لذا بخشی از حرکت علمی سازمان آشنایی با منابع و کتب اسلامی بود. سیری در اسامی کتب فوق ما را به کتبی که برآمده از اسلام ناب و مورد تأیید علما و متخصصین دین باشد رهنمون نمی‌سازد. بنیان‌گذاران صرف نظر از بهره‌گیری از کتب سودمند آیت الله طالقانی (ره)، اسلام را از طریق نهضت آزادی اخذ نموده و خویش را از منابع غنی و اصیل اسلامی محروم ساختند.

²⁶ حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج 3، صص 558 - 557 از پرونده حنیف نژاد.

²⁷ همان، پرونده روحانی.

2. مارکسیسم

بنیان‌گذاران سازمان با این استدلال که مارکسیست‌ها بهتر از ما در زمینه مبارزه تلاش فکری نموده‌اند تصور نمودند که می‌توان با حفظ مبانی اسلامی علم مبارزه را از مارکسیست‌ها آموخت.

3. مکاتب فکری و روشی غرب: پوزیتیویسم، سایتیسم، راسیونالیسم

سازمان متشکل از اعضای جوان نهضت آزادی بود. این اعضا علی‌رغم برخی انتقادات، به شدت تحت تاثیر اندیشه‌های بازرگان بودند. در اندیشه و گرایش‌ها مرحوم بازرگان ردپای گرایش به غرب و مکاتب غربی چون اومانیزم، تحصیل‌گرایی، علم‌گرایی افراطی و عقل‌گرایی مادی وضوحی آنچنان دارد که نمی‌توان آثار وی را مرجع امنی برای اخذ «اسلام راستین» دانست. به هرروی سران سازمان در مطالعات و آموزش‌های خود کتب مهندس مهدی بازرگان را مبنا قرار دادند. این پیوندهای کهن سازمان مجاهدین و مهندس بازرگان است که موجب آن‌گشت تا وی سازمان را «فرزند عزیز» خود بداند و حتی در اوج جنایات گروه رجوی از آنان حمایت کند.

در بخش مربوط به ایدئولوژی اولیه‌ی سازمان، تاثیرات گرایش سازمان به مطالعه هم‌زمان در این سه حوزه‌ی فوق‌الذکر را بررسی خواهیم نمود.

2. آثار سازمان

پس از انجام کارهای مطالعاتی، تدوین ایدئولوژی در سازمان آغاز شد. بدیهی است که برونداد سازمان در این حوزه مستقیماً تحت تأثیر ورودی آن یعنی منابع مطالعاتی ذکر شده بود؛

1. کتاب «متدولوژی»

آشنایان به علوم انسانی نیک واقفند که در این حوزه، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی زیر بنای بسیاری از مقولات را شکل داده و مسیر علم و گرایش‌ها حاصل از آن را تعیین می‌کند. نخستین کتاب سازمان

متدولوژی یا شناخت نام داشت که پس از یکسری مطالعات گروهی، توسط حسین روحانی تألیف شد.²⁸ در تجدیدنظر و ویرایش مجددی که در سال توسط حنیف نژاد روی آن صورت گرفت، تعلیقاتی مستند به قرآن و نهج البلاغه بدان اضافه شد.

مبانی «شناخت» بر پایه‌ی تلفیقی از مارکسیسم و اسلام بوده و به لحاظ روش شناسی و معرفت شناسی پیوندی شگرف با مارکسیسم دارد. به اذعان مؤلف این کتاب مآخذ عمده‌ی تدوین شناخت عبارت بودند از کتاب های مارکسیست: اصول مقدماتی فلسفه تألیف ژرژ پولیت، ماتریالیسم دیالکتیک تألیف ژوزف استالین، دیالکتیک طبیعت و تاریخ اثر دکتر انور خامه‌ای، و درباره‌ی تضاد اثر مائو تسه تونگ.²⁹ جلال الدین فارسی که کتاب سه جلدی درس‌هایی درباره مارکسیسم را نگاشته در خصوص «شناخت» اظهار می‌دارد:

«چنان از دیدن آن بهت‌زده شدم که تصور کردم ساواک این کتاب را ساخته و با آرم مجاهدین منتشر کرده تا آنان را بدنام کند.»³⁰

در «شناخت» اصول و مبانی مارکسیسم هم‌چون دیالکتیک تاریخ نمودی آشکار دارد. همچنین به گفته شهید رجایی این کتاب:

«اصل تز و آنتی تز و سنتز را در تحلیل مسائل اجتماعی، نافی نقش انسان وصف می‌کند.»³¹

2- کتاب تکامل

دومین اثر تدوین شده در سازمان، کتاب تکامل به قلم علی میهن‌دوست می‌باشد. تأثیر پذیری توأمان سازمان از مارکسیسم و نهضت آزادی در این کتاب نمود دارد. این کتاب الهام گرفته از کتاب خلقت انسان دکتر یدالله سحابی و تحت تأثیر آن است. سحابی در خلقت انسان بدنال اثبات عدم تعارض باور به تکامل زیستی و تکوین تدریجی موجودات با قرآن است که البته از سوی بزرگانی چون علامه طباطبایی بی‌پاسخ نماند.

سازمان در کتاب تکامل که برگرفته از منابعی چون «خلقت انسان»، «آیا انسان زاده میمون است» و «داروینیسیم» و کتب مختلف بازگان می‌باشد، تکامل را می‌پذیرد.

این کتاب نیز از آثاری بود که بینش مارکسیستی در تدوین آن سخت مؤثر بود. در این کتاب «راه خدا» و «راه تکامل» یکی دانسته شده است؛

«جزوه‌ی تکامل چیزی جز خلاصه کتاب حیات، طبیعت، منشأ و تکامل آن اثر از اوپارین تئوریسین مارکسیست نیست. در این زمینه از کتاب از کهکشان تا انسان جان فِفر کمونیست انگلیسی هم استفاده

²⁸ سازمان تألیف کتاب را به حنیف نژاد نسبت می‌دهد اما وی نقشی نظارتی در آن داشته است

²⁹ یادداشت های حسین روحانی، صص 27، 28

³⁰ جلال الدین فارسی، زوایای تاریک، نشر حدیث، تهران، 1373، صص 315

³¹ یاران امام به روایت اسناد ساواک، شهید رجایی، صص 238 - 237

شده است. این کتاب در شمار آثاری بود که بینش مارکسیستی در تدوین آن سخت مؤثر افتاده و «راه خدا» و «راه تکامل» یکی دانسته شده بود. این یکی از نظریه‌های بنیادی سازمان بود³²

3- کتاب راه انبیاء، راه بشر

خواندیم که کتاب «شناخت» بیشتر ملهم از مارکسیسم و کتاب تکامل برگرفته توأمان از مارکسیسم و نهضت آزادی بود. کتاب راه انبیاء راه بشر نیز اثر تدوینی محمد حنیف‌نژاد است که مستقیماً بر اساس تئوری‌های بازرگان در کتاب راه طی شده نوشته شد؛ هرچند این بار نیز سازمان اسیر گرایشات مارکسیستی می‌گردد. مهندس مهدی بازرگان در کتاب راه طی شده با رویکردی غیر ژرف نسبت به مقولات دینی، هم‌آوایی برخی از محصولات فرهنگ و تمدن بشری از جمله بهداشت با دستورات دین را معادل پیمودن دوسوم مسیر مدنظر انبیاء توسط بشر می‌داند. وی با مسکوت گذاردن سیر فقه‌قربانی فرهنگ غربی در قرن گذشته از سویی و کشتار میلیونی جنگ‌های جهانی بشر را در بیشتر مسیر خود به سمت خدا بی‌نیاز از نبی می‌انگارد؛

«بشر در سیر تکاملی خود، راهی جز راه انبیاء نیپیموده است»³³ کتاب راه انبیاء راه بشر نیز همان سان که از نامش هویدا است بر همین بنیان نگاشته شده است.

در این کتاب می‌خوانیم:

«به زبان ساده‌تر راه بشر (راه علمی) در نهایت خود باید به راه انبیاء برسد. راه انبیاء راهی است که در آن حقایق مستقیماً از منبع اصلی‌اخذ گردیده است و راه علم، راهی است غیر مستقیم که در طول زمان بشر به آن می‌رسد و از آنجا که وجود نامتناهی است، بشر فقط پس از زمان بی‌نهایت می‌تواند به راه انبیاء کامل نایل آید.»³⁴

همچنین در نگارش این کتاب به وضوح از منابع مارکسیستی استفاده شده و بخش‌هایی از این منابع با لحنی جانب‌دارانه نقل می‌شود.

افزون بر آنچه گذشت، چندین کتاب و جزوه دیگر نیز تهیه گردید. یکی کتاب اقتصاد به زبان ساده بود که به روشنی نوعی اقتصاد مارکسیستی بود. این کتاب توسط محمود عسکری زاده نوشته شد.

سعید محسن نیز جزوه‌ای تحت عنوان مقدمه‌ای بر مطالعات مارکسیستی نگاشت که در آن آشکارا از مارکسیسم حمایت نموده و ضمن تأکید بر اصل بودن اسلام، مطالعات مارکسیستی را به عنوان «علم مبارزه» و وسیله شناخت قرآن ضروری می‌داند.

³² سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام، پیشین، ص 325

³³ مهدی بازرگان، راه طی شده، بی‌جا، 1338، ص 3

³⁴، راه انبیاء راه بشر، نویسنده و ناشر سازمان مجاهدین خلق، تهران، بی‌تا، ص 2

کتاب امام حسین تحت سرپرستی احمد رضایی تألیف گردید که نگاهی منطبق با حرکت تاریخی مد نظر مارکسیسم و بر پایه‌ی تفکر دیالکتیک از حرکت امام حسین علیه السلام ارائه می‌کند. سازمان، قرآن را نیز از هژمونی رویکرد مارکسیستی خود مستثنی ننموده و دست به نگاشتن تفسیر سوره‌هایی از قرآن می‌زند.

3. ایدئولوژی سازمان در مقطع پیش از 1350

بررسی ایدئولوژی اولیه از آن روی اهمیت دارد که اولاً در سال‌هایی از حیات سازمان مجاهدین خلق یعنی از آغاز تأسیس تا سال 1350 بر سران و اعضای آن حاکم بوده و ثانیاً ما را در اثبات یا رد فرضیه بخش نخست کتاب مبنی بر تأثیر فاصله‌ی به ظاهر سطحی و محدود ایدئولوژی اولیه سازمان از اسلام ناب، در انحرافات عمیق این سازمان در سالیان بعد یاری می‌رساند.

سازمان مجاهدین خلق از بدو تأسیس تا سال 1350 به اسلام معتقد بود و آن را منبع ایدئولوژی می‌دانست. حسین روحانی می‌نویسد:

«سازمان اصول پنج‌گانه دین و مذهب را قبول داشت با این توضیح که در مورد نبوت و امامت قائل به عصمت حضرت رسول (ص) و ائمه هدی (ع) نبوده و معتقد بود که آنها نیز دچار خطا و اشتباه می‌شدند. در مورد غیبت حضرت مهدی (عج) نیز در عین حال که سکوت اختیار کرده و روی آن بحثی به عمل نمی‌آورد، لیکن در مجموع به آن اعتقادی نداشت... سازمان از نظر فلسفی، در عین حال که اصل اول و در واقع مهم‌ترین اصل ماتریالیسم یعنی تقدم روح بر ماده را رد می‌کرد... لیکن اولاً اصول دیالکتیک و از جمله اصل تضاد را به همان شکل مورد نظر ماتریالیسم دیالکتیک مورد قبول قرار می‌داد و ثانیاً اصل ماتریالیسم تاریخی، یعنی حرکت مادی تاریخ که نتیجه‌ی منطقی پذیرش ماتریالیسم فلسفی است»³⁵

منیت سازمان تا آنجا پیش می‌رود که ولایت فقیه را نیز در شأن خود می‌داند و نه علمای اسلام؛ «در رابطه با اجتهاد و ولایت فقیه، در عین حالیکه به طور کلی این مسأله را قبول داشت، لیکن با توجه به تفسیر و تحلیلی که درباره‌ی اجتهاد داشت، آن را دست کم در آن شرایط، صرفاً در صلاحیت خود می‌دید، نه در صلاحیت روحانیت»³⁶

طبیعتاً و به طریق اولی مسئولین سازمان به تقلید از مراجع نیز معتقد نبوده و خود را مرجع تقلید خود می‌دانستند؛

«برای اعضای سازمان، هیچ گاه مسأله‌ی تقلید از مجتهدین مطرح نبود و مرجع نهایی آنها در کلیه‌ی مسائل سازمان بود»³⁷

³⁵ یادشتهای حسین روحانی، ص 47

³⁶ همان، ص 48

³⁷ همان، ص 48

اما سازمان تنها برداشت خود از اسلام را قبول داشت و با برداشت سنتی و مورد تایید علمای دین سر ناسازگاری نشان می‌داد. سازمان با دست یازی به مقولات دینی و مصادره به مطلوب آن و تفاسیر خود ساخته از قرآن³⁸، از اسلام راستین فاصله گرفته و با قداست زدایی از بسیاری از اصطلاحات قرآنی زمینه را برای انحراف عمیق‌تر فراهم نمود؛

تفسیر سازمان مجاهدین از «حق و باطل»

یکی از مقولات مبنایی مورد بحث در مکاتب ایدئولوژیک، تفسیر و نوع تعریف حق و نیکی، و باطل و زشتی است؛ که برداشت‌های متفاوت از آن، می‌تواند زیر بنای مقبولات یک مکتب را شکل دهد. سازمان مجاهدین خلق تلاش نموده است تا با تفسیر به رأی مقوله‌های قرآنی «حق و باطل»، آن را مصادره به مطلوب نماید. در یکی از جزوات سازمان می‌خوانیم:

«حق چیست؟ حق چیزی است که زیربنا و پایه آن بر روی یک اصل طبیعی و سنت جاری در خلقت باشد، کدام سنت و اصل طبیعی محکم تر از قانون تکامل است؟ پس حق، پیوسته و وابسته به این جریان طبیعت است اما باطل که در نقطه مقابل حق قرار دارد متکی به یک اصل ثابت و محکم طبیعی نیست»³⁹ به اعتقاد سازمان؛

«باید اسلام اصیل و بی‌پیرایه را از سرچشمه زلال آن، یعنی قرآن و تاحدودی نهج البلاغه و آن هم نه بر اساس استنباطات مفسرین، بلکه بر پایه استنباط خودسازمان که به اصطلاح مجهز به علم مبارزه و تشخیص صحیح از سقیم در شرایط پیچیده امروز است، به دست آورد»⁴⁰ همان‌گونه که از جمله فوق برمی‌آید، سازمان مجاهدین خلق گمشده‌ای داشت که نخواسته یا نتوانسته بود آن را در اسلام بیابد و آن «علم مبارزه» بود. در حقیقت سازمان معتقد بود عملیاتی ساختن ایدئولوژی اسلامی نیاز به مکملی از بیرون دارد که بدون آن هم فهم دین غیر ممکن است و هم تبدیل اسلام به هدایت‌گر مبارزه مقدور نخواهد بود.

سازمان مجاهدین گمشده‌ی خود را در مارکسیسم یافت. علل این مسئله را می‌توان در زیر خلاصه نمود:

1. هم‌خوانی روحیات و اهداف بنیان‌گذاران سازمان با گرایش‌های انقلابی مارکسیسم
2. مارکسیسم زدگی بسیاری از گروه‌های داخلی در دهه‌ی چهل
3. رواج جنگ‌های چریکی در کشورهای مختلف
4. ضعف موضع جریان‌های مذهبی در دانشگاه‌ها

سازمان در ابتدا بر آن بود تا اسلام را زیر بنا قرار داده و از مارکسیسم تنها به عنوان روبنا و علم مبارزه استفاده کند:

³⁸ ن ک به کتب تفسیری سازمان از جمله: درسی از سوره توبه و درسی از سوره انفال

³⁹ درسی از سوره محمد(ص) (از مجموعه کتب تفسیری سازمان)، نویسنده و ناشر سازمان مجاهدین خلق، تهران، بی تا، ص 3

⁴⁰ همان

«از نظر ما مارکسیسم لنینیسم علم است، علم اجتماع و علم مبارزه است، درست مثل قوانین فیزیک، ربطی به دین و اسلام ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم فیزیک اسلامی یا فیزیک سرمایه‌داری، فیزیک فیزیک است و قوانین خودش را دارد. مارکسیسم هم همین طور»⁴¹

اما سازمان مجاهدین از همان آغاز به شدت تحت تاثیر مارکسیسم قرار گرفت و حتی اسلام را نیز از آن زاویه می‌نگریست. پذیرش دیدگاه‌های مارکسیسم درباره‌ی طبقات جامعه و مناسبات آنان با مسأله تولید و اساساً نظریه ماتریالیسم تاریخی، مهم‌ترین اصل در تحلیل روند حرکت جامعه توسط مجاهدین خلق بود. در واقع در این بخش، ایده‌های آنان با مارکسیسم کمترین تفاوتی نداشت. به عبارت دیگر یکی از اصول اساسی نگرش مارکسیستی که سازمان پذیرفته بود، نظریه طبقات اجتماعی بر اساس نگرشی بود که در ماتریالیسم تاریخی ارائه شده بود. تحلیل تاریخ بر اساس حرکت طبقات مختلف در تقسیم‌بندی ادوار تاریخی، بحث زیر بنا-روینا، و به ویژه تحلیل مبارزه با رژیم پهلوی در قالب مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی وابسته، مسائلی بود که به طور درستی در سازمان پذیرفته شده بود.⁴²

در یک نگاه کلی می‌توان اصول ایدئولوژیک مورد قبول سازمان در آن مقطع را به این ترتیب بیان نمود:

1. قبول قرآن و نهج البلاغه به عنوان کلیدی که بدون استمداد از علم مبارزه (مارکسیسم) نمی‌توان آنها را تفسیر کرد.

2. پذیرفتن اصول دیالکتیک مطرح شده در مارکسیسم و تئوری «شناخت» این مکتب

3. پذیرفتن اصول ماتریالیسم تاریخی در تبیین تاریخ و دوره‌های آن.

4. پذیرفتن اصول اقتصاد سیاسی مارکسیسم به ویژه توجه به نقش زیر بنایی اقتصاد.

مؤسسين سازمان مجاهدین خلق، دانشجویانی مسلمان و مذهبی بودند که با مشاهده «پیرایه‌های» وارد آمده بر اسلام تصمیم به قیام برای احیای «اسلام راستین» گرفتند. بنابراین عقیده سازمان این بود که «مبارزه {بایستی} مبتنی بر یک ایدئولوژی اسلامی و از نوع اسلام راستین باشد»⁴³

اما این عقیده دوام چندانی نداشت و با فروافتادن کامل سازمان در دامان مارکسیسم و ارتداد اعضا و رهبران آن پس از 1350 از میان رفت.

بنابراین می‌توان گفت هرچند در صحت تحلیل‌های رایج مبنی بر اینکه گردانندگان سازمان مجاهدین خلق در مقطع پس از 1350، با پشت‌پازدن به اصول اولیه سازمان و اعمال دیکتاتور مآبانه عقاید ارتدادی خود دست به خیانتی بزرگ زده‌اند شبهه‌ای وجود ندارد، اما مشی رهبران اولیه‌ی سازمان، بسان خشت اول کثر نهاده، سازمان مجاهدین خلق را در مسیری قرار داد که از اسلام، تنها ظاهری دلربا به همراه داشت و این «اسلام» از درون آنچنان تهی گشته بود که با اندک اشاره رهبران بعدی از هم فرو پاشید.

⁴¹ سخنان مسعود رجوی به نقل از سیدکاظم بجنوردی، مسی به رنگ شفق، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ص 147

⁴² رسول جعفریان، بازشناسی سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اطلاع رسانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی (www.irdc.ir)، 1386/7/16

⁴³ یادداشتهای حسین روحانی، ص 10

به هر روی آنچه بنیان‌گذاران سازمان را از رهبران مارکسیست بعدی آن جدا می‌نماید آنست که موسسین سازمان، خالصانه در پی حقیقت به پا خاستند و با تشخیص صحیح درد جامعه یعنی پیرایه‌های رخوت آور خود ساخته مسلمانان در دین، نهضتی ایدئولوژیک را آغاز نمودند.

اما رهبران سازمان در مقام علاج، بدون آنکه تسلط کافی نسبت به حاکم اسلام بیابند، خود را تنها گروه محق در معرفی اسلام راستین دانستند و با برگزیدن کانال‌هایی نه چندان ایمن چون پوزیتیویسم بازرگان و مارکسیسم در نگاه به دین، نه تنها به اسلام راستین دست نیافتند که زمینه را برای ارتداد اعضای سازمان و به غایت سقوط قهقرایی گروه رجوی فراهم نمودند.

آموزش‌های چریکی و اعزام اعضا به فلسطین

آموزش‌های نظامی و مهارت‌های مشی چریکی سازمان در تابستان 1349 شکل عملی به خود گرفت. فراگیری فنون سرقت اتومبیل، جعل و کار با مواد منفجره از جمله این آموزش‌ها بود.

در آن شرایط به علت کمبود تجربه و امکانات سازمان و نیز فضای اختناق آمیز کشور امکان آموزش و آمادگی نظامی در داخل ایران وجود نداشت. رهبران سازمان برای حل مشکل بهترین راه را در همکاری با سازمان فلسطینی «الفتح» دانستند.

مذاکره با نمایندگان «الفتح» در کشورهای چو قطر و اردن نتیجه بخش واقع شد. ماحصل مذاکرات،

توافق طرفین بر این اساس بود که با میزبانی الفتح، هر تعداد از افراد سازمان که اعزام شوند، جهت

گذراندن دوره آموزش نظامی و فنون رزم چریکی، به اردوگاه‌های جنبش فلسطین جذب گردند. سازمان

الفتح تقبل نمود که متناسب با امکانات خود و میزان نیاز سازمان، در تدارک تسلیحاتی مساعدت کند.⁴⁴

در پی این توافق، تعداد قابل توجهی از کادرها و اعضای سازمان که عموماً از جهت سیاسی و تشکیلاتی

در سطح قابل توجهی بودند، به طرق مختلف چه به طور رسمی و همراه با گذرنامه و چه به صورت

قاچاق از راه دوی عازم اردوگاه‌های الفتح در اردن، و پس از سپتامبر 1970 در لبنان و سوریه شدند.⁴⁵

در این میان یکی از گروه‌ها که با پاسپورت جعلی و از طریق دبی قصد اعزام داشت توسط پلیس دبی

دستگیر می‌شود. با ناکام ماندن تلاش‌های سازمان مجاهدین خلق و الفتح برای منصرف نمودن سران امنیتی

دبی از تحویل شش فرد بازداشت شده به حکومت ایران، سازمان مجاهدین تصمیم به اجرایی نمودن

نخستین اقدام عملی خود یعنی ربایش هواپیمای حامل آنان نمود.

در نیمه اول شهریور 1349 حسین احمدی روحانی، عبدالرسول مشکین فام و سیدمحمد سادات دربندی،

وارد دوی شدند و پس از توفیق در ورود اسلحه به هواپیما، خلبان را مجبور به تغییر مسیر و ورود به قطر

و نهایتاً بغداد می‌نمایند.

⁴⁴ سازمان مجاهدین، پیدایی، پیشین، ص 398

⁴⁵ یادداشت‌های حسین روحانی، پیشین، صص 37 38

9 عضو مذکور سازمان مجاهدین خلق که هویت خود را در بازجویی‌های رژیم بعث عراق مخفی نگاه داشته بودند، تا حد مرگ شکنجه می‌شوند تا آنکه با وساطت نماینده سازمان آزادی بخش فلسطین در بغداد به هم‌زمانشان در اردوگاه‌های فلسطینی می‌پیوندند.

دوره‌های آموزشی در اردوگاه‌های الفتح به طور متوسط 3 ماه بود که طی آن، علاوه بر برنامه‌های روزانه، دو و نرمش و تمرین‌های بدنی، آموزش‌های نظری و عملی شامل رزم انفرادی، آشنایی و تیراندازی با سلاح‌های مختلف شرقی و غربی، آشنایی با مواد انفجاری فابریک و دست‌ساز و تمرین‌های عملیاتی بود.⁴⁶ اکثر افراد اعزامی تا پیش از ضربه 1350 به کشور بازگشته و موفق به ورود مقادیر معتناهی سلاح به کشور شدند.

تغییر مشی سازمان و آغاز عملیات چریکی

در اواخر سال 1349 و یا اوایل 1350، بحثی در درون مرکزیت و مسئولین عمده‌ی سازمان، درباره‌ی درجه‌ی ضرورت ادامه‌ی کار روی ایدئولوژی در گرفت که طی آن، برخی چون محمد حنیف نژاد، با توجه به ناقص بودن متون ایدئولوژیک سازمان و ناکافی بودن آن از هر جهت، اصرار داشتند که بخش مهمی از وقت و نیروی سازمان برای تدوین سیاسی ایدئولوژیک صرف گردد.

در مقابل این نظر، عده‌ی دیگری قرار داشتند که ضرورت خاصی برای این کار قایل نبودند و مطرح می‌کردند که این کار در گذشته و تا آنجا که مورد نیاز سازمان بوده انجام شده و دیگر نیازی به ادامه آن در این شرایط نیست و بالعکس باید در وضعیت فعلی، بیش از همه روی مسائل سیاسی و خط مشی نظامی سازمان و جنبه‌های عملی آن کار شود.⁴⁷

در این میان اقدامات نظامی گروه چریک‌های فدایی خلق و نیز خبر واقعه سیاهکل به تغییر معادلات به نفع گروه دوم کمک نمود.

در 19 بهمن 1349 گروه جنگل - زیرمجموعه فدائی خلق - طرح حمله به پاسگاه سیاهکل را اجرا نموده و ضمن کشتن یک نظامی چند سلاح به غنیمت بردند. اما بلافاصله با عکس‌العمل کوبنده رژیم مواجه شده و از 33 نفر، 15 نفر از آنان در معرکه کشته و یا در اسفند 1349 تیر باران شدند.

فروپاشی این گروه بر مشی چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین تأثیرات جدی را به همراه داشت. پس از این واقعه روستا محوری مبارزه در تئوری این گروه‌ها کنار گذاشته شد و تئوری‌های فرسوده کارلوس ماریگلا نصب‌العین آنان قرار گرفت.

بر این اساس مبارزه شهری با تبلیغ طولانی مدت و تحکیم و تثبیت گروه در میان توده آغاز می‌گردد - که به اعتقاد سازمان، این مرحله با موفقیت سپری شده بود - و در مرحله بعد عملیات‌های چریکی کوچک

⁴⁶ همان، ص 39

⁴⁷ حسین روحانی، پیشین، ص 37

دشمن را ضعیف ساخته و مقدمه برای عملیات‌های بزرگ با کمک قیام توده‌ای ضربه‌ی نهایی را به آن وارد خواهد ساخت.

بجز تاثیر تئوریک ماجرای سیاهکل، نفس عملیات‌های نظامی چریک‌های فدایی خلق، سازمان را که از برون و درون متهم به انفعال بود به صرافت دست زدن به اقدامات عملی انداخت. سازمان بر اساس مشی جنگ مسلحانه، کوشید تا عناصر و مهره‌های اصلی رژیم را ترور کند. اما ضربه‌ی ساواک به سازمان، افول هسته‌ی اولیه و مذهبی را موجب گشت.

گفتار دوم

ضربه‌ی شهریور و گذار خونین به مارکسیسم (1350-1354)

الف) ضربه‌ی شهریور 1350

نخستین برون‌داد مشی چریکی سازمان مجاهدین، طراحی عملیات نظامی تخریبی در جشن‌های دوهزار و پانصد ساله‌ی شاهنشاهی در مرداد ماه 1350 بود. هدف این عملیات آن بود که با انفجار دکل برق تامین کننده‌ی برق محل برگزاری جشن در شیراز، تلاش رژیم در معرفی خود به عنوان نظامی با ثبات در عرصه‌ی بین‌المللی، نقش بر آب شود.

هم‌چنین بمب‌گذاری در کارخانه صنایع‌الکتریکی تهران و پس از آن عملیات‌های گسترده‌تر در دستور کار قرار گرفت. اما این طرح در نهایت به لو رفتن سازمان منجر شد و به دنبال آن تعداد زیادی از اعضای آن که شامل سه نفر مرکزیت اولیه و اغلب کادرهای همه‌جانبه می‌شد، دستگیر شدند. این واقعه‌ی فاجعه‌آمیز برای سازمان مجاهدین خلق، به «ضربه‌ی شهریور» مشهور شد.

تله‌ی «دلفانی»

سازمان برای عملی کردن طرح تخریبی خود به سلاح و مهمات کافی نیاز داشت، لذا تماس‌هایش را با فردی به نام شاه‌مراد⁴⁸ دلفانی فعال‌تر کرد.

وی در سال 1331 به حزب توده پیوست و در سال 1338 به اتهام فعالیت در حزب توده سه ماه زندانی شد. متعاقب آن در آذرماه 1342 به جرم قاچاق اسلحه برای تشکیلاتی به نام کمیته انقلابی حزب توده گروه بازداشت و به سه سال زندان محکوم شد.

دلفانی از همان اولین بازداشت با ساواک همکاری کرده و پس از آزادی نیز تا سال 1357 به عنوان مامور، در اهداف کمونیستی همکاری می‌نمود.

اما ماجرای نفوذ دلفانی به سازمان از آشنایی وی با منصور بازرگان، هوادار نهضت آزادی و از اعضای اولیه‌ی سازمان مجاهدین خلق در زندان آغاز شد. وی پس از آزادی «دوستی خود را با منصور و خانواده ی او، از آن جمله پوران بازرگان همسر [آینده] محمد حنیف نژاد، کاملاً استحکام می‌بخشد»⁴⁹.

از همین واسطه ناصر صادق از مسئولین سازمان و نیز سعید محسن با دلفانی دیدار کرده و وی را شایسته و قابل اطمینان تشخیص دادند. با مطرح شدن عملیات‌های سال 1350 ارتباط سازمان با دلفانی با هدف تامین سلاح گسترده‌تر شد.

دلفانی تمام اطلاعات بدست آمده را در اختیار ساواک قرار می‌داد و بدین ترتیب حلقه‌ای از اعضا و رهبران سازمان مجاهدین خلق مورد شناسایی رژیم قرار گرفت.

آغاز دستگیری‌ها

سرانجام رژیم پهلوی که مدت‌ها اکثر تردهای سازمان را زیر نظر داشت، ضربه کشنده‌ی خود را فرود آورد؛ ساواک پس از آگاهی کامل از خانه‌های تیمی سازمان طی یورش غافلگیرانه بیشتر اعضا و کادرهای اصلی سازمان را دستگیر و کل موجودیت سازمان را با مخاطره روبرو ساخت.

⁴⁸ نام کوچک دلفانی در برخی از منابع الله مراد ذکر شده است. ن ک تراب حق شناس، جزوه فرازی از تاریخ، بی جا، بی تا، ص 21

⁴⁹ یادداشت‌های حسین روحانی، پیشین، ص 42

سازمان در آن زمان در فرم سه شاخه مجزا از هم سازماندهی شده بود و قرار بود که سرشاخه ها از شاخه های دیگر مطلع نباشند ، اما محمد حنیف نژاد از این قانون عدول کرده و مرتباً به شاخه های دیگر سر می زد ساواک با تعقیب و مراقبت وی و همچنین ناصر صادق یکی دیگر از اعضای مرکزیت سازمان توانست پی به شاخه های دیگر ببرد و آن ضربه وحشتناک را در شهریور 50 وارد آورد.⁵⁰

در روز نخست حداکثر 30 نفر و به تدریج، تا یکی دو ماه بعد ، قریب 120 نفر از اعضای سازمان به دام افتادند. علاوه بر اعضای مرکزیت اولیه، افرادی که به تدریج به مرکزیت افزوده شده بودند، به جز حسین روحانی که در خارج از کشور بود، دستگیر شدند.

اهم افراد دستگیر شده عبارت بودند از: محمد حنیف نژاد⁵¹، علی اصغر بدیع‌زادگان، علی باکری، سعید محسن، مشکین فام، بهمن بازرگانی، ناصر صادق، علی‌میهن دوست، محمود عسکری‌زاده، رضارضایی، محمد بازرگانی، تقی شهرام و مسعود رجوی.

اکثر افراد فوق در 30 فروردین 1351 تیر باران شدند اما بهمن بازرگانی و مسعود رجوی از مجازات اعدام، جان سالم بدر بردند!

بنابراین سازمان مجاهدین پس از سالها آموزش و سازماندهی، بدون آنکه حتی یک عملیات تخریبی موفقیت آمیز داشته باشد، در چنگ ساواک گرفتار آمد و اسیر ضربه‌ای چنین قاطع گشت.

نقش خودبینی سازمان در ضربه‌ی شهریور

در بحث ایدئولوژیک سازمان خواندیم که چگونه اعتماد به نفس بیش از حد سران سازمان و ورود تمام عیار به حوزه‌هایی که تخصص کافی در آن نداشتند، موجبات انحراف سازمان را فراهم آورد.

رد پای همین عامل در جریان ضربه‌ی شهریور 1350 نمود دارد؛ بهمن بازرگانی اذعان دارد:

«خودبینی و خودبزرگ بینی ای که در سازمان ایجاد شده بود ، در مورد برخورد با ساواک نیز مؤثر بود. فکر می‌کردند ساواک کاره‌ای نیست... ساواک اطلاعات مربوط به جنگ چریکی شهری و روستایی و تشکیلات و گروه یابی را از طریق C.I.A دریافت می‌داشت؛ یعنی UP TO DATE بود. در حالی که

⁵⁰ علی‌اکبر راستگو ، مجاهدین خلق در آئینه تاریخ، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1384، ص 19

⁵¹ وی در اوائل آبان 1358 دستگیر شد.

اگر مجاهدین یا فدایی ها در آن مقطع می‌رفتند و بررسی می‌کردند که چریک‌های آمریکای لاتین چگونه دستگیر شده‌اند، شاید باعث می‌شد بفهمند که ساواک این طوری نیست که فکر می‌کنند. ذهنیت‌ها در مورد خود سازمان هم فضایی خیالی ایجاد کرده بود. قبل از دستگیری، یک سری نظرخواهی از بچه‌ها شد که آقا تو فکر می‌کنی سازمان چند عضو دارد؟ یک نفر گفته بود «5 میلیون نفر!». در این نظرخواهی کمترین میزانی که گفته بودند پنجاه هزار نفر بود؛ درحالی که در آن زمان سازمان 150 نفر عضو داشت!⁵²

علی‌رغم این اعتماد به نفس در کمیت و کیفیت سازمان، ضربه شهریور ناکامی آموزش‌های پرطمطراق امنیتی سازمان را نشان داد. روحانی در خصوص افزایش تصاعدی بازداشتی‌ها اذعان دارد پس از بازداشت‌های اولیه، «خیلی از افراد سازمان که در رابط عینی قرار داشتند به شکل بسیار ساده و ابتدایی در محل کار خود دستگیر می‌شدند»⁵³

عکس العمل سازمان مجاهدین

افراد دستگیر نشده سازمان پس از ضربه‌ی شهریور تا دستگیری حنیف نژاد در آبان‌ماه، دست به سه عملیات زد:

1. انفجار یک کیوسک

2. اقدام ناکام برای انفجار دکل‌های برق که به دستگیری چند عضو دیگر انجامید.

3. اقدام ناکام برای ربودن شهرام پسر اشرف

باقی‌ماندگان سازمان در هماهنگی با اعضای که در خارج بودند، تصمیم به ربودن شهرام، خواهر زاده‌ی شاه گرفت تا پس از خارج کردن وی از کشور با هواپیما، رژیم را برای آزادی دستگیر شدگان تحت فشار قرار دهد. اما نقشه‌ی عملیات چندان دقیق نبود و مقاومت شهرام در ورود به خودرو جهت انتقال به فرودگاه بیش از انتظار گروگان‌گیرها بود. با شلوغ شدن صحنه، تیم عمل‌کننده بدون هیچ موفقیتی دست به فرار می‌زند و طرح شکست می‌خورد.

پس از آن سازمان برآن شد تا با انفجار دکل برق، جشن‌های 2500 ساله را با خاموشی مواجه سازد که پس از لو رفتن عملیات، تمام اعضای تیم دستگیر می‌شوند. بدین سان عکس العمل سازمان مجاهدین خلق به دستگیری‌های اولیه نه تنها توفیقی به همراه نداشت که زمینه ساز دستگیری سایر اعضا را فراهم نمود. به اذعان روحانی، سازمان، پس از ضربه، بسیار مبتدیانه عمل نمود و «بدلیل علنی بودن بسیاری از کادرها و اعضای سازمان و مخفی نشدن آن‌ها پس از ضربات شهریور، و پاک نشدن کلیه‌ی رده‌های مشکوک و اطلاعات جدیدی که ساواک در رابطه با دستگیری‌ها به دست آورده بود (بواسطه همکاری خوب بعضی از دستگیر شدگان با ساواک) افراد زیادی دستگیر شدند»⁵⁴

⁵² سازمان مجاهدین خلق پیدایی...، ج 1، ص 428

⁵³ حسین روحانی، سازمان مجاهدین خلق، پیشین، ص 16

⁵⁴ حسین روحانی، پیشین، ص 80

نهایتاً در اوائل آبان ماه 1358، حنیف نژاد در خانه ملایری - فرد تحت مسئولیت رجوی، که رجوی او را به اتفاق دو نفر دیگر لو داده بود!- به طور تصادفی دستگیر شد و ضربه‌ی شه‌ریور را بسیار سنگین‌تر

نمود.⁵⁵

اثرات ضربه‌ی شه‌ریور بر سازمان مجاهدین

- حادثه شه‌ریور 1350 و اعدام سران سازمان ضربه‌ای تکان دهنده و غیر قابل جبران بود که موجبات تغییرات گسترده و البته قه‌قرایی را برای سازمان مجاهدین خلق به دنبال داشت. مهم‌ترین تأثیرات این ضربه را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:
1. از میان رفتن اکثریت قریب به اتفاق کادر همه‌جانبه و عمده اعضا
 2. به شکست انجامیدن برنامه‌های تاکتیکی سازمان که محصول مطالعه و بحث‌های بسیار بود.
 3. به شکست انجامیدن ایدئولوژی سازمان و ضرورت بازبینی در آن که در سال 1354 رسمیت یافت.
 4. ایجاد یأس و نومیدی در میان اعضای سازمان
 5. ضربه‌ی حیثی به گروه‌های منادی ضرورت قیام مسلحانه
 6. ایجاد بحران و نوعی سردرگمی در سازمان که محصول آن تعطیل شدن آموزش‌های ایدئولوژیک و نیز اقدامات نظامی عجولانه و غیر کارشناسی بود.

تحولات در کادر رهبری سازمان

در بدو ضربه‌ی شه‌ریور، هفت نفر از کادر مرکزی سازمان دستگیر شدند. با ادامه ضربات و دستگیری افرادی چون حنیف نژاد و مشکین فام، احمد رضائی تنها باقی‌مانده‌ی مرکزیت بود که دستگیر نشد. «پس از دستگیری کادر اولیه، احمد رضایی به شدت به فعالیت پرداخت و مخلصانه کار کرد؛ به نحوی که در شبانه روز گاهی دو تا چهار ساعت می‌خوابید... کادرها را سازمان داد، ارتباط‌های از هم گسیخته را پیوند می‌داد؛ و با کارایی و تجربه مبارزه در جبهه ملی و نهضت آزادی و مؤتلفه سازمان توانست پایه ریزی محکمی بریزد»⁵⁶

⁵⁵ احمد رضا کریمی، شرح تاریخچه سازمان مجاهدین خلق، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1384، ص 16

⁵⁶ ع.حقیجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین خلق، نشر اوج، تهران، 1358، ص 46

بنابراین بیراه نیست که ادعا شود تلاش‌های احمد رضائی در آن مقطع سازمان مجاهدین خلق را از نابودی نجات داد. به تشخیص احمد رضائی، بهرام آرام که از اعضای قدیمی سازمان بود به عضویت مرکزیت درآمد و مرکزیت سازمان به دو نفر افزایش یافت. در این زمان احمد رضائی تاکید کرد که به هر ترتیب که شده باید رضا رضائی را که از طرف ساواک برای شناسائی و دستگیری او به خیابان‌ها می‌آوردند آزاد نمود، چرا که وجود فردی چون رضا رضائی در رهبری سازمان، در این شرایط، امریست ضروری.⁵⁷

طرح آزادسازی رضا رضائی، یکی از اقدامات موفق اما مشکوک سازمان مجاهدین خلق است که خود سازمان از آن به عنوان حماسه یاد می‌کند. روحانی این عملیات را این گونه بازگویی می‌کند:

«در یکی از روزهای دی ماه 1350 که رضا رضائی را به خیابان آورده بودند، برادرش احمد سر راه او قرار گرفت و به عنوان واکسی مشغول واکس زدن کفش او شد، در ضمن این عمل، نامه‌ای را حاوی برنامه‌ی فرار رضا به او داد. فردای آن روز رضا رضائی برنامه را اجرا کرد. و در رابطه با آن، مأمورین را به حمامی واقع در محوطه‌ی نوروزخان کشاند و به آن‌ها گفت احتمال دارد که احمد در آنجا باشد. وی مأمورین را به بهانه‌ی مشکوک نشدن احمد، جلوی در نگه داشت و خودش تنها وارد حمام شد و از در دیگر حمام به همراه احمد و یک نفر دیگر که با موتور آماده بودند، فرار کرد.

هرچند اسناد ساواک بیان‌گر آنست که این طرح با چراغ سبز ساواک انجام شده و رضا رضائی پس از ارائه اطلاعات سازمان و سلاح‌های آن به ساواک، با قرار تامین و تعهد به تحویل سلاح و حفظ تماس با ساواک آزاد گردیده اما رضایی علی‌رغم تحویل سلاح تماس خود را ادامه نداده و متواری می‌شود.⁵⁸

«خلاصه وضعیت رضا رضایی فرزندخلیل

نامبرده بالا که دانشجوی سال چهارم دانشکده دندانپزشکی دانشگاه تهران می باشد ، به اتهام عضویت در سازمان به اصطلاح آزادی بخش ایران در تاریخ 50/6/6 دستگیر و در تحقیقات معموله ضمن اعتراف به عضویت خود در سازمان مزبور اضافه نموده [که] از اعضای گروه سیاسی سازمان بوده ...یاد

⁵⁷ حسین روحانی ، سازمان مجاهدین خلق، پیشین، ص 83

⁵⁸ رک آرشیو اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده رضا رضائی

شده در تاریخ 50/8/27 به منظور تحویل سلاح هایی که در اختیار برادرش احمد رضایی بود، با سپردن تعهد مبنی بر تحویل سلاح و قول همه‌گونه همکاری، با تبدیل قرار آزاد و پس از آزادی 32 قبضه اسلحه کمتری و نارنجک و تعدادی فشنگ تحویل [می دهد] و از آن تاریخ ارتباط تلفنی خود را قطع می نماید.»

با آزادی وی و ورود او به مرکزیت سازمان، تعداد افراد مرکز به سه نفر یعنی رضا و برادرش احمد رضائی، و بهرام آرام افزایش می‌یابد. اما اندکی بعد در بهمن 1350 احمد رضائی در درگیری با ساواک با نارنجک خود و تعدادی از نیروهای ساواک را از بین می‌برد.

مرکزیت دوفره رضا رضائی و بهرام آرام بجز مقطعی که شامخی و کاظم ذوالانوار در مرکزیت قرار گرفته و هر دو پس از مدتی ضربه خوردند، تا سال 52 و اضافه شدن تقی شهرام پا برجابود. این دو توانستند با سازماندهی مجدد نیروهای باقی‌مانده تا حدی به سازمان سروسامان دهند.

نام‌گذاری و اعلام وجود سازمان مجاهدین خلق

سازمان مجاهدین تا سال‌ها پس از تاسیس نامی برای خود انتخاب نکرده بود. چون این تصمیم از سویی به مسائل امنیتی سازمان و تحریک نمودن ساواک کمک می‌نمود و از سوی دیگر به علت آنکه سازمان تا سال 1350 هیچ بیانیه‌ای صادر ننموده بود نیازی به داشتن نام احساس نمی‌شد.

پس از ضربه شهریور و «افشاگری‌های» ساواک، سازمان دیگر یک تشکیلات کاملاً مخفی به شمار نمی‌رفت. به علاوه آنکه این فقدان نام موجبات انتساب سران سازمان مجاهدین خلق به نهضت آزادی را در افواه فراهم نموده بود. به عنوان نمونه ساواک در تشریح ضربه‌ی شهریور در یک برنامه تلویزیونی، دستگیر شدگان را «اعضای نهضت به اصطلاح آزادی» معرفی نمود!

با توجه به فاصله‌ی ژرفی که میان رویکرد سران سازمان با سازش‌کاری نهضت آزادی وجود داشت این مصاحبه زمینه را برای نام‌گذاری و اعلام موجودیت سازمان مجاهدین خلق فراهم ساخت. تا اینکه پس از بحث‌های اعضا در سال 1350 و در زندان قزل قلعه، نام سازمان مجاهدین خلق انتخاب شد.

«... سازمان اسم نداشت؛ اسم بعد از دستگیری مطرح شد. در آن اوایل ، اسمش این بود که این ادامه نهضت آزادی است و مهندس بازرگان که از زندان آزاد شد ، این گروه را تحویلش می دهند. به مرور که از سال 48 مطالعات مارکسیستی در برنامه قرار گرفت ، کم کم این احساس شد که از نظر ایدئولوژی با مهندس بازرگان فاصله گرفته ایم. ... در زندان این بحث پیش آمد که اسممان چه باشد. نمی دانم چه کسی⁵⁹ مطرح کرد که «نهضت آزادی»، از اینجا شروع شد. در آن زمان ، مبارزان الجزایر نامشان «مجاهد» بود. چون ما یک سری از کتاب های آنها را خواندیم و به نحوی تحت تأثیر آنها بودیم ، یک نفر (که یادم نیست چه کسی بود) مطرح کرد که اسممان «مجاهدین» باشد. بعد کس دیگری گفت «نهضت مجاهدین» باشد. دست آخر ، بچه هایی که گرایش های چپ داشتند ، به اصرار ، «نهضت مجاهدین خلق» را انتخاب کردند؛ که عده ای با گذاشتن «خلق» در کنار آن مخالفت می کردند. فکر می کنم [مهدی] فیروزیان و محمود احمدی و محمد حیاتی مخالف بودند.

محمدحیاتی را یقین ندارم ولی فیروزیان واحمدی را می دانم که با افزودن کلمه «خلق» مخالف بودند و می گفتند این یک حالت چپی به تشکیلات می دهد و اثر معکوس می گذارد. بقیه هم بحث می کردند که مسئله ای ندارد. وانگهی ما با نهضت آزادی فرق داریم»⁶⁰

سازمان مجاهدین خلق در زمستان 1350، طی بیانیه ای اعلام موجودیت نمود. در بیان علت این تصمیم - گیری تقریباً اتفاق نظر وجود دارد؛ نهضت آزادی که پس از حضوری کوتاه مدت در اوایل دهه ی چهل و با رویت نخستین زهرچشم شاه، برای سال های طولانی به کما فرو رفته و کارنامه ی خود را از هر گام مثبتی در مبارزه تهی می دید، برای مصادره ی مبارزات سازمان مجاهدین خلق به نام خود، به طمع افتاده بود.

حسین روحانی می نویسد:

« در دی ماه 1350، بخش خارج از کشور در رابطه با سوء استفاده های فراوانی که افرادی چون دکتر یزدی و نویسندگان «خبرنامه» در آمریکا و اروپا از جریانات مربوط به سازمان می کردند و با لطایف الحیل می -

⁵⁹ سعید محسن

⁶⁰ گفتگو با بهمن بازرگانی، سازمان مجاهدین خلق پیدایی... ج 1، ص 489

کوشیدند خود را به آن نزدیک و متناسب سازند، تصمیم گرفت که طی انتشار بیانیه‌ای هویت سازمان و تاریخچه‌ی فعالیت آن را در سطح جامعه اعلام کند و به این عده اجازه ندهد که از ناحیه‌ی سازمان برای خود دکان و دم و دستگاهی برپا کنند»⁶¹

در بالای بیانیه که به قلم حسین روحانی نوشته شد، برای نخستین بار عبارت معروف «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» قرار گرفت و نام تشکیلات «سازمان مجاهدین خلق» اعلام گشت. پس از انتشار این بیانیه شاخه خارج از کشور سازمان فعالیت جدی خود را از سرگرفت که عمدتاً با محوریت فعالیت‌های تبلیغاتی از جمله انتشار جزوات و تولید و پخش برنامه‌های رادیویی بود.

ب) آغاز عملیات‌های نظامی

خواندیم که پس از کشته شدن احمد رضائی، کادر مرکزی سازمان متشکل از بهرام آرام و رضا رضائی توانستند تا حدی اوضاع را سروسامان داده و سازمان را از نابودی نجات دهند. در این مقطع سازمان مجاهدین خلق اعضای خود را جهت اجرای عملیات‌های کوچک نظامی سازماندهی نمود. پس از اجرایی چند عملیات «انفجاری و به اصطلاح آزمایشی»، سازمان آماده‌ی اجرای عملیات‌های بزرگتر شد.

از جمله‌ی این عملیات‌ها می‌توان انفجار دفتر مجله مستهجن «این هفته»، فروشگاه فردوسی، مقبره‌ی رضاخان و ... را نام برد که البته در این جریان‌ها، طرحهایی نظیر انفجار در محل نمایشگاه بین‌المللی و .. به شکست منجر شده و افرادی چون محمد ایگه ای و سعید صفار به شهادت رسیدند.

در همین زمان توسط یک تیم عملیات سازمان، انفجاری در مسیر راه ژنرال پرایس، مستشار عالی‌رتبه نظامی آمریکا در ایران رخ داد که منجر به مجروح شدن شدید و شاید هم مرگ وی شد. سازمان همچنین در آستانه ورود نیکسون به ایران در 1351/3/10 و در رابطه با اعدام 5 تن از رهبران سازمان توسط رژیم

⁶¹ حسین روحانی، سازمان مجاهدین خلق، ص 85

شاه، در 1351/3/4، یک رشته عملیات انفجاری را در تهران انجام داد که انفجار در محل آرامگاه رضا خان که محل بازدید نیکسون نیز بوده است، از جمله همین دست از عملیات به شمار می‌رود.⁶²

انفجار در سفارت پادشاهی اردن، انفجار در مسیر سلطان قابوس به هنگام آمدن به تهران و ترور سرهنگ طاهری از دیگر عملیات‌های سازمان مجاهدین خلق در این مقطع بود. دو عملیات نخست بازتابی مثبت بر مبارزان فلسطینی، مبارزان ظفار و نیروهای انقلابی منطقه به همراه داشت. ترور طاهری که از جنایت-کاران 15 خرداد 1342 بود نیز موجی از شادی را در کشور ایجاد نمود و کمک‌های مالی به سازمان را افزایش داد.

فرار تقی شهرام از زندان

هرچند بهرام آرام و رضا رضائی سازمان را از مرگ نجات داده بودند، اما هنوز سازمان به شدت دچار آشفتگی تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک بود. این آشفتگی که موجب افزایش ضربات ساواک شده بود تا حدود زیادی به کمبود کادرهای همه‌جانبه حرفه‌ای بازمی‌گشت. در این اوضاع، فرار شهرام یکی از اعضای سازمان از زندان اوضاع را دگرگون ساخت.

محمدتقی شهرام فرزند رمضان در سال 1326 در خانواده‌ای غیر مذهبی در تهران متولد شد. در سال 1347 در رشته ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران قبول شد و تحصیلات دانشگاهی را آغاز کرد. از همان سال، به واسطه جوهری، با دو تن از دانشجویان دانشکده به نام‌های علیرضا زمردیان و محمد حیاتی آشنا شد. این دو نفر فوق العاده مذهبی بودند و در انجمن ضد بهائیت (حجّتیّه) عضویت داشتند؛ که پس از ورود به دانشگاه به دلیل مخالفت انجمن با فعالیت‌های سیاسی از آن کناره گرفتند. تقی شهرام، تحت تأثیر زمردیان و حیاتی، گرایش مذهبی پیدا کرد و نماز خواندن را به تشویق این دو از سال 1348 آغاز نمود و به مطالعه کتاب‌هایی پرداخت که در حوزه اندیشه نوین مذهبی قرار داشتند. این کتاب‌ها

⁶² حسین روحانی، سازمان مجاهدین خلق، ص 88

عبارت بودند از: مطهرات در اسلام، عشق و پرستش، راه طی شده و ذره بی انتها اثر مهندس بازرگان، تفسیر پرتوی از قرآن (آیت الله طالقانی) و تقیه و امر به معروف و نهی از منکر (سید احمد طیبی شبستری).⁶³

شهرام در همین سال به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمد و تا ضربه‌ی شهریور بجز کارهای مطالعاتی منظم فعالیت خاصی نداشت. در شرایطی که ظواهر و شعارهای فریبده‌ی مارکسیسم، افرادی به شدت مذهبی چون موسسین سازمان را اسیر خود ساخته بود، وضعیت شهرام که مورد تربیت دینی قرار نداشته و حتی نماز را به تازگی آغاز نموده، قابل پیش بینی است. خواندیم که سازمان همزمان با مطالعات مذهبی، مطالعات منابع مارکسیستی را نیز به طور گسترده آغاز نمود. تقی شهرام بیش از آنکه به سمت مطالعات مذهبی گرایش یابد، مجذوب کتب مارکسیستی شد.

وی در زندان مسئول نگارش متن دفاعیات اعضای دادگاهی سازمان بود. ساواک شهرام را در زندان فردی «اخلال گر و اعتصاب راه بینداز» معرفی می‌کند و همین «آرام نگرفتن»، تبعید وی به زندان ساری را به دنبال آورد.

شهرام در اردیبهشت ماه سال 1352 توانست با زیرکی، زندان‌بان⁶⁴ را با خود همراه ساخته و به همراه او و حسین عزتی کمره‌ای، زندانی عضو گروه مارکسیستی ستاره سرخ و مقدار قابل توجهی سلاح فرار کند. طبیعتاً شهرام بواسطه‌ی مطالعات و تجربیات خود و لیاقتی که در فرار نشان داده بود، فوراً جذب مرکزیت سازمان شد؛ اتفاقی که موجبات مهمترین تحولات ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق را در تاریخ حیات خود فراهم آورد.

با اضافه شدن شهرام، مرکزیت به سه نفر (بهرام آرام، رضا رضائی و تقی شهرام) افزایش یافت اما یک ماه بعد و با کشته شدن رضائی، این تعداد به دو نفر بازگشت.

⁶³ سازمان مجاهدین خلق پیدایی...، پیشین، ص 552

⁶⁴ ستوان امیرحسین احمدیان

خودکشی رضا رضائی

از دست دادن رضا رضائی، پس از ضربه‌ی شهریور دردناک‌ترین ضربه‌ی وارده بر سازمان بود. رضائی که به طور تقریباً اتفاقی مورد تعقیب ساواک قرار گرفت، در حین فرار خود را زیر یک خودرو مخفی نمود. رضا رضائی در حالی که یکی از ماموران به محل اختفای وی نزدیک می‌شد با تصور اینکه محل وی لو رفته است با شلیک یک گلوله به سر خود، به زندگی خود و البته آخرین دوره حضور گرایش‌های دینی در سازمان پایان بخشید.

تحولات رهبری سازمان اوج گیری تقی شهرام

از میان رفتن رضا رضایی که تا آن زمان رهبری یکی از شاخه‌های سازمان را در دست داشت بخت مساعدی برای تقی شهرام بود تا به رهبری این شاخه رسوخ کند و اندیشه‌های خود را بر سازمان حاکم سازد.

در شهریور 1352، شریف واقفی⁶⁵ به مرکزیت اضافه شد. بنابراین تا آبان 1353 «تریاد»⁶⁶ مرکزیت بدین ترتیب بود:

1. تقی شهرام، مسئول شاخه سیاسی و خط دهنده اصلی سازمان مجاهدین خلق

2. مجید شریف واقفی، مسئول شاخه کارگری

3. بهرام آرام، مسئول شاخه نظامی و بازوی اجرایی شهرام⁶⁷

خود انتقادی؛ بهانه‌ای برای ارتداد

⁶⁵ نام دانشگاه شریف به پاس مبارزات مجید شریف واقفی انتخاب شده است.

⁶⁶ سه‌گانه

⁶⁷ احمد رضا کریمی، پیشین، ص 40

اندکی قبل از بازگشت تقی شهرام، آسیب شناسی و بازیابی گرایشات و رفتارهای گذشته‌ی سازمان توسط کادر رهبری و اعضا آغاز گشته بود که با ورود شهرام شدت یافت. تردید جدی در برخی اصول و فروع حاکم از زمان ضربه‌ی شهریور آغاز گشت و با ادامه‌ی ضربات ساواک و ناکامی بسیاری از عملیات‌ها در سال‌های نخست دهه 50، به اوج خود رسید.

شهرام که از همان بدو ورود به سازمان جذب شعارهای مارکسیسم شده بود، در زندان از طریق یکی از وابسته‌های گروهی مارکسیستی به نام "ستاره سرخ" بیش از پیش با آموزه‌های مارکسیستی آشنا و شیفته آن شد. او با تکیه بر این علقه و نیز میلی که به رشد در سازمان داشت به آسیب‌شناسی سازمان پرداخت. راستگو از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق می‌نگارد:

«وی با بازنگری در روش رهبران سازمان در مقاطع سال‌های 50 - 44 و 52 - 50 به این جمع بندی رسید که مرکزیت نخستین وجه تئوریک مبارزه را بیش از حد برجسته کرده و همین کار باعث بی‌عملی سازمان در آن مقطع شده بود. البته این انتقادی بود که در بدنه محدود سازمان هم در مقطع سال‌های 54 - 50 وجود داشت، وابسته‌ها، اعضا و فعالان سازمان در دهه 50 جملگی بر ضعف سازمان در سال‌های پیش از 50 پای می‌فشردند و ضربه سال 50 را نتیجه بی‌تجربگی و دست و پا بستگی مفرط سازمان در زمینه فعالیت نظامی می‌دانستند.»⁶⁸

بنیان‌گذاران سازمان برآن بودند که هرچند سازمان مجاهدین، یک تشکیلات چریکی است، اما آگاهی نقشی بسیار حیاتی در تربیت چریک‌ها دارد. آنان، با هدف احیای «اسلام راستین» مطالعات گسترده‌ای را آغاز نموده و بصورت حرفه‌ای به آموزش اعضا دست زدند. توجه به تعلیم و تعلم در سازمان در مقطع 1344 تا 1350 در حدی بود که سازمان مجاهدین خلق بیش از آن‌که به سازمانی چریکی شبیه باشد، مدرسه‌ای مخفی با آمال نظامی بود.

⁶⁸ علی‌اکبر راستگو، پیشین، ص 20

ضربه‌ی شهریور ورق را برگرداند و بر عکس اعضای سازمان پس از سال 50 آنچنان مبهوت ضربات مکرر ساواک گشتند که وقت و تمرکز کمتری برای مطالعه تئوریک داشتند. لذا اکثر وقت و انرژی سازمان صرف فعالیت‌های عملی مربوط به حفاظت تشکیلات و رعایت مخفی کاری می کردند؛

«کپسول سیانور {که جهت خودکشی اعضای در هنگام دستگیری استفاده می شد} پس از این تاریخ در

سازمان باب شد، این شیوه نشانه بسیار مهمی برای مسخ مبارزه عملی بود»⁶⁹

اما به هم ریختن تمرکز و کمبود وقت سازمان تنها دلیل تعطیلی نسبی آموزش‌های سابق نبود. مرکزیت جدید و بویژه تقی شهرام، برای اثبات خود و نیز اطمینان و آرامش دادن به اعضا مبنی بر پایان دوره ناکامی، کوبیدن مرکزیت نخست را سرلوحه‌ی کار قرار دادند تا با سلب دیگران، خود را اثبات نمایند؛ طبیعتاً مفیدترین راه در این تاکتیک تبلیغاتی، نه گفتن به محوری‌ترین نقطه توجه مرکزیت نخست یعنی ایدئولوژی «اسلامی» بود. این مسئله وقتی با بی‌علاقگی شخص شهرام به اسلام ممزوج گشت، موجبات پایان دوره حکومت ایدئولوژی اسلامی در سازمان مجاهدین خلق را فراهم آورد.

شهرام با حداکثر بهره‌برداری از بن بست و آشفتگی موجود در سازمان، برآن شد تا اندیشه‌های خود را برآن حاکم سازد؛ وی نسخه حیات سازمان را «تغییر ایدئولوژی کل سازمان» معرفی نمود؛ هرچند به گفته- ی راستگو - از اعضای سابق سازمان - نگاهی به وضعیت سازمان مجاهدین خلق در آن مقطع گویای آنست که سازمان پیش از انقلاب ایدئولوژیک شهرام، عملاً همان پوسته‌ی اسلام را نیز رها نموده بود⁷⁰؛

«سازمان مدت‌ها بود که دیگر اساساً کاری با اسلام نداشت، مگر برخی از اعضا که خودشان برای خودشان نماز می خواندند و در راستای همین تغییر ایدئولوژی - اول پنهانی و بعد هم آشکارا - به ارتجاع

متهم شدند.»⁷¹

⁶⁹ راستگو، پیشین، ص 20

⁷⁰ البته در تمام مقاطع حیات سازمان مجاهدین خلق در پیش از انقلاب اسلامی، بودند کسانی که تا آخر بر سرعهد خود با خدای خویش پایمردی نمودند.

⁷¹ همان، ص 20

اگر در بدو تاسیس سازمان، رهبران آن معتقد بودند از اسلام علم مبارزه بیرون نمی‌آید و باید روینایی به نام مارکسیسم را به زیربنا یعنی اسلام اضافه نمود، شهرام در ادامه همان مسیر، شایسته‌تر دانستن مارکسیسم نسبت به اسلام را به زیربنا نیز تسری داد.

البته فراموش نکنیم که حسب آنچه در ایدئولوژی اولیه سازمان خواندیم، بنیان‌گذاران سازمان برخلاف ادعا و شعار اولیه‌ی خود هرگز به مارکسیسم به عنوان صرف روبنا و علم مبارزه بسنده نکرده و عملاً برداشت‌ها و تفسیرهایی از اسلام ارائه می‌دادند که فرق چندانی با مارکسیسم نداشت. بنابراین رواج واژه «انقلاب» در خصوص عمل‌کرد تقی شهرام از روی مسامحه بوده؛ چه، آنکه در آستانه‌ی این «انقلاب» جز ظاهری دلگرم‌کننده از اسلام نمانده بود.

ج) تاکتیک‌ها و مراحل مارکسیست کردن اعضا

سازمان مجاهدین خلق از سال 52 به بهانه مبارزه با آنچه دگماتیسم و جمود اسلامی می‌نامیدند، تاختن به آموزه‌های اسلام را آغاز نمود و در همین راستا جزوهای آموزشی تحت عنوان جزوهای سبز تالیف شد. جزوهای سبز که توسط تقی شهرام نوشته شد جزوهای معروف به بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک بود که در آن چرخش فکری سازمان را از اسلام به مارکسیسم توجیه گشت. در طول سال 53 تنها سران سازمان از تغییر رسمی ایدئولوژی خبر داشتند. اما جریاناتی چون کشته شدن مجید شریف واقفی که در برابر این تحریف مقاومت نمود، ماجرا را علنی نمود تا آنکه در شهریور 54 مسأله در سطح عمومی سازمان علنی‌گشت و جزوات فوق‌الذکر بین تمام اعضا توزیع شد.

در سال 1352 و آغاز سقوط سازمان در دامان مارکسیسم، نگارش متون آموزشی و القای شبهات را شهرام خود به عهده گرفت؛ اجرای عملی و گام به گام تغییر ایدئولوژی به ناصر جوهری که از قدرت تئوریک بالایی برخوردار بود واگذار گردید. وی پس از شهرام، دومین فرد از سازمان مجاهدین خلق بود که مارکسیست شد. پس از این دو نقش بهرام آرام نیز در این دگردیسی، قابل توجه است.

مارکسیسم نمودن قاطبه‌ی سران سازمان مأموریت دشواری برای شهرام نبود. وی در سال 1352 با تکیه بر استعداد تئوریک خود با مطرح نمودن شبهات بنیادین فکری بحث‌های هدفدار و هدایت شده‌ای را میان کادر سازمان مجاهدین خلق براه انداخته و محافل را به سمت دلخواه خود هدایت می‌نمود. کادر نیز که علی‌رغم تفرعن همیشگی حاکم بر سازمان مجاهدین خلق و مرجع تقلید دانستن خود، بهره‌ای سطحی و البته انحرافی از اسلام داشت، با برخورد با نخستین شبهات مغالطه‌آمیز، از اساس دست از دین مبین اسلام برکشید و در همان سال 1352 مارکسیست شد.

اما برخورد با اعضای عادی بسانی دیگر بود. شهرام و سایر اعضای کادر با بهره از شیوه‌های مزورانه که از آزادی اندیشه تهی بود، در شیب آهسته‌ی ارتداد قرار داشتند. نوشته اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق از جمله احمدرضا کریمی گواه آنست که طبق رهنمودها و دستورالعمل‌های جوهری کادرهای مسئول مرتد نمودن اعضاء ملزم به اجرای مراحل پنج‌گانه‌ی زیر، در کلاس و حوزه یا هسته تحت مسئولیت خود بودند:

1. تخلیه‌ی روانی

در این مرحله، مسئول مارکسیست شده با ظرافت و به تدریج حساسیت‌های مذهبی اعضا را از بین می‌برد. مثلاً، پس از یک نشست ناگهان اظهار می‌کرد که نمازش قضا شده؛ و پس از چند بار تکرار، کاری می‌کرد که اعضا از او توضیح بخواهند؛ و او در جواب می‌گفت که به جای آن (ادای بموقع نماز) کارهای مثبت انجام دادیم مثلاً کار تئوریک مفید کردیم و ضمناً قضای نماز را هم خوانده‌ام! بعداً اعضا را به نوبت، در منگنه‌ی زمانی خاصی قرار می‌داد؛ به حدی که نتوانند مثلاً نماز ظهر و عصر را بخوانند، آنگاه در برابر احساس شرمندگی و گناه اعضا، به آنها توضیح می‌داد که هر کاری به حفظ سازمان بینجامد، مثل نماز است؛ چرا که برای مثال، اگر شما به جای اجرای یک قرار یا زدن یک علامت سلامتی، نماز می‌خواندید، وضعیت تشکیلات مختل می‌شد، ولی شما اکنون هم می‌توانید قضای نماز را بخوانید. در کنار این برخوردها، فرازی از جزوه مبارزه چپست (نوشته‌ی نیک بین) توسط مسئول تفسیر می‌شد؛ در این فراز

قید شده بود که خودسازی تا زمانی مفید است که مانعی در راه مبارزه نباشد؛ و در تفسیر خود سازی، نماز و روزه را از مصداق های آن عنوان می کرد. در همین راستا در طول ماه رمضان سال های 52 و 53، اکثر افراد رده دو سازمان، به دستور مسئول خود، روزه نگرفتند؛ چون استدلال می شد که در نتیجه روزه توان و انرژی مبارزه از آنها گرفته می شود. برنامه ریزی های این ایام نیز طوری بود که عملاً عضو را خسته می کرد (فرستادن به کارگری، قرارهای متعدد و بی ثمر، علامت زنی های بی دلیل و...). در آخر این مرحله که همراه با آن مراحل دیگری نیز اجرا می شد، عضو مذهبی، عملاً و روحاً، نسبت به انجام اعمال عبادی بی- تفاوت شده بود.⁷²

مرحله ی تخلیه ی روانی را می توان ناجوانمردانه ترین مرحله از مراحل مارکسیست کردن اعضاء دانست. تخلیه ی روانی مرحله ای بود که بر خلاف ادعاهای سازمان مبتنی بر تاکید بر ایدئولوژی صحیح و سازنده نوعی مسخ غیر ارادی و تدریجی اعضای جوان و کم سواد بود که بسیاری با نیت عمل به وظیفه ی دینی خود و مبارزه با طاغوت به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمدند.

2. قطع آموزش های مذهبی

از ابتدای شکل گیری سازمان، گهگاه ولی به طور مستمر، مطالعه قرآن و نهج البلاغه و بحث های به اصطلاح تفسیری و یا مطالعات فردی روی این متون وجود داشت؛ و از جمله وظایف مسئول، کار تفسیری و توضیحی در این موارد بود. اما در وضعیت جدید سازمان، با طرح این موضوع که «ما در کلیت امر، اسلام و قرآن و نهج البلاغه را پذیرفته ایم ولی در مورد متون مربوط به مبارزه، ضعف داریم» به تدریج آموزش های مذهبی در مقاطعی حذف و بعد به طور کلی قطع گردید.⁷³

3. جایگزینی متون مارکسیستی

⁷² کریمی، پیشین، ص 44

⁷³ خدایی صفت مندرج در تحلیل آموزشی...صص 150 - 155 و نیز شرح تاریخچه سازمان مجاهدین خلق، پیشین، ص 45

خواندیم که سازمان مجاهدین خلق از بدو تأسیس، گرایش ایجابی به متون مارکسیستی داشت. سازمان اعتقاد داشت که بدون مطالعه‌ی این متون امکان فهم متون اسلامی وجود ندارد لذا منابع مطالعاتی سازمان تلفیق از متون مارکسیستی و اسلامی بود.

در مرحله‌ی سوم از مراحل مارکسیست نمودن اعضا، به تدریج گرایش به سمت منابع مارکسیستی افزایش، و همزمان مطالعات اسلامی کاهش یافت. این روند تا بدانجا پیش رفت که مطالعات مارکسیستی آنچنان وقت اعضا را پر نمود که دیگر فرصتی برای مطالعات اسلامی باقی نماند.

4. طرح شبهات به وسیله‌ی «جزوه‌ی سبز»

از همان اوایل پاییز 52، تقی شهرام سلسله مقالات و یا صرفاً طرح سؤالات و شبهاتی را به قصد سست کردن اعتقاد اسلامی اعضا، در نشریه داخلی سازمان (که همه اعضا موظف به مطالعه و آموزش آن بودند) آغاز کرد. چون اولین جزوه‌ی ای که این مقالات در آن چاپ شد، به دلیل کمبود کاغذ سفید تحریر روی کاغذ سبز تجارتي چاپ شد، به «جزوه‌ی سبز» معروف گردید. و نشریات بعدی نیز به‌رغم تفاوت رنگ کاغذ بدین نام خوانده شدند.

شهرام در این جزوه‌ها سؤالاتی را همراه با توضیحی مختصر مطرح می‌کرد که حتی در افراد قوی‌تر مذهبی نیز تردید ایجاد می‌نمود. بخشی از این سؤالات طرح برخی شبهات دینی ابتدائی همچون برده‌داری در اسلام بود. اما بخش عمده‌تر سؤالات، ایدئولوژی بنیان‌گذاران سازمان و تناقضات موجود در آن به نقد کشیده شده بود؛ از جمله:

1. «چرا در جزوه شناخت به جای به کار بردن کلمه «دیالکتیک»، به طرز محافظه کارانه‌ی ناکافی و

نارسای «دینامیک» انتخاب شده؟ (اثبات عدم صداقت بنیان‌گذاران سازمان)

2. چگونه می‌توان هم به «ماتریالیسم تاریخی» و روند دوره‌های تاریخی که توسط مارکسیسم تبیین

شده اعتقاد داشت و هم پدیده‌ی وحی و نبوت را پذیرفت؟

3. چرا مسئولین سازمان قبلاً مباحثی که مربوط به مسائل متافیزیک فی المثل راجع به ملائکه و امثال آن بود، از آموزش حذف می‌کردند و مطالعه آن را در نهج البلاغه (به خصوص خطبه‌هایی که مربوط به این موضوعات است) به تعلیق و تعویق واگذار می‌کردند؟
4. مسئولین قبلی سازمان چرا سؤالات و مشکلات اعضا را در خصوص آنچه حضرت علی درباره‌ی زن در نهج البلاغه گفته و آنچه در قرآن در این مورد آمد، با سکوت برگزار می‌کرده‌اند؟
5. آیا به نظر شما آنها که در جریان مبارزه مسلحانه نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند، موفق‌اند یا خیر؟ در مسئله مبارزه، فرق ما که مسلمانیم با چریک‌های فدایی که مارکسیست‌اند چیست؟
6. با دقت در عملکرد سازمان، طی این چند سال، سعی کنید علل ضربه‌ها را پیدا و بررسی کنید.
7. ایده‌آلیسم پنهان در متن ایدئولوژی سازمان چگونه با شرایط عینی مبارزه قابل انطباق است؟⁷⁴
- مسئولین مارکسیست شده در این مرحله صرفاً به طرح شبهه پرداخته و جهت پاسخ به این سؤالات توپ را به میدان اعضای کم سواد سازمان می‌انداختند.

5. مرحله‌ی اعلام مارکسیسم

اعضاء پس از طی مراحل چهارگانه‌ی فوق عملاً مارکسیست شده بودند اما هنوز در برابر وجدان خود آنرا علنی نساخته بودند. در مرحله پنجم، مرکزیت و در صورت احساس وجود زمینه مستعد در عضو، از موضع بالا فرد را در منگنه قرار داده و به وی اظهار می‌داشت که «سازمان مارکسیست شده و تو هم باید تصمیم بگیری». طبعاً قاطبه‌ی افراد که دیگر سازمان تمام زندگی‌شان شده بود، براحتی ارتداد خود را نهایی می‌ساختند.

احمدرضا کریمی از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق، نام هشتاد و پنج تن از «مارکسیست شدگان سازمان» را در کتاب خود ذکر نموده است که اهمّ این افراد را می‌توان این‌گونه برشمرد:

⁷⁴ نک «جزوه‌ی سبز» به نقل از سازمان مجاهدین خلق پیدایی...، پیشین، ص 596

عبدی نیک بین، احمد بناساز نوری، محمد باقر عباسی، تقی شهرام، بهرام آرام، عبدالله زرین کفش، علیرضا سیاسی آشتیانی، مجتبی علائی طالقانی، لطف الله میثمی⁷⁵، وحید افراخته، حسن آلاپوش، حسین احمدی روحانی، فاطمه علاف (یکی از همسران شهرام)، سیمین حریری (یکی از همسران شهرام)، لیلا زمریدیان (یکی از همسران شهرام) و فاطمه فرتوک زاده (یکی از همسران شهرام).⁷⁶

حبیب الله عسکر اولادی در خاطرات خود از اعلام ارتداد اعضای سازمان مجاهدین در زندان می‌گوید:

«دیدم آیت الله واعظ طبسی به حیاط زندان آمده و در یک گوشه‌ای نشسته‌اند. ایشان هیچ وقت در آن هوای سرد به حیاط نمی‌آمدند، به هر جهت ایشان در گوشه‌ای نشسته بود، اما عصا در دستشان از فرط ناراحتی می‌لرزید. من احساس کردم که ایشان ناراحت هستند، خدمت‌شان رفتم و عرض کردم: «ناراحت هستید؟» ایشان فرمودند: «بله!» عرض کردم: «برای چه؟ من می‌توانم کاری بکنم؟» ایشان فرمودند: «نه... آن چیزی که شما پیش بینی می‌کردید اتفاق افتاد... دیشب اینها [مجاهدین خلق] اعلام کردند از امروز به بعد دیگر روزه نمی‌گیرند، از همان دیشب هم نماز نخواندند.»⁷⁷

کوتاه سخن آنکه مارکسیست شدن سازمان هرگز نتیجه‌ی بحث‌های آزاد و عقلانی در حوزه‌ی ایدئولوژی نبود. این تحول از بالا و از ناحیه‌ی کادر سازمان مجاهدین خلق، با تکیه بر ترندهای غیر اخلاقی و ماکیاویستی، و از ناحیه‌ی اعضاء، بر پایه‌ی ناآگاهی و اعتماد کورکورانه به کادر صورت یافت. جریان مرتد شدن خلیل دزفولی⁷⁸ از زبان خود وی گویای همین حقایق است:

«زود قبول کردن مارکسیسم من، از دید ذهنی‌ام نسبت به مسئولین خود در می‌آمد. من همیشه با مسئولین برخورد مطلق می‌کرده و آنها را آدم‌های کامل و منزهی می‌دانستم و هرچه می‌گفتند قبول می‌کردم.

⁷⁵ کریمی در خصوص میثمی می‌نویسد «میثمی مدعی است که نماز نخواندنش در سازمان تقیه بوده و بخاطر ترس از ترور»

⁷⁶ کریمی، پیشین، ص 49

⁷⁷ خاطرات حبیب‌الله عسکر اولادی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1389، ص 217

⁷⁸ وی در جریان ارتداد سازمان تحت مسئولیت مستقیم ناصر جوهری قرار داشت

مسئله ایدئولوژی قبلاً با همکلاسی‌ام مطرح شده بود و آنها نیز در کلاس قبلی، مارکسیسم را قبول کرده بودند. خلاصه ما نیز مارکسیست شدیم»⁷⁹

د) سفاکی؛ نخستین پیامد ارتداد

سازمان مجاهدین خلق پس از دگرذیسی و دست برداشتن از اعتقاد نیم‌بند خود نسبت به اسلام، به یکباره به سازمانی خونریز و غوطه ور در فساد اخلاقی مبدل گشت.

عوامل گرایش سازمان به مارکسیسم به نظر ایجابی شهرام و هم‌اندیشانش به این مکتب محدود نمی‌باشد. شهرام بدون آنکه در درون به اسلام معتقد باشد، در عرصه‌ی عمل خود را مقید به محدودیت‌های اخلاقی این دین می‌دید. در حقیقت شهرام از هرگونه محدودیت اخلاقی برآمده از فطرت بشر گریزان بود که این امر در رفتارهای سازمان مجاهدین خلق پس از ارتداد نمود عینی یافت. شهرام برای تئوریزه کردن رهایی از این قیود، محدودیت‌های اخلاقی فطری را محدودیت‌های اخلاقی اسلام دانسته و بارها با تاختن به آن، تنها راه چاره را در ارتداد معرفی می‌نمود. به عنوان نمونه در یکی از سوالات «جزوه‌ی سبز» می‌خوانیم:

«به نظر شما محدودیت‌هایی را که به دلیل اخلاق مذهبی در روند عمل تشکیلاتی و مبارزه ایجاد می‌شود، چگونه می‌توان برداشت و در عین حال آن اخلاق و اعتقاد را هم حفظ کرد؟»⁸⁰

در عرصه‌ی عمل نیز سازمان مجاهدین خلق در رفتارهای برون سیستمی نسبت به جامعه و درون سیستمی نسبت به اعضاء خود فریب، ترور و فساد را به اوج رسانید. سازمان از سال 1352 که کادر آن مارکسیست شد، در برابر اعضا و سران «مسئله دار» بسیار کم طاقت بود و با حاکم نمودن جو استبدادی، هرگونه صدایی مخالف با تاراج میراث بنیان‌گذاران را در نطفه خفه می‌نمود؛ دلخراش‌ترین این رفتارها قطعه قطعه کردن شریف واقفی یکی از سه عضو مرکزیت سازمان به بهانه پایداری وی بر اسلام بود.

⁷⁹ خسرو تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان مجاهدین خلق، ص 140

⁸⁰ . جزوه سبز، پیشین

پورسعیدی؛ قربانی نخستین تصفیه فیزیکی سازمان

محمد جواد پورسعیدی (حلاج نسب) از اعضای اولیه‌ی سازمان مجاهدین خلق بود که در سال 1345 توسط محمد حنیف نژاد عضوگیری شد. پس از ضربه‌ی شهریور، گزارش‌هایی از اظهارنظرهای انتقادآمیز محمد جواد پورسعیدی از عمل‌کرد سازمان به گوش مرکزیت رسید.

در اواخر سال 1351 در نشست‌ی که رضا رضایی رهبر وقت سازمان در آن حضور داشت حکم اعدام پورسعیدی تصویب شد. این در حالی بود که محمد جواد پورسعیدی، در آن مقطع از سازمان جدا شده بود و زندگی مخفی داشت. به همین دلیل اطلاع دقیقی از محل زندگی او در دست نبود و محسن فاضل و علیرضا سپاسی آشتیانی - از کادرهای درجه یک سازمان - موظف به یافتن وی می‌شدند.

سعیدی، در طول نزدیک به یک سال و نیم از زمان جدایی تشکیلاتی تا پاییز 52، در قم زندگی می‌کرد. سازمان تا ماه‌ها پس از کشته شدن رضا رضایی نتوانست وی را بیابد تا آنکه در شهریور ماه 1352، یکی از اعضای سازمان محل اختفای وی را لو داد.⁸¹ مرکزیت با بررسی گزارش این فرد، احتمال داد که این شخص جواد سعیدی باشد. بدین منظور محسن فاضل برای شناسایی به قم رفت و هویت وی را تأیید کرد.

پس از ملاقاتی ظاهراً تصادفی، فاضل به پورسعیدی پیشنهاد کرد حالا که تو نمی‌خواهی با ما کار کنی می‌توانیم وسایل اعزام تو را به خارج از کشور فراهم کنیم و قرار شد که سعیدی، برای مذاکرات نهایی، به تهران بیاید و در یک خانه سازمانی با مسئولان به مذاکره بنشیند. در تاریخ 16 مهر ماه 1352 محسن فاضل با سعیدی در تهران ملاقات نموده او را به بهرام آرام تحویل داد و بهرام هم وی را به خانه‌ای در خیابان حشمت الدوله هدایت کرد. طبق اظهارات وحید افراخته و سیمین صالحی و با جمع بندی مجموعه اطلاعات و قراین، جواد سعیدی در زیرزمین خانه مزبور مورد اصابت گلوله‌ای از سوی یکی از اعضای سازمان به نام بهرام آرام قرار گرفت و پس از آنکه جسدش در یک کیسه برزنت پیچیده شد، به داخل

⁸¹ اعضای سازمان موظف بودند در صورت مشاهده افراد مخفی وضعیت وی را برای وصل به سازمان گزارش کنند.

اتومبیلی که بهرام آرام در آن بوده و رانندگی اش به عهده سیمین صالحی بوده منتقل گردید. جسد به اطراف سرخه حصار، اول جاده آبعلی برده و سوزانده شد و در چند نقطه دفن گردید.⁸²

سازمان برای توجیه آغاز سلسله ترورهای درون سازمانی، در جلسات خود این توجیه را برمی‌گزیند که فرد مزبور، در صدد معرفی خود به ساواک بوده است! وحید افراخته از اعضای دستگیر شده سازمان توسط ساواک در اعترافات خود، ضمن تکرار این توجیه پرده از اوج قساوت رهبران سازمان بر می‌دارد:

«یکی از افراد گروه در سال (احتمالاً در بهارتصمیم می‌گیرد خودش را به پلیس معرفی کند؛ زیرا از زندگی مخفی خسته شده و دلیلی برای مبارزه نمی‌بیند. گروه بی‌درنگ نقشه قتل او را می‌ریزد. ... بهرام آرام چشم‌های او را بسته، به یک منزل تیمی می‌برد؛ سپس او را وارد زیرزمین منزل کرده روی یک صندلی می‌نشانند. فرد، که وضع را غیرعادی می‌بیند، به وحشت می‌افتد و رنگش سفید می‌شود. بهرام اسلحه‌اش را از کمر می‌کشد و گلوله‌ای از پشت سر به مغز او شلیک می‌کند. گلوله از چشم راست او خارج می‌شود؛ خون فواره می‌زند و کف زیرزمین را پر می‌کند... سعی می‌کنند وحشت ناشی از آدم کشتن را از خود دور کنند. پتویی دور سر او می‌پیچند؛ سپس با قساوت قلب یک جنایتکار حرفه‌ای بدنش را تکه تکه کرده در رختخواب می‌پیچند و می‌برند می‌گذارند در صندوق عقب اتومبیل و به سمت بیابان‌های تهران پارس حرکت می‌کنند. در آنجا روی او بنزین و مواد آتشزای کلرات ریخته جسدش را به آتش می‌کشند»⁸³

در حالیکه سازمان مجاهدین خلق برای توجیه تصفیه‌ی یک منتقد، این ادعا را مطرح می‌کند که محمد جواد پورسعیدی قصد معرفی خود را داشته است اما هرگز نتوانست این ادعا را اثبات نماید؛ ادعایی که در صورت صحت آن، دلیلی برای فرار به قم و برگزیدن زندگی مخفی آنهم در لباس روحانیت به ذهن نمی‌رسد.

⁸² متن اظهارات سیمین صالحی در خلاصه پرونده‌ها

⁸³ سازمان مجاهدین خلق پیدایی...، پیشین، ص 588

جنایت دوم سازمان؛ شکنجه و قتل «هودشتیان» بخاطر یک سوء تفاهم

مرتضی هودشتیان از اعضای علنی سازمان مجاهدین خلق بود که با بهره‌گیری از استعداد خود در حوزه الکترونیک، خدمات بسیاری را در حوزه مخابراتی و رادیویی به سازمان ارائه نمود و ضربه پذیری آن را به شدت کاهش داد. وی در میانه‌ی سال 1353 به اردوگاه الفتح فرستاده شد. هرچند ظاهراً دلیل اعزام وی صرفاً تهیه برخی اقلام رادیویی بوده اما در آنجا با توهم برخی از اعضای سازمان، مورد سوءظن واقع، و پس از شکنجه‌های بسیار به سرنوشت محمد جواد پورسعیدی دچار شد. شرح فاجعه را از زبان حسین روحانی می‌خوانیم:

«در طول دوره آموزش نظامی که چند هفته به طول می‌انجامید، دیگر عناصر سازمان که همراه مرتضی هودشتیان مشغول گذراندن دوره نظامی بودند، شاهد یک‌سری حرکات مشکوک از سوی او می‌شوند؛ از جمله بی‌حرکی و عدم آمادگی برای ورزش صبحگاهی و یا مشغول شدن با دستگاه ماشین حساب کوچک الکترونیکی که همراه داشت و این خود زمینه‌ای می‌شود تا این افراد در جلساتی که پس از پایان دوره آموزش نظامی و به خاطر جمع‌بندی کار افراد شرکت‌کننده در دوره آموزش نظامی و انتقادات وارده به آنها، با حضور مسئولین خارج از کشور برگزار می‌شود، انتقادات شدیدی را نسبت به فرد نامبرده (مرتضی هودشتیان) وارد نمایند. این انتقادات همراه با روشن شدن این نکته که وی اطلاع چندانی از وضع آموزش و دیگر مسائل سازمان ندارد، مسئولین خارج از کشور و به خصوص شخص محسن فاضل را که مسئولیت مستقیم جلسه انتقادی و جمع‌بندی آن را بر عهده داشت، نسبت به این فرد دچار شک و تردید می‌نماید و آنان را وادار می‌کند که سؤالات بیشتری درباره وضعیت و موضع تشکیلاتی اش در داخل کشور و جزواتی که مطالعه کرده است و... از وی بکنند؛ که نتیجه آن مشکوک شدن هرچه بیشتر نسبت به وی بوده است. در این مورد محسن فاضل، که به هر حال افراد خارج کشور روی تجربیات او، از آن جهت که به تازگی از داخل آمده بود و با معیارهای امنیتی داخل آشنایی بیشتری داشت تکیه می‌کردند، اظهار داشت که «به نظر من احتمال زیاد دارد که این فرد یک عنصر ساواکی باشد و ساواک به هنگام

مسافرت فرد اصلی موردنظر سازمان، او را دستگیر [کرده باشد] و به جای وی این فرد را به صورت بدلی فرستاده است، تا از این طریق در سازمان نفوذ کرده و اطلاعات لازم را از آن کسب نماید».

روحانی در ادامه اذعان می‌کند که اطلاعات سازمان ناقص بوده و برای تکمیل نیاز به تماس با داخل وجود داشته است اما با توجیهی قابل تأمل این تماس صورت نمی‌گیرد:

«در این باره تجسس‌های زیادی صورت گرفت و قرار شد تا از داخل در این مورد تلفنی سؤالانی شود. اما از آنجا که از بغداد امکان تلفن به ایران وجود نداشت و این کار حداقل 24 ساعت بعد انجام می‌گرفت، محسن فاضل معتقد بود که این فرصت زیادی است و در این فاصله چه بسا ضرباتی از ناحیه این فرد و اطلاعاتی که به داخل رد کرده به سازمان وارد آید اصرار محسن فاضل، دیگران و از جمله تراب حق شناس و خود من را قانع و متقاعد ساخت و قرار شد تا بازجویی از وی دقیق‌تر صورت گیرد. در جریان بازجویی، از آن جهت که وی در اثبات بی‌گناهی‌اش برخوردی کاملاً شک برانگیز داشت، موجب گردید که او را با کابل بزنند؛ و زدن کابل در حدی بود که پاهای وی کاملاً ورم کرده بود. هنگام ظهر بود که زدن قطع شد و قرار شد تا هنگام تلفن به داخل [جهت تحقیق بیشتر] دیگر با او برخوردی صورت نگیرد. قبل از صرف ناهار یکی دو نفر او را به دستشویی بردند و بیرون در منتظر او بودند. وی در موقع نشستن بر سکوی مستراح فرنگی تعادل خود را از دست داده و می‌افتد و بچه‌ها او را گرفته و به اتاق می‌برند. ساعت 2 بعد از ظهر بود که یکی از بچه‌ها به او سر می‌زند و می‌بیند که روی زمین افتاده و بلافاصله دیگران را خبر می‌کند؛ و ما همگی به بالین او رفتیم و دیدیم که تمام کرده است که به احتمال قوی خونریزی مغزی کرده بود. فردای آن روز که تلفن زده شد، معلوم گردید که وی از هواداران سازمان بوده ولی... از مسائل سازمانی اطلاع چندانی نداشته است...»⁸⁴

فارغ از بعد غیر انسانی این رفتار، باید گفت در این جریان، سازمان علی‌رغم خود فریفتگی، ابتدائیات کار سازمانی را لحاظ ننمود. مرتضی صرفاً تخصص الکترونیک داشته و جهت امور فنی به خارج اعزام شد. اما

سازمان حتی گزارشی از وضعیت، تخصص و هدف اعزام وی، به خارج نمی‌فرستد و اینگونه مورد سوءظن قرار گرفته و در بیست و سه سالگی، قربانی ناهماهنگی سازمان می‌شود. بخش خارج نیز می‌توانست برای درک حقیقت ساده‌ترین راه یعنی یک تماس با داخل را برگزیند؛ قطعاً مرتضی هودشتیان که در بازداشت سازمان بوده در مدت 24 ساعته که برای تماس با داخل نیاز بوده قادر به وارد آوردن هیچ ضربه‌ای به سازمان نبوده است!

غیر طبیعی بودن این رفتار شدید و عجولانه، باور این ادعای نویسنده کتاب «نهضت امام خمینی» را میسور می‌دارد که: «با در نظر گرفتن اینکه یوسف [نام مستعار هودشتیان] زیر مسئولیت مجید شریف واقفی بوده است [و اختلافات شریف واقفی با شهرام در آن مقطع به اوج رسیده بود] گمان اینکه علت کشتن او به جریان کشمکش ایدئولوژیکی سازمان برگردد، دور از حقیقت نیست»⁸⁵

به هر روی قاتلین حسب وظیفه‌ی سازمانی شرح جنایت‌شان را برای داخل می‌نویسند. پاسخ جمله‌ای ساده است: «شما یک عنصر بسیار با ارزش فنی گروه راکشته اید!»⁸⁶

بحران خونین در انقلاب ایدئولوژیک

در مقطعی که سازمان مجاهدین خلق به سرعت به سمت ارتداد حرکت می‌نمود مرکزیت، در اختیار تریاد شهرام، آرام و شریف واقفی بود که از این میان تنها شریف واقفی گرایشات مذهبی داشت.

جریان مارکسیست شدن اکثریت کادرهای سازمان و اعضای آن در غایت سهولت صورت گرفت که دلیل آن را می‌توان در سه عامل: کم سواد بودن کادر وقت سازمان و به طریق اولی اعضای عادی نسبت به اسلام، گرایشات جدی سازمان به مارکسیسم قبل از ارتداد و حرفه‌ای عمل نمودن مسئولین در فریب اعضا خلاصه نمود. اما در این میان مقاومت‌هایی جسته و گریخته نیز صورت گرفت که در اوج آن می‌توان به

⁸⁵ حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج 2، ص 4

⁸⁶ حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج 2، ص 4

پایمردی مجید شریف واقفی، یکی از سه عضو مرکزیت و صمدیه‌ی لباف اشاره نمود. این مقاومت در نهایت به بحرانی جدی برای سازمان مارکسیست شده تبدیل گشت.

ایستادگی شریف واقفی و صمدیه لباف در برابر انحراف سازمان

اطلاعات موجود درباره شریف واقفی بعضاً با تناقضاتی همراه است و در کل راجع به وضعیت ایدئولوژیک وی در مقطع مورد بحث اتفاق نظر وجود ندارد. رایج آنست که وی تا پای جان بر سر اعتقاد خود به اسلام _ هرچند اسلامی ملوث به مارکسیسم_ ایستاد. اما درباره‌ی ضعف اعتقادی او نیز اظهارات زیادی شده است. جعفریان می‌نویسد:

«در برخی از موارد چنین وانمود شده است که او اختلاف تشکیلاتی با تقی شهرام داشته است. به نظر می‌رسد وی که تربیت شده ایدئولوژی التقاطی سازمان بوده، جدیتی در اظهار ایمان خویش نداشته است. شاید هم در ظاهر خود را منفعل نشان داده و پس از مشورت با صمدیه، در برخورد خود جدی‌شده است»⁸⁷

حسین احمدی روحانی از اعضای برجسته‌ی سازمان می‌نویسد:

«در هسته‌ی این اختلافات مجید شریف واقفی قرار داشت که علی‌رغم توافق با بسیاری از تحلیل‌های قبلی، با این نتیجه‌گیری نهایی و کنار گذاشتن ایدئولوژی مذهبی و پذیرش مارکسیسم به جای آن موافقت نداشت و آن را مورد انتقاد قرار می‌داد. اما از آنجا که خود وی نه از پشتوانه‌ی لازم تئوریک برخوردار بود و نه از قاطعیت لازم... نمی‌تواند از عهده‌ی دو عنصر دیگر مرکزیت و بخصوص شخص تقی شهرام برآید و این خود موجب می‌شود که مخالفت‌جویی‌های او با مرکزیت در مواضع جدید او شکل انفعالی و کناره‌گیری گرفته و تزلزل‌هایی را نیز در خود وی ایجاد نماید، به طوری که در نامه‌ای که توسط خود او نوشته شده، ضمن انتقادات بسیار زیاد به خودش و تاسف از اینکه قادر نیست در برابر مشکلات استوار

⁸⁷ رسول جعفریان، بازشناسی سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اطلاع رسانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی (www.iradc.ir), 1386/7/16

باشند و دچار ضعف و تزلزل می‌شوند، از بهرام آرام به عنوان فردی که ویژگی‌های مثبتی دارد یاد می‌کند و آرزو می‌کند که درجه‌ای نظیر او پیدا کند.⁸⁸

حتی اگر «تزلزل» مورد ادعا را مفروض داریم، این امر تنها عامل جدایی شریف واقفی نبوده است؛ در این بین نمی‌توان از تفاوت وی و دو عضو دیگر مرکزیت در گرایش به دین چشم‌پوشی نمود. صمدیه لباف در جریان بازجویی اظهار می‌دارد:

«از حدود هشت ماه پیش [از دستگیری در اردیبهشت 54] من در جریان مبارزه ایدئولوژیک قرار گرفتم. جریان بدین قرار بود که مجید [شریف واقفی] شروع کرد به کنایه‌هایی زدن از این قبیل که کم کم دارند زیر پای خدا را جارو می‌کنند.»⁸⁹

درباره صمدیه، به لحاظ اعتقادی، کمتر دشواری وجود دارد. وی بی‌تردید فردی متدین بوده و حتی در باره هدف فعالیت‌های خودگفته است که به دنبال تحقق حکومت اسلامی بوده است. وی در وصیت‌نامه‌اش هم که برخلاف همه سازمانی‌ها بود، خانواده‌اش را به پیروی از قرآن و عترت دعوت کرده نوشته بود ده روز برایش روزه قضا بگیرند. این چیزی است که در اعتقادات مجاهدین دیده نمی‌شود.⁹⁰ به هر روی، واقفی پس از بحث‌های زیاد با دو نفر دیگر دریافت که قصد آنان برای دستیازی به ماحصل سازمان و مصادره‌ی آن جدی است. شهرام و آرام برخوردی غیر دموکراتیک با وی داشته و حتی استدلالات وی را به سازمان منتقل نمی‌کنند و شریف واقفی را از مرکزیت خلع و از او به کارگری می‌فرستند.

مجید شریف واقفی این مسائل را با افراد تحت مسئولیت خود از جمله صمدیه لباف در میان می‌گذارد و به کمک او که در این مورد موضعی قاطع‌تر از خود شریف واقفی داشته است، تصمیم به مخالفت جدی با حرکت جدید سازمان می‌گیرد و در این رابطه سعی می‌کنند، افراد و عناصری را که در اختیار دارند بلکه

⁸⁸ حسین روحانی، سازمان مجاهدین خلق، ص 95

⁸⁹ پرونده صمدیه لباف

⁹⁰ رسول جعفریان، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1386/7/16

کرده و آنها را از هم‌کاری با مرکزیت باز دارند و امکانات وابسته به آنها را نیز شخصا در اختیار خود بگیرند. در همین رابطه، انبار اسلحه‌ای که در اختیار سیف الله کاظمیان از افراد تحت مسئولیت صمدیه لباف قرار داشت، تصاحب نموده و مانع از تحویل کلید آن به بهرام آرام می‌شوند.⁹¹

تصفیه فجیع شریف واقفی

تقی شهرام و بهرام آرام که در مصادره سازمان جدی بودند، با مشاهده‌ی مقاومت صورت گرفته، تصمیم به حذف شریف واقفی و صمدیه لباف می‌گیرند. ترور در شانزدهم اردیبهشت 1354 در مورد هر دو نفر اجرا شد که در مورد شریف واقفی منجر به قتل وی و در مورد مرتضی صمدیه لباف به جراحت و دستگیری وی گشت. در این بین گزارش‌های لیلا زمردیان همسر مجید شریف واقفی از رفتارهای وی به آرام و شهرام نقشی مهم در این تصمیم‌گیری داشت و نهایتاً واقفی را به قتلگاه کشاند.

سازمان با گذاشتن قراری ساختگی با شریف واقفی، در حضور بهرام آرام وی را ترور می‌کند. حسین سیاه-کلاه یک گلوله از روبه رو به صورت شریف واقفی و وحید افراخته نیز گلوله‌ای از پشت به سر او شلیک کرد. جسد او در اتومبیلی که از قبل آماده بود قرار گرفت و به بیابان‌های مسگرآباد منتقل شد. در آنجا شکم شریف واقفی توسط خاموشی و سیاه‌کلاه پاره شد و در آن، محلول بنزین و کلرات و شکر ریختند و آتش زدند. پس از سوزاندن جسد، آن را قطعه قطعه کردند و در چند نقطه دفن نمودند.

سازمان مجاهدین خلق پس از ارتداد ترورهای متعدد درون سازمانی دیگری نیز انجام داد که به دلیل نبود مجال، به برخی از آنان تیتروار اشاره می‌شود:

1. ترور محمد یقینی؛ او یکی دیگر از افرادی که به خاطر علائق مذهبی و یا شاید سیاسی‌اش ترور

شد. او از عناصر مقیم بیروت سازمان بود که برای یکسری تحقیقات به ایران آمد اما در زمستان

1354، با دستور تقی شهرام ترور و جنازه‌اش سوزانده شد.

⁹¹ حسین روحانی، سازمان مجاهدین خلق، ص 95

2. ترور علی میرزا جعفر علاف؛ وی برادر یکی از همسرهای شهرام بود که پس از ضربه‌ی شهریور

تصمیم به جدایی از سازمان گرفت اما پیش از عزیمت به خارج ترور شد.

3. ترور رفعت افراز؛ وی مدتی همسر مجتبی طالقانی فرزند مارکسیت شده‌ی آیت الله طالقانی (ره)

بود. علت مرگ وی بیماری عنوان شد⁹² که قرائن، وادار نمودن او به خودکشی را گواه است.⁹³

4. محبوبه افراز؛ وی پس از هشت بار کورتاژ اجباری جنین خود، پس از ممانعت از تکرار این

عمل کشنده برای نهمین بار و تصمیم به جدایی، در حضور تقی شهرام وادار به خودکشی شد.⁹⁴

فساد اخلاقی و ازدواج‌های تشکیلاتی سازمان

سازمان تا سال 51 تشکیلاتی مذکر بود اما به تدریج زنان هم وارد سازمان شدند. رضا رضایی در سال

1352 دو ازدواج در داخل تشکیلات صورت داد که در واقع آغاز فسادهای اخلاقی بود؛ ازدواج اول با

لیلا زمردیان (همسر بعدی شریف واقفی) بود و ازدواج دوم با سیمین صالحی که حتی به طور شرعی از

همسر سابقش جدا نشده بود.

تغییر ایدئولوژی و ارتداد، پس از سفاکی، ولنگاری اخلاقی را نیز به همراه آورد و زمینه ساز فساد سازمان

در مراحل بعد و تحت رهبری مسعود رجوی گشت. سازمان با سوء استفاده از عقاید پاک زنان، آنان را

وارد سازمان می‌ساخت اما در حالیکه در بسیاری موارد، وجود آنان هیچ ثمره‌ی تشکیلاتی نداشت، جهت

بهره وری جنسی نگهداشته می‌شدند.⁹⁵ عنصری مثل لیلا زمردیان که پس از همسری رضا رضایی و

شریف واقفی، مدت کوتاهی زن شهرام بود و بعد از او با هر بار تعویض خانه، شوهری جدید می‌یافت،

نمونه‌ای روشن است.

⁹² وادار نمودن اعضای «مسئله دار» به خودکشی یا اصطلاحاً ترور خاموش از رفتارهای رایج سازمان بود که پس از آن، دلایلی واهی چون

بیماری و خودکشی ارادی برای مرگ این افراد گزارش می‌شد.

⁹³ ر ک احمد رضا کریمی، پیشین، ص 95

⁹⁴ همان

⁹⁵ ن ک احمد رضا کریمی، پیشین، ص 92

استثمار سازمان در موارد متعددی ناکامی و خودکشی زنان را بدنبال داشت که خودکشی فاطمه فرتوک زاده (یکی از پنج همسر شهرام!) و اکرم احمدی که تنها چند روز پس از ورود به سازمان خودکشی کرد، نمونه‌ای از آنست.

ضربات ناشی از غلیان فساد در سازمان به این موارد ختم نمی‌شود. «احمد احمد» از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق در خاطرات خود با اشاره به فعالیت تقی شهرام برای نگارش بیانیه تغییر مواضع می‌نویسد: «آن زمان شهرام در مغازه‌ای در یک پاساژ مشغول فعالیت بود؛ در همان حال با یکی از اعضای زن سازمان روابط جنسی داشت و رفت و آمدهای مشکوک، ظن سرایدار را برانگیخت که منجر به اعتراض او به شهرام و در نتیجه کتک خوردن و شکایت سرایدار به کلانتری شد. به دنبال آن شهرام از آنجا گریخت و ساواک برای نخستین بار، در همان مغازه، بیانیه و برخی از اسناد و مدارک سازمان را به دست آورد»⁹⁶

گفتار سوم

اعلام رسمی مارکسیسم تا افول جریان ارتداد (1354-1357)

فعالیت سازمان در آستانه‌ی صدور «بیانیه‌ی اعلام مواضع»

سازمان مجاهدین خلق در سال 1354 با صدور بیانیه‌ای که به «بیانیه‌ی اعلام مواضع» مشهور گشت ارتداد رسمی خود و سقوط در مارکسیسم را اعلان داشت. در این مقطع حتی برخی از اعضای سازمان نیز از این جریان اطلاعی نداشتند. زمینه‌های صدور این بیانیه را بایستی در کنش و واکنش خشونت بار سازمان و ساواک در سال 54 و نیز برخی از ناکامی‌های سال قبل از آن جستجو نمود. اکنون به اجمال، به بررسی رفتارهای متقابل سازمان و ساواک در بسترسازی اعلام رسمی ارتداد می‌پردازیم.

الف) عملیات‌ها

⁹⁶ خاطرات احمد احمد، سوره مهر، تهران، 1389، ص 348

ترور سرتیپ زندی پور و پاسخ ساواک

زندى پور سومین رییس کمیته‌ی مشترک ضد خراب‌کاری بود اما بیشتر مقامی تشریفاتی داشت. سادگی وی و دادن شماره‌ی تلفن خود به یکی از زندانیان زن عضو سازمان⁹⁷، - به خاطر آنچه خود کمک به وی اعلام داشت - به بهای جاننش تمام شد. با توجه به اینکه زندی پور محافظ نداشت عملیات به سادگی و در 27 اسفند 1353 توسط وحید افراخته به انجام رسید.

این عملیات بواسطه دو عامل اهمیتی مضاعف یافت. اعلامیه‌ی این ترور، اولین اعلامیه سازمان مجاهدین خلق بود که فاقد عبارت «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» بوده و آیه‌ی «فضل الله..» بود. نیز آنکه ساواک پس از این ترور فشارها و شکنجه‌ی اعضای زندانی سازمان را به شدت افزایش داد، تلاش برای ضربه به سازمان گسترش یافت و نیز چندین زندانی به قتل رسیدند.

ترور دو مستشار آمریکایی

در بهار 1354 گروه رقیب یعنی «چریک‌های فدایی خلق» در عملیات‌ها از سازمان جلو افتاده بودند. سازمان برای جبران امر و نیز در تلافی قتل زندانیان توسط رژیم، در 31 اردیبهشت 1354 دو مستشار آمریکایی را ترور نمود. افراخته خود فرماندهی عملیات را برعهده داشت و سید محسن خاموشی عامل ترور بود. نکته مهم در این عملیات، دست‌یابی سازمان به کیف دستی‌های دو مستشار مزبور بود که اسناد و مدارک بسیار با ارزشی در آنها قرار داشت که ظاهراً سازمان آنها را برای خوش‌خدمتی به شوروی تحویل داد.⁹⁸

ب) ناکامی‌ها و ضربات

1. شکست عملیات‌های مرداد 1353

در مرداد 1353، طبق تصمیم مرکزیت سازمان قرار شد چند انفجار برای سال‌گشت کودتای انگلیسی آمریکایی 28 مرداد صورت گیرد. اما ضعف اجرایی - مدیریتی سازمان باعث شد در دو حادثه‌ی جداگانه بمب‌ها در دست اعضای مهم سازمان منفجر گشته و طی آن ناصر جوهری، لطف الله میثمی و سیمین صالحی دچار نقص عضو و نهایتاً دستگیر شوند.

2. قتل 9 زندانی توسط رژیم

⁹⁷ سیمین جریبری

⁹⁸ ن. ک روزنامه کیهان 1354/2/31 و 1354/5/19

ضربات سازمان و چریک‌های فدایی به دستگاه امنیتی رژیم مسئولان ساواک را به فکر انتقام انداخت. در روزنامه 31 فروردین 1354 اعلام شد که در 29 فروردین نُه زندانی درحین فرار کشته شدند. اما مشخص شد که زندانیان، همگی از جلو تیر خورده و قربانی ترور زندی‌پور توسط سازمان شده‌اند.

3. شکست عملیات ترور کنسول آمریکا

عملیات شناسایی توسط حسن حسنان مترجم ایرانی کنسول و نفوذی سازمان انجام گرفت.

حسین روحانی در خصوص این عملیات می‌نویسد:

«حسن حسنان به همراه راننده، بدو حضور کنسول، از منزل خارج شد و فرد علامت دهنده، علامت منفی داد که نمی‌توان اقدامی صورت گیرد؛ اما محسن خاموشی که مسئول ترور بود علامت را اشتباهی درک کرد... و اشتباهی به سوی حسنان تیر اندازی کرد و او را از پای درآورد»⁹⁹

4. دستگیری خلیل دزفولی

دزفولی از اعضای برجسته‌ی سازمان و تحت مسئولیت وحید افراخته بود. در اردیبهشت 1354 افراد یک دسته از مأموران گشت کمیته مشترک، که در پوشش تاکسی کار می‌کردند، حوالی خیابان سپه و میدان حسن آباد به او ظنین شدند و وی اقدام به فرار کرد و چون سیانور نداشت، در حین فرار سعی کرد خود را به زیر اتومبیل بیندازد که موفق نشد و دستگیر گردید.¹⁰⁰

وی در زندان اطلاعاتی ارزشمند همچون شنود بیسیم‌های کمیته مشترک توسط سازمان و پیشگیری از ضربه خوردن اعضا از این طریق را به ساواک ارائه نمود.

5. دستگیری افراخته و خاموشی، ضربه‌ای کشنده بر پیکر سازمان

وحید افراخته از مسئولان و کادرهای اصلی سازمان بود او در قاطبه‌ی ترورهای سازمان نقش اصلی را بر عهده داشت؛ نیز آنکه وی در جریان تصفیه شریف واقفی، همان فردی بود که به سر او گلوله شلیک نمود و خود بر مسند وی در مرکزیت تکیه زد.

در روز 5 مرداد 54، ضمن گشت کمیته مشترک، دو جوان مورد ظن واقع شده و کمیته در صدد تفتیش آنها برآمد. اما افراخته بلافاصله، واکنش نشان داد و دستش را به سوی اسلحه برد. لیکن مأمور کمیته مشترک توانست وی را به همراه جوان دیگر که همان سید محسن خاموشی بود دستگیر کند.

خاموشی به عنوان دست راست افراخته که براحتی ارتداد را پذیرفت، در اکثر عملیات‌ها همچون ترور مستشاران آمریکایی و سرتیپ زندی‌پور و حسن حسنان حضور داشت و نیز او همان فردی بود که بدن شریف واقفی را قطعه قطعه نمود.

⁹⁹ حسین روحانی، سازمان مجاهدین خلق، ص 97

¹⁰⁰ سازمان مجاهدین خلق پیدایی... پیشین، ج 2، ص 22

ج) صدور «بیانیه» و پایان رسمی اعتقاد به اسلام

پس از شکست شهرام در نجات سازمان مجاهدین خلق از ضربات وارده و اوج گیری این ضربات در سال‌های 1353 و 1354، و نیز رسوایی بوجود آمده پس از افشای تصفیه‌های خونین درون سازمانی از سوی ساواک در رسانه‌ها¹⁰¹، سازمان در اقدامی منفعلانه، «بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک» را صادر نمود که طی آن، ارتداد سازمان بصورت علنی و رسمی اعلام گشت. سازمان با این اقدام از سویی تکلیف اعضای مسلمان مانده را یکسره نمود و از سویی دیگر در پی توجیه سفاکی‌ها برآمد. حسین روحانی از سران مارکسیست شده‌ی سازمان چنین می‌نویسد:

«اگرچه رهبری سازمان و برخی از مسئولین از اواخر سال 1353، مواضع مارکسیستی را پذیرا شده [و در] جزوه تحلیل روابط ایران و عراق منتشره در تابستان 1354، آرم سازمان بدون آیه طلیعه آن [فَضَّلَ اللهُ المَجاهدین..] چاپ شده بود، لیکن این اقدامات را باید مقدمه و پیش درآمد اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان به حساب آورد که بعداً با انتشار جزوه بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک در مهرماه 1354، جنبه رسمی به خود گرفت و به عنوان اعلام موجودیت رسمی سازمان با مواضع ایدئولوژیک مارکسیستی تلقی گردید. در همین جا باید توضیح داده شود که عنوان سازمان، علی‌رغم مواضع جدید آن، هیچ تغییری نکرده و تمامی اعلامیه‌ها و جزوات سازمانی به نوان سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر می‌گردید.¹⁰² بدین ترتیب اعضای مرکزیت سازمان، جدای از انحراف ایدئولوژیک خود، خطایی دیگر مرتکب شده و میراث اسلاف خود را غاصبانه مصادره نمودند. آن‌ها برای اعضای که هم‌چنان بر عهد اولیه‌ی سازمان پایبند ماندند، حقی برای استفاده از نام سازمان قائل نبودند. روحانی معتقد است:

«روشن است که این تفکر، همانند دیگر برخوردهای رهبری، ناشی از دیدگاه خود محور بینی گردش انحصارطلبانه و غیر دموکراتیک آن بود که مساله‌ای باین روشنی را نمی‌خواست بپذیرد که آنچه «سازمان مجاهدین خلق» و هویت آن را مشخص می‌ساخت همانا ایدئولوژی آن بود و در صورت تغییر این ایدئولوژی و در شرایطی که به هر حال بخشی از اعضا و افراد آن همچنان روی ایدئولوژی گذشته پایبند هستند به هیچ وجه نمیتوان این عنوان را به خود اختصاص داد و آنچه که می‌بایست انجام می‌شد استفاده از یک نام جدید... بود»¹⁰³

فعالیت‌ها و چالش‌های سازمان پس از صدور «بیانیه»

¹⁰¹ ساواک در مرداد 54 با ترتیب دادن مصاحبه‌ای که در آن محسن خاموشی و جمعی دیگر از اعضای سازمان به افشاگری و علنی نمودن ترور وحشیانه شریف واقفی و اقدام به ترور مرتضی صمدیه لباف و تغییر ایدئولوژی رهبری سازمان پرداختند، به یک مانور تبلیغاتی مؤثر دست زد.

¹⁰² حسین روحانی، پیشین، ص 143

¹⁰³ همان، ص 144

بحران عضوگیری

پس از صدور «بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک»، نخستین مسأله‌ای که سازمان با آن روبرو بود، مسئله تثبیت و گسترش کمی اعضا بود. ضربه‌های مکرر از جانب ساواک، تصفیه‌های درونی و نیز انحراف ایدئولوژیک، حذف کثیری از نیروهای سازمان را رقم زده بود و عضوگیری جدید به مهمترین دغدغه‌ی سازمان مبدل گشت.

اما سازمان در این مسیر به مشکل برخورد. چه، آنکه با ارتداد خود، جوانان مذهبی دنبال «اسلام راستین» که مهمترین منبع عضوگیری سازمان بودند را از دست داده بود. جالب آنکه جوانان مایل به مارکسیسم نیز روی خوشی به سازمان نشان ندادند. طبیعتاً برای یک جوان مارکسیست، چریک‌های فدایی خلق که سابقه‌ای طولانی در مبارزه و نیز اعتقاد به مارکسیسم داشتند، جذابیتی بسیار بیشتر از سازمانی فاسد و دم‌دمی مزاج چون مجاهدین خلق داشت. افشای عمومی جنایات درون سازمانی نیز در انزوای سازمان مزید بر علت گشت.

این راندگی باعث شد سازمان «به ناچار بیشترین تکیه‌ی خود را بر جذب نیرو از میان هواداران سابق سازمان که با انتشار «بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک» متزلزل شده بودند گذاشت و از این طریق توانست تا حدودی صفوف خالی خویش را پر نماید»¹⁰⁴

اما شدت این مشکل به حدی بود که تقی شهرام¹⁰⁴ که در برابر مقاومت و پیدایی هسته‌ی مذهبی، آن جنایت‌ها را انجام داده بود، به ناچار در برابر ایجاد هسته‌ی مذهبی در سازمان سرنهاد. به هر روی بحران عضوگیری در سازمان در حد بسیاری وقت و امکانات سازمان را به خود اختصاص داد و همین امر باعث شد تا سازمان نتواند به خوبی آموزش نیروها براساس مبانی مارکسیسم را به انجام رساند.

اوج گیری بحران؛ همکاری خیانت‌آمیز افراخته با ساواک

ساعاتی اندک فشار بر افراخته کافی بود که وی به منبع اطلاعاتی‌ای تمام عیار برای ساواک تبدیل شده و داوطلبانه تمام اسرار سازمان را بر روی میز بگذارد. همکاری وی بسیار فراتر از اطلاعات جسته و گریخته‌ای بود که دیگران تحت فشار ارائه می‌نمودند. وی حتی کار را به جایی رساند که در بازجویی سایر اعضا و در کنار ماموران ساواک مشارکت کرد! وی که اکنون در مقام یک مامور غیر رسمی ساواک درآمد بود فراتر از لو دادن افراد، در طراحی عملیات دستگیری آنها نیز مشارکت داشت. در کل وی نام و اطلاعات کامل مربوط به یکصد مبارز را به ساواک تقدیم نمود و هم‌زمان، سازمان، چریک‌های فدایی و نیز نیروهای مذهبی را با ضربه مواجه ساخت.

احمد رضا کریمی از اعضای سابق سازمان اهم اطلاعات لو رفته توسط وی را اینگونه بر می‌شمرد:

«لو دادن چند خانه مهم سازمانی... لو دادن افراد مبارز، به ویژه روحانیون و مذهبی‌ها؛ در ارتباط با اعترافات وحید افراخته، افرادی چون آقایان طالقانی، لاهوتی، هاشمی رفسنجانی و... دستگیر و محکوم

شدند؛ کمک به یافتن فراریان سازمان در گشت های کمیته مشترک؛ دادن طرح های مختلف به منظور موفقیت بیشتر در سرکوب نیروهای مخالف به خصوص نیروهای مذهبی؛ کشف رمز اسناد به دست آمده از چریک های فدایی از جمله به دست آوردن دو شماره تلفن حساس مربوط به خانه های مرکزی آنها که منجر به کشف کلی خانه های فداییان خلق و ضربات مهلک بهار و تابستان 55 شد؛ بازجویی مستقیم از زندانیان دستگیر شده سازمان و غیر آن. صحبت و بحث با زندانیان و دستگیرشدگان، در جهت اقناع آنها برای همکاری با رژیم شاه؛ تهیه متن دفاعیه برای چند تن از همداغاهای هایش؛ که اظهار ندامت و تجلیل از شاه و رژیم کنند.¹⁰⁵

جالب آنکه بهره‌ی این خوش خدمتی‌ها تنها نصیب ساواک شد و رژیم پس از تخلیه اطلاعاتی افراخته، او را در سحرگاه چهارم بهمن ماه 1354 به اتفاق 8 تن دیگری که خود قربانی اعترافات وی بودند، اعدام نمود. افراخته در وصیت نامه‌ی خود جوانان را به «پیروی از اصول مترقیانه انقلاب شاه و ملت و تحت رهبری خردمندان‌ی اعلیحضرت همایونی» دعوت نمود.¹⁰⁶

ترور سه مستشار آمریکایی؛ پایانی بر مشی مسلحانه ضربات ویرانگر رژیم، سران سازمان را برآن داشت تا با اقدامی خبرساز وجود خود را اعلام کنند و رژیم را منفعل سازند. در این راستا طرح ترور سه تن از مستشاران ضدجاسوسی آمریکا در ایران آماده شد و به اجرا درآمد. براساس قرائن جاسوس‌های شوروی نقشی تعیین کننده در کمک به سازمان داشتند. افراد عامل به فرماندهی حسین سیاه‌کلا، در 6 شهریور 1355 ضمن سد نمودن مسیر اتومبیل مستشاران، آنها را به رگبار می‌بندند.

هرچند این اقدام ضربه شصتی به رژیم بود، اما در بعد تبلیغاتی، شاه که در آن مقطع در آمریکا حضور داشت و از سوی خبرنگاران بخاطر اعدام مخالفین تحت فشار قرار گرفته بود، پس از اعلام خبر این عملیات از منگنه خارج شد.

ضربه‌ی بهرام آرام و کودتای داخلی شهرام در 25 آبان 1355، بهرام آرام از عناصر رهبری سازمان که علاوه بر نقش آفرینی در ارتداد سازمان، در عملیات‌هایی چون تصفیه‌ی فجیع پورسعیدی عامل اصلی بود، در درگیری با ساواک مجبور به خودکشی شد و اوضاع سازمان مجاهدین خلق را بیش از پیش آشفتگی کرد.

¹⁰⁵ گفتگو با احمد رضا کریمی، سازمان مجاهدین خلق پیدایی... ج 2، ص 33

¹⁰⁶ ن ک روحانی، نهضت امام خمینی، ج 3، ص 428

مرکزیت از نیمه اول سال 54 متشکل از بهرام آرام، تقی شهرام و وحید افراخته بود. دستگیری افراخته در مرداد 54، حسین سیاه‌کلاه را به جای وی در مرکزیت قرار داد و در اردیبهشت 55 با اضافه شدن محمد جواد قائدی، مرکزیت به چهار نفر افزایش یافت.¹⁰⁷

همزمان با گسترش ضربات و بخصوص ضربه خوردن بهرام آرام، محمدقاسم عبدالله زاده و محسن طریقت به مرکزیت راه یافتند. اما از همان آغاز با یکه تازی‌های شهرام و مخالفت وی با پیشنهادات مختلف آنها از جمله بازبینی مشی چریکی و نیز طرح ترور شاه مواجه شدند. شهرام در این مقطع فضای آشفته‌ی حاکم که البته محصول تفکرات خود او بود را بهترین فرصت در بسط اقتدار شخص خود و تبدیل شدن به حاکم مطلق یافته بود و در این راه بسیاری از اعضای عادی و مرکزیت را فدا نمود. وی با آنکه به لحاظ چارت تشکیلاتی ملزم به مشورت با هم‌طرازان خود بود اما کمترین نوای مخالف را در نطفه خفه می‌نمود. این رویکرد منجر به فرار عبدالله زاده و محسن طریقت - دو عضو جدید مرکزیت - به خارج و نیز جدایی سیاه‌کلاه و چند نفر دیگر از سازمان گشت. حسین روحانی نیز تاکید دارد، فرار دو عضو مرکزیت، بخاطر «اوتوریت» شهرام و حتی ترس ترور خود از جانب وی صورت گرفت.¹⁰⁸

تز «انحلال موقت تشکیلات»

شهرام با مشاهده‌ی ادامه‌ی ضربات و تهدید احتمالی جان خود، تصمیم به انحلال موقت تشکیلات گرفت که طی آن افراد درجه دو پراکنده گشته و بسیاری از فعالیت‌های سازمان تعطیل گردد. فاجعه آمیز بودن این طرح آنجا بود که به محض اینکه عضوی از چتر تأمینی سازمان خارج می‌شد به دام ساواک می‌افتاد. سازمان با اطلاع از این موضوع و برای خلاصی از اعضایی که با کوچک شدن سازمان تنها دست و پا گیر بودند آنها را رها نمود و حتی در موارد متعددی آنها را به ساواک لو داد. چریک‌های فدایی خلق نیز از این رویکرد بی‌نصیب نماندند و با چراغ سبز سازمان، توسط رژیم قلع و قمع گشته و تقریباً نابود شدند. همان‌گونه که بررسی خواهد شد این رویکرد شهرام نسبت به اعضا دقیقاً از جانب مسعود رجوی تکرار گشته و او در مقاطعی، چتر امنیتی سازمان را از اعضا برداشته و موجبات دستگیری و کشته شدن آنان را فراهم می‌آورد.

تز «رکود»

شهرام که سازمان را در بن بست و ادامه‌ی مشی خود را باعث افزایش ضربات می‌دید، در بهار 1356 تز « دوران رکود جنبش انقلابی» را ارائه نمود. که بر اساس آن سازمان می‌بایست بنا به عللی چون افزایش

¹⁰⁷ در این مقطع، چارت رأس سازمان مجاهدین خلق بدین ترتیب بود: 1. شاخه سیاسی تئوریک تحت مسئولیت تقی شهرام
2. شاخه فنی نظامی تحت مسئولیت بهرام آرام 3. شاخه کارگری تحت مسئولیت محمدجواد قائدی 4. شاخه تکنیکی، شهرستان‌ها و

نشریه داخلی تحت مسئولیت حسین سیاه‌کلاه

¹⁰⁸ یادداشت‌های روحانی، پیشین، ص 229

ضربات، افول فضای انقلابی به علت افزایش چند برابری قیمت نفت و سر ریز آن به کشور، تکیه‌ی خود را بجای مشی نظامی بر آموزش و حفظ کادر بگذارد. شاید بتوان این طرح را زمینه‌سازی برای فرار آبرومندانه شهرام از کشور قلمداد نمود.

افول اقتدار شهرام

علی‌رغم اینکه رفتارهای مستبدانه‌ی شهرام با هدف افزایش جایگاه وی در سازمان انجام می‌گرفت، تمام اتفاقاتی که در این مقطع رقم خورد، کاهش اقتدار وی را موجب شدند. فرار موقت به مشهد و دوری از مرکزیت، شکست طرح‌های بلندپروازانه‌ی وی، افزایش اختلافات درونی و بویژه فرار دو عضو مرکزیت به خارج، به برخی از اعضای سازمان جرأت انتقاد از شهرام را بخشید. نهایتاً دو عامل ضربه‌ی نهایی را به حاکمیت تقی شهرام وارد ساخت. شهرام به شدت از جان خویش بیم‌ناک بود و تز «رکود» که بر حفظ رهبران تاکید داشت بهترین بهانه را برای فرار وی به خارج فراهم ساخته بود و دیگر آنکه، سازمان که از زورگویی‌های شهرام و خطا بودن مشی وی به تنگ آمده بود از این فرار به شدت استقبال نمود.

تقی شهرام در تیرماه 56 به لندن فرار کرد و کلیه اختیارات رهبری سازمان در داخل کشور را به قاندی که همواره زیر دستی وفادار برای شهرام بود واگذار نمود. شهرام پس از پیروزی انقلاب اسلامی به جرم قتل شریف واقفی محاکمه و اعدام شد.

در اسفندماه 56 قاندی نیز به خارج رفت و تمام مسئولیت‌ها بر عهده‌ی علیرضا سپاسی از اعضای برجسته جریان منتقد قرار گرفت.

سازمان که از نیمه‌ی سال 1355 عملاً نیمه تعطیل بود، تا پیروزی انقلاب اسلامی بجز فعالیت‌هایی چون شرکت پراکنده در برخی تظاهرات، فرستادن اعضا به کارگری و ارائه‌ی یکسری آموزش‌های مارکسیستی، برون‌داد خاصی نداشت.

جریان منتقد، چهار ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با صدور «اطلاعیه‌ی مهر» ماه مسائل مهم سازمان و عقاید خود را بیان داشت. در این اطلاعیه و در نقد رفتارهای گذشته‌ی سازمان و بویژه شهرام، نام «بخش مارکسیستی-لنینیستی سازمان مجاهدین خلق» بجای نام اصلی سازمان برگزیده شد و ضمن رد مشی مسلحانه، برکناری شهرام رسماً اعلام گردید.

اما رهبری جدید نیز طرفی نبسته، عمده‌ی وقت خود را صرف اختلافات بر سر رهبری نمود. اختلافات نهایتاً به انشعاب گروه‌های مختلف انجامید و ثابت نمود که خانه از پای‌بست ویران است.

فصل دوم

سازمان مجاهدین خلق پس از پیروزی انقلاب اسلامی

گفتار اول:

احیای سازمان و مشی براندازی نرم (1357-1360)

پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن‌ماه 1357 در حالی تحقق یافت که آرمان سازمان مجاهدین خلق، یعنی براندازی رژیم، بدون حضور آنان رقم خورد. امام خمینی (ره) از همان ابتدا با مشی سازمان مخالف بوده ۱۰۹ و حرکت الهی - سیاسی خود را بر پایه‌ی تحکیم ایمان دینی در دلها، افزایش بینش سیاسی مردم و افشاگری علیه رژیم آغاز نموده و با توکل بر ذات اله و تکیه بر حمایت ملت، تا طلوع پیروزی ادامه دادند.

این در حالی بود که سایر گروه‌های «مبارز»، همچنان در خم اولین کوچه بر ایدئولوژی و یا تاکتیک‌های وارداتی خود تاکید داشتند.

در میان گروه‌های غرب‌گرا، گروه‌هایی چون جبهه ملی با رژیم کنار آمده و زندگی آرام در غرب را برگزیده و یا در کشور به کمای سیاسی رفتند. اوضاع ملی - مذهبی‌ها نیز تفاوت چندانی با برادران سکولارشان نداشت؛ بازرگان و هم‌اندیشان با مشاهده‌ی نخستین زهر چشم رژیم در اوان دهه‌ی چهل به انزوای طولانی مدت رفته و در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی ضمن حمایت ظاهری از انقلاب، هم خود را در توقف انقلاب بکار بستند.

در میان وابستگان به شرق، حزب توده، در آستانه‌ی پیروزی احیا شده و به موج سواری پرداخت. همان سان که بررسی شد، تشکیلات دیگر مارکسیست‌ها یعنی چریک‌های فدایی خلق، در میانه‌ی دهه‌ی 50 به مرز نیستی کشیده شد.

دیگر گروه مارکسیست، سازمان مجاهدین خلق بود که تنها خود را شایسته‌ی راهبری اسلام راستین در آغاز، و راهبری انقلاب توده‌ای در ادامه می‌دید و روحانیت را به سستی و سازش متهم می‌نمود. اما سازمان علیرغم پرداخت هزینه‌های جانی بسیار و ارتکاب جنایات فکری و رفتاری خود، تنها نظاره‌گر خروش ملت و فروپاشی رژیم پهلوی بود.

بازماندگان سازمان بسان گروهک‌های دیگر، نه تنها از شکست فکری و تاکتیکی خود در برابر خط امام خمینی (ره) عبرت نگرفتند، بلکه با مشاهده رسوخ ناپذیری جمهوری اسلامی از ناحیه خود، ضمن تاکید بر مواضع گذشته، سیری قهقرایی را در پیش گرفتند.

سرنوشت جبهه ملی به ارتداد و فرار به غرب انجامید. نهضت آزادی که زمانی «اسلام را تنها منبع ایدئولوژی» می‌دانست، سکولار شدن خود را اعلام نمود و «آخرت و خدا» را تنها هدف بعثت انبیاء دانسته و هتاک‌ی به روحانیت و انقلاب مردم را آغاز نمود. اما سازمان مجاهدین خلق اسف‌بارترین مسیر را پیموده و پس از شکست در نفوذ در قدرت به یکی از خونریزترین گروهک‌های جهان مبدل گشت و هزاران تن را به پای هواپرستی شخص مسعود رجوی قربانی نمود.

¹⁰⁹ حسین روحانی و تراب حق شناس در سالهای 1349 و 1350 طی چند ملاقات کوشیدند حمایت ایشان از ترورهای خود را جلب

همکاری با ساواک

مسعود رجوی در بحبوحه‌ی ضربه‌ی شهریور دستگیر شد. وی که پس از انقلاب اسلامی اینچنین اعضای سازمان مجاهدین خلق را اسیر تفرعن خویش ساخته است، در بدو دستگیری و بازجویی چنان ذلتی از خود به نمایش می‌گذارد که موجبات شگفتی ساواک را فراهم می‌آورد و با همکاری‌های فراتر از توقع ساواک با بازجوها به «همکار صمیمی» آنان تبدیل می‌شود. بدینسان برخلاف اکثریت قریب به اتفاق اعضای موثر دستگیر شده در ضربه‌ی شهریور، رجوی از اعدام جان سالم بدر می‌برد. بنابر اعتراف او در بازجویی: «آنگاه که تیمساری در مشهد به او پرخاش می‌کند از شدت زبونی به گریه می‌افتد و به زور از گریستن خودداری می‌کند». وی تمام اطلاعاتی که از هر جنبه‌ای در سازمان داشت را تقدیم ساواک نموده و ضربه‌ای بزرگ به سازمان متبوع خود وارد می‌سازد. ارتشبد نصیری رییس ساواک در نامه‌ای به دادستانی¹¹⁰ می‌نویسد: نامبرده ... در جریان تحقیقات، کمال همکاری را در معرفی اعضای سازمان مکشوفه به عمل آورده و اطلاعاتی که در اختیار گذارده، از هر جهت در روشن شدن وضعیت شبکه مزبور مؤثر و مفید بوده و پس از خاتمه تحقیقات نیز، در داخل بازداشتگاه همکاری‌های صمیمانه‌ای با مامورین به عمل آورده اند لذا به نظر این سازمان استحقاق ارفاق و تخفیف مجازات را دارد».

رجوی در خصوص اصغر بدیع زادگان می‌نویسد:

«نام فامیل وی ویدعی یا بدیعی است مهندس بود و احتمالاً مهندس شیمی و کارمند یا استادیار دانشکده فنی دانشگاه تهران قد کوتاه سیه چرده یا سبزه مو فلفل نمکی چشم مشکلی.»¹¹¹

مسعود رجوی همچنین کروکی تمام منازل مخفی سازمان را در اختیار ساواک قرار می‌دهد که اسنادی از آن در بخش ضمائم آورده شده است.

«محمدحسن عبدیزدانی» از دیگر دستگیر شدگان سازمان تاکید دارد که متن اعترافات رجوی را برای فشار روحی و شکستن مقاومت سایرین به آنها نشان می‌دادند. ساواک پس از نومییدی از یزدانی در لو دادن اطلاعات، پرونده رجوی را در برابر او قرار می‌دهد:

«پرونده را آوردند و تا باز کردند دیدم اعترافات مسعود رجوی است. باشیمدان توسدی قاخدی! [دود از کله ام بلند شد]»¹¹²

¹¹⁰ 55/9/16

¹¹¹ جزوه «افشای منافین» از مجموعه جزوات کمیته افشا، دانشجویان پیرو خط امام، تهران، 1358

¹¹² اعدام کنید، خاطرات محمد حسن عبد یزدانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1388، ص 183

فرصت طلبی و بدست گرفتن رهبری زندانیان

خوانیدیم که تقریباً تمامی کادر سازمان که در ضربه‌ی شهریور و پس لرزه‌های آن دستگیر شده بودند اعدام شدند. خالی شدن میدان از کادر اولیه‌ی مسلمان به تقی شهرام اجازه داد تا سازمان بی رهبر را راهبری نموده و قهراً به ارتداد بکشاند. وی با مخالفینی چون شریف واقفی به سختی برخورد نموده و آنان را تصفیه نمود. اما در این میان یکی از بازماندگان کادر اولیه اوضاعی استثنائی داشت.

مسعود رجوی که در مقطع تغییر ایدئولوژی در زندان بود، نه در معرض فشار شهرام برای ارتداد قرار داشت و نه به سان دستگیر شدگان وفادار مسلمان اعدام شد! پازل حوادث یکی پس از دیگری به سود رجوی پیش رفت و با شکست کادر جدید در نجات سازمان، تکمیل شد.

رجوی که از قبل از تغییر ایدئولوژی با پذیرش قاطبه‌ی مبانی مارکسیسم تنها به پوسته‌ای از دین دلخوش داشت با نهایت فرصت طلبی از این پوسته، پرچمی جهت مطرح نمودن خود ساخت، پرچمی که بواسطه قحط الرجال سازمان بی رقیب ماند.

با کنار هم قرار دادن مسائل و حوادث می‌توان دو دلیل احتمالی را برای مرتد نشدن احتمالی و رسمی رجوی بر شمرد: محفوظ بودن از فشارهای کادر مرتد شده و عدم امکان قدرت‌یابی تحت لوای ارتداد پس از شکست شهرام.

راستگو از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق نیز تاکید دارد که اگر پس از تغییر ایدئولوژی سازمان، شهرام شکست نمی‌خورد و باد به پرچم وی می‌وزید، قدرت طلبی، رجوی را به ارتداد رسمی و کنار گذاردن پوسته‌ی دین می‌کشاند.¹¹³

رجوی پس از انتشار «بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک»، با سازمان‌دهی وابسته‌های سازمان در زندان به عنوان مجاهدین خلق راستین، قد علم کند. البته گروه رجوی بدون آنکه به ریشه‌های ارتداد سازمان بپردازند، تمام خیانت‌ها را به نام اشخاص عامل نوشته و رویکردهای التقاطی و مارکسیستی پیش از 1354 که خود حامل آن بودند را مبرا دانستند و این خود بهترین فضا را برای قیام بظاهر اسلامی رجوی فراهم نمود. به گفته‌ی سید حمید روحانی:

«رخنه مارکسیست‌ها در سازمان،... زمینه را برای به صحنه آمدن دوباره سازمان، به نام خدا و اسلام، به سرکردگی عناصر وابسته و مرموزی مانند مسعود رجوی فراهم آورد. اگر در آن روز... انگیزه اصلی کزی، دگرگونی ایدئولوژی و بیراهه پویی سازمان ریشه‌یابی می‌شد و این حقیقت به درستی آشکار می‌گردید که ایدئولوژی آمیخته به جهان بینی اسلامی و جهان بینی ماتریالیستی سازمان، مایه و عامل اصلی کشیده شدن سازمان به سوی مارکسیسم لنینیسم بوده است، دیگر زمینه‌ای برای رشد این کژاندیشان و ماتریالیست‌های مسلمان نما [گروه رجوی] وجود نداشت و آنان بار دیگر در پی پیروزی انقلاب اسلامی بازیگر صحنه نمی‌شدند و جوانان این مرز و بوم را به نام اسلام گمراه نمی‌ساختند»¹¹⁴

¹¹³ ن ک راستگو، علی‌اکبر، پیشین، ص 24

¹¹⁴ روحانی، نهضت امام خمینی، ج 3:صص 445

آشفتگی فکری؛ پیروی از مارکسیسم و حمله به آن هرچند رجوی به بهانه‌ی حفظ مذهب در رأس زندانیان سازمان ایستاد و جریان مارکسیست شده را به نقد کشید، اما پس از قدرت‌گیری و در طنزی متناقض‌نما، پرچم مارکسیسم را برافراشت.

رجوی در بهار 1358 کتاب «تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ‌نما» را در تحلیل گذشته‌ی سازمان منتشر ساخت. وی در ادعایی جالب کوشید میان ماتریالیسم و مارکسیسم تفکیک قائل شود؛ تا بدین وسیله مارکسیسم را از جنایات شهرام و هم‌اندیشانش برهاند.

او در این کتاب با حمایت آشکار از گرایش سازمان به مارکسیسم از بدو تاسیس، عاملان تغییر ایدئولوژی را «اپورتونیست‌های چپ‌نما» خواند و تصریح نمود: «بی تردید نه ما و نه هیچ مسلمان معتقد دیگر، کینه شما [عاملان جنایات پس از 1354] را از مارکسیسم نخواهد ستاند».¹¹⁵

بدین سان گروهی که در ظاهر برای مخالفت با ایدئولوژی عاملان ارتداد برخاسته بودند، بسیار بهتر از خود مرتدین از ایدئولوژی آنان دفاع نمودند. این امر نیز این فرضیه را که تمسک رجوی به دین در زندان، صرفاً جهت جاه‌طلبی شخصی و نه از سر اعتقاد بوده است را تقویت می‌نماید.

گروه رجوی در سال‌های 55 و 56، نوشته‌ای را در پاسخ به تغییر ایدئولوژی آماده می‌سازند که در آن ضمن کنار هم قرار دادن عنوان مارکسیسم و ماتریالیسم اظهار می‌دارد که به بینش فلسفی مارکسیسم «هیچ کاری ندارد» و صرفاً از تجربیات مبارزاتی آن بهره می‌جوید. این مدعا در حالی بیان می‌گردد که مصادیقی متعدد از جمله گفتگوی جالب رجوی و آیت الله انواری، منافقانه بودن آن‌را گواه است:

«پس از مطرح شدن جزوه دینامیسم قرآن برای افراد سطح بالای زندان، چند نفر از آیت الله انواری درباره جزوه سؤالاتی می‌کنند و ایشان مسعود رجوی را خواسته توضیحاتی می‌خواهند و چون می‌یابند که مطالب و توضیحات، التقاطی است، به ایشان تذکراتی داده راهنمایی می‌کنند که به تفسیر المیزان علامه طباطبایی (ره) مراجعه کند. مسعود می‌گوید که «علامه چون دید دیالکتیکی ندارد، قرآن را نمی‌تواند تفسیر علمی بنماید!!» و آقای انواری با ناراحتی می‌گوید لابد ائمه هم نمی‌توانسته‌اند تفسیر علمی قرآن کنند؛ چون در زمان آنها اصول دیالکتیک وجود نداشته است!»¹¹⁶

اماره‌ی دیگر بر نفاق گروه رجوی عنوان کتاب فوق‌الذکر رجوی و «چپ‌نما» دانستن گروه شهرام است که به کاربردن این عبارت، حمایت از چپ واقعی در برابر چپ‌نمایی را گویاست.

مجموعه‌ی این مسائل، باور این ادعا را که رجوی مخفیانه مرتد شده و برای منافع خود آنرا اعلام ننموده بود را آسان می‌سازد:

«من [جزنی] از این حرف مسعود [رجوی] خیلی تعجب کردم و پرسیدم «جدا گفتی مارکسیست هستی؟» رجوی گفت «بله، من واقعاً هم مارکسیست هستم.»¹¹⁷

¹¹⁵ تحلیل آموزشی... ص 113

¹¹⁶ سازمان مجاهدین خلق پیدایی... ج 2، ص 235

¹¹⁷ همان، ص 347 به نقل از: سید کاظم بجنوردی، پیشین، ص 1

دوره 1360-1357؛ تلاش‌های سیاسی برای نیل به قدرت

1. ابراز وجود سازمان

مسعود رجوی همراه با 15 نفر دیگر از اعضای باقیمانده‌ی مجاهدین، در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی در 30 دیماه 1357 آزاد شد و به اتفاق چند نفری که به مرکزیت نخست معتقد بودند، «سازمان مجاهدین خلق» را احیا نمود و خویش را رهبر آن ساخت.

پس از قطعی شدن اضمحلال رژیم پهلوی و نیز در روزهای آغازین پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رجوی درحالیکه مبانی اندیشه‌ی سازمان مجاهدین خلق از ابتدا در تعارض کامل با ایدئولوژی حاکم بر جمهوری اسلامی بود در چرخشی مضحک و منافقانه به خاکساری در برابر امام خمینی (ره) می‌پردازد و بدین طریق تلاش می‌نماید تا در واپسین لحظات، نام خویش را در گروه‌های سهمیم در نهضت اسلامی ثبت نماید.

2. عضوگیری و گسترش سازمان

سازمان از بدو امر دست به عضوگیری گسترده زد. سازمان مجاهدین خلق که پیش از انقلاب بر این تئوری استوار بود که می‌توان با چند اقدام تروریستی موج انقلابی براه انداخت با شکست مطلق تئوری خود اکنون خوشه چین موج انقلابی براه افتاده گشتند. گروه هدف سازمان برای عضوگیری، دانشجویان و دانش‌آموزان بودند که این امر با مبانی سازمان که تاکید بر انقلاب پرولتاریایی دارد. دلیل این رویکرد، وجود فضای انقلابی بوجود آمده در میان جوانان محصل بود که سازمان می‌توانست با سوء استفاده از این پتانسیل، آن‌را در اهداف ضد انقلابی خود بکار بندد.

عضوگیری سازمان پس از چند ماه ناکامی نسبی سیر صعودی گرفت. این رویکرد، برخی از جوانان و نوجوانان پرشور اما ناآگاه را جذب سازمان ساخت.

سران سازمان و بویژه مسعود رجوی، مهدی ابریشم‌چی و موسی خیابانی سخنرانی‌های گسترده‌ای تحت عناوین فریبنده متظاهر به اسلام و اهل بیت علیهم السلام در دانشگاه‌ها براه انداختند. اما طبیعتاً موفقیت در میان دانش‌آموزان که آگاهی کمتری نسبت به دانشگاهیان داشتند بیشتر بود. پس از دو سال تبلیغ، تعداد دانش‌آموزان مرتبط با سازمان به چهارهزار نفر رسید.¹¹⁸

نگاه سازمان به قدرت و حکومت

سازمان مجاهدین، بین حکومت اسلامی مد نظر امام خمینی (ره)، حکومت پهلوی و حتی حکومت لیبرالی مد نظر نهضت آزادی تفاوت چندانی قائل نبود. خواندیم که بنیان‌گذاران مذهبی سازمان، ضمن

تایید اصل حکومت اسلامی، تنها، تشکیلات خود را در نشست بر رأس آن مشروع می‌دانستند؛ همان‌گونه که مناصبی چون ولایت فقیه و مرجعیت فقهی را در انحصار خود می‌پذیرفتند. این در حالی بود که اکثریت آنان جوانانی بودند که سواد سطحی و البته انحرافی در حوزه دین داشتند. گروه رجوی نیز میراث دار این ادعاهای جاه‌طلبانه گشت با این تفاوت که از همان سطح آگاهی دینی نیز بهره‌مند نبود.¹¹⁹ علی‌اکبر راستگو در خصوص عقیده‌ی گروه رجوی در خصوص حکومت مشروع می‌نگارد:

«ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق نشأت گرفته از اسلام و تشیع و تماماً برای دست یافتن به حکومت معرفی شده است، بر اساس دریافت های شیعی مجاهدین برای شیعیان هیچ حکومتی مشروعیت ندارد و همه‌ی حاکمان، غاصبان حق علی ابن ابیطالب امام اول شیعیان تعریف می‌شوند. از نظر ایشان حکومت بر ایران تنها ویژه کسانی است که اولاً مسلمان و شیعی باشند و در درجه دوم طبق آموزش های تئوریک سازمان مجاهدین خلق در درون سازمان به گونه " کادر همه جانبه و حرفه ای " تربیت شده باشند»¹²⁰

غایت آمل گروه رجوی این بود که پس از تشکر از امام خمینی (ره) بخاطر انجام ماموریت ناتمام آنان، حکومت را از ایشان گرفته و به دست سازمان مجاهدین خلق برسانند. این گروه وقیحانه این طلب مضحک را قبل و بعد از انقلاب مطرح ساختند. گروه رجوی حتی بخاطر آماده نبودن برای تصدی امور درخواست تاخیر انقلاب را می‌نماید:

«با اوج گیری مبارزه مردم در سال 57، بچه های سازمان از زندان پیغام فرستادند که نظر ما این است که انقلاب الان دارد به سرعت پیش می‌رود و بطور زود رس پیر می‌شود. با امام صحبت کنید که بختیار فعلا بماند. استدلالشان این بود که ما هنوز زندانیم و آمادگی نداریم. این را صریح نمی‌گفتند اما به طور تلویحی روشن بود که سازمان ضربه دیده، آمادگی ندارد جنبش را رهبری کند و در پیروزی و تشکیل حکومت جدید نقش درجه اول داشته باشد»¹²¹

گروه رجوی پس از انقلاب نیز در تبلیغات وسیع خود، حکومت حاکم را نامشروع دانسته و بر به قدرت رسیدن خود تاکید داشت. آنان مدعای خود را بر دویپایه قرار داده بودند

1. گروه رجوی اسلام روحانیت را هم‌آوا با شاه معدوم، اسلام ارتجاع می‌دانست و هم‌نوا با بنیان‌گذاران سازمان، تنها، اسلام التقاطی خود را «راستین» معرفی می‌نمود.
2. سازمان معتقد بود که به دلیل آنکه تنها گروه صاحب تشکیلات است، صلاحیت حکومت دارد. پیشتر از نواقص «اسلام راستین» سازمان سخن گفته شد اما در خصوص تشکیلات سازمان باید اشاره داشت:

1. این تشکیلات در اوج قدرت خود، بدون برداشتن گامی مثبت، در برابر ضربات مکرر ساواک تنها نظاره گر بود؛ بنابراین این تکلیف «تشکیلات» نوپا و چند نفره رجوی مشخص بود.

¹¹⁹ . به عنوان نمونه رجوی «اسلام» خود را از جوانانی چون حسین احمدی روحانی آموخت که خود مرتد شدند.

¹²⁰ علی‌اکبر راستگو، پیشین، ص 25

¹²¹ خاطرات حبیب الله پیمان، همشهری 84/4/23

2. تشکیلات یک سازمان چریکی مخفی یا نیمه مخفی چندنفره، ورودی به تشکیلات اجرایی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی عظیمی به نام حکومت ندارد.

3. اگر تشکیلات مبنای مشروعیت حکومت است، چه نیازی به انقلاب و برهم زدن تشکیلات عظیم حکومت سابق بود؟

به هرروی این بنیان سست، سرآغاز حرکت گروه رجوی، با هدف قبضه نمودن قدرت گشت. براساس اذعان گروه رجوی در سال‌های بعد، این گروه از نخستین روز پیروزی انقلاب اسلامی تلاش خود را در براندازی رژیم بکار بست¹²². این امر باتوجه به نگاه این گروه مقوله‌ی قدرت و بویژه تحت تاثیر جاه‌طلبی شخصی رجوی امری بدیهی بود.

3. آغاز سهم خواهی

3-1 ابراز وفاداری

در نظر گروه رجوی، فوری‌ترین اقدام در قبضه‌ی قدرت، جلب مشروعیت بود. در پیام‌هایی که از اولین روز پس از آزادی گروه رجوی از جانب آنان صادر گشت، بدون اعتقاد درونی، امام خمینی (ره) «سمبل و چهره درخشان جنبش جاری میهن»، «مجاهد اعظم»، «عظیم الشان و رهبر عالیقدر جنبش ما» معرفی می‌گردد.

در پیام این گروه به امام خمینی (ره) می‌خوانیم:

«ما آزادی خود را مدیون مجاهدت و جانفشانی‌های خلق رزمنده و ستم کشیده ایران در پرتو الهامات آن زعیم استوار و سازش ناپذیر هستیم»¹²³

سازمان مجاهدین ضمن برخی انتقادات، خود را پیرو امام خمینی (ره) و انقلاب معرفی می‌نمود و همواره در صفحه نخست نشریات خود، عکس امام خمینی (ره) را به تکریم قرار می‌داد. بی‌اثر ماندن سالوسی‌های گروه رجوی در برابر امام خمینی (ره) غیر مترقبه نبود و حتی سهمی ناچیز از قدرت را برای آنان به همراه نیاورد. سکوت تاریخ ساز امام خمینی (ره) در برابر این رفتارهای سازمان، ناشی از عواملی چند بود:

1. شخصیت الهی و وارسته‌ی امام که نه از سرزنش لائمین دل‌زده و نه از تملق جاه‌طلبین خرسند می‌گشت.

2. رویکرد سیاسی و اجتماعی ایشان که بنای انقلاب و حکومت را بر ملت استوار ساخته و درکنار تاکید بر استفاده از پتانسیل گروه‌ها و احزاب در پیشرفت کشور، نقش بنیادین را به مردم می‌داد؛ از همین روست که قاطبه‌ی سخنان امام خمینی خطاب به آحاد ملت است.

3. سابقه‌ی سیاه سازمان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی

¹²² به عنوان نمونه: نشریه اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور، گفتگو با مسعود رجوی، تابستان 61

¹²³ روزنامه‌های وقت (دوم بهمن ماه)

4. درک امام از پشت پرده‌ای این مجیز گویی‌ها
5. بروز ذات نفاق آمیز و منحرف گروه رجوی در سخنرانی‌های عمومی و انتقادات بنیادین به جمهوری اسلامی از همان روزهای نخست

هرچند این تاکتیک گروه رجوی ناکام ماند و منجر به سهیم شدن آنان در قدرت نگشت اما، این گروه تا چندماه رویکرد نفاق آمیزی را در پنهان داشتن نسبی ضدیت خود با اصل نظام ادامه داد. دلیل این رفتار، از سویی امید نفوذ در قدرت، و از سویی فریب و جذب نوجوانانی بود که برملا شدن مافی الضمیر سازمان، آنان را طرد می‌نمود.

2-3 نفوذ به مراکز حساس

سازمان پس از آنکه دریافت امام خمینی (ره)، حکومت را یکجا به دست آنان نمی‌سپرد (!)، در گام بعد، قبضه‌ی تدریجی قدرت از راه نفوذ به مراکز حساس نظام را در پیش گرفت. موفقیت در این گام از سویی نهادهای نظام را به صورت نرم در اختیار سازمان قرار می‌داد و از سویی دستیابی به اطلاعات سرّی نظام، احتمال توفیق در ورود ضربه‌ی نهایی به آنرا افزایش می‌داد.

پروژه‌ی نفوذ را می‌توان مهمترین گام گروه رجوی در براندازی نرم دانست. «خط نفوذ» سازمان مأموریت داشت تا در تمامی مراکز حساس نظام اعم از سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب، وزارتخانه‌ها، نخست وزیری و شورای امنیت کشور نفوذ نموده و به تدریج آنرا قبضه کند. سازمان در این راه به موفقیت‌هایی دست یافت که یکی از دلایل آن سستی و سازش‌پذیری دولت بازرگان بود. پروژه‌ی نفوذ از دو طریق پی‌گیری شد؛ سازمان در برخی موارد، اعضای خود را مستقیماً وارد نهادها می‌ساخت که به عنوان نمونه می‌توان به نفوذی‌های سازمان در سپاه، صدا و سیما و حزب جمهوری اشاره داشت. بهزاد نبوی پس از قیام مسلحانه‌ی سازمان می‌گوید:

«یک مسئله‌ای که در این مورد مطرح است و مردم باید در جریان قرار بگیرند، وجود عوامل نفوذی دشمن در حزب [جمهوری اسلامی]، نخست وزیری و دادستانی است... این طور آدم‌ها [منافقین نفوذی] از همان اول نفوذ کردند و از حمایت قوی دولت موقت و بعدش برخوردار بودند... توانستند در خیلی جاها نفوذ کنند.»¹²⁴

سازمان در مواردی نیز بر مسئولین غیر عضو تاثیر گذارده و بعضاً حمایت آنان را جلب می‌نمود. نمونه‌ی روشن این مسئله، نفوذ گسترده‌ی سازمان بر وزیر کشور در زمان تصدی احمد صدرحاج سیدجوادی در دولت بازرگان بود.¹²⁵ شهید محلاتی می‌نگارد:

¹²⁴ روزنامه جمهوری اسلامی، 60/6/21

¹²⁵ هر دو فرزند احمد صدرحاج سیدجوادی از اعضای مهم سازمان بودند.

« آقای احمد صدرحاج سیدجوادی شده بود وزیر کشور دولت [موقت] انقلابی [!]. شما نمی‌دانید که او دست منافقین را در تمام کارها باز گذاشت. خلیل رضایی را رییس دفترش کرده بود و این منافقین یکی بعد از دیگری در مراکز مهم دست داشتند.¹²⁶»

نامزدی در انتخابات؛ اوج تناقض رفتاری سازمان
سازمان مجاهدین خلق از آغازین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در کنار برخی رفتارهای نفاق آمیز در حمایت از نظام، آشکارا به تبلیغ علیه نظام پرداخته و توطئه‌های متعددی را برای خارج ساختن رهبری از دست امام خمینی (ره) و شکست نظام تدارک دید.
سازمان همزمان تلاش داشت تا از تمام امکانات سیاسی موجود در کشور نیز بهره برد. لذا با بی‌پروایی کم‌بدیل خود، در کنار سیل اقدامات توطئه آمیز سیاسی و مسلحانه‌ی خود در براندازی، در انتخابات مختلف شرکت نمودند.

نامزدی رجوی در انتخابات خبرگان
گروه رجوی در انتخابات 12 مرداد 1358 خبرگان شرکت و لیستی مستقل ارائه نمود که موجب شد مفتضحانه پی به انزوای خود میان مردم ببرد. بگونه‌ای که نفر دهم که کارگری ناشناخته¹²⁷ از لیست حزب جمهوری بود، توانست چهار برابر رجوی که تبلیغاتی بسیار گسترده نموده بود رأی بیاورد.¹²⁸

نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری¹²⁹
غلیان قدرت‌طلبی رجوی موجب گشت تا وی در دیماه 1358، خود را به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری معرفی سازد. دلایل احتمالی زیر را برای این اقدام می‌توان برشمرد:

1. این امکان هست که رجوی از سر سادگی احتمال پیروزی در این انتخابات را می‌داده است.
2. نفس حضور در انتخابات، بهترین شیوه برای مطرح شدن گروه رجوی بود.
3. گروه رجوی در آن مقطع تبلیغات گسترده‌ای با محوریت مظلوم‌نمایی و نیز استبدادی خواندن نظام را براه انداخته بود که از رد صلاحیت احتمالی رجوی برای گسترش این تبلیغات استفاده می‌شد.
4. گروه رجوی که با آگاهی از ذات خود، قیام مسلحانه علیه نظام را پیش‌بینی می‌نمود، بدنبال آن بود که بقول خود با نظام اتمام حجت نماید تا این گروه آغازگر و مقصر روپارویی شناخته نشود.

¹²⁶ خاطرات و مبارزات شهید فضل‌الله محلاتی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1376، ص 118

¹²⁷ علی محمد عرب

¹²⁸ روزنامه‌های 13 مرداد 1358

¹²⁹ . اولین انتخابات ریاست جمهوری در ایران در روز 5 بهمن 1358 به انجام رسید.

5. به فراموشی سپردن شکست مفتضحانه در انتخابات خبرگان

اما واضح بود که رسیدن گروهک التقاطی و ضدنظام رجوی به بالاترین قدرت اجرایی عواقبی خطرناک و اسفبارتر از تجربه‌ی دولت موقت را بدنبال داشت. کسب تکلیف مسئولین ذی‌ربط از امام خمینی (ره) راجع به صلاحیت رجوی برای نامزدی، منجر به پاسخ منفی ایشان گشت. امام خمینی (ره) فرمودند: «کسانی که رأی ندادند نمی‌توانند کاندیدا شوند»¹³⁰. دلیل این مخالفت، واضح و بی‌چون و چرا بود؛ سازمان مجاهدین خلق توقع رسیدن به ریاست جمهوری در کشوری داشت که حتی حاضر نشده بود به قانون اساسی آن رأی دهد و این در حالیست که والاترین وظیفه‌ی رئیس جمهور حفاظت از قانون اساسی است! هرچند گروه رجوی پس از این ماجرا دست به غوغاسالاری زد اما به لحاظ تبلیغاتی نیز بازنده‌ی اصلی، سازمان مجاهدین بود. طاهره باقرزاده از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق می‌نویسد:

«با این احوال می‌بینیم که ما با شرکت ریاکارانه‌مان در کاندیداتوری ریاست جمهوری خواستار این می‌شویم تا به عنوان مجری به اجرای قانونی بپردازیم که از شرکت در فراندوم و رأی‌گیری آن خودداری کرده بودیم. و در حقیقت با این حرکت نظرمان را در مورد قانون اساسی مردود خواندیم و خودمان را مفتضحانه رسوا کردیم»¹³¹

انتخابات مجلس؛ آخرین نقطه‌ی امید

گروه رجوی، سرخورده از شکست‌های انتخاباتی در انتخابات مجلس شرکت نمود و در این راه از تمام توان تبلیغاتی و شورش‌گری خود بهره برد. این گروه می‌دانست که مجلس آخرین سنگری است که با ورود به آن می‌تواند به ظاهر جایگاه مردمی خود و «انزوا و استبداد نظام» را فریاد زند. این انتخابات آستان حوادث بسیاری بود. در کنار تبلیغات عادی سازمان، میلیشیای گروه رجوی ناآرامی‌های بسیاری را در کشور رقم زدند و علناً نظام را تهدید به شورش گسترده نمودند.¹³² اما حادثه‌ی تلخ دیگر، حمایت رسمی مهندس بازرگان از نامزدهای عضو سازمان و شخص رجوی بود؛

«...امیدوارم آقای مسعود رجوی، که معرف جناح پرشوری از جوانان با ایمان می‌باشد، نیز به مجلس راه یافته...»¹³³

این حمایت که تبدیل به بمب خبری‌ای شد که حتی عکس‌العمل امام خمینی (ره) را نیز موجب شد در حالی‌رقم می‌خورد که گروه رجوی، فارغ از انحرافات عمیق ایدئولوژیک، ماهیت آشوب‌گر و «ضدخلق» خود را هویدا ساخته بود. هرچند بازرگان این حمایت خود را ناشی از دلسوزی برای

¹³⁰ روزنامه اطلاعات 1358/10/30

¹³¹ طاهره باقرزاده، قدرت و دیگر هیچ، اطلاعات، تهران، 1372، ص 82

¹³² به عنوان نمونه می‌توان به تهدیدات مهدی ابریشم‌چی اشاره داشت. ن ک کیهان، 7/12/58

¹³³ ح. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج 2، صص 389-390

وحدت اعلام نمود اما مرور ایام نشان داد که وی، در شیب تند ورود به صف مخالفین نظام جمهوری اسلامی قرار گرفته بود.

اما امام خمینی (ره) در اینجا که بار دیگر خطر تظہیر ایدئولوژی التقاطی را حس نمود با نقد تلویحی خود، به میدان آمد. بازرگان که «ایمان» رجوی را محور شایستگی وی برشمرده بود و با انتقاد انقلابیونی مواجه شده بود که وی را نسبت به التقاط سازمان آگاه می‌ساختند در بیانیه‌هایی دوباره، التقاطی بودن عیان گروه رجوی را نپذیرفت و به تلویح آنان را از این امر تظہیر نمود؛ «این آقایان دارای افکار التقاطی باشند یا نباشند به عهده خودشان است و هم به عهده کسانی است که نوشتجات آنان را مطالعه کرده و به نکات التقاطی برخورد نموده اند؛ لازم است بیایند و برای مردم روشن کنند»¹³⁴

پاسخ امام خمینی (ره) به این پیام‌های بازرگان و تاکید ایشان بر اینکه منتخبین باید صد در صد مسلمان بوده و احتمال انحراف آنان نرود منجر به لیبیک مردم گشته و حتی یک نامزد سازمان - از جمله مسعود رجوی - به مجلس راه نیافت.

خط بحران سازی

هرچند تعامل و تقابل سازمان مجاهدین خلق با جمهوری اسلامی با نوساناتی همراه بوده، اما آنچه از پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز بدون تغییر مانده، اراده‌ی قطعی سازمان برای براندازی نظام - اعم از براندازی نرم و یا همراه با خشونت - است. گروه رجوی به موازات سالوسی و چاپلوسی‌های خود در برابر امام خمینی (ره) و نیز در کنار استفاده از کانال‌هایی چون انتخابات، از همان آغاز صریح‌ترین انتقادات و هتاک‌ها را نثار انقلاب مردمی ایران نموده و نیز در مقاطع مختلف به بحران‌سازی جهت براندازی نظام پرداخت تا آنکه در خرداد ماه 1360، رویارویی مسلحانه و خونین خود را با ملت قطعی نمود. در این بخش برآنیم تا ریشه‌های ورود سازمان مجاهدین خلق به مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی ایران را در مروری بر رفتارهای بحران ساز سازمان از بدو پیروزی انقلاب اسلامی جستجو کنیم.

28 ماه آشوب‌گری

سازمان مجاهدین خلق از نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نوعی از حیات سیاسی را برگزید که یرواند آبراهامیان به درستی از آن به عنوان «حیات دو زیستی» یاد می‌کند. سازمان در بعد سیاسی و تبلیغاتی، از تمام ظرفیت‌های قانونی خود برای به نقد کشیدن حاکمیت و تلاش برای پیروزی در انتخابات بهره می‌برد و بدین ترتیب مشروعیت سیستم را می‌پذیرفت. اما تلاش‌های

سازمان به این ختم نمی‌شد و سازمان که در حاق واقع با اصل سیستم مخالف بود، با سازماندهی میلیشیای خود و سرقت سلاح از پادگان‌های جمهوری اسلامی مکرراً در کشور آشوب آفرینی نمود. حتی در بعد سیاسی نیز سازمان صادقانه عمل ننمود و هم‌زمان با تلاش‌های به ظاهر قانونی، توطئه‌های براندازانه‌ی خود را یکی پس از دیگری به انجام می‌رساند. در این گفتار محورهای بداخلاقی و بحران سازی سازمان را به اجمال ذکر نموده و سپس مصداقی از «حیات دو زیستی» سازمان، در مقطع 1360-1357 را بررسی می‌نمائیم:

1. تلاش برای تخریب جمهوری اسلامی:

سازمان مجاهدین خلق از آغازین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نقدهای بنیادین، تحریک آمیز و هتاکانه‌ی خود را آغاز نمود. سازمان به دنبال آن بود که خود را تنها گروه پیشرو و دارای صلاحیت برای حکومت معرفی نماید و از آنجا که دست سازمان از هر هنر و سابقه‌ای تهی بود برترین راه برای مطرح نمودن خود را در سیاه نمایی یافت. سازمان با بزرگ‌نمایی مشکلات کشور از سوی اسلام ناب مورد تایید امام خمینی (ره) را ارتجاع نامیده و از سوی به دولت موقت، بخاطر مواضع لیبرالی‌اش می‌تاخت. جالب آنکه در مقام ایجاب، خود شعارهای فمینیستی و لیبرالستی را تکرار می‌نمود. نیز آنکه سازمان، نظام را به سازش‌کاری در برابر آمریکا متهم می‌ساخت که تسخیر لانه‌ی جاسوسی این حربه‌ی تبلیغاتی را سلب نمود.

2. مسلح شدن سازمان:

یکی از اقدامات تناقض‌آمیز سازمان غارت سلاح از پادگان‌ها بود. سازمان در حالی نیروهای مسلح خود را سازماندهی می‌نمود که در عالم پروپاگاندا‌ی خود با مظلوم نمایی از حق پامال شده‌ی خود در آزادی فعالیت حزبی و انتخاباتی سخن می‌راند.

3. ملتهب نمودن فضای عمومی با بحث‌های ساختگی:

اعضای گروه رجوی مأموریت داشتند تا در خیابان‌ها و با صدای بلند و لحن خشن بحث‌های خیابانی سیاسی به راه انداخته و به شبهه افکنی و تخریب وجهه نظام دست زنند. جالب آنکه در بسیاری از موارد، بحث‌ها ساختگی بوده و یکی از اعضای سازمان نقش موافق همیشه مغلوب نظام را در بحث ایفا می‌نمود.¹³⁵

¹³⁵ محمدرضا عزیزی از اعضای سازمان اذعان دارد: «خط ما در تبلیغات ریاست جمهوری رجوی، افشای ارتجاع در کار توضیحی خیابانی بود. یکی از افراد تیم به عنوان مخالف و یکی دیگر به عنوان موافق در خیابان به مباحثه می پرداختند و شکل کار را با عادی سازی خوبی آرایش می دادیم. مردم کم کم جمع می شدند و طرف مخالف محکوم می شد و سپس طرف مخالف با فحاشی و توهین سعی می کرد مخالفین سازمان را افرادی بی سواد، هوچی و لمپن معرفی کند» سازمان مجاهدین، پیشین، ص 469

4. مظلوم‌نمایی

سازمان، تجاوز به حریم عمومی و آشوب را مشی ثابت خود قرار داده بود؛ اما امام خمینی (ره) داهیانہ و به تأسی از سیره حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام، تا قبل از قیام مسلحانه خوارج انقلاب، از خویش سعه صدر نشان دادند. این امر که در تبلیغات سازمان چندان خوشایند نبود، آنان را برآن داشت تا با دروغ پراکنی، تبلیغات گسترده‌ای را مبنی بر زندانی شدن و شکنجه‌ی اعضای خود آغاز نموده و به مظلوم‌نمایی بپردازند.

5. درگیری و آشوب

گروه رجوی با وقوف بر اینکه براندازی صرفاً در محیطی ملت‌پسند امکان‌پذیر است، به هر بهانه‌ای دست به تحریک مخالفین خود و آغاز درگیری‌های عموماً محدود می‌نمود. سازمان بویژه انتخابات گوناگون که فضا به خودی خود از آرامش همیشگی فاصله داشت را برای گسترش بداخلاقی‌های خود غنیمت می‌داشت.

6. خود زنی

اعضای سازمان مجاهدین خلق که در برابر صبر مردم و مسئولان در برابر خود شکستی تبلیغاتی را شاهد بودند در موارد متعدد به مراکز خود حملات ساختگی نموده و آنرا مستمسکی برای اتهامات خود به انقلابیون و بحران‌سازی قرار می‌دادند.

7. توطئه‌های براندازانه

سازمان مجاهدین خلق علاوه بر سنگ‌اندازی‌های مختلف در مسیر جمهوری اسلامی که عموماً در میان مدت می‌توانست تهدید آفرین باشد، توطئه‌های زیربنایی‌تری را نیز دستور کار داشت که در صورت موفقیت، تهدید فوری و براندازانه برای نظام به شمار می‌آمد؛ توطئه «رهبری دوگانه» و مطرح نمودن آیت الله طالقانی (ره) به عنوان رهبر نظام و نیز علم نمودن بنی صدر با هدف خروج قدرت از دست امام خمینی (ره) از جمله‌ی این توطئه‌ها بود.

روند بحران‌سازی گروه رجوی

گذر تنها چند روز از پیروزی انقلاب اسلامی برای روشن شدن موضع مخالف و خشن سازمان مجاهدین خلق در برابر حکومت مردمی جدید کافی بود. مسعود رجوی دو هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سخنانی آتشین در دانشگاه تهران تاختن به جمهوری اسلامی را در پیش گرفت. در همین روزها بود که سازمان صدور زنجیره‌ی اطلاعیه‌های خشونت بار خود را علیه نظام و مردم تحت عنوان «ارتجاع» آغاز نمود. خروجی این روی‌کرد در عرصه‌ی عمل نیز نمود یافته و در ماه‌های بعد درگیری‌های پراکنده اعضا و سمپات‌های سازمان با مردم آغاز شد.

گروه رجوی مراسم 4 خرداد 1358¹³⁶ را فرصتی برای خود نمایی و التهاب آفرینی دانسته و با تدارک وسیع سلاح سرد منتظر بهانه‌ای برای شورش ماند که البته محقق نشد:

«ما در مراسم 4 خرداد 58 می‌خواستیم پوست حزب اللهی‌ها را بکنیم. همه چیز را فراهم کرده بودیم؛ چوب تیز شده، نانچیکو، زنجیر و کمر بند همه زیر نظر من بود... من حفاظت مراسم را به عهده داشتم.»¹³⁷

فضاحت «سعادتی»: بحران در سازمان، التهاب آفرینی در کشور

بهار 1358 دستخوش حادثه‌ای تلخ برای سازمان منافقین بود. در این ایام خبری مهم منتشر شد که ضربه‌ای سخت بر حیثیت سران سازمان وارد آورد: محمدرضا سعادت، عضو سرشناس و با سابقه سازمان، در اردیبهشت ماه 1358 به هنگام مبادله‌ی اطلاعات محرمانه کشور با ماموران ک گ ب مرتبط با سفارت شوروی دستگیر شد.¹³⁸

انتشار این خبر در اواخر خرداد ماه فضای ملت‌پهی را در پی داشت که باعث شد سازمان آشکارا اما به مرور، باطن مواضع خود مبنی بر رویارویی با نظام نوپای جمهوری اسلامی را ظاهر سازد. به تعبیر دیگر، سازمان برای سرپوش گذاردن بر اتهام جاسوسی به نفع شوروی و تغییر فضای افکار عمومی، کوشید موضع انفعالی را کنار بگذارد و در نتیجه مواضع واقعی خود و ضدیت‌های بنیانی اش را با ساختار انقلاب اسلامی آشکار ساخت.

محمد رضا سعادت در دادستانی انقلاب تهران کار می‌کرد. اتهام سعادت این بود که با سوء استفاده از موقعیتش که به او امکان دسترسی به پرونده‌های متهمین رژیم شاه و افراد ساواک را می‌داد، بخشی از پرونده‌ی سرلشکر مقربی (از افسران رده بالای ارتش پهلوی و جاسوس کهنه‌کار کا گ ب) را در اختیار روس‌ها قرار داده است.¹³⁹

دستگیری محمدرضا سعادت به اتهام داشتن روابط مخفی با سفارت شوروی و جاسوسی برای این کشور ضربه‌ای سخت بر پیکره‌ی سازمانی بود که خویش را تنها گروه صاحب صلاحیت برای حکومت در ایران معرفی نموده و همواره نظام را به سستی در برابر امپریالیزم متهم می‌ساخت.

علاوه بر این ضربه‌ی حیثیتی، گروه رجوی یکی از اصلی‌ترین اعضای خود را از دست داد. محمدرضا سعادت نزدیکترین فرد به مسعود رجوی و دست راست وی محسوب می‌شد که به همراه موسی خیابانی، «سه‌گانه‌ی» رهبری سازمان مجاهدین خلق را شکل می‌دادند.

گروه رجوی بر حسب عادت خود نه تنها تلاش نمود به انفعال نیفتد، بلکه با فرار به جلو و غوغاسالاری عجیب خود، به مظلوم نمایی پرداخت.

¹³⁶ بزرگداشت سالروز سران اسبق سازمان

¹³⁷ پرونده موسی پورنص 102 به نقل از سازمان مجاهدین خلق، پیدایی... پیشین، ج 2، ص 456

¹³⁸ سازمان مجاهدین خلق پیدایی... ج 2، ص 417

¹³⁹ محمدصادق کوشکی، تبار ترور، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1387، ص 166

گروه رجوی تلاش نمود با راهپیمایی و درگیری در سطح کشور و با مطرح نمودن اتهام شکنجه سعادت‌توی توسط مأموران، پرونده وی را از مسیر خود خارج کند. درگیری سازمان با مردم در مواردی، با بکارگیری سلاح گرم و تیراندازی به سمت مردم انجامید.¹⁴⁰

با تیراندازی گروه رجوی به سمت مردم در قم و مشهد، مردم و مسئولان به ضرورت خلع سلاح سازمان مجاهدین خلق پی برده و معدودی از سلاح‌های سازمان که از پادگان‌ها به غارت رفته بود مصادره شد. سازمان بیانیه‌ای که بیشتر پهلو به طنز می‌زند را در اعتراض صادر نمود که گویای اوج کژ اندیشی و خودمرکز بینی آنان بود:

«باتوجه به این واقعیت که... داشتن سلاح، حق طبیعی و مشروع هر سازمان رزمنده‌ای است که طی سالیان دراز صلاحیت خود را در به کار گرفتن آن به ثبوت رسانیده است... لذا بدین وسیله، تقاضای استرداد کلیه سلاح‌ها و وسایلی را که لیست آنها به پیوست ارسال می‌گردد، داریم.»¹⁴¹

سلسله ناکامی‌های سازمان موجبات جری‌تر شدن آنان را فراهم آورد. هشدارهای امام خمینی (ره)، راهپیمایی‌های عظیم مردمی علیه سازمان و به‌ویژه تسخیر لانه‌ی جاسوسی - توسط کسانی که از جانب سازمان متهم به سازش بودند - باعث شد تا گروه رجوی برای بقای خود، هرآنچه را که در توان دارد، در التهاب‌آفرینی و ضربه متقابل به‌کار بندد.

اعضای سازمان که در روزهای پایانی انقلاب اسلامی خود را به همراه یک پلاکارد به جلوی صفوف ملت می‌رسانند تا نام خود را در نهضتی که در آن نقشی نداشته‌اند ثبت کنند، همین رفتار را در قبال تسخیر لانه‌ی جاسوسی تکرار نمودند. تجمع تحریک آمیز آنان در نزدیکی لانه و شعارهای توأمان برضد آمریکا و نظام درگیری بین گروه رجوی و مردم را رقم زد.

بیست روز بعد از تسخیر، سازمان طی اعلامیه‌ای تحریک آمیز،¹⁴² تشکیل میلیشیای مسلح خود را رسماً اعلام کرد و هدف این اقدام را مقابله با آمریکا معرفی کرد!

در 11 آذر، سازمان مجاهدین به قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان رأی نداد و جدایی مسیر خود را از نظام رسماً اعلان نمود. انتخابات ریاست جمهوری 5 بهمن سال 58، بهانه‌ای دیگر برای تخریب و آشوب بود. رجوی که بخاطر عدم پذیرش قانون اساسی صلاحیت نامزدی را از دست داده بود موجی نو از مظلوم‌نمایی را به راه انداخت. گروه وی از همین مقطع، بطور جدی‌تری از میلیشیای خود که عمدتاً دانش‌آموزان ساده‌لوح را شامل بود، جهت درگیری‌های پراکنده بهره برد.

این آشوب‌گری‌ها در انتخابات مجلس که بلافاصله بعد از ریاست جمهوری برگزار شد افزایش یافت. سازمان بسان انتخابات ریاست جمهوری، بشدت خود را از حملات انقلابیون به مراکز سازمان برافراخته نشان می‌داد؛ حملاتی که عمدتاً ساخته ذهن سران سازمان بود.

¹⁴⁰ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، 1358/4/17

¹⁴¹ مجموعه اعلامیه‌ها، ج 2، ص 68

¹⁴² اعلامیه شماره 23، دوم آذر 1358

در دوم اسفند ماه 1358 در میتینگ انتخاباتی دانشگاه تهران، بین اعضا و هواداران سازمان با افراد مختلف درگیری روی داد. موارد مشابه این درگیری ها هم زمان در چند شهر کشور به بهانه اجتماعات اعتراضی علیه فرایند انتخابات مجلس توسط سازمان روی داد. در درگیری ها از سلاح اعتراضی علیه سرد نیز استفاده می شد ولی در بیشتر برخوردها از مشت و لگد استفاده می شد. افراد میلشیا که آموزش رزمی و نظامی دیده و تشکیلاتی عمل می کردند، در درگیری ها مخالفین را مورد ضرب و شتم بیشتری قرار می دادند. در عین حال در روزنامه مجاهد، مظلوم نمایی خط مستمر تبلیغی بود و عکس هایی از مجروحین و مضرورین ادعایی سازمان با پانسمان های مختصر چاپ می شد.¹⁴³

سازمان که بشدت نگران انزوای خود در آستانه ی انتخابات بود این ادعاها را با نفاقی مضمئر کننده در آمیخت و رجوی از اطاعت و حمایت خود از امام خمینی (ره) سخن راند. هر چند در راستای مشی دوزیستی خود تهدید نمود:

«بگذارید تأکید بکنیم، وای به روزی که تصمیم بگیریم مشت را با مشت، و گلوله را با گلوله پاسخ دهیم. آن وقت خودتان پشیمان خواهید شد»¹⁴⁴.

به هر روی همان گونه که شرح آن گذشت، تمام هم سازمان نیز مانع از شکست مطلق در انتخابات نگشت. سازمان در این ماه های پر حادثه و نیز در سال 1359، چند مشی تبلیغاتی را پی می گرفت:

1. تاکید بر ناکارآمدی اقتصادی نظام
2. تاکید بر استبدادی بودن نظام
3. تاکید بر غیر واقعی بودن اسلام مد نظر امام خمینی (ره) و ارتجاعی معرفی نمودن آن
4. مظلوم نمایی از طریق براه اندازی درگیری های خیابانی و خودزنی در حمله به پایگاه های خود
5. تلاش همه جانبه برای افزایش نفرت قلبی اعضای کم سن سازمان از نظام با هدف آماده سازی برای قیام نهایی
6. سرپوش گذاری، فرار به جلو و انحراف اذهان در قبال ناکامی های سازمان از جمله شکست های انتخاباتی

امام خمینی در سال 1359 که طی آن سازمان غائله سازی های خود را گسترش داده بود با صراحت بیشتری علیه این گروه افشاگری نمود:

«مع الاسف جوان های ما مطلع نیستند که اینها دارند چه می کنند... خیال می کنند که مسئله چماق دار است و تظاهر کننده. نه مسئله این نیست، این یک ظاهری است برای آشوب درست کردن. مسئله عمق دارد ... اینها همه را گول می زنند، اینها می خواستند مرا هم گول بزنند، من در نجف بودم اینها آمده بودند که من را گول بزنند... مع الاسف از ایران هم بعضی از آقایان که تحت تأثیر آنها واقع شده بودند خداوند

¹⁴³ . سازمان مجاهدین خلق پیدایی ...، ج 2، ص 472

¹⁴⁴ کیهان 58/11/3

رحمتشان کند، آنها را هم اغفال کرده بودند و آنها هم به من کاغذ سفارش نوشته بودند... آمده بود که مرا بازی بدهد و من همراهی کنم با آنها... اینها با خود قرآن و نهج البلاغه می خواهند ما را و قرآن و نهج البلاغه را از بین ببرند... باید ما ببینیم که عمل اینها چیست... منافقها هستند که بدتر از کفارند، آن کسی که می گوید مسلمان هستم و به ضداسلام عمل می کند و می خواهد به ضداسلام عمل بکند، درباره آنها در قرآن بیشتر از دیگران تکذیب شده است.¹⁴⁵

گروه رجوی که پس از این بیانات بیش از پیش رسوا شده و نیز امکان سازش با نظام را غیر ممکن یافتند، خود را در بازی های خطرناک تری وارد ساختند.

سازمان منافقین و کودتای نوژه

کودتای نوژه که محصول برخی نیروهای خائن نظامی، گروهک های سیاسی معاند و نیز سازمان سیا بود، ناکام ماند و خبر این شکست در 19 تیر 1359 منتشر شد. مطابق برنامه کودتاچیان قرار بود عملیات از پایگاه هوایی شهید نوژه همدان آغاز شود و هدف آن استقرار یک حکومت سوسیال دموکراسی به ریاست شاهپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم شاه و در صورت امکان، اعاده سلطنت پهلوی بود. این امر از طریق کودتای داخلی و بمباران مناطق استراتژیک بیت حضرت امام (ره)، فرودگاه مهرآباد، دفتر نخست وزیری، ستاد مرکزی سپاه پاسداران، ستاد مرکزی کمیته های انقلاب، پادگان ولی عصر (عج)، پادگان امام حسین (ع) و چند نقطه مهم دیگر طراحی شده بود.

از نکات قابل توجه این خبر، افشای نقش سازمان مجاهدین خلق در کودتا بود. سازمان در برابر وعده پست و مقام به رجوی و نیز آزادی فعالیت، با کودتاچیان هم گام گشته و در خواری ناشی از شکست این کودتا با آنان شریک شد.

ناکامی کودتا از به خود آمدن یکی از خلبانان کودتا و پشیمانی وی نشأت یافت. وی به پیشنهاد مادر خود، ماجرا را با حضرت آیت الله خامنه ای در میان گذاشت و با لو رفتن عملیات مرصاد، کودتاگران پیش از هر اقدامی دستگیر شدند.¹⁴⁶ سپس پرونده 500 نفر از دستگیر شدگان کودتای نوژه رسیدگی و رأی دادگاه های انقلاب ارتش درباره آنها به اجرا گذارده شد.¹⁴⁷

کودتای مزبور طی هماهنگی و همکاری سازمان سیا، نظام بعث عراق، کشورهای حاشیه ی جنوبی خلیج فارس و تعدادی از نظامیان مخالف با انقلاب اسلامی طراحی شده بود. طراحان کودتا برای افزایش ضریب موفقیت خود در صدد جذب برخی از گروه های سیاسی آن زمان از جمله سازمان مجاهدین خلق برآمدند. حجت الاسلام ری شهری، طی مصاحبه ای در پانزده مرداد 58 طی مصاحبه ای اظهار داشت:

¹⁴⁵ . روزنامه های 1359/3/4

¹⁴⁶ . برای اطلاعات بیشتر ن ک کتاب کودتای نوژه محمد محمدی ری شهری، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، تهران، چ چهارم،

¹⁴⁷ . روزنامه کیهان، 59/9/3

«بر اساس اعترافات گردانندگان کودتا سازمان ها و گروه هایی مانند پان ایرانیست ها ، جبهه ملی ، سازمان چریک های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران در جریان این طرح قرار داشته اند و مطالعات و بررسی هایی نیز در زمینه همکاری یا موافقت با هر یک از این گروه ها صورت گرفته بوده است ... ضمن بررسی های انجام شده توسط چند تن از افراد شرکت کننده در این طرح (کودتا) ، قدرت رزمی سازمان مجاهدین در تهران 800 نفر و سازمان چریک های فدایی خلق 300 نفر اعلام گردید . پس از این بررسی ها تصمیم گرفته شده است که با این دو سازمان صحبت شود و از آنها قول گرفته شود که علیه یا له عاملان این طرح وارد عمل نشوند و در عوض پس از پیروزی کودتا و اجرای کامل طرح ، امتیازات خوبی به آنها داده شود.»¹⁴⁸

با روشن شدن ابعاد جدیدی از حقایق پشت پرده ی کودتای ناکام نوژه ، مشخص گردید که نقش سازمان در آن فراتر از یک بی طرفی صرف و نشان دادن چراغ سبز بوده است. در کتاب «کودتای نوژه» می خوانیم: «... سازمان منافقین به واسطه قدرت اطلاعاتی خود که ناشی از وجود عناصر نفوذی اش از جمله میان کودتاچیان و همچنین ستاد خنثی سازی کودتا بود ، به ارزیابی احتمالات و سرانجام کودتا پرداختند. اطلاعاتی که عناصر نفوذی سازمان در میان کودتاگران از روند و حجم وسیع کودتا در اختیار سازمان قرار می دادند، سازمان را متقاعد ساخت تا رضایت خود را از وقوع کودتا و همکاری در خفا اعلام نماید... تحلیل سران سازمان منافقین اینگونه بود که سرنگونی حکمت کودتا به دلیل فقدان اعتقادات اصولی و مناسبات تشکیلاتی پیچیده آسان تر از نظام جمهوری اسلامی است و بر اساس این تحلیل ، سازمان تصمیم گرفت با طرحی بسیار پیچیده ، ضمن شرکت در کودتا و تقویت کودتاچیان ، برنامه مناسبی را نیز برای مواجهه بی خطر با وجه عدم موفقیت کودتا تدارک ببیند. سازمان منافقین با سرعت و شتاب زیاد از افراد نظامی را که تا آن هنگام در ارتش شناسایی و جذب کرده بود، فرا خواند و دو محور اساسی زیر را به عنوان دستور کار سازمانی به آنها ابلاغ کرد : الف. نفوذ در تشکیلات کودتا و ارزیابی نیرو و امکانات کودتاچیان و سنجش قطعیت انجام کودتا . ب. با استفاده از شناسایی های قبلی سازمان از ناراضیان داخل ارتش ، ضمن تشکیل تیم های جداگانه ، افراد ناراضی را جذب نموده و در پوشش چندین تیم عمل کننده در اختیار کودتاچیان قرار گیرند . تعدادی از این افراد از جمله استوار ایراج بهی و گروهان یک حمیدرضا ترکپور و چند تن از تیپ 23 نوهده مرتبط با سازمان مأمور انجام این مأموریت شدند ... سازمان نتیجه کودتا را هر چه می بود به نفع خود ارزیابی می کرد ... در صورت مشاهده علائم شکست کودتا می - توانست با محور ساختن تماس های خود ، اطلاعات خود را در اختیار رئیس جمهور گذارده تا ضمن مرعوب ساختن او نسبت به توان تشکیلاتی و اطلاعاتی خود ، سازمان را در برابر اعترافات کودتاگران بیمه سازند»¹⁴⁹

¹⁴⁸ . روزنامه کیهان ، 59/5/16

¹⁴⁹ . محمد محمدی ری شهری، پیشین، صص 178 - 180

به رغم شکست کامل طرح کودتا و محرز شدن نقش منافقین در آن، ابعاد حقیقی دخالت این سازمان در طراحی کودتا آشکار نگشت. از جمله علل آن، ماهیت نقش سازمان در کودتا بود که بیشتر در حیطه‌ی اطلاعاتی و پشت پرده قرار داشت. اما علت دیگر، حمایت قاطع رئیس جمهور وقت از کودتاگران بود که اجازه نداد تا روند بازداشت و دادرسی روال طبیعی خود را داشته باشد. طبعاً سران سازمان مجاهدین خلق، بواسطه پیوند عمیق با بنی صدر بیش از سایر کودتاگران مورد عنایت وی قرار داشتند. دخالت بنی صدر در پرونده‌ی کودتاگران به جایی رسید که به گفته حجه الاسلام ری شهری:

«51 نفر که در این رابطه (کودتای نوژه) دستگیر شده بودند بدون مجوز قانونی به دستور آقای بنی صدر آزاد شدند»¹⁵⁰

توطئه‌ی القای رهبری دوگانه

تمسک به محبوبیت آیت الله طالقانی (ره) یکی دیگر از طرح‌های براندازی سازمان مجاهدین خلق بود. گروه رجوی دریافته بود، علی‌رغم فعالیت‌های گسترده سیاسی، نه تنها پتانسیل اخذ رهبری حکومت را ندارد بلکه حتی قادر به فرستادن یک نماینده به مجلس در سراسر کشور نیست. بنابراین سازمان مشی سیاسی انگل‌واری را برگزید که طی آن، از محبوبیت برخی نخبگان جهت قدرت‌طلبی مسعود رجوی استفاده می‌شد.

نخستین این افراد مرحوم آیت الله طالقانی (ره) بود. وی از روحانیونی بود که سال‌ها در مبارزه با استبداد و استعمار شجاعانه ایستادگی نموده بود و قبل و پس از انقلاب اسلامی، با پذیرش رهبری امام خمینی (ره) از چهره‌های ارزشمند نهضت به شمار می‌آمد.

وی همواره با گروه‌های مختلف سیاسی با گرایش‌های گوناگون با سعه صدر برخورد می‌نمود. همین مشی آیت الله بود که سازمان مجاهدین را به طمع انداخت. دستگیری فرزند آیت الله طالقانی (ره) که از افراد مرتبط با گروه پیکار - منشعب از سازمان مجاهدین - بود¹⁵¹، و اعتراض وی نسبت به دستگیری

¹⁵⁰ . روزنامه کیهان ، 59/9/3 ، ص 9

¹⁵¹ مجتبی طالقانی فرزند آیت الله طالقانی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به سازمان مجاهدین خلق پیوسته بود و همگام با سازمان، دست از اسلام کشید. نامه مشهور مجتبی به پدرش، به خوبی گواه شستشوی مغزی اعضای سازمان است. هرچند گذر ایام و سیر حوادث انقلاب اسلامی، پوچی استدلال‌های وی در گرایش به مارکسیسم را نمایان ساخت اما موجبات بیداری اعضای سازمان را فراهم نساخت: " اکنون دو سال است که خانه را ترک کرده ، مخفی زندگی می کنم و ارتباطی با شما ندارم ، به خاطر احترام عمیقی که برایتان قائلم و سال های زیادی که با هم در جنگ با امپریالیست ها و ارتجاع بوده ایم ، ضروری دانستم برای شما توضیح دهم که چرا من و همکیشانم تصمیم گرفتیم تغییرات عمده ای در سازمان خود ایجاد کنیم ... من از نخستین روزهای زندگی در کنار شما یاد گرفتم که چگونه از این

پسرش، باعث شد تا گروه رجوی به بهره‌گیری از این اتفاق، ضمن بزرگ‌نمایی التهاب آمیز نسبت به آن، رسماً اعلام نمودند که حاضرند در قیام علیه رهبری امام خمینی (ره)، میلشای خود را در اختیار آیت الله طالقانی قرار دهند. سازمان در ابتدا جهت مهیا سازی فضای توطئه به بزرگ‌نمایی ماجرای دستگیری فرزند آیت الله طالقانی (ره) پرداخت:

«عمق حادثه‌ی مزبور به حدی است که حتی در دوران اختناق نیز جرأت چنین عمل بی‌شرمانه‌ای کمتر یافت می‌شد»¹⁵²

گروه رجوی سپس خروج خود از حاکمیت را با القای رهبری دوگانه در کشور اعلام کرد:

«اعلام می‌داریم که از همین امروز یکشنبه 26 فروردین 58، نیروها و افراد نظامی خود را در سراسر کشور و همچنین کلیه‌ی تجارب نظامی انقلابی 14 ساله سازمان مجاهدین خلق را تماماً و بدون انتظار چشم داشت متقابل [؟]، تحت فرماندهی و نظارت عالی‌هی شخص حضرت آیت الله طالقانی (ره) قرار دهیم.»¹⁵³

گروه رجوی در این طرح خود نیز با شکستی تحقیر آمیز مواجه گشت. ارادت آیت الله طالقانی (ره) به امام خمینی (ره) و وارستگی و آگاهی ایشان موجب گشت که بلافاصله در سخنانی کم‌بیدیل، اطاعت محض خویش از ولی فقیه را اعلام داشته گروه رجوی را ناکام گذارد. این چنین بود که امام خمینی (ره) پس از وفات ایشان فرمودند:

حکومت استبدادی خون آشام متنفر و بیزار باشم، من همواره احساس بی‌زاری خود را از طریق مذهب، آموزش‌ها و درس‌های آتشین محمد (ص)، امام علی (ع) و امام حسین (ع) بیان می‌کردم، من همیشه برای اسلام به عنوان زبان گویای توده‌های زحمت کش در حال مبارزه با ظلم احترام قائل بودم... اما طی دو سال گذشته مطالعه مارکسیسم را آغاز کرده‌ام، من قبلاً فکر می‌کردم که روشنفکران مبارز می‌توانند این رژیم را از میان بردارند، ولی اکنون باور کردم که باید به طبقه کارگر روی آوریم. اما برای سازماندهی طبقه کارگر باید اسلام را کنار بگذاریم چون مذهب پویای اصلی تاریخ، مبارزه طبقاتی را قبول ندارد، البته اسلام می‌تواند یک نقش مرفعی به ویژه در بسیج طبقه روشنفکر علیه امپریالیسم ایفا کند، اما این تنها مارکسیسم است که تحلیل‌هایی عملی از جامعه به دست می‌دهد و متوجه طبقات استثمار شده و رهایی آنهاست. من پیش از این فکر می‌کردم آنهايي که اعتقاد به ماتریالیسم تاریخی دارند به دلیل این که به معاد و زندگی پس از مرگ ایمان ندارند نمی‌توانند فداکاری‌های بزرگی نمایند، ولی اکنون می‌دانم بزرگ‌ترین و متعالی‌ترین فداکاری‌ای که شخص می‌تواند انجام دهد مرگ در راه آزادی طبقه کارگر است. " مجتبی طالقانی، " نامه‌ای به پدر " مجاهد شماره 6 تیرماه 1355.

¹⁵² منافقین خلق رودر روی خلق، دفتر سیاسی سپاه پاسداران، اعلامیه‌ی شماره 21 به نقل از: بازخوانی خروج سازمان مجاهدین خلق...

نشریه مشق ش 4 و 5

¹⁵³ روزشمار تاریخ معاصر، پایگاه اطلاع رسانی شهید آوینی، www.aviny.com

بنی صدر؛ آخرین نقطه‌ی امید

همان‌گونه که ذکر شد گروه رجوی که پس از تهی یافتن چپته‌ی خود از فردی محبوب که پتانسیل ایفای نقش رهبری موازی را داشته باشد مشی حیات انگلی را برگزیده بود، نخست به سراغ آیت الله طالقانی (ره) رفت و پس از ناکامی، بر بنی صدر تکیه نمود.

علل اعتماد متقابل بنی صدر و سازمان مجاهدین خلق

هرچند بنی صدر موقعیت اجتماعی آیت الله طالقانی (ره) را نداشت اما بخاطر برخی ویژگی‌ها، فردی مناسب برای سازمان بود.

1. لاابالی بودن در حوزه‌ی سیاسی

2. تفرعن و برتری طلبی

3. پشتوانه رأی بالای مردمی

4. در دست داشتن قدرت و امکانات

اما در دیگر سو بنی صدر نیز به سمت سازمان دست دوستی دراز نمود. بنی صدر می‌دانست با کنار رفتن پرده از چهره‌اش خبری از حمایت میلیونی نخواهد بود و نیز آنکه معتقد بود:

«امام سه ماه دیگر فوت می‌کند¹⁵⁵ و روحانیت دسته دسته می‌شوند. تنها این گروه‌ها هستند که به دلیل داشتن تشکیلات در ایران باقی می‌مانند و قدرت را در دست می‌گیرند»¹⁵⁶

به هر روی سازمان در تغییر چهره‌ای بنیادین، به یکباره از تاختن به لیبرالیزم «سازشکار» دست کشیده و سر بر آستان آنان فرود آورد. گروه رجوی در حقیقت با این اقدام تمام پل‌ها را برخویش ویران ساخت و دست خود را از تبلیغات و شعارهای پیشین خود مبنی بر مبارزه با امپریالیسم، و «رتجاع» سازش‌کار در برابر غرب تهی ساخت. اکنون این سوال در برابر نوجوانان فریب خورده خود نمایی می‌کرد که از یک گروه ایدئولوژیک، پس از نابودی ایدئولوژی آن، چه چیزی باقی می‌ماند؟.

مراسم 14 اسفند؛ سرآغاز «جنگ احزاب»

گروه‌های اپوزیسیون اعم از لیبرالیست و مائوئیست، سرمست از محبوبیت مقطعی بنی صدر، مهره‌ی ضدنظامی که با دورویی و حمایت نفاق آمیز از امام خمینی (ره) به ریاست جمهوری رسیده بود، بر این تصور بودند که توده‌ی میلیونی مردم، اکنون مهبای انقلابی دیگر به رهبری بنی صدر است. این گروه‌ها به

154- صحیفه نور، ج 9، ص 499

¹⁵⁵ . وی این ادعا را با تکیه بر پیش بینی دولت آلمان مطرح ساخت!

¹⁵⁶ منافقین خلق رودرروی خلق، پیشین، اعلامیه‌ی ش 21

رغم اختلافات بنیادین به یکدیگر بر نقطه اشتراک خود یعنی مخالفت با حاکمیت دینی، بر علیه آن متحد شدند.

بنی صدر، حزب رنجبران، جاما، نهضت آزادی ایران، حزب ملت ایران و سازمان مجاهدین خلق، مراسم بزرگداشت مصدق در اسفند ماه 59 در دانشگاه تهران و سخنرانی رئیس جمهور در آنرا فرصتی مناسب برای قدرت‌نمایی و ضربه شصت به نظام یافتند.

این مراسم در زمانی برگزار می‌شد که هنوز التهاب سخنرانی هتاکانه‌ی بنی صدر در سالروز 22 بهمن، و سخنرانی‌های مشابه گروه نهضت آزادی در امجدیه و درگیری‌های پس از آن فرونشسته بود. مسلح بودن میلیشیا‌ی حامی بنی صدر به انواع سلاح‌های سرد، نشان‌گر برنامه‌ای از پیش طراحی شده برای درگیری بود. در میان جمعیت هر دو گروه حامی و مخالف نظام حضور داشتند. میلیشیا‌ی مسلح قسمت جلوی مراسم را از آن خود ساختند اما خیل عظیم مخالفان بنی صدر معادلات را تاحدودی تغییر داد. بنی صدر که با شعارهای افراطی و کف و سوت حامیان خود به وجد آمده بود و با آغاز درگیری‌ها فضا را ملتهب یافته بود، به حامیان خود از پشت تریبون دستور گسترش درگیری و سرکوب مخالفین و شعاردهندگان علیه خود را صادر کرد. با صدور این دستور میلیشیا‌ی مجهز ضدنظام که از مدتها قبل خود را مهیای درگیری ساخته بود، کینه انباشته شده خود را بروز داد و مردم بی‌دفاع را وحشیانه سرکوب ساخت؛ هرچند مردم در بیرون از دانشگاه تاحدودی اوضاع را به نفع خود تغییر دادند. چند روز پس از این ماجرا حبیب الله پیمان در سرمقاله‌ی هفته‌نامه امت، تحلیلی دقیق از این غائله ارائه می‌دهد:

«هدف مشترک همه عناصر و گروه‌های تشکیل دهنده این جبهه [جبهه متحد لیبرالی] که در روز پنجشنبه متفقاً در دانشگاه حضور یافتند، ساقط کردن دولت [شهید رجایی] و بیرون کردن حزب جمهوری [اسلامی] از صحنه حیات سیاسی جامعه و روی کار آوردن یک حاکمیت لیبرالی به رهبری رییس جمهور [بنی صدر] است. تا این مرحله همه اتفاق نظر دارند، اگرچه پس از آن هر گروه و شخصیت راه و هدف خاص خود را دنبال خواهد کرد. سازمان مجاهدین [خلق] بعد از یک تردید کوتاه مدت، در ادامه حمایت از بنی صدر، مجدداً در ائتلاف کامل با وی و دیگر اعضای جبهه متحد لیبرال‌ها قرار گرفت و همان طور که قبلاً بارها تحلیل کردیم، در حقیقت جایگزینی بنی صدر و لیبرال‌ها را در مرحله اول پذیرفته و جای‌گزینی خود را به مرحله دوم موکول کرده‌اند. نهضت آزادی که چندان بی‌میل نیست مستقلاً نقش رهبری جبهه را مانند پیش به دست گیرد با وجودی که سعی می‌کند که گاه به طور مستقل ابراز وجود نماید و با بنی صدر مرزبندی کند (سخنرانی بازرگان در مجلس و میتینگ امجدیه) ولی مطمئن است که بدون قبول رهبری بنی صدر در این مرحله راه نجاتی ندارد. به همین جهت مانند سازمان مجاهدین [خلق] به طور کامل در میتینگ [14 اسفند] دانشگاه شرکت جست. تکلیف بقیه گروه‌ها نظیر جبهه ملی روشن است. اینها و کوچک‌ترها درحقیقت پیچک‌هایی شده‌اند که جز با تکیه بر تنه درخت دفتر هماهنگی، قدرت خودنمایی و حیات ندارند... این که این جبهه همان جبهه متحد انقلابی ادعایی [سازمان] مجاهدین [خلق] در برابر ارتجاع می‌باشند، آنان باورشان شده بود که پایگاه عظیم توده‌ای دارند و به این دلخوش می‌کردند. ما

مطمئن بودیم که در اولین فرصت که مرزبندی قاطع تری به عمل آید، اکثریت توده ها در صف انقلاب قرار گرفته، لیبرال‌ها و متحدین آنها را به کلی تنها می گذارند و تنها همان اقشار سرمایه‌دار و متوسط برایشان باقی می ماند. اجتماع روز پنجشنبه [14 اسفند] این پیش بینی را ثابت کرد و دیدیم که زمین چمن دانشگاه را عمدتاً همین اقشار به اضافه هواداران سازمان [مجاهدین خلق] پر کردند و از آن توده های میلیونی و چند صد هزار نفری خبری نبود.¹⁵⁷

نتایج غائله‌ی 14 اسفند را می توان این گونه برشمرد:

1. اتحاد احزاب و گروه‌های مخالف نظام از جمله سازمان مجاهدین، نهضت آزادی و گروه بنی صدر
2. فاصله‌ی بیش از پیش مهندس مهدی بازرگان از نظام و برگرفتن پرچم حمایت از سازمان مجاهدین توسط وی¹⁵⁸
3. شکست اتحاد فوق در قدرت‌نمایی توده‌ای معتنابه
4. شکست حیثیتی و ایدئولوژیک گروه رجوی در پی هم‌پیلگی با لیبرال‌ها و مهره‌های «مپریالیزم»
5. التهاب بیش از پیش فضای کشور و سوق آن به سمت قیام مسلحانه‌ی سازمان مجاهدین
6. ظهور بیش از پیش چهره‌ی حقیقی بنی صدر و ریزش میلیونی حامیان وی
7. افزایش امید واهی به پیروزی بر نظام پس از سرکوب نمودن چند حزب الهی و گسترش دادن کیفی و کمی حملات به جمهوری اسلامی

در تدارک براندازی خونین

تمام پیامدهای غائله‌ی 14 اسفند را به نوعی می توان مقدمه‌ی قیام نهایی سازمان مجاهدین خلق بر ضد جمهوری اسلامی دانست. از سویی شکست‌های اتحاد اپوزیسیون از جمله فروافتادن پرده‌ی نفاق آنان، این طیف را از محافظه‌کاری رهایی داد. از سوی دیگر پیروزی ظاهری در شعار دادن علیه نظام و نیز توفیق در «پوست کندن» از جوانان بی‌دفاع حامی نظام، این تصور را برای آنان بوجود آورد که در درگیری‌های گسترده‌تر نیز معادله‌ی دانشگاه تهران تکرار خواهد گشت و کار حکومت اسلامی یکسره خواهد شد. مسعود رجوی بلافاصله پس از ماجرای 14 اسفند مخفیانه به فرانسه رفت و ضمن جلب بیش از پیش حمایت آنان، دستورالعمل ادامه‌ی مبارزه را دریافت نمود. وی بلافاصله پس از بازگشت، دستور قیام مسلحانه را به گروه ابلاغ کرد.

تصمیم اتحاد بنی صدر و رجوی برای قیام مسلحانه، اعضا و سمپات‌های حامی سازمان، اردی بهشت و خرداد 60 را به ماه‌های سراسر التهاب و درگیری تبدیل کرد. مظلوم‌نمایی، محور تبلیغات سازمان بود و هرروز با ایجاد درگیری‌های تعمّدی و حتی شهید سازی بر این التهاب افزوده می شد. جمهوری اسلامی نیز

¹⁵⁷ سازمان مجاهدین...، ج 2، ص 524

¹⁵⁸ به عنوان نمونه رک نشریه مجاهد ش 119

صبورانه و طی صدور اعلامیه‌هایی به اخلال‌گران در خصوص عدم تحویل سلاح‌های غارت شده هشدار می‌داد.¹⁵⁹

در این ماه‌ها گروه هدف تبلیغات گروه رجوی، بطور خاص نوجوانان و جوانان سمپات و یا اعضای رده- پایین سازمان بودند که با شنیدن اخبار کذب مبتنی بر شکنجه و یا کشته شدن اعضای سازمان توسط رژیم، برنفریشان افزوده شده و برای قیام آماده می‌شدند. یکی از اعضای سازمان که در 60 نقطه بدنش جای سیگار سوختگی بود اذعان دارد:

«با این کار می‌خواستم دیدگاه خانواده‌های زندانی را نسبت به رژیم عوض کنم. چون تبلیغ زندانی بیش از حد بر خانواده‌ها تأثیر گذاشته بود و خانواده‌ها فشار زیادی به بچه‌ها برای همکاری وارد می‌کردند. ... طی سه شب، هنگام دستشویی زندانیان، با سیگار پا و دست و کمرم را می‌سوزاندم»¹⁶⁰

تمام اقدامات سازمان مجاهدین، تحت چتر حمایتی بنی‌صدر انجام می‌گرفت. گروه رجوی راه‌پیمایی‌ها و آشوب‌ها را تحت عنوان دفاع از رئیس‌جمهور انجام می‌داد. بنی‌صدر نیز از این اقدامات حمایت نموده و حتی روزنامه‌ی خود، «انقلاب اسلامی» را به تربیون تبلیغاتی سازمان تبدیل کرد.

شکسته شدن سکوت امام خمینی (ره)

امام خمینی در پی یک سلسله آشوب‌های خیابانی در اردیبهشت ماه 1360، فتنه‌گران را به کنار گذاشتن مشی خود دعوت نموده و آنان را از عاقبت قیام علیه ملت برحذر داشتند:

«اینها اشتباه می‌کنند. اگر اینها به ملت برگردند که برای خودشان صلاح است و اگر به این امر ادامه بدهند یک روز [در پیش] است که پشیمانی دیگر سودی ندارد و آن روزی است که به ملت تکلیف شود، تکلیف شرعی الهی به مقابله با اینها و تکلیف آخری نسبت به اینها تعیین شود... شما چیزی نیستید که بتوانید درمقابل این موج خروشان انسان‌های بپاخاسته مقاومت کنید. پس صلاح شما و صلاح ملت و صلاح همه این است که اسلحه‌ها را زمین بگذارید و از این شیطنت‌ها دست بردارید و به آغوش ملت برگردید.»¹⁶¹

شکست منافقین در بازی «دو سر برد»!

سازمان در تبلیغات خود، همزمان با آشوب‌گری، بر صلح طلبی خود و اینکه «نظام دارد سازمان را به قیام مجبور می‌کند» تأکید داشت اما پیام امام خمینی (ره) در حقیقت توپ را به میدان سازمان مجاهدین فرستاد. گروه رجوی در مقابل، با هماهنگی بنی‌صدر نقشه‌ای را طراحی نمودند که در نگاه نخست، بازی‌ای بود که در هر صورت آنها برنده بودند. سازمان در نامه‌ای به امام برای اثبات صلح طلبی خود و انفعال نظام، تقاضای دیدار با امام را نمود. جالب آنکه در این نامه، آنان نقش طرف مظلوم و طلبکار را ایفا نمودند:

¹⁵⁹ از جمله اطلاعیه ده ماده ای دادستانی، ن ک امام خمینی (ره) و گروه‌های سیاسی، هفته نامه عصر ما، ش 137، ص 5

¹⁶⁰ فیلم ویدئویی محمود محمدیان به نقل از سازمان مجاهدین، ج 2، ص 495

¹⁶¹ کیهان 60/2/10

«... بی گمان شما در هر موقعیتی که مقتضی بدانید «تکلیف نهایی» مورد اشاره در سخنان ده اردیبهشت را مقرر خواهید فرمود، لیکن ما باز هم به عنوان انقلابیون یکتاپرست به عرض می‌رسانیم... تا وقتی راه‌های مسالمت‌آمیز ابراز عقیده و فعالیت انقلابی مطلقاً مسدود نشده و به اصطلاح حجت تمام نگردیده است [تلاش خواهیم نمود] از عکس‌العمل‌های خشونت‌بار و قهرآمیز بپرهیزیم... در برابر «تکلیفی» که گوشزد فرمودید چه چاره‌ای جز نوشتن و تقدیم وصیت‌نامه‌ها باقی می‌ماند؟»

در این تلاش، سازمان به نتیجه رسیده بود که موافقت امام خمینی (ره) با این دیدار به معنای پذیرش مدعیات سازمان در نامه خواهد بود. به علاوه آنکه در این صورت سازمان با به‌راه‌انداختن راه‌پیمایی «عظیم» به سمت جماران، قدرت خود را به رخ کشیده و امام خمینی (ره) منفعل خواهد شد. اما اگر امام این تقاضا را نپذیرد نیز سازمان، برنده خواهد بود؛ چه، آنکه در این صورت این نامه آخرین اتمام حجت با نظام تلقی شده و بالاترین مشروعیت برای قیام مسلحانه کسب می‌شد.

اما پاسخ غیرمنتظره‌ی آن روح الهی، باعث شد تا اتحاد ضد نظام نه تنها به هیچ‌یک از اهداف خود دست نیابد، بلکه شکست حیثیتی مهلکی را بر آنان وارد ساخت. ایشان با پذیرش مشروط ملاقات، مشفقانه گزینه‌ای جدید را پیش روی سازمان قرار دادند که در محاسبات قبلی آنها نیامده بود؛

«آنهایی که این طور با قلم‌هایشان، علاوه بر تفنگ‌هایشان، با ما معارضه دارند به آنها کراماً گفته‌ایم و حالا هم می‌گوییم که مادامی که شما تفنگ‌ها را در مقابل ملت کشیده‌اید، یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده‌اید نمی‌توانیم صحبت کنیم و مجلسی با هم داشته باشیم. شما اسلحه‌ها را زمین بگذارید و به دامن اسلام برگردید اسلام شما را می‌پذیرد... در آن نوشته‌ای که نوشتید در عین حالی که اظهار مظلومیت‌های زیاد کرده‌اید، لکن باز ناشی‌گری کردید و تهدید به قیام مسلحانه کردید. ما چه طور با کسانی که می‌خواهند بر ضد اسلام قیام مسلحانه بکنند می‌توانیم تفاهم کنیم؟... اسلام دین رحمت است، دین عدل است، دین قانون است. شما به قوانین اسلام سربگذارید گردن فرو بیاورید کشور اسلامی همه شما را می‌پذیرد... و من هم که یک طلبه هستم با شما حاضرم که در یک جلسه، نه در یک جلسه، در ده‌ها جلسه با شما بنشینم و صحبت کنم... و من اگر یک در هزار احتمال می‌دادم که شما دست بردارید از آن کارهایی که می‌خواهید انجام بدهید، حاضر بودم که با شما تفاهم کنم و من پیش شما بیایم؛ لازم هم نبود شما پیش من بیایید. و حالا هم به موجب احکام اسلام به شما نصیحت می‌کنم. شما در مقابل این سیل خروشان ملت نمی‌توانید کاری انجام بدهید... برگردید به دامن اسلام... دست بردارید از قیام مسلحانه... مادامی که اسلحه در دست شماست... تهدید به قیام می‌کنید ما نمی‌توانیم از شما این طور مسائل را قبول کنیم»¹⁶²

حجاریان تحلیل درون سازمان از این شکست را اینگونه بازگو می‌کند:

«رجوی در همین تحلیل تابلو می‌گوید ما با این رندی نفهمیدیم که چکار باید بکنیم. قبلاً تحلیل کرده بودیم که یا [امام] می‌گوید «بیایید» و مامیلیشیا را راه می‌اندازیم و قدرت‌نمایی می‌کنیم و یا می‌گوید

«نمی‌خواهد بیاید» و ما می‌گوییم ما را قبول ندارد. اما اینکه بگوید اگر شما اسلحه‌تان را بر زمین بگذارید من می‌آیم، قابل پیش بینی نبود.¹⁶³

القای بن بست؛ تکمیل مقدمات قیام
سازمان مجاهدین خلق و بنی‌صدر در پی به بن بست رسیدن خود، با فرار به جلو مدعی ایجاد «بن بست» و انسداد سیاسی در کشور شده و یگانه راه نجات را برگزاری رفراندوم دانستند.¹⁶⁴ ارگان سازمان در مقاله-ای نوشت:

«بن بست سیاسی جامعه ما، اینک بیش از هر زمان دیگر خود را به نمایش گذاشته است»¹⁶⁵
بنی‌صدر در روزنامه خود مدعی شد:

«برای خروج از بن بست کنونی سالم‌ترین راه بدون بحران این است که همه موافقت کنند که به مردم مراجعه کنیم و با رای عمومی هر آنچه باید بشود، بشود»¹⁶⁶
مهندس مهدی بازرگان نیز که همواره در لحظات حساس به نقش‌پذیری خود برای سازمان عمل می‌نمود نیز به میدان آمد. نهضت آزادی رسماً از طرح رفراندوم حمایت نمود و بازرگان نیز با نوشتن نامه‌ای به امام، با بنی‌صدر و منافقین، هم‌ساز شد.¹⁶⁷

اتحاد ضد نظام علی‌رغم انزوای خود، با اطمینان از پیروزی در رفراندوم سخن می‌گفت. دلیل آن نیز روشن بود؛ آنها اطمینان داشتند که نمایندگان مجلس که اکثریت آنها در خط امام خمینی (ره) بودند، این رفراندوم را تصویب نخواهند کرد و در واقع هیچ همه‌پرسی‌ای در کار نخواهد بود و این طرح تبلیغاتی، صرفاً جهت برهم زدن هرچه بیشتر فضای سیاسی و نیز سرپوش گذاشتن بر شکست‌های قبلی بود.¹⁶⁸
اما امام خمینی (ره) در پاسخ به این توطئه به میدان آمده و آن‌را بی‌اثر ساختند:

«نگویید که ملت با من است، ملت با اسلام است. نه با من است نه باشما و نه با دیگری... ملت اسلام را می‌خواهد. ملت شخص نمی‌خواهد... شما به بن بست رسیدید. اشتباه می‌کنید. مملکت اسلام که به بن بست نمی‌رسد... این مردم اسلام را می‌خواهند. اگر پایتان را از اسلام کنار بگذارید این طلبه‌ای که اینجا نشسته با کمال قوا با شما مخالفت می‌کند... آقای رییس‌جمهور حدودش در قانون اساسی هست. یک قدم آن‌ور بگذارد من با او مخالفت می‌کنم... نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم... همه باید

¹⁶³ سازمان مجاهدین خلق، پیشین، ص 538

¹⁶⁴ روزنامه انقلاب اسلامی، 60/2/30

¹⁶⁵ نشریه مجاهد، 60/3/8

¹⁶⁶ روزنامه انقلاب اسلامی، همان

¹⁶⁷ روزنامه میزان، 60/3/16

¹⁶⁸ این احتمال نیز مطرح است که فتنه‌گران از روی سادگی تصور می‌کردند که همراهی ملت را با خود خواهند داشت و با دور زدن قانون اساسی و مجلس قصد برگزاری غیرقانونی همه‌پرسی را داشتند.

مقید به این باشید که قانون را بپذیرید ولو برخلاف رأی شما باشد... اگر می‌خواهید که [مردم] از صحنه بیرون‌تان نکنند، بپذیرید قانون را»¹⁶⁹

اما به هر روی این فرماندوم برگزار شد؛ اما نه از جانب آشوب‌گران. تظاهرات عظیم و میلیونی مردم در سالگرد قیام 15 خرداد در سراسر کشور و حمایت قاطعانه از خط امام خمینی و روحانیت، پاسخی گویا به مدعیان بود و بنی‌صدر و حامیانش را بیش از پیش آشفته ساخت.

عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا

بنی‌صدر تمام توان خود را در سوء استفاده از قدرت و ضربه زدن به میهن به کار برد و خیانت‌های وی در جنگ و نفرستادن تعمدی نیرو و تجهیزات به مناطق موجب به شکست انجامیدن هر سه عملیاتی که بنی‌صدر آن را دوردور فرماندهی می‌کرد و به خون غلتیدن بسیاری از رزمندگان از جمله شهید علم الهدی گشت.

وی و سازمان مجاهدین خلق به عنوان دویال فتنه و آشوب، درحالی‌که جهان پشت سر رژیم بعث عراق متحد شده و قصد در هم شکستن مقاومت اسلامی مردم را داشت، هر روز کشور را با درگیری و آشوب همراه ساخته بودند.

بنی‌صدر در 18 خرداد آشکارا از میلیشیای حامی خود و بویژه سازمان دعوت به شورش به بهانه دفاع از خود می‌نمود که منجر به گسترش درگیری‌ها شد. تا آنکه امام خمینی (ره) نگاشتند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران. آقای بنی‌صدر از فرماندهی کل نیروهای مسلح برکنار شده اند.

روح الله الموسوی الخمينی - 60/3/20 «¹⁷⁰

قیام علیه لایحه‌ی قصاص

پس حکم امام، نمایندگان مردم در مجلس طرح عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور و برکناری وی از مقام ریاست جمهوری را در دست بررسی قرار دادند. بر خلاف انتظار اتحاد ضد نظام، حکم امام خمینی (ره) و این تلاش مجلس، ملت را علیه نظام به خیابان‌ها نکشید. به ناچار این احزاب و گروه‌ها بودند که تلاش نمودند با غوغا سالاری خود این خلاء را پر کنند. مربع بنی‌صدر، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین خلق و جبهه ملی، در بیانیه‌های مختلف ملت را به خروش علیه نظام دعوت می‌نمودند.

¹⁶⁹ روزنامه جمهوری اسلامی، 60/3/7

¹⁷⁰ صحیفه نور، ج 14، ص 274

25 خرداد اوج امید فتنه‌گران بود. برنامه‌ی مجلس برای بررسی لایحه‌ی قصاص، بهانه‌ای مناسب برای تظاهرات بود. مسئولیت صدور بیانیه علیه این لایحه که بر اساس نص صریح قرآن بود را جبهه ملی برعهده گرفت. اما پرواضح بود که این اتحاد احزاب و گروه‌ها و این نمایش قدرت آنهم در روزهایی که فضای سیاسی کشور درگیر بحث بر سر اصول قدرت و حکومت بود نمی‌توانست بخاطر مسئله‌ای روبنایی باشد. حامیان بنی‌صدر برآن بودند تا ضمن قدرت‌نمایی و تهدید نظام، این تظاهرات را مقدمه‌ای برای آشوب‌های براندازانه‌ی بعدی قرار دهند.

اما این بار نیز ورود امام خمینی و سخنرانی تاریخی ایشان این طرح را ناکام گذارد. ایشان قاطعانه حکم به ارتداد جبهه ملی دادند و ضمن هشدار و انتقاد شدید به بنی‌صدر نسبت به رفتارهایش، مشفقانه از نهضت آزادی خواستند که از اتحاد با منافقین و مرتدین دست بکشد.¹⁷¹ همین سخنرانی کافی بود تا نه تنها اتحاد ضد نظام در توطئه‌ی خود ناکام ماند که خروش میلیونی مردم علیه خود را در 25 خرداد به نظاره بنشیند.

برکناری بنی‌صدر؛ سقوط آخرین تکیه‌گاه منافقین
طرح دو فوریتی چگونگی بررسی کفایت سیاسی رییس جمهور در 27 خرداد مورد تصویب قرار گرفت و جلسه 30 خرداد مجلس برای این امر در نظر گرفته شد. میلیون‌ها تن از مردم در تجمع‌ها و تظاهرات مختلف سراسر کشور از این اقدام مجلس حمایت کردند.¹⁷² هرچند سازمان مجاهدین درگیری‌هایی را به همراه معدودی از هواداران بنی‌صدر در شهرهای مختلف براه انداخت اما اعلامیه‌های مکرر، از سر دستپاچگی و ملت‌سمانه‌ی آن با بی‌اعتنایی مردم مواجه شد.

گفتار دوم:

ورود به فاز نظامی

سازمان مجاهدین یک روز پس از تصمیم مجلس درخصوص بررسی قطعی برکناری بنی‌صدر، طی اعلامیه‌ای، ضمن دروغ‌پراکنی و تلاش برای تضعیف نظام، رسماً حرکت مسلحانه خود را علیه نظام جمهوری اسلامی و مردم حامی آن اعلان داشت:

«بسم الله الواحد القهار! مردم قهرمان ایران مردم مبارز تهران
مزدوران ارتجاع سه شنبه شب 26 خرداد ماه جاری، باحمایت دسته‌های متعدّد اوباش مسلّح و چماقدار، به خانه‌ی پدری برادر مجاهد مهدی ابریشمچی یورش برده و پس از ضرب و شتم ساکنان آن، بخشی از اموال و کتب موجود درخانه را به غارت بردند. همچنین در همین ایام شاهد دستگیری‌های غیرقانونی اعضای دفتر ریاست جمهوری هستیم؛ که بعضاً حتّی خبر و اسامی افراد دستگیر شده نیز اعلام نمی‌شود.

¹⁷¹ کیهان 60/3/26

¹⁷² همان 60/3/30

کما اینکه نقشه‌های وسیعی برای دستگیری کلیه‌ی شخصیت‌های ترقی‌خواه و ضد انحصارطلب کشور در دست آمادگی است. سازمان مجاهدین خلق ضمن اعتراض به این قبیل اقدامات ضدانقلابی و خلاف شرع و قانون، بدین وسیله از خلق قهرمان ایران کسب اجازه می‌کند تا از این پس به یاری خدا در قبال حفظ جان اعضای خود، به ویژه اعضای مرکزی سازمان که درحقیقت بخشی از مرکزیت تمامی خلق و انقلاب محسوب می‌شوند، قاطع‌ترین مقاومت انقلابی را از هر طریق معمول دارد. بدیهی است برابر اعلامیه‌ی حاضر، از این پس مسئولیت هرآنچه که حین مقاومت انقلابی واقع شود، تنها و تنها بر ذمه‌ی مرتجعین انحصارطلب و اوباش چماقدارانهاست که قصد آن کرده اند تا نقشه به پایان نرسیده شاه خائن و ساواک منفور او را در قلع و قمع مجاهدین به پایان رسانند. از این حیث برآنیم که نامبردگان هر که باشند و در هر لباسی دقیقاً شایسته سخت‌ترین کیفر و مجازات انقلابی خواهند بود. ضمناً سازمان مجاهدین خلق ایران این حق را برای خود محفوظ می‌دارد تا در هر موردی هم که کیفر فی‌المجلس جنایتکاران درحین انجام جرم ضدانقلابی میسرنباشد، به زودی و به طور مضاعف، آمران و عاملان مربوطه را به جزای خود برسانند. و ما النصر الامن عندالله.

مجاهدین خلق ایران 28 / خرداد / 1360»¹⁷³

این اعلامیه سرآغازی بود بر سیل خونریزی‌های سازمان مجاهدین خلق که طی آن هزاران انسان بی‌گناه، به جرم عدم سرسپردن به جاه‌طلبی مسعود رجوی قتل عام شدند؛ هرچند این سفاکی‌ها، کمترین سودی را برای منافقین به همراه نیاورد.

چرایی ورود منافقین به فاز مسلحانه؛ رویکرد نظام یا قدرت‌طلبی رجوی؟

شاید بداهت مطرود بودن سفاکی‌های گروه رجوی پس از ورود به فاز مسلحانه، اختصاص عنوان فوق را لغو بنمایاند اما اعتماد به نفس و بی‌پروایی گاه مضحک این گروه کار را بجایی رسانید که نظام را در کشتار هزاران زن و مرد بی‌گناه در خیابان‌ها توسط گروه رجوی مقصر معرفی کنند.

رجوی این مدعا را بر این پایه می‌نهد که این گروه در مقطع 1360-1357 مشفقانه و از در دوستی به دنبال ورود قانونی به قدرت بوده و تحقق حداقل آزادی‌ها را دنبال نموده، اما نظام پاسخی جز سرکوبی نداشته است.¹⁷⁴ همچنین رجوی مدعی است که با نوشتن نامه‌ای به امام خمینی (ره) در اریهشت 59 با وی اتمام حجت کرده است!¹⁷⁵

برخلاف ادعاهای فوق، نه تنها امام خمینی (ره) دست سازمان را در بسیاری از توطئه‌ها از پیش نبسته بودند، بلکه در برابر اصرار دوستان، مکرر پاسخ دادند که تا سازمان دست به سلاح نبرده است با آنان مقابله نخواهد نمود.¹⁷⁶

¹⁷³ اطلاعیه سیاسی نظامی شماره 25

¹⁷⁴ کتاب "جمع بندی یک ساله مقاومت" مصاحبه با مسعود رجوی صفحه 82

¹⁷⁵ همان، ص 114

¹⁷⁶ ن ک خاطرات آیت الله یزدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1380، ص 488

نیز خواندیم که در انتخابات خبرگان و مجلس، رجوی به دست مردم و نه امام خمینی (ره) حذف شد. اما واضح‌ترین دروغ رجوی ادعای آمادگی برای تحویل سلاح است؛ حال آنکه که امام خمینی (ره) تنها شرط پذیرش گروه رجوی برای ملاقات را تحویل سلاح عنوان نموده و آنان نپذیرفتند. اما فارغ از تبلیغات سازمان در مشروعیت سازی برای تیغ و سلاح کشیدن بر مردم کوچه و خیابان باید گفت که تمام مستندات موجود نمایان‌گر آنست که رجوی از آغاز قصد قیام خونین را داشته است. مروری دوباره بر اعلامیه‌ی اعلام ورود سازمان به فاز نظامی و ادله‌ی سطحی و نامربوط آن برای این اقدام خود گویای آنست که اتفاقات روی داده در آن روزها تنها بهانه‌ای برای قیام گروه رجوی بوده است. حمله به خانه ابریشم‌چی و دستگیری چند نفر در دفتر ریاست جمهوری هرگز توجیهاتی برای یک قیام سراسری و خونین نیست که مخاطب را از درک نیت رجوی بازدارد. بر خلاف ادعاهای گروه رجوی مبنی بر دفاعی بودن قیام براندازانه علیه جمهوری اسلامی، سابقه‌ای این تصمیم حتی پیش از انقلاب باز می‌گردد. رجوی اذعان می‌دارد که حتی یک سال قبل از ورود آیت الله خمینی به ایران اعلام داشته است که در صورت پیروزی انقلاب اسلامی نیز سازمان به دنبال براندازی آن خواهد رفت.¹⁷⁷

همچنین همان‌گونه که ذکر شد، رجوی در مقطع پیش از آغاز فاز مسلحانه که هنوز خبری از اوج-گیری التهاب نبود، مخفیانه به غرب می‌رود و حمایت غرب و عراق را برای برنامه‌های براندازانه‌ی خود جلب می‌کند و طبیعتاً همزمانی ورود به فاز مسلحانه با بازگشت رجوی نمی‌تواند اتفاقی باشد.

30 خرداد، سرآغاز قتل و ترور

«توبوس‌ها را به آتش بکشید، باجه‌های تلفن را خرد کنید، از هرجا که شده و لو از بیمارستان‌های جنازه بدست بیاورید و روی دست بگیرید، میان مردم ببرید، مثل دوران انقلاب مردم را با رنگ خون آشنا کنید»¹⁷⁸

مسئولان سازمان مجاهدین خلق در عصر و شامگاه سی‌ام خرداد ماه جوانان و نوجوانان رده پائین و آموزش ندیده را با این جملات، برای قیام مسلحانه علیه میهن خود تهییج ساختند. سازمان امید داشت که بسان 14 اسفند، هواداران بی سلاح نظام را سرکوب نموده و با پیوستن مردم به سازمان، کار نظام را یکسره سازد.

در تهران و چند شهر بزرگ دیگر، هواداران و وابستگان سازمان که با کلت، سه‌راهی، کوکتل مولتف، قمه و حداقل تیغ موکت بری مسلح بودند به خیابان‌ها ریخته و به زعم خود انقلاب دیگری را آغاز نمودند. علی‌رغم ادعای سازمان مبنی بر حضور نیم میلیونی وابستگان سازمان و حامیان بنی صدر، تعداد آشوب-گران از چند هزار نفر تجاوز ننمود.¹⁷⁹

¹⁷⁷ جمع‌بندی یک ساله‌ی مقاومت، ص 100

¹⁷⁸ یحیی فوزی، استراتژی و عملکرد سازمان مجاهدین خلق، متین، ش 34، ص 105

¹⁷⁹ آسوشیتدپرس جمعیت آشوب گر را 3000 نفر اعلام داشت.

با انتشار خبر، خیل عظیم مردم سواره و پیاده خود را به محل آشوب رسانده و «انقلاب» مسعود رجوی را ناکام گذاردند. آغاز حملات مسلحانه مأموران امنیتی کشور را به واکنش واداشت که به انفعال فتنه‌گران انجامید. میلشایی سازمان که فضا را برای تخلیه‌ی نفرت انباشت شده‌ی خود را از ملتی که در عرصه‌های مختلف سازمان را ناکام گذارده بودند با شهید نمودن 30 نفر و مجروح نمودن دویست نفر¹⁸⁰ از مردم، به «انقلاب توده‌ای» خود پایان دادند. پس از چند ساعت درگیری، شکست خوردگان سازمان، مبهوت از فریب بزرگ رجوی، پای به فرار گذاردند.

این حرکت سازمان که پایه‌گذار اضمحلال آنان گردید، نتوانست کمترین اختلالی را در برکناری بنی‌صدر بوجود آورد. مجلس یک روز پس از این غائله، و به رغم سنگ اندازی‌های نهضت آزادی، رای به بنی‌صدری داد که برخلاف ادعای خود مبنی بر حمایت قاطبه‌ی ملت از وی، نه به این ملت که به یکی از خانه‌های سازمان مجاهدین پناه برده و مخفی شده بود.

خط ترور

سازمان بلافاصله پس از شکست قیام مسلحانه ماشین ترور خویش را به راه انداخت که این اقدام، خود اعترافی بر شکست در بسیج مردم بود. ترورهای خونبار سازمان که تا ده‌ها سال به طول انجامید بر دوگونه بوده است؛ ترور مسئولین و ترور کور مردم

1. ترور مسئولان کشور و نیروهای خط امام

سازمان یک هفته پس از 30 خرداد، سلسله ترورهای خود را علیه مسئولان کشور آغاز نمود. این اقدام علاوه بر کینه ورزی، ریشه‌در سطحی نگری بنی‌صدر¹⁸¹ و سازمان داشت. آنان پس از مشاهده‌ی مکرر نشانه‌های مردمی بودن نظام نوپا، هنوز برآن باور بودند که جمهوری اسلامی متکی امام و چند نفر از نزدیکان ایشان بوده و با حذف آنان، امکان سرنگونی حکومت وجود دارد. رجوی که خود مخفی شده بود هم‌گام با بنی‌صدر، دستور حذف تمام مسئولان و نزدیکان امام خمینی (ره) را صادر نمود.

انفجار مسجد ابوذر

هدف نخست سازمان ترور یکی از نزدیک‌ترین افراد به امام بود که علاوه بر نقش‌آفرینی مهم در جریان انقلاب اسلامی، بارها از نفاق بدخواهان نظام پرده برداشته و مردم را از توطئه‌های سازمان مجاهدین خلق آگاه ساخته بود.

¹⁸⁰ آمار برگرفته از: کیهان 60/4/1 به نقل از رسانه‌های غربی

¹⁸¹ بر اساس اسناد، بنی‌صدر نقش مهمی در ترغیب رجوی به آغاز خط ترور داشته است. ن ک نشریه مجاهد، ش 223

گروه رجوی در روز ششم تیرماه با انفجار بمب کار گذاشته شده در ضبط صوتی که روی تریبون سخنرانی امام جمعه محبوب تهران، آیت الله خامنه‌ای در مسجد اباذر تهران قرار داده شده بود ترورهای خویش را آغاز نمود. تقدیر خداوند بر آن بود تا با عمل نکردن کامل بمب، ایشان بعنوان ذخیره‌ی انقلاب محفوظ بمانند. این انفجار موجب وارد آمدن جراحات شدیدی بر ایشان شد.

امام خمینی (ره) به همین مناسبت در پیامی فرمودند:

«اکنون دشمنان انقلاب به سوءقصد به شما که از سلاله رسول اکرم (ص) و خاندان حسین بن علی (ع) هستید و جرمی جز خدمت به اسلام و کشور اسلامی ندارید و سربازی فداکار در جبهه جنگ و معلمی آموزنده در محراب و خطیبی توانا در جمعه و جماعات و راهنمایی دلسوز در صحنه انقلاب می باشید آن قدر از بینش سیاسی بی نصیبند که بی درنگ پس از سخنان شما در مجلس و [نماز] جمعه و پیشگاه ملت به این جنایت دست زدند و به کسی سوءقصد کردند که آوای دعوت او به صلاح و سداد در گوش مسلمین جهان طنین انداز است... آیا با این اعمال وحشیانه و جرایم ناشیانه وقت آن نرسیده است که جوانان عزیز فریب خورده از دام خیانت اینان رهاشوند، و پدران و مادران، جوانان عزیز خود را فدای امیال جنایتکاران نکنند و آنان را از شرکت در جنایات آنان برحذر دارند؟»¹⁸²

فاجعه‌ی هفتم تیر

در شامگاه هفتم تیر محمدرضا کلاهی عضو 22 ساله تهران، که پیشتر به عنوان کارمند به دفتر حزب جمهوری اسلامی نفوذ کرده بود، با گذاشتن کیف حاوی بمب خود در محل جلسه حزب، یکی از بزرگترین جنایات تروریستی تاریخ را به نام سازمان مجاهدین خلق ثبت نمود.

در فاجعه انفجار هفتم تیر علاوه بر شهید آیت الله دکتر بهشتی که ریاست دیوان عالی کشور (بالاترین مقام قضایی کشور) را بر عهده داشت، بیش از 72 تن شامل چهار وزیر و چند معاون وزیر، 27 تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و عده‌ای دیگر از مسئولان و اعضای حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند. سازمان قبل و پس از این عملیات، از سقوط قطعی جمهوری اسلامی بعد از این ضربه ابراز اطمینان نمود. خیابانی که پس از دستگیری سعادت‌ی، نفر دوم سازمان بود، می‌گوید:

«شاید بتوان گفت که از فردای آن روز، رژیم [امام] خمینی دیگر مرده است»¹⁸³

هرچند این جنایت، فاجعه‌ای عظیم بر مردم و نظام اسلامی ایران بود، اما بجز کاهش فشار روانی ناشی از شکست‌های پی در پی، رهاوردی برای سازمان نداشت. برخلاف تمام تحلیل‌های سازمان، جمهوری

¹⁸² کیهان، 60/4/8

¹⁸³ نشریه مجاهد، ش 131، ص 24

اسلامی بر پایه‌ی اسلام و حمایت مردم استوار بود و در ادامه مسیر خود کمترین تزلزلی به خود راه نداد. اما این جنایت باعث یک‌پارچه شدن ملت علیه سازمان مجاهدین و بی اثر گشتن دریای تبلیغات آنان شد.

جنایت هشتم شهریور

8 شهریور ماه 1360 هنگامی که رییس جمهور محمدعلی رجایی و محمدجواد باهنر نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران، به اتفاق چند تن از مسئولان کشوری در جلسه شورای امنیت کشور در ساختمان نخست وزیری شرکت کرده بودند، بر اثر انفجار یک بمب قوی که در کیفی جاسازی شده بود به شهادت رسیدند.

عامل بمب گذاری مسعود کشمیری¹⁸⁴ از عوامل نفوذی سازمان مجاهدین بود که پس از ناکامی در قرارداد این کیف در کنار امام خمینی (ره)، آنرا در دفتر نخست وزیری کار می گذارد.

ترور ائمه‌ی جمعه

سازمان مجاهدین هم‌چنین در سال‌های 60 و 61 ترور ائمه‌ی جمعه را در دستور کار خود قرار داد که این اقدام بر نفرت عمومی از این گروه افزود. در این طرح آیات عظام دستغیب، مدنی، هاشمی‌نژاد، صدوقی و اشرفی اصفهانی به فیض شهادت رسیدند.

اعضای جوان سازمان آن‌چنان از سوی پاریس نشینان شستشوی مغزی شده و ذهن خویش را لبریز از کینه نموده بودند که برخی از این عملیات‌ها را به صورت انتحاری انجام داده و خود نیز قطعه قطعه شدند.¹⁸⁵

فرار رجوی و بنی صدر به پاریس

¹⁸⁴ کشمیری به شدت از ناحیه رجوی شستشوی مغزی شده بود تا حدی که با حذف نام ائمه اطهار علیهم اسلام از زیارت وارث، نام رجوی را بجای آنان نهاده بود! در فصول بعد به این مسئله خواهیم پرداخت.

¹⁸⁵ به عنوان نمونه می توان به نحوه ترور امام جمعه محبوب شیراز اشاره نمود.

مسعود رجوی و بنی‌صدر در ششم مرداد ماه 1360 با یک هوایمای بوئینگ سوخت رسانی نظامی و با کمک خلبان مخصوص شاه به پاریس گریخته و تحت حمایت دولت فرانسه قرار گرفتند.

نفس این فرار، بهترین گواه برای تشخیص برنده و بازنده‌ی مبارزه سازمان علیه نظام و مردم بود. سوالی که رجوی بی پاسخ گذارد آن بود که چرا وی که هنوز از بی‌آینده شدن جمهوری اسلامی پس از هفت تیر سخن می‌گفت و تا سال‌ها از خانه امن خود، جوانان عضو سازمان را با وعده‌ی قطعی بودن سقوط رژیم، فدای قدرت‌طلبی خود می‌نمود، چرا نایستاد تا تماشاگر پیروزی گروه خود باشد؟ این اقدام، سازمان مجاهدین را وارد فاز جدیدی از ترورها یعنی ترور کور مردم نمود.

2. ترور کور مردم؛ فروافتادن آخرین پرده‌ی نفاق

اکثر ترورها و بمب‌گذاری‌های سازمان مردم‌عادی را هدف گرفته بود. این اقدام کور، خود نقطه‌ی عطفی مهم در سیر قهقرایی سازمان بود. رجوی در پروپاگاندا‌ی مکارانه خود، تا پیش از این در تلاش بود که «خلق ایران» را حامی سازمان و بنی‌صدر معرفی نموده و رسالت خویش را نجات مردم از دست معدودی مرتجع نمایانده و مردم قربانی خویش تا آن زمان را «چماق‌داران رژیم» معرفی کند. اما وی و گروهش با ورود به کشتار کور مردم آخرین پرده از نفاق خویش را کنار گذاشته و تمام قد به عقده‌گشایی علیه ملت پرداختند.

سازمان، سه روز پس از شکست قیام خود، با بمب‌گذاری در میان مردم در ایستگاه راه‌آهن قم، 57 نفر را شهید و مجروح ساخت. این اقدام، سرآغازی بر قتل‌عام صدها نفر از مردم بود. اما سازمان این رویکرد خود را پس از فرار رجوی بصورت جدی آغاز نمود. رجوی آنگاه که از در امان بودن خویش مطمئن گشت، با علنی و گسترده کردن مبارزه بسیاری از اعضای سازمان را در معرض دستگیری قرار داد که نهایتاً منجر به فروپاشی کامل تشکیلات سازمان گشت.

با شکست سازمان در براندازی فوری نظام که با ترور مسئولان جمهوری اسلامی انتظار آن را داشت، سران گروه با هدف جلوگیری از ترمیم جمهوری اسلامی دست به کشتار مردم زدند.

استراتژی متناقض‌نمای سازمان در یک جمله آن بود که مردم باید تهییج علیه نظام گردند و حتی کشته شوند:

«تظاهرات مسلحانه را در مناطق شلوغ راه می‌اندازیم تا با این کار مردم کشته بشوند و انگیزه مبارزه پیدا کنند و رو در روی نظام قرار بگیرند.»¹⁸⁶

¹⁸⁶ اظهارات فاضل مصلحتی، کارنامه سیاه، مناظرات زندان اوین، دادستانی انقلاب، ج 1، ص 157

رجوی علیرغم عدم فروپاشی نظام که هدف سازمان از ترور مسئولین بود، مرحله نخست را موفقیت آمیز اعلان نموده و ورود به مرحله دوم را اعلام نمود:

«در مرحله دوم تنه سرکوبگر، مدنظر است، یعنی محمل‌های عینی و حاملین جاندار اختناق»¹⁸⁷

هرچند در ابتدا این حاملین، پاسداران معرفی شدند اما در مقام عمل و به دستور مستقیم رجوی تمام ملت ایران پاسدار نظام و هدف ترور قرار گرفتند.

کشتار مردم عمدتاً از سه طریق صورت می‌گرفت:

1. بمب گذاری

نوع نخست را می‌توان کورترین این موارد نام برد که زن و پیر و کودک حاضر در بازار و خیابان قربانی «تهییج مردم» و ضربه به «بدنه نظام» می‌شدند. عباس داوری در ملاقات مخفی با نمایندگان صدام با افتخار می‌گوید:

«ما دیروز دویست و یازده بمب منفجر کردیم»¹⁸⁸

2. ترور فردی

کشتار مردم غیر نظامی و حتی غیر سیاسی به صورت رسمی به اعضای سازمان ابلاغ گشت:

«تمامی مکان‌ها و مغازه‌ها، دست فروشی‌ها و ماشین‌هایی که عکس‌های خمینی و دیگر مقامات رژیم را داشته باشند، می‌بایست ترور و منهدم شوند. هر عملیاتی که انجام شود باید توأم با آتش زدن و انفجار محل و حتی جنازه باشد. افرادی که به نماز جمعه می‌روند باید ترور شوند. کلیه‌ی افرادی که به منازل مسکونی و مغازه‌های مشکوک رفت و آمد دارند و تیپ حزب‌اللهی دارند می‌بایست ترور شوند و محل نیز منهدم گردد...»¹⁸⁹

حسین شیخ‌الحکما از اعضای بازداشت شده‌ی سازمان به طعنه می‌گوید:

¹⁸⁷ جمع بندی یکساله، ص 109

¹⁸⁸ فیلم ویدئویی بدست آمده از استخبارات عراق

¹⁸⁹ راستگو، پیشین، ص 52

«متوجه شدید که بدنه نظامی جمهوری اسلامی همین افراد بودند، یا بقال بودند یا فروشنده لوازم خانگی و

یا لبنیاتی»¹⁹⁰

3. راهپیمایی مسلحانه

تاکتیک تظاهرات مسلحانه به این ترتیب بود که جمع‌های ده تا شصت نفره به صورت مسلح شروع به تظاهرات و تحریک مردم و سپس تیراندازی به سمت آنان می‌کردند که تقریباً در تمامی موارد با مقابله مردم و نیز ورود نیروهای پاسدار به کشته شدن و یا دستگیری اکثر اعضای اخلاص‌گرا منتهی می‌شد. به عنوان نمونه در گزارش سازمان از این تظاهرات‌ها می‌خوانیم:

«1. نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان گرگان. تعداد نیروهای شرکت کننده: 30 نفر نیروی روابطی (در اوّل این تظاهرات، نیروهای عملیاتی دیر رسیدند). مدت تظاهرات: 2 دقیقه. تعداد نیروهای دستگیر شده: حدود 25 نفر. نتیجه تظاهرات: آتش گرفتن یک لاستیک وسط خیابان؛ و نهایتاً با مقاومت و مقابله مردم تظاهرات به هم می‌ریزد... 5. نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان آذربایجان. تعداد نیروهای شرکت کننده: 60 نفر نیروی روابطی، به همراه چند واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: 3 تا 4 دقیقه. نتیجه تظاهرات: دستگیری یا کشته شدن 35 درصد از نیروهای حاضر سازمان، کشته شدن 2 نفر از نیروهای مردمی؛ و سرانجام تظاهرات با مقاومت مردم به هم می‌ریزد.»¹⁹¹

برایند مرحله دوم فاز نظامی

هدف اعلامی کشتار مردم، ورود مردم به پشتیبانی از سازمان بود که طبیعتاً محقق نگشت. هرچند در نگاه نخست، وضوح جاهلانه بودن این طرح مخاطب را به این گمان سوق می‌دهد که مسئولین سازمان، صرفاً جهت فریب اعضای جوان‌تر این طرح را عملیاتی نمودند اما مروری بر عکس‌العمل آنان پس از شکست

¹⁹⁰ کارنامه سیاه...، همان

¹⁹¹ همان، ص 163

در بسیج مردم، گویای آنست که بلاهت آنان در حدی است که به واقع، انتظار حمایت مردم از مردم کشی سازمان داشته‌اند. فاضل مصلحتی از مسئولین سازمان با عصبانیت می‌گوید:

«این همه خون دادیم، [مردم] یک لحظه هم نیامدند از تظاهرات مایشتیبانی کنند، باز بگو خلق کدام خلق؟ که هیچ چیز حالی‌اش نیست. ما داریم برای چه کسانی خون می‌دهیم؟»¹⁹²

به هر روی و بر اساس گزارش‌های سازمان از تظاهرات‌های مختلف، نه تنها هیچ یک از آشوب‌ها با حمایت مردم روبرو نشد، بلکه در قاطبه‌ی این موارد مردم عامل اصلی شکست تظاهرات بوده‌اند. اما در سوی دیگر، رجوی که از خانه امن خود در پاریس دستور تظاهرات علنی مسلحانه را داده بود، در واقع علاوه بر کشتار مردم، تمام اعضای سازمان را در معرض کشته شدن و یا دستگیری قرار داده بود. جمهوری اسلامی که پیشتر برای دستگیری یکی از اعضای سازمان بایستی مدتها عملیات اطلاعاتی انجامی می‌داد، اکنون تمام اعضای مسلح سازمان را در تور خویش می‌دید.

بنابراین مرحله دوم فاز نظامی که پس از مرحله نخست (هدف ترور مسئولان و بی‌آینده ساختن رژیم) قصد بسیج عمومی علیه نظام را داشت، تنها، کشته و دستگیر شدن تعداد زیادی از اعضای سازمان را برای این گروه به ارمغان آورد.

آغاز خط شکنجه

فشار روانی ناشی از شکست‌های پی در پی سازمان در برابر مردم، نهایتاً در قالب آغاز شکنجه‌های کم‌نظیر مردم نمود یافت. سازمان که در اوائل سال 61 خود را اسیر ضربات جمهوری اسلامی می‌دید بر آن شد تا برای تخلیه‌ی کینه‌ی انباشت شده‌ی خود و نیز پیش‌گیری از ادامه این ضربات، افراد انقلابی که احتمال عضویت آن‌ها در نیروهای اطلاعاتی وجود داشت را مورد شکنجه‌های سبعانه قرار دهد؛ به گونه‌ای که تمام این شکنجه‌ها به شهادت فرد منتهی می‌شد. این رفتار از طرف سازمان، «عملیات مهندسی» نام گرفت.

ماجرای شکنجه سه تن از پاسداران که منجر به شهادت آنان شد، به مشهورترین این شکنجه‌ها مبدل گشت که بازتاب عمومی و انتشار تصاویر فجیع اجساد، عواقب بدی برای سازمان در میان مردم و حتی در بین اعضا داشت. راستگو می‌نویسد:

«در مردادماه 61 سه پاسدار به نام های طالب طاهری، محسن میرجلیلی و طهماسبی توسط افراد واحدهای عملیاتی مجاهدین در تهران ربوده می‌شوند. این سه پاسدار ابتدا به یک خانه تیمی در خیابان بهار برده می‌شوند. مسئولان درجه اول سازمان از جمله مهدی کتیرایی و حسین ابریشمچی برای کسب اطلاعات از آنها به این خانه می‌آیند و شروع به شکنجه پاسداران کمیته با ضربات کابل به کف پا و سایر نقاط بدن می‌کنند با مشت دندان‌های آنها را می‌شکنند. روی پاهای کابل زده آب داغ می‌ریزند و به پشت کمر یکی از آنها اتوی داغ می‌چسپانند. بعد با تزریق سیانور آنها را کشته و در یکی از باغ‌های اطراف تهران دفن می‌کنند.»¹⁹³

پس از دستگیری گسترده‌ی اعضای سازمان، شکنجه‌گران در مصاحبه‌ی رسانه‌ای خود پرده از جزئیات جنایات خود بر می‌دارند.¹⁹⁴ در گزارش روز سوم شکنجه طالب طاهری 16 ساله و محسن میرجلیلی 25 ساله می‌خوانیم:

«... روز بعد کار را شروع کردیم. جواد محمدی ابتدا به جان آنها افتاد سپس آنها را روی همان صندلی‌ها بستیم و روی پاهای متورم و خون آلود آنها آب جوش ریختیم طوری که پوست بدن آن ترک خورد و تاول‌ها می‌ترکید... آنها بارها بیهوش می‌شدند و باز به هوش می‌آمدند... آب داغ روی سر و صورت آنها ریختم که سر و صورتشان تاول زد... طاهر¹⁹⁵ با نوک چاقو به بدنشان می‌کشید. طوری که عضوی از بدن آنها نبود که خون آلود نباشد... من و مسعود قربانی به داخل حمام و به سراغ محسن میرجلیلی رفتیم. مسعود به او گفت که اگر اطلاعات ندهی تو را می‌پزیم. سپس به من گفت که اتو را بیاور. من اتو را

¹⁹³ راستگو، پیشین، ص 53

¹⁹⁴ متن این گفتگوها توسط دادستانی انقلاب در کتابی تحت عنوان کارنامه سیاه منتشر شده است.

¹⁹⁵ جواد محمدی

آوردم و در حالی که به برق زد و کاملاً گرم شد ناگهان اتو را به کمر محسن میرجلیلی چسباند. محسن از شدت درد دهانش را به طرز عجیبی باز کرد و از هوش رفت. بوی سوختگی همه جا را گرفته بود... من آب داغ آوردم و مسعود گفت که بر روی پاهایش بریز من می خواستم به یکباره خالی کنم که مسعود اشاره کرد که یواش یواش بریز تا بیشتر زجر بکشد. من نیز همین کار را کردم طوری که تمام تاول های پایش ترکید و شکل خیلی وحشتناکی پیدا کرد. و پوست پاهایش از بدنش جدا می شد. ... به اتاق که رفتم صحنه دلخراشی دیدم پوست سمت راست سر طالب به همراه موهایش کنده شده بود و جواد محمدی در حالی که چاقوی خون آلود دستش بود بالای سر طالب که بیهوش شده بود ایستاده بود. جواد با عصبانیت چاقو را بالای گوش طالب گذاشت و آن را برید و بلافاصله چاقو را روی بینی طالب گذاشت و آن را برید... در همین حین که طالب بیهوش بود جواد چاقو را کنار چشم طالب گذاشت و فشار داد که خون از چشمش بیرون زد... جواد محمدی با انبر دست مشغول کشیدن دندان های طالب بود... جواد سیخ را دو بار سرخ کرد به ران طالب زد... تمام فضای اتاق را بوی سوختگی پارچه و گوشت پر کرده بود... سپس به بدن آنها سیانور تزریق کردیم و در حالی که هنوز جان می دادند آنها را پتو پیچ کردیم و داخل صندوق عقب گذاشتیم... وقتی جریان شکنجه لو رفت سازمان فکر نمی کرد که قضیه این قدر برایش گران تمام شود و وقتی با انبوه شرکت کنندگان در تشییع جنازه اینها و مسئله داری بچه ها در داخل تشکیلات مواجه شد به ما گفتند که هیچ چیز به بچه ها نگویند و اگر بچه ها سؤال کردند بگویند که کار خود رژیم

است.»¹⁹⁶

آماج ضربات بر پیکر سازمان مجاهدین

سازمان مجاهدین در هر یک از عملیات های مسلحانه خود با ضربه شدید نیروهای اطلاعاتی سپاه و کمیته های انقلاب مواجه می گشت و صدهاتن از نیروهای خود را از دست داد.

¹⁹⁶ اعترافات مهراں صدقی در گفتگوی رسانه ای. ن ک کارنامه سپاه، ج 2

«یک فرد عملیاتی در یک زمان، ماکزیمم تنها شش ماه عمر داشت، یعنی در طول این مدت دستگیر و یا کشته می‌شد»¹⁹⁷

اما ضربات نهادهای انقلابی به سازمان به این ختم نشد و با گسترش عملیات‌های منافقین، تلاش اطلاعاتی آنان شدت یافت که به لو رفتن مراکز اصلی سازمان انجامید.

ضربه‌ی 19 بهمن 1360

تشدید عملیات اطلاعاتی جمهوری اسلامی هم‌زمان با دستور امام‌خمينی به مردم مبنی بر ارائه اطلاعات اعضا و خانه‌های مخفی سازمان به نهادها انجام گرفت.

بدنبال این امر، نیروهای امنیتی با کمک مردم در 19 بهمن 1360، پایگاه مرکزیت سازمان در شمال تهران و منطقه‌ای ارمنی‌نشین را شناسایی نمودند. با آغاز درگیری شدید مسلحانه، موسی خیابانی، نفر دوم سازمان و دست راست رجوی و اشرف ربیعی (همسر اول مسعود رجوی) به همراه کلیه‌ی اعضای حاضر در مرکزیت کشته شدند.

یکی از فرماندهان عملیاتی اطلاعاتی وقت در خصوص این ماجرا می‌گوید:

«... خانه تیمی موسی خیابانی نیز هم زمان با بقیه اماکن موردنظر مراقبت شد و از همان ابتدا هویت ساکنان آن مشخص گردید. از طریق تردد افراد مستقرخانه که 17 نفر بودند، مراکز و انبارها و نیروهای دیگر آنها شناسایی شد که بعداً به طورهمانگ و هم زمان ضربه خوردند.

در موردخانه مرکزیت، یک مشکل تاکتیکی وجودداشت: سعی شد هنگامی ضربه وارد شود که حداکثر تعداد نفرات در آنجا مستقر باشند که به علت درگیری و تبادل تیراندازی بسیار شدید هر 20 نفر کشته شدند»¹⁹⁸

¹⁹⁷ راستگو، پیشین، ص 54

¹⁹⁸ . گفتگو با یکی از فرماندهان سابق اطلاعاتی و عملیاتی، سازمان مجاهدین خلق پیدایی...، ج 2، 689

ضربه‌ی 19 بهمن باعث قطع ارتباط سازمان با خارج، از دست رفتن کادر درجه یک، کاهش روحیه و انسجام اعضا و لو رفتن سایر مراکز سازمان گشت. همان‌گونه که در ادامه به مصادیقی از آن اشاره خواهد شد، ضربه استراتژیک 19 بهمن نقطه‌عطفی در فروپاشی نظم تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق و سرآغازی بر ضربات متعدد بعدی بر این سازمان بود.

ضربه‌ی اردیبهشت 1361

حمله نهادهای انقلابی به پایگاه‌های بخش اجتماعی سازمان در 12 اردیبهشت ماه 1361 آغاز شد و بخش اجتماعی سازمان که از بخش‌های استراتژیک بود منهدم شد. در این ضربه، نهادهای دانش‌آموزی، دانشجویی، تدارکات و جعل کاملاً از بین رفتند. در این عملیات حدود یکصد و بیست نفر از اعضا و مسئولین سازمان کشته یا دستگیر شدند.

دهم مرداد موعده ضربه‌ی نهادهای انقلابی به بخش روابط سازمان بود که علاوه بر وظایف ارتباطاتی، تئورسین سازمان در تروریسم بود. در این عملیات نیز حدود بیست و پنج تن از اعضای این بخش کشته شدند. سبحانی از مسئولان امنیتی سابق سازمان می‌نویسد:

«به دنبال ضربه 19 بهمن 1360... باضربه‌های سراسری و همزمان رژیم جمهوری اسلامی به کلیه پایگاه‌های بخش اجتماعی در اردیبهشت ماه 1361 و 10 مرداد 1361... در این ضربات عملاً سازماندهی شده «بخش اجتماعی» بیش از 80 درصد کادرها و مسئولین سازمان که عمدتاً در بودند، دستگیر یا هنگام درگیری‌ها کشته شدند... بعد از این مقطع تقریباً کلیه ارتباطات تشکیلاتی اعضای سازمان با یکدیگر در داخل تهران و شهرهای بزرگ، از هم پاشیده شد.»¹⁹⁹

این سلسله ضربات تا کشف تمام خانه‌های سازمان ادامه یافت؛ به‌گونه‌ای که در سال 62، سازمان به‌خاطر کشته شدن، دستگیری و یا بریدن نیروها، دیگر نیرویی برای قربانی کردن نداشت و بدین ترتیب عملیات

شکست «تور اختناق» و به میدان کشیدن مردم با نابودی کامل بدنه‌ی نظامی سازمان ناکام ماند. در همین ایام بود که معاون رجوی، علی زرکش می‌گوید:

«خوشبختانه تمامی اهدافی که ما در این مدت دنبال می‌کردیم، موفقیت آمیز بوده و مرحله‌ی دوم با موفقیت روبه اتمام است و بزودی وارد مرحله جدیدی میشود»²⁰⁰

هرچند که دیگر در داخل کشور، نیرویی برای فریب خوردن وجود نداشت.

پناه بازماندگان به صدام

سازمان در سال 1361، در عین حالی که سرود پیروزی سر می‌داد دستور عقب نشینی کامل به معبود افراد باقی مانده سازمان و نیز هواداران از کشور را صادر نمود. بر این اساس تعدادی از بازماندگان سازمان طی سال‌های 63-61 از کشور خارج شدند.

مقصد آنان کشور عراقی بود که با ایران در جنگ بود و در کشتار مردم از هیچ جنایتی چشم پوشی نمی‌کرد. پناه بردن به صدام بار دیگر کوس رسوایی سازمانی را که نام مجاهد خلق بر خود نهاده بود را به صدا درآورد.

رجوی در جذب هواداران جدید نیز فریب‌کاری و ملعبه قرار دادن اعضا را به اوج رسانید. در حالیکه به اذعان راستگو، سازمان از وجود دستگاه‌های پیشرفته کنترل تلفن در اختیار جمهوری اسلامی خبر داشت، از طریق تلفن و حتی نامه به جذب هواداران و ترغیب به خروج آنان پرداخت که منجر به دستگیری تعدادی عظیم از هواداران شد.

سازمان همچنین در سال‌های نخست حضور در عراق هنوز به خراب‌کاری شهری امید داشت و تیم‌های چند نفره خود را برای بمب‌گذاری و غیره وارد ایران می‌ساخت. اما چهل تیم عملیاتی به سادگی در تور

امنیتی جمهوری اسلامی گرفتار شدند و در مواردی برتری اطلاعاتی ایران در حدی بود که پاسداران از قبل در انتظار آنان بودند.²⁰¹

شورای ملی مقاومت؛ ائتلاف گروه‌های ضد نظام

سازمان مجاهدین و بنی‌صدر در 30 تیر 1360 و در فاصله‌ی یک هفته پیش از فرار به غرب شورای مقاومت ملی را پایه‌گذاری نمودند. هدف اعلامی این شورا گردآوری کلیه‌ی گروه‌های معارض نظام جمهوری اسلامی در یک جبهه متحد بود. سازمان و بنی‌صدر که پس از خلع بنی‌صدر دریافتی بودند که ادامه‌ی مشی سابق، تداوم شکست‌ها را در پی خواهد داشت برآن شدند تا ضمن فرار از کشور، از پتانسیل سایر گروه‌های اپوزیسیون در قالب شورا استفاده کنند.

این دعوت، از سوی سایر برخی از گروه‌ها با استقبال مواجه گشت و نهایتاً 9 گروه و حزب عموماً درجه چندم که بعضی از آنان تنها یک تابلوی تبلیغاتی بودند به اتحاد بنی‌صدر و رجوی در شورا پیوستند که در رأس آن حزب دموکرات کردستان قرار داشت.

اما مرور زمان نشان داد که شخصیت خودخواه رجوی هرگز به وی اجازه اتحاد با دیگری را نمی‌دهد و تشکیل شورا تنها یک اقدام فریب‌کارانه از سوی رجوی برای استفاده ابزاری از بنی‌صدر و سایر گروه‌ها برای نجات موقعیت خود بوده است. در آن زمان رجوی که چهره‌ای چندان شناخته شده نبود تلاش نمود با استفاده از معروفیت رئیس‌جمهور مخلوع و نیز عنوان پرطمطراق «شورای مقاومت ملی» حمایت غرب را جلب نموده و موقعیت سازمان را احیا نماید و پس از اتمام این مأموریت بنی‌صدر و سایر احزاب شورا را به زباله دان بیاندازد. راستگو می‌نویسد:

«در عکس‌های چاپ شده در رسانه‌ها اکثراً مسعود رجوی پشت سر بنی‌صدر نشسته است. علت این بود که نام بنی‌صدر به عنوان رییس‌جمهور برکنار شده حکومت اسلامی، در همه جا می‌درخشید، ولی کسی

²⁰¹ ن ک راستگو، پیشین، ص 57

[در غرب] سازمان مجاهدین خلق را نمی‌شناخت. رهبر سازمان نیز برای جهانیان ناشناخته بود. بدین علت سازمان از نام و اعتبار بنی صدر در این تاریخ حسابی استفاده کرد. حضور بنی صدر در شورا آنقدر برای «فیروزه بنی صدر» مجاهدین مهم بود که برای سفت کردن پای ایشان در شورا، رجوی دختر او را به عقد خود درآورد. این ازدواج درست زمانی انجام شد که تازه چند ماه از مرگ فجیع اشرف ربیعی همسر پیشین رجوی می‌گذشت»²⁰²

اما ما فی الضمیر رجوی به سرعت نمود بیرونی یافت و از همان ابتدا، دیکتاتوری وی در شورا آغاز گشت. طاهره باقرزاده از اعضای سابق سازمان می‌نویسد:

«سازمان در این میان خودش [و نه سایر اعضای شورا] را مرتباً به عنوان تنها آلترناتیو و انقلابی‌ترین جریان در رأس اپوزیسیون می‌بیند و پشتوانه‌ی این ادعای کاذبش خونهای پاک جوانان صادقی است که با مکر و ریای سازمان به میدان کشانده شده بودند»²⁰³

راستگو عضو جداشده سازمان نیز می‌نویسد:

«در درون شورا از همان آغاز، مجاهدین نقش پدرخواندگی خود را ایفا می‌کردند و برای نظرات و پیشنهادات دیگر اعضای شورا ارزشی قائل نبودند.»²⁰⁴

از آنجا که اشخاص و گروه‌ها با ورود به «شورا» موافقت نموده بودند و نه گروه رجوی، گروه‌ها و اشخاص یکی پس از دیگری تصفیه و یا خارج شدند که مهمترین آن خروج بنی صدر بود. وی که دریافته بود وی و دخترش تنها، نقش کاتالیزوری برای احیای رجوی را داشته‌اند، در اسفند 1362 از شورای مقاومت ملی خارج شد و دختر بنی صدر نیز «بعد که تفاله شد با خواندن " صیغه طلاق " دور انداخته شد»²⁰⁵

²⁰² راستگو، پیشین، ص 140

²⁰³ قدرت و دیگر هیچ، پیشین، ص 125

²⁰⁴ راستگو، پیشین، ص 140

²⁰⁵ باقرزاده، پیشین، ص 125

از سال 1363 به بعد و «انقلاب ایدئولوژیک» سازمان، پوسته‌ی پوسیده‌ی شورای مقاومت به عنوان بال سیاسی سازمان باقی ماند. هرچند سازمان هنوز به لحاظ تبلیغاتی نام شورای مقاومت ملی را بر خود می‌نهد اما بدیهی است که این اقدام صرفاً یک تلاش تبلیغاتی برای جلب عنایت غرب است.

انقلاب ایدئولوژیک؛ تولد فرقه رجوی پرست

بمب خبری سازمان در اسفندماه 1363 جدا شدن داوطلبانه مریم عضدانلو از مهدی ابریشم چپی نفر دوم سازمان و ازدواج فوری وی با مسعود رجوی، بدون گذشت عده‌ی طلاق بود. ازدواج نامشروع رجوی با مریم که سمبل «انقلاب نوین ایدئولوژیک» نام گرفت، سرآغاز تبدیل گروه تروریستی مجاهدین خلق به فرقه‌ی خطرناک مذهبی که تمام مسئولین و اعضا باید محو در مسعود رجوی گردند.

انقلاب ایدئولوژیک نوعی تحول نامنظم و پرتناقض در سازمان بود که حتی خود رجوی هم از ارائه‌ی تعریفی مشخص از آن ناتوان بوده است. با این انقلاب سازمان از سویی معدود قیود تصنعی خود به اسلام را کنار گذاشت و از سوی دیگر اندیشه‌های مذهبی را بسط داد و حالتی نزدیک به پرستش را در رابطه بین اعضا و مسعود رجوی ترویج نمود.

مسعود رجوی که به لحاظ کیش شخصیت و خود پرستی شخصیتی کم بدیل در تاریخ معاصر ایران بوده است در تمام مدت ریاست خود دیکتاتور مآب بود و همین عامل موجبات فروپاشی شورای مقاومت را فراهم آورد. اما رجوی به این نیز کفایت ننمود و خواستار قدرت بی مرز بود که حتی دستورات خداوند را نیز در نوردیده و عمل او معیار حق و باطل باشد تا بدین ترتیب اعضا، او را در برابر هیچ خطایی مورد بازخواست قرار ندهند. لذا بهترین راه سوء استفاده از مذهب بود. لذا رجوی با آغاز نمایشی مضحک، نقشی بالاتر از معصوم را به خود بخشید تا از سویی با شنیدن مدح و ثنا از جانب اعضا ذره‌ای از جاه طلبی خود را ارضا نماید و از سویی خود را در برابر شکست های مکرری که استراتژی های او در مبارزه با جمهوری اسلامی به بار می آورد و نیز افتضاحات به بار آمده در زندگی شخصی او موظف به پاسخ‌گویی نبیند.

بُعد دیگر «انقلاب ایدئولوژیک» به سرخوردگی از اعضا و نوبدی از ادامه مبارزه بر می‌گشت. سازمان که پس از بدو مبارزه هر روز استراتژی نوینی را مطرح می‌ساخت و پس از شکست ذلت بار مشیی دیگر را انتخاب می‌نمود و مشی جدید نیز شکستی سخت‌تر را پذیرا می‌گشت دیگر از پاسخ‌گویی به اعضا درمانده بود. لذا با ازدواج جنجالی رجوی با مریم عضدانلو به یکباره اذهان اعضا را وارد بحث‌های طولانی مدت و سرگرم‌کننده ساخت. به اذعان راستگو:

«سازمان با مسئله‌ی بغرنجی مواجه شده بود. اگر تن به بررسی استراتژی مبارزه مسلحانه شهری می‌داد و علل شکست‌های پی در پی آن را مشخص می‌کرد، انگشت اتهام بلافاصله و مشخصاً به سوی شخص مسعود به عنوان تئوریسین و مدافع سرسخت مبارزه مسلحانه نشانه می‌رفت. در حقیقت رجوی می‌بایست مسئولیت خون‌های ریخته شده در این راه از 30 خرداد 60 [را] به عهده می‌گرفت... تنها فکری که به سرکمیته مرکزی و دفتر سیاسی یا بهتر بگوییم خود مسعود رجوی زد، هوا کردن یک فیل پرجنجال برای پاک کردن خطر تاریخی آن شکست‌ها و در نهایت مسئولیت رجوی در این باب بود. فیل هم باید خیلی غیرعادی و به بیان خود رجوی، خرق عادت می‌بود. می‌باید بر سرش جنجال می‌شد. باید یک موضوع ناموسی را هم از دید مذهبیون چاشنی این قضیه می‌کردند، تا همگان حواسشان کاملاً پرت شود... موضوع رهبری و سیادت بلامنازع مسعود رجوی را هم جا انداختند. در پس پرده هم تمام شعارهای پیشین سازمان مبنی بر وجود مرکزیت دموکراتیک و سانترالیسم دموکراتیک و رهبری جمعی و شورایی، دود شد و به هوا رفت.»²⁰⁶

پس از این نمایش رجوی، رابطه اعضا با وی به اجبار از حالت مرید و مرادی نیز فراتر رفته و رجوی حتی بالاتر از پیامبری که محدود به رعایت قواعد شرع بود، خود ملاک درستی و نادرستی است. به گفته‌ی ابریشم‌چی:

«بله، رهبری سازمان سه تا زن می‌گیرد و اگر لازم باشد چهارتا زن هم می‌گیرد. با زنی که از شوهرش طلاق گرفته باشد، حتی شش دفعه از شش تا شوهر هم طلاق گرفته باشد در راستای انقلاب ازدواج می‌کند تا این اندیشه‌های ارتجاعی از مغزها بیرون ریخته شود»²⁰⁷

بدین ترتیب است که اعضای جبرا محو شده در مسعود حق کمترین اعتراضی به فروپاشیدن خانواده ابریشم‌چی و قربانی شدن فرزند سه ساله او و مریم و ازدواج نامشروع فوق‌الذکر نداشتند.

رجوی از آن به بعد ملقب به نام‌هایی چون «ناطق بالحق» و «لامام الهادی» گشت. ضمن پوزش، به نقل برخی از ادعیه و باورهای فرقه‌ی رجوی می‌پردازیم:

1. محمود عطایی خطاب به رجوی و همسرش:

«انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّركم تطهیراً»²⁰⁸

2. محمد حیاتی در خصوص انقلاب ایدئولوژیک:

«الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی»²⁰⁹

3. محسن (ابوالقاسم) رضایی عضو مرکزیت خطاب به رجوی:

«... انسان‌های بزرگ جاذبه و دافعه عظیمی دارند. این جاذبه و دافعه را من در علی (ع) سراغ

داشتم و این بار آن را در تو می‌بینم»²¹⁰

4. مریم رجوی طی سخنرانی در مراسم ازدواج 30 خرداد سال 1364:

«من هم مثل سایر خواهران و برادرانم بوسیله خود مسعود متولد شدم... باورکنید هر مجاهدی که به رهبری

مسعود گروید، به طور ایدئولوژیک یک رجوی است»²¹¹

5. خداینده از مسئولان سابق سازمان در گفتگوی تلویزیونی:

«مطرح شد که بعضی امراض لاعلاج با انقلاب ایدئولوژیک خوب شدند»²¹²

²⁰⁷ نشریه مجاهد، ش 255

²⁰⁸ نشریه مجاهد، ش 241

²⁰⁹ همان

²¹⁰ همان، ش 247

²¹¹ همان، ش 247

6. کشمیری عامل ترور شهیدان رجایی و باهنر:

«لسلام علیک یا مسعود السلام علیک یا مریم السلام علیک یا وارث امیر المومنین السلام علیک یا وارث

فاطمه الزهرا سیده نساء العالمین السلام...»²¹³

7. ربوبی از مسئولین سازمان:

«اگر مجاهدی در اتاقی نماز بخواند که عکس رهبری وجود نداشته باشد، نمازش باطل است»²¹⁴

8. اذعان هادی شمس حائری بوضوح بر آن حکایت دارد که رجوی حتی به ویژگی‌های معصومین نیز

قانع نبوده و صفات خاصه‌ی خداوند را نیز از آن خویش می‌سازد:

«به ما آموزش دادند... شما مال رهبری هستید، گناهانتان را به او واگذار کنید، او شما را می‌بخشد»²¹⁵

کوتاه سخن آنکه به گفته‌ی اعضای فرقه‌ی منافقین:

«رهبری سازمان جای خدا نشست»²¹⁶

اما این «انقلاب» علاوه بر سه بعد ذکر شده یعنی ارضای خود پرستی رجوی، فرار از پاسخگویی و سرگرم ساختن اعضا، بعد چهارمی نیز داشت؛ ورود سازمان به لاقیدی. سازمان درعین تظاهر به مذهب در قالب ادعیه‌ی فوق، هم‌زمان طرح خروج از قیود دینی را با این ازدواج حرام کلید زد. فرقه‌ی رجوی از سویی خود را از عمل به قوانین اسلام خلاص می‌نمود و از سویی با ارتجاعی دانستن این قوانین، گروه رها یافته‌ی خود را به عنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی مطرح می‌ساخت. این اقدام با سست نمودن رکن خانواده در سازمان، و مجبور نمودن بسیاری از اعضا به طلاق ایدئولوژیک و نیز ممنوع کردن زاد و ولد، ضمن سرکوب نمودن تمام عواطف انسانی اعضا زمینه ساز فساد اخلاقی در سازمان گشت که در قسمتی جداگانه بررسی خواهد شد. سازمان هم‌چنین با این انقلاب با استفاده ابزاری از زن و با شعار «رهایی زن» به سازمانی به شدت فمینیست تبدیل شد و به تدریج تمام اطرافیان رجوی و مسئولین بالای سازمان به دست زنان افتاده و زمینه برای حرم‌سرا سازی رجوی فراهم گشت.

پیامد انقلاب ایدئولوژیک

²¹² نقل مستقیم از فیلم مصاحبه

²¹³ نشریه مجاهد، ش 50

²¹⁴ سازمان مجاهدین ... ج 3، ص 122

²¹⁵ همان، ص 78

²¹⁶ راستگو، پیشین، ص 110

تبدیل رجوی به مرادی مصون از هرگونه خطا برای وی بسیار خوشایند بود. اما برخلاف تصور وی، این نمایش بحدی رسوا بود که نتوانست بسیاری از اعضای هماره ساده لوح سازمان را بفریبد. بدین ترتیب بسیاری از اعضا که نتوانسته بودند بگویند «حتما ما نمی فهمیم» مسئله دار شده و تحت فشار شدید سازمان قرار گرفته و یا کشته شدند. علی شاهی عضو سابق سازمان در گفتگوی تلویزیونی می گوید:

«سر ازدواجش با مریم همه مسئله دار بودن که چرا این کارو کرد چرا زنی که تا دیروز زن یکی دیگه بود الان طلاق بگیره و بشه زن این. برای هم ردیف شدن حتما این نباید زن من باشه که باهم یک برنامه بریزیم بجای اینکه رجوی بیاد جواب بده همه باید می نوشتن که ما نفهمیدیم»²¹⁷

سعید شاه سوندی عضو سابق کادر رهبری می گوید:

«به رجوی نوشتم حرکاتی که می کنی مرا یاد سال 54 می اندازه ... متاسفانه تو رو با تقی شهرام مقایسه می کنند»²¹⁸

در این میان مهمترین فردی که پس از «انقلاب ایدئولوژیک» مسئله دار شد علی زرکش بود که پس از کشته شدن خیابانی به نفر دوم سازمان تبدیل شده بود. زرکش علی رغم حمایت قاطع اولیه از «انقلاب»، پس از آنکه دریافت هدف این نمایش صرفا تبدیل رجوی به حاکم مطلق سازمان بوده به انتقاد از این رویکرد پرداخت. رجوی نیز که در راستای انقلاب کذایی خود از سویی نیاز به حذف رقبا داشت و از سویی بدنبال سپردن تمام مسئولیت ها به زنان بود بلافاصله حکم اعدام وی را صادر نموده و بدین ترتیب نفر دوم سازمان قربانی انقلاب رجوی شد.

گفتار سوم: بیست سال تلاش برای بقا

سازمان مجاهدین پس از مرصاد

²¹⁷ نقل مستقیم از فیلم ویدئویی

²¹⁸ نقل مستقیم از فیلم ویدئویی

در دو دهه‌ی گذشته، تلاش رجوی بیش از آنکه دشمن را هدف قرار دهد، دست و پا زدن در مرز باریک وجود و عدم بوده است. اما سیر حوادث این مقطع همواره خلاف میل رجوی‌ها بوده و سازمان را به سمت نیستی برده است.

پس از عملیات مرصاد که به قطع مهلک‌ترین ضربه وارده بر سازمان در تاریخ حیات آن بوده است، تلاش مسعود و مریم رجوی، جلوگیری از فروپاشی سازمان بود. مسعود رجوی که با اشتباه خود و با وعده‌ی پیروزی قطعی چند هزار عضو سازمان را به کشتن داده بود با وقاحت همیشگی خود تمام محاسبات خود را درست اعلام نمود و مقصر این شکست را بی‌تقوایی نیروها و عدم بینش توحیدی آنان اعلام کرد:

«پس از شکست افتضاح آمیز عملیات، به دلیل تلفات بالای جنگ و نوع برخورد مسعود رجوی با نیروهای جان به در برده از این شکست، ریزش نیروها در سازمان افزایش یافت و روحیه‌ی یأس و دلزدگی در میان همان باقی مانده‌ها نیز شدت و قوت گرفت»²¹⁹

رفتار رجوی با زنان عزادار و به عقد درآوردن اجباری آنان با مردان سازمان، بر این وخامت روحیه و ریزش افزود.

این تلاش هرگز نتوانست قدرت نیم‌بند سازمان را احیا نماید اما به هر روی بقای فرقه‌ای هر چند کوچک که کارشان مدح و ثنای رهبران سازمان بوده و در گوشه و کنار دنیا به سیاه‌نمایی جمهوری اسلامی پردازد، برای رجوی‌های شکست خورده قانع کننده بود. رجوی پس از شکست مرصاد بار دیگر به سوی شورا دست دراز نمود اما پرواضح بود که با پرده افتادن از چهره‌ی مستبد رجوی دیگر هیچ گروهی حاضر به همکاری نگشت. لذا بر آن شد تا با ورود بازماندگان و نیز تازه واردان سازمان از بخشهای مختلف به شورا - که بال سیاسی سازمان بود - نام ظاهری آن را حفظ نماید. در آخرین لیست منتشره اعضای 553 نفره شورا در 1381، اکثریت قاطع اعضای شورا عضو رسمی سازمان مجاهدین هستند و بقیه نیز سرسپردگان رجوی هستند که به یک دلیل به عضویت رسمی در نیامده‌اند:

«حداقل بگذارید علی‌الظاهر چند نفری غیر مجاهدی باشد»²²⁰

امروز افکار عمومی غرب بر خلاف دولت‌هایشان مشی مسلحانه‌ی گروهی تروریست را بر نمی‌تابند. لذا پس از جنگ، سازمان تلاش دارد تا از بکارگیری نام حقیقی خود اجتناب نماید و پشت عنوان شورا چهره و سابقه‌ی خود را مخفی سازد.

²¹⁹ راستگو، پیشین، ص 220

²²⁰ راستگو، پیشین، ص 242

پس از ضربه‌ی مرصاد، سازمان، ارتش پیاده‌ی آزادی‌بخش که بال نظامی بشمار می‌رفت را تا سال 1372 به ارتشی مکانیزه مبدل ساخت. هرچند بال نظامی به لحاظ امکاناتی از ناحیه دشمنان تأمین شد، اما کمبود نیروی سازمان مانع ایجاد ارگان نظامی کامل گشت.

ریزش نیروها در سال 1370 و علل آن

سال هفتاد سالی پرماجرا برای سازمان بود که سه واقعه‌ی مهم آن به ریزش بخش مهمی از نیروها منجر شد:

1. کردکشی

در اسفند 1369 کردهای عراقی مورد حمایت ایران به رهبری بارزانی قیام نموده و یک به یک شهرهای عراق را تسخیر و به سمت بغداد سرازیر شدند. اما در میانه‌ی راه در فرودین 70، سازمان برای نجات «صاحب‌خانه» خود صدام، عملیات مروارید را آغاز نمود و به قتل عام فجیع کردها پرداخت. مریم رجوی دستور داد:

«کردها را زیر چرخ تانکها بکشید و گلوله‌ها را برای پاسداران [آیت‌الله] خمینی حفظ کنید»²²¹

2. آزادی اسرا

در همین سال و با ادامه‌ی مذاکرات دوجانبه‌ی مقامات جمهوری اسلامی ایران و رژیم بعث عراق، صدام تصمیم به آزادسازی یکسری از اسرای ایرانی نمود. طبعاً این تصمیم، اسرایی که سازمان با وعده آزادی جذب نموده بود را نیز شامل می‌شد.

3. طلاق اجباری

سازمان در همین سال و در راستای تعمیق انقلاب ایدئولوژیک، دستور طلاق دسته جمعی همه اعضا را داد.²²²

تنها دستاورد حوادث سال 70 برای سازمان، محبت و کمک‌های بیشتر صدام به این گروه به پاس نجات تختش بود. اما هرسه رویداد منجر به ریزش نیروها گشت. قساوت نیروها در عملیات

²²¹. علی اکبر راستگو، پیشین، ص 249

²²². در فصل «سیری در روابط درون سازمانی منافقین» به این موضوع خواهیم پرداخت.

مروارید نارضایتی‌ها را افزایش داد. در جریان آزادی اسرا نیز، رجوی بالاجبار به آنان حق انتخاب داد که بنا بر گفته راستگو 95 درصد آنان یعنی 1400 نفر به ایران برگشتند و تاکتیک اسیرگیری رجوی برای جایگزینی کشته شدگان مرصاد ناکام ماند. رجوی که تا دیروز آنان را «فرستاده خدا» و «بینه مریم» می‌خواند پس از این تصمیم اسرا، ضمن بدرقه آنان با ضرب و شتم، آنان را «زباله» خواند. اما خطای رجوی در طلاق‌های اجباری، بر بحران سازمان افزود:

«تعداد زیادی از نیروها، عطای این نوع به اصطلاح مبارزه را به لقایش بخشیدند»²²³

کمدی قدرت در سازمان

در 6 شهریور 72 رجوی، سرخورده از حوادث ناگوار، نمایشی به راه انداخت که تا امروز اسباب تمسخر سازمان توسط دوست و دشمن گشته است. رجوی‌ها به این تحلیل رسیدند که اکنون که نمی‌توانیم در ایران بر این کشور حکومت کنیم، حکومت را به اینجا می‌آوریم! در این کمدی ابلهانه که با هدف ارضای قدرت طلبی رجوی‌ها صورت پذیرفت، مسعود رجوی رهبر ایران می‌شود و مریم رجوی به مقام رئیس جمهور مادام‌العمر ایران منصوب می‌گردد:

«مسعود رجوی: مصوبه ما الزام آور است

مریم (با تظاهر به تأثر شدید): شما ابلاغ می‌کنید و الزام آورده من تنها جوابی که میتونم بدم اینه که چون چیز بیشتری نمیتونم بفهمم بنابراین بازهم تقاضا میکنم این دستور را ابلاغ نکنید.

مسعود: پس آنطور که فهمیدم شما به خواسته ما حالا هر عنوانی که میخاید رویش بگذارید نه نمی‌گویید و آنرا می‌پذیرید.

مریم: چون دستور است. «تشویق رجوی و حضار، بغض و سکوت مریم»²²⁴

مسعود رجوی در ماه‌های بعد به شدت مشغول رتق و فتق و ساماندهی کودکانه دولت جدید ایران شد و حتی جزئیات چارت حکومتی را نیز مشخص نمود:

«شورا گسترش یافته و کمیسیون‌های آن، که پایه ریزی بنای دولت شورایی و ائتلافی آینده است، به 18 کمیسیون رسیده؛ رئیس جمهور و آرم رسمی نیز معین شده و با قطعیت و یقین می‌توان گفت که آلترناتیو سیاسی ما به اوج بلوغ و کمال خود رسیده است!»²²⁵

²²³ راستگو، پیشین، ص 253

²²⁴ نقل مستقیم از فیلم ویدئویی جلسه

سفر تبلیغاتی مریم رجوی به غرب

سازمان مجاهدین پس از دست دادن قاطبه‌ی نیروهای خود، «رئیس جمهور» منصوب را با تبلیغات بسیار برای جمع کردن نیرو، مرمت روحیه بازماندگان و جلب حمایت غرب به فرانسه اعزام نمود. «آمده بود تا به مرمت روحیه آسیب پذیر هواداران اندک بپردازد و برای گرفتن حمایت از محافل بورژوازی جهان، کنگره آمریکا و پارلمان های اروپایی، به تکاپویی جدی برخیزد.»²²⁶

اما سیل افشاگری اعضای جدا شده که به غرب رفته بودند و انتشار اخبار برخورد سازمان با اعضای خود افکار عمومی غرب را تحت تاثیر گذارده بود. مریم رجوی که اخیراً از جانب همسر نامشروع خود لقب «مهرتابان» را دریافت نموده بود از جانب ایرانیان و محافل غربی تحقیر شد و حتی دول غربی که خود در پس بزرگ‌ترین جنایات علیه ایران عنصری همیشه حاضر بوده‌اند، تحت تاثیر افکار عمومی، محدودیت‌های بسیاری را برای وی بوجود آوردند. جالب این جاست که حتی سمپات‌هایی که به صورت سازماندهی شده و نمایشی به دیدن وی رفته بودند نیز با مشاهده‌ی تناقضات و حالات عجیب روحی وی از سازمان جدا می‌شوند. بدین ترتیب سفری که با هزینه میلیاردی و تبلیغات وسیع و استفاده از خواننده‌های زن فراری ترتیب داده شده بود به تلخی پایان پذیرفت.

انتخابات هفتم ریاست جمهوری و تحرکات سازمان

گروه رجوی با القای بن بست و تحریم انتخابات سال 1376 ریاست جمهوری امید بسیاری به عدم حضور مردم بسته بود. رجوی پس از ابراز اطمینان از «تحریم کامل» انتخابات از جانب مردم می‌گوید:

«تنها راه حل، سرنگونی رژیم توسط ارتش آزادی بخش ملی و جایگزینی رئیس جمهور مریم رجوی است. شورا در گذشته نیز با آمدن مریم رجوی در کنار مرزهای جمهوری اسلامی اعلام داشته بود که براساس نظرسنجی‌های مشخص در داخل کشور، رئیس جمهور مقاومت اکثریت مطلق آرا را [به دست] خواهد آورد.»²²⁷

این گروه اما، با مشخص شدن حضور حماسی سی میلیونی مردم در انتخابات به انفعال و هذیان گویی افتاد:

²²⁵ نشریه مجاهد، ش 319

²²⁶ نشریه پژواک آرا، فوریه 1997، نص 10 به نقل از سازمان مجاهدین...، ج 3، ص 361

²²⁷ سازمان مجاهدین...، پیشین، ص 370

«اطلاعات دقیق گردآوری شده در داخل ایران، از طرف ستادهای مقاومت در 2500 حوزه رأی گیری و در بیش از یکصد شهر، مبین آن است که حداکثر 5,6 میلیون نفر به پای صندوق‌های رأی رفته‌اند»²²⁸

سازمان که همواره بر استبداد رژیم تاکید داشت اکنون بیش از پیش در بن‌بست تبلیغاتی و ایدئولوژیک قرار داشت و همین عامل باعث جدایی برخی از یاران وفادار رجوی از جمله هدایت الله متین دفتری از سازمان گشت.

بازگشت به مشی چریکی؛ تیر خلاص به میلیتاریسم سازمان سازمان منافقین در سال‌های 72 و 73 شش مانور نظامی برگزار نمودند و پس از آن هیچ عملیات چشمگیری علیه کشور نداشتند. رجوی که خود را در برابر هیچ کس پاسخ‌گو نمی‌دانست چرخش‌های مکرر و متناقض خود را ادامه داد و پس از شکست تمام مراحل مبارزاتی گذشته بار دیگر دست از ارتش آزادی‌بخش و جنگ کلاسیک برداشت و بار دیگر مشی چریکی را آغاز نمود و بدین ترتیب پس از به کشتن دادن هزاران نفر به خانه‌ی نخست بازگشت. سردرگمی و انسداد سازمان پس از حضور هشتاد درصدی مردم در انتخابات تحریم شده از جانب اپوزیسیون که در دموکراسی‌های جهان کم‌نظیر بود، ماشین ترور کور گروه رجوی را بار دیگر به راه انداخت.

این سلسله عملیات‌ها در نخستین سال‌گرد انتخابات آغاز شد. دسته‌های دو یا سه نفره عملیاتی با هزینه‌ی میلیاردی و با هدف ترور شخصیت‌های نظام و زمینه‌سازی برای به قدرت رسیدن رجوی -ها ماه‌ها آموزش دیده و وارد ایران شدند.

تنها خروجی تروریست‌ها در حذف مسئولین نظام دو ترور بود:

1. ترور اسد الله لاجوردی در سال 77 که مدتها پیش از مسئولیت‌های قضایی خود کناره‌گیری نموده بود و در حجره خود در بازار بدون آنکه محافظی داشته باشد به شهادت رسید. با این اوصاف این عملیات نمی‌توانست دستاوردی برای سازمان به همراه داشته باشد.
2. ترور سرلشکر بسیجی صیاد شیرازی در دومین روز سال 78 که وی نیز در آن مقطع بدون محافظ بود. تا زمستان 1380 سازمان چند عملیات خمپاره‌اندازی کور²²⁹ میان مردم صورت پذیرفت که تلفات آن‌ها صفر و یا بسیار اندک بود. از نوشته‌های راستگو بدست می‌آید که

²²⁸ اطلاعیه سازمان مجاهدین، 76/3/3

²²⁹ سازمان بعضاً مراکز سپاه را نشانه می‌رفت و چون هدف گیری خمپاره انداز در شهر امکان ندارد، مردم قربانی می‌شدند.

رجوی با تکرار تزی پوسیده‌ی خود قصد داشته با مردم کشی، عنصر اجتماعی را به یاری خود بیاورد:

«برخلاف پیش بینی‌های رهبری سازمان، این گونه خمپاره اندازی‌ها نه تنها نتوانست عنصر اجتماعی را به میدان بیاورد، بلکه با هدف گیری کور، وسیله‌ای برای نفرت بیش تر شهروندان ایرانی از این سازمان شد. ضمن این که طبق معمول، باعث اتحاد موقتی جناح‌های مختلف حکومتی شد»²³⁰

سازمان برای این ترورها علاوه بر میلیون‌ها دلار و تعداد زیادی نیرو، حیثیت نداشته خود را چوب حراج زده بود غافل از اینکه قاطعیت جمهوری اسلامی تیرخلاص را بر سال‌ها مشی نظامی گروه رجوی وارد ساخت.

علی‌رغم محاسبات سازمان برای بازگشت نیروها، تمام اعضای تیم‌های خمپاره‌انداز دستگیر شدند و دیگر تیم‌ها نیز که ماه‌ها آموزش دیده بودند، در بدو ورود به مرز ایران خود را گرفتار نیروهای اطلاعاتی و عملیاتی ایران یافتند.

اما این پایان ماجرا نبود. در خبرهای 29 فروردین 1381 اعلام شد که ایران در پاسخ به ترورهای سازمان، با حدودا 77 موشک، قرارگاه‌های ارتش آزادی بخش سازمان را موشک باران نمود. اما جزئیات پاسخ اصلی ایران سال‌ها بعد اعلام گشت. فرمانده وقت سپاه در بهار 1389 اعلام کرد: «سپاه پاسداران در همان سال اول شهادت صیاد شیرازی طی یک طرح عملیاتی از ساعت 4 تا 8 صبح تمام مقرهای منافقین از پادگان اشرف گرفته تا العماره را با شلیک بیش از هزار موشک و گلوله توپ‌خانه برد بلند، منهدم و تلفات سنگینی را به آنها وارد کرد»²³¹

این پاسخ برای صدام نیز بسیار معنادار بود. وی که بواسطه عجز خود در پاسخ به این قاطعیت ایران تحقیر گشته و به گلایه‌ای کوچک بسنده کرده بود، حمایت‌های خود از سازمان را قدری محدود ساخت.

سقوط صدام؛ در بدری سازمان

گویا بلایای سازمان انتها نداشت. صدام پس از ناکامی در شکست جمهوری اسلامی به مهره‌ی سوخته برای بازی آمریکا در منطقه تبدیل گشته و تنها، مانعی بر سر راه تاراج نفت عراق از جانب ایالات متحده به شمار می‌رفت. در سال 1381 زمزمه‌های حمله‌ی آمریکا به عراق که از سال‌ها قبل برنامه ریزی شده بود جدی تر شد. از آنجا سقوط صدام مساوی با یتیم شدن سازمان و قرار گرفتن

²³⁰ راستگو، پیشین، ص 256

²³¹ به نقل از روزنامه های 89/1/20

آن در مرز نیستی بود، رجوی در قبال این جنگ به تکاپو افتاد. وی با خیانت به صدام، پیش از جنگ اعلان بی طرفی نمود. مسعود رجوی تا آخرین ماه‌ها، پیش‌بینی عدم وقوع جنگ را داشت که بسان تمام موارد قبلی غلط از آب درآمد.

با قطعی شدن حمله، رجوی در اسفند ماه و در آستانه روز عاشورا، اعضا را جمع نمود و وقایع شب عاشورا را طی نمایشی منافقانه بازسازی نمود؛ او تمام چراغ‌ها را خاموش کرد تا هرکس که می‌خواهد برود.²³² روشن شدن چراغ‌ها افتضاحی تاریخی را به همراه داشت و به گفته نیروها، تنها مسعود و مریم رجوی رفته بودند!²³³

بدین ترتیب سران سازمان به غرب گریختند و سایر اعضا در مرز مرگ و زندگی منتظر سرنوشت ماندند. با آغاز جنگ، آمریکا علی‌رغم حمایت‌های خود از سازمان قبل و بعد از سقوط صدام، ادوات سازمان را بی‌نصیب از بمباران نگذاشت و بیش از نیمی از تجهیزات آن را نابود نمود و تعدادی را نیز به قتل رساند؛ هرچند این حملات تا نابودی سازمان ادامه نیافت و آمریکا به گرفتن یک زهرچشم از این متحدان استراتژیک صدام بسنده نمود.²³⁴

ذلت در برابر آمریکا

در اردیبهشت 1382، آمریکا مقر اشرف را محاصره و دستور تحویل سلاح را به سازمان داد. رجوی که چند روز قبل از حمله مجدد سازمان به ایران و قدرت و عظمت سازمان گفته بود، بلافاصله دستور تحویل سلاح به اعضا داد:

«چراکه انقلاب مریم که فراتر از سلاح می‌باشد را دارید و بیش از هر سلاح کارایی دارد»²³⁵
اعضا نیز با چشمانی گریان سلاح‌های خود را تقدیم نمودند. آمریکا یک به یک اعضا را مورد بازجویی کامل قرار داد و حتی کارت شناسایی جدید برای آنان صادر نمود. در مقابل، اعضا به دستور سران سازمان فقط باید به آمریکایی‌های احترام می‌گذاشتند که سازمان را به عنوان ابزار دست خود علیه ایران حفظ کنند. خواری سازمان تا آنجا بود که برای خوشایند آمریکایی‌ها، آنان را به مهمانی‌هایی دعوت می‌نمودند که همواره در مقر زنان برگزار می‌شد!
اما شاه‌بیت این روی‌کرد را می‌توان مسیحی شدن برخی از اعضا توسط اف بی آی در برابر وعده پناهندگی به آمریکا دانست.

²³² قطعا این اجازه حالت تهییجی و تبلیغی داشت و همواره افرادی که قصد جدایی داشتند سرنوشتی جز شکنجه و قتل نداشتند.

²³³ سازمان مجاهدین... پیشین، ص 599

²³⁴ علاوه بر اینکه این حمله زهرچشمی به سازمان برای تسلیم شدن در برابر خواستهای آمریکا بود، این تحلیل نیز وارد است که آمریکا می‌خواست با تحدید ادوات سنگین سازمان قدرت چانه زنی آنان را در مذاکرات رودر رو کاهش دهد.

²³⁵ همان

منافقین از نگاه سربازان آمریکایی

هرچند در استراتژی سیاست خارجی ایالات متحده، منافقی عنصری مهم و مطلوب تلقی می‌شوند، اما برخی از سربازان و افسرانی که از نزدیک با منافقین در ارتباط بوده‌اند، به گوشه‌هایی از ماهیت آنان پی برده‌اند.

یک سرباز زرهی آمریکایی که پیشتر، در پادگان اشرف مسئولیت محافظت از منافقین را بر عهده داشت می‌گوید:

«اگر قصد دارید در آینده به اشرف بیایید چند چیز هست که باید بدانید؛ مجاهدین به دلایلی به عنوان تروریست طبقه‌بندی شده‌اند و یکی از جنایات انجام شده توسط آنها قتل سرگرد هاوکینز در دهه 70 (میلادی) است. مجاهدین خلق تلاش می‌کنند شرایط را در اینجا کنترل کنند، من با آنها غذا خورده‌ام و چای نوشیده‌ام، اما حرف آخر من این است که آنها تروریست هستند. آنها دیکته می‌کنند و خوراک تبلیغات می‌دهند تا بخوانی و خیلی احمقانه است (سبک مغز شویی آنها) اما واقعیت این است که مجاهدین خلق در عراق بازنده‌اند و نظام ایران برنده است. مجاهدین خلق معصوم نیستند و جدا شده‌ها از این فرقه به ایران برگشته‌اند و تا آنجا که من متوجه شده‌ام از زندگی در ایران راضی هستند»²³⁶

«مک» یکی دیگر از سربازان آمریکایی که مدتی در پادگان اشرف بود، اینگونه عنوان می‌کند: «این مطلب برای من مشخص نشده که چرا سربازان آمریکایی باید از تروریست‌ها محافظت می‌کردند و با عزیزان خودشان در کشورشان نباشند؟ من در اشرف بوده‌ام و اصلاً جای خوبی نیست و خود مجاهدین هم اصلاً نمی‌خواستند ما آنجا باشیم»²³⁷

یک پلیس نظامی آمریکایی هم که مدتی در پادگان منافقین بوده می‌گوید:

«مجاهدین خلق تروریست هستند، آنها خودشان اعتراف کرده‌اند که از انقلاب 1979 در ایران تاکنون هزاران نفر را در ایران کشته‌اند، افرادی که معصوم باشند و تروریست نباشند هزاران انسان را به قتل نمی‌رسانند.

من تروریست هستم که ماه‌ها و قتم را صرف مراقبت از سازمانی کردم که صدها آمریکایی، ایرانی، عراقی و حتی اعضای خودش را شکنجه داده‌است، ما با جان و دل به آنها خدمت کردیم اما آنها غرغروترین گروهی هستند که در عمرم دیده‌ام، آنها قدر ناشناس‌ترین آدم‌هایی هستند که در طول

²³⁶. ناگفته‌های سربازان آمریکایی حاضر در پادگان منافقین، خبرگزاری فارس، 1390/1/30

²³⁷. همان

خدمت دیده‌ام، ما با آنها بدرفتاری نکردیم، حتی وقتی مجبور بودیم آنها را برای نیازهای پزشکی و دندانپزشکی به اردوگاه‌های دیگر ببریم در حفاظت از آنها کمک کردیم و تشکری که به جای این خوبی‌ها دریافت کردیم ناله و شکوه بود، اکثر آنها مثل بچه‌های کوچک رفتار می‌کردند.»²³⁸

سرنوشت رجوی‌ها

مریم رجوی که پس از فرار به پاریس برنامه‌هایی چون بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های اروپایی ایران و ترور 25 عضو جدا شده را داشت در 17 ژوئن 2003 (1382ش) به همراه بیش از یکصد و شصت تن از مسئولین سازمان توسط پلیس فرانسه بازداشت شد.

این ماجرا موجب خودسوزی چندین نفر²³⁹ از اعضا در اعتراض به این ماجرا بود که سه نفر از آنان کشته شدند. هرچند بنا به اذعان بتول سلطانی از اعضای جدا شده سازمان، این اقدام، کاملاً از قبل توسط سازمان زمینه‌سازی شده بود²⁴⁰، پس از آنکه فضای نفرت‌انگیزی نسبت به این اقدام مشتمل‌کننده در اروپا ایجاد شد، سازمان این اقدام کاملاً تشکیلاتی را خودجوش اعلام کرد. برخلاف مریم رجوی که مطابق انتظار از زندان آزاد شده و امروز آزادانه در غرب فعالیت علنی دارد، مسعود رجوی پس از فرار از عراق مخفی شد و پس از آن هرگز به صورت علنی و حتی مقابل دوربین‌ها قرار نگرفت. سوال از وضعیت وی، خط قرمز سازمان محسوب می‌گردد و هیچ یک از اعضا جرأت‌خطور این سوال را به ذهن خود نمی‌دهند. به گفته یکی از جدا شدگان: «در اشرف مطلقاً نمی‌توانی بپرسی که رجوی کجاست؟ چون به معنای دقیق کلمه به لحاظ ذهنی، روحی و روانی تو را به چهارمیخ می‌کشند»²⁴¹

گفتار چهارم:

سیری در روابط درون سازمانی منافقین

جایگاه بسیار نازل انسان در نگاه رجوی امری است که وی آن را به هر فردی جز خویش سرایت می‌دهد. از این روست که ده‌ها هزار نفر از مردم ایران و عراق²⁴² را به پای شهوت قدرت خود قربانی ساخته است.

²³⁸ همان.

²³⁹ تعداد افراد خودسوزی کرده از ده تا بیست و چند نفر ذکر شده است.

²⁴⁰ گفتگو با بتول سلطانی به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی هابیلیان (خانواده شهدای ترور سازمان)

²⁴¹ سقوط از چاله عراق به چاه اشرف، گفت‌وگو با محمود دشتستانی، هفته‌نامه پنجره، تابستان 1389

پر واضح است که این نوع نگاه به انسان، به اعضای مجاهدین خلق نیز تسری می‌یابد. امروز که قدرت سران سازمان کمتر از آنست که بتوانند به ترورهای خونین برون سازمانی ادامه دهند، اعضای سازمان بزرگ‌ترین قربانی ماشین ترور و شکنجه گروه متبوع خود به شمار می‌روند.

در نگاه به اعضای سازمان، تفاوتی میان وفاداران حل شده در رهبری و افراد «مسئله دار» وجود ندارد. مراسماتی چون طلاق‌های ایدئولوژیک، جداکردن اجباری فرزندان، جلسات دائمی تفتیش عقاید، شکنجه‌های «رفع ابهام» و برخوردهای تحقیر آمیز در جلساتی چون «غسل هفتگی»، همه اعضا را شامل می‌شود و انسانیت آنان را خرد می‌کند؛ حال می‌توان تصور نمود که خیل اعضای مسئله دار مورد چه رفتاری قرار می‌گیرند.

فردی که با تعطیل نمودن فکر خویش در رهبری حل نشود، با اظهار نخستین انتقاد خویش مسئله دار و با اراده خروج از سازمان، بریده تلقی و مشمول شکنجه و ترور می‌شود. مدیریت ضعیف سران در مقاطع مختلف ریزش‌های بسیاری را موجب گشته است. انقلاب ایدئولوژیک، طلاق‌های اجباری، عملیات مرصاد، کردکشی، ناکامی تمام نقشه‌های رجوی در شکست جمهوری اسلامی و بحران‌های پس از سقوط صدام، شش عامل اصلی این ریزش‌ها بوده است.

اعضای مسئله‌دار به یکی زندان‌های متعدد سازمان منتقل می‌گردند که در آن شکنجه روحی و جسمی ماموریت نخست زندان‌بانان است. کثرت تعداد زندان‌های سازمان بهترین گواه کثرت افراد ناراضی سازمان می‌باشد. زندان‌های سازمان با نام‌های مهمان‌سرا²⁴³، رفع ابهام، سردار، debs، 37، دانشکده، پذیرش، 400، و زندان مخوف H همواره پذیرای سیل اعضای منافقین بوده است.

راستگو در کتاب خویش 15 نوع شکنجه را برشمرده است که از جمله آن، می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

²⁴² در دی‌ماه 1388 گروه‌های منتخب مردم عراق اسناد مکتوب مبنی بر اذعان منافقین به کشتار 250000 عراقی را به نوری مالکی تسلیم نمودند.

²⁴³ نام طعنه آمیز این زندان بیانگر نگاه رجوی تحقیر آمیز به اعضای سازمانش است.

«12. افاق فوتبال: 6 نفر در دو تیم سه نفره زندانی را مثل توپ فوتبال با مشت و لگد به هم پاس می دهند. در صورت بیهوش شدن زندانی، با ریختن یک سطل آب روی سرو صورتش او را به هوش آورده و مجددا شکنجه را از سر می گیرند 13. دهلیز قبر: زندانی را بین دو سطح چوبی قرار داده به وسیله چرخاندن اهرم های آن و در نتیجه نزدیک کردن این دو سطح، فشار کشنده ای به همه اعضای بدن زندانی وارد می کنند...»²⁴⁴

پس از وارد آمدن این فشارها اگر فرد به اصطلاح به «انقلاب درونی» نرسد، سرنوشت مرگ در انتظار او بود و یا این که وی بدون کارت هویت و به عنوان جاسوس جمهوری اسلامی ایران تحویل زندان های صدام از جمله ابوغریب داده می شد. راستگو در ادامه می نویسد:

«میرحسین یگانه یکی از این قربانیان بود که به علت جنون و اقدامات ناشی از آن نتوانسته بود در رجوی حل شود و پس از تحمل ده سال زندان در ابوغریب، توسط منافقین سربه نیست گشت».²⁴⁵

شکنجه گران آنچنان شستشوی مغزی شده اند که نوزادان نیز از آنان در امان نیستند. محترم بابایی نوزاد خود را در زندان به دنیا آورد:

«سازمان تعمد این نوزاد را گرسنه نگه می داشت و از دادن شیر خشک به وی خودداری می کرد و پس از مدتی نوزاد نیمه جان را برای فشار روحی، نزد پدرش می برند. در اثر این فشارها محترم خودکشی نمود».²⁴⁶

جالب اینجاست که شکنجه شامل افراد غیر مسئله دار نیز می شد. در زندان رفع ابهام، صدها تن از اعضا، بی دلیل، از کلیه مسئولیت هایشان خلع می شوند و تک تک اعضا به «پاسدار خمینی» بودن متهم می شوند و تحت شدیدترین شکنجه ها باید با مدرک ثابت کنند که جاسوس نیستند! در این شکنجه ها که بیش از هر چیز گواه مشکلات روانی رجوی است تعدادی از افراد جان سپردند:

²⁴⁴ راستگو، پیشین، ص 384

²⁴⁵ همان، ص 409

²⁴⁶ سازمان مجاهدین... پیشین، ص 170

«نعل پرویز را آوردند و در سلول ما انداختند. او اصلاً حرکت نمی‌کرد و نمی‌توانست حرف بزند. من فکر می‌کردم که خون در گلویش مرده در سلول را زدم و از نگهبان آب گرم خواستم ... نگهبان وقعی نگذاشت و گفت خود را به موش مردگی زده و بعد از چند دقیقه او جان داد»²⁴⁷

اما فارغ از مسائل زندانیان، سازمان تعداد زیادی از اعضای «حل نشده» را به قتل رساند و برای عبرت سایرین فیلم قطعه قطعه نمودن جداشدگان را در اردوگاه پخش می‌نمود:

«فیلم هایی از قطعه قطعه کردن، مثله کردن، در آوردن چشم و شکنجه کردن اعضای جدا شده این سازمان برای اعضا پخش می‌کردند و همین امر نیز ترسی را در اعضا ایجاد می‌کرد»²⁴⁸

زن و خانواده

جایگاه زن در سازمان مجاهدین خلق

با توجه به آنچه در خصوص نگرش سازمان به «انسان» ذکر شد، نگاه این فرقه به زن و خانواده قابل پیش بینی است. ازدواج نمادین رجوی با ربیعی، ازدواج سیاسی با دختر بنی صدر و رها نمودن او پس از اختلاف با بنی صدر و ازدواج کذایی با مریم قجر و فروپاشیدن خانواده ابریشم‌چی، خود گواه نگاه ابزاری به زن می‌باشد.

شمس حائری از جداشدگان سازمان، درباره استفاده ابزاری از زنان می‌نویسد:

«زنان وسیله‌ی باج‌دهی به مردان شده بودند. بسیار اتفاق می‌افتاد که دختران جوان را به مردان مسن می‌دادند. به عنوان نمونه ازدواج دختر شانزده ساله‌ای با مهدی ابریشم‌چی چهل ساله بود. این دختر، خواهر

²⁴⁷ همان، ص 370

²⁴⁸ نقل از سخنرانی حورا شالچی در همایش «نقش زنان در فرقه رجوی» اصفهان، اسفند 1385. وی در ماموریت سفر به ایران جهت عملیات خمپاره اندازی دستگیر شد.

موسی خیابانی بود که برای قدردانی از خدمات ابریشم‌چی که به نفع رجوی از همسر خود گذشته بود، به عقد او در آوردند»²⁴⁹

رجوی نگاه کالایی سازمان تحت رهبری تقی شهرام به زن را در گروه تثبیت نمود. خواندیم که سازمان چگونه از زنان سازمان برای جلب توجه سربازان آمریکایی بهره می‌برد. هرچند سازمان تشکیل خانواده را برای اعضا ممنوع ساخته است و بعضاً دست به تفکیک جنسیتی افراطی زده اما این محدودیت‌ها تنها شامل اعضاء بوده و مسئولین آزادانه عمل می‌کنند. خانم «یودیت نیورینک» خبرنگار هلندی در کتاب خود می‌نگارد:

«رهبران این فرقه اجازه ارتباط میان زن و مرد را نمی‌دهند و زوجها را مجبور به طلاق اجباری کرده‌اند و امور جنسی را وسیله فشار آوردن به نیروهای خود قرار داده‌اند»²⁵⁰

وی همچنین به گفته‌های یکی دیگر از اعضای جدا شده از این فرقه (مسعود خدابنده) اشاره می‌کند که طی آن پرده از روابط نامشروع میان مسعود رجوی و مریم قجر عضدانلو (رجوی) قبل از ازدواج برداشته شد و این امر موجب اعتراض بسیاری از اعضای فرقه قرار گرفت و باعث شد رجوی تصمیم به ازدواج با مریم قجر عضدانلو (رجوی) بگیرد.²⁵¹

نگاهی به نوع چینش اطرافیان رجوی گواه همه چیز است. به عنوان نمونه ساختار نظامی سازمان مجاهدین را چهارده ارگان نظامی که مجاهدین به آن 14 ارتش می‌گویند، و بعدها بنام ارتش چهارده معصوم نامگذاری شده است، تشکیل می‌دهد. این ارتش‌ها در قرارگاه‌های مختلف سازمان مستقر شدند. در این قسمت نام فرماندهان این 14 ارتش آورده شده است:

1. ارتش اول (موسوم به ارتش امام علی!)، لعیاخیابانی

2. ارتش دوم، مریم حسن زاده

²⁴⁹ هادی شمس حائری، مرداب، بی‌نا، 1375، ج 2، ص 115

²⁵⁰ پایگاه اطلاع رسانی هایلیان (خانواده شهدای ترور) به نقل از نیورینک، یودیت، شهدای گمراه

²⁵¹ ظاهراً مسعود و مریم رجوی، در دادگاهی درون سازمانی این اتهام را پذیرفته بودند. برخی اجبار هفتگی اعضای سازمان به اعتراف به یک گناه اخلاقی را در مراسم «غسل هفتگی»، به عادی شدن این رسوایی ربط داده‌اند.

3. ارتش سوم (ارتش امام حسین!)، صدیقه حسینی
4. ارتش چهارم، رقیه عباسی
5. ارتش پنجم، زهره قائمی
6. ارتش ششم، پروین صفایی
7. ارتش هفتم، فائزه محبت کار
8. ارتش هشتم، (ارتش امام رضا) ژایلا طلوع
9. ارتش نهم، ژایلا دیهیم
10. ارتش دهم، معصومه پیرهادی
11. ارتش یازدهم، حکیمه سعادت نژاد
12. ارتش دوازدهم، (ارتش مهدی) مهناز شهنازی
13. ارتش سیزدهم، نامعلوم
14. ارتش چهاردهم، نامعلوم²⁵²

همان گونه که در اسامی بالا دیده می شود ، تمامی فرماندهان قرارگاه ها از اعضای زن انتخاب شده است.

حرم سرای رجوی

بتول سلطانی از اعضای رده بالا و عضو شورای رهبری سازمان بود که «بریدنش» از سازمان ضربه‌ای حیثیتی بر سران سازمان مجاهدین بود. اما این ضربه، با جدایی وی ختم نشد و افشاگری‌های وی از مسائل درونی سازمان موجی از نفرت را علیه سازمان براه انداخت.

²⁵² مجاهدین خلق در آئینه تاریخ، پیشین، ص 226

رجوی پس از انقلاب ایدئولوژیک به تدریج تمام مردان را از رده‌های بالا به پایین کشید و شورای رهبری و تمام پست‌های فرماندهی نظامی را به زنان سپرد. نیت رجوی از این اقدامات صرف تبلیغات فمینیستی نبود. بتول سلطانی می‌نویسد:

«از طریق یک سلسله نشست‌های طولانی برای فردی که عضو شورای رهبری می‌شد، توجیه می‌کردند که جنس رابطه و ذوب تو در رهبری خیلی فرق می‌کند با جنس و ذوب شدن در رهبری با گذشته... وقتی مریم از بحث‌ها می‌گذشت و اعضا را به اصطلاح توجیه می‌کرد، خیلی تیز و صریح به ما می‌گفت که شماها از این پس در حکم زن‌های مسعود هستید و مسعود شوهر شما است... بطور رسمی جلسه‌ای برای این مراسم شبیه مراسم عقدهای معمولی وجود دارد که اصطلاحاً به آن جلسه عقد می‌گویند... برگزارکننده این جلسات خود مریم بود... او تاکید می‌کرد با این کار یعنی درآمدن شما به عقد مسعود ذهن شما به روی هر مرد دیگری بسته می‌شود. این هم از نکات جالبی بود که مطرح می‌شد و به این ترتیب مسعود وارد جلسه می‌شد و خودش هم خطبه عقد را می‌خواند و زن‌ها بله می‌گفتند... بعد از اینکه مسعود وارد جلسه می‌شد، ابتدا خودش آنتراکت می‌داد، بعد همه می‌رفتند وضو می‌گرفتند و بر می‌گشتند و مسعود خطبه عقد را می‌خواند و زن‌ها یکی یکی بله می‌گفتند.»²⁵³

جایگاه خانواده در سازمان مجاهدین

در سازمانی که همه باید قلب خود را در اختیار رجوی بگذارند خانواده پدیده‌ای مذموم و دست و پاگیر است. حتی اگر ازدواجی نیز پیش از ممنوعیت آن صورت می‌گرفت باید بر اساس مصالح سازمان باشد: «ازدواج بر اساس عشق و علاقه ممنوع بود و می‌بایست بر اساس مصلحت سازمان صورت گیرد. اگر زن و مردی با یکدیگر قرار ازدواج می‌گذاشتند، به محض اطلاع، محل کار آن دو را تغییر می‌دادند تا نتوانند با یکدیگر انس بگیرند و بعد در زمان جدایی سعی می‌کردند که دختر را هر چه سریع‌تر به مرد دیگری

²⁵³ شورای رهبری یا حرمسرای رجوی، مصاحبه با بتول سلطانی، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان

شوهر بدهند. یکی از شیوه‌های کار این بود که به دختر می‌گفتند: نامزدت، تو را دوست ندارد و به ما اطلاع داده که از ازدواج با تو منصرف شده است. بدین ترتیب دختر را قانع می‌کردند تا با شخص دیگری که سازمان انتخاب کرده بود ازدواج نماید»²⁵⁴

بتول سلطانی در سخنرانی خود در یکی از سازمان‌های اروپایی پرده از جنایت دیگر منافقین برداشت: «سازمان مجاهدین خلق تاکنون طی عملیات موسوم به "قله آرمانی" حداقل 150 نفر از زنان عضو خود را عقیم کرده است»²⁵⁵

عملیات "قله افتخار" پس از آن به اجرا در می‌آید که بیش از دو دهه قبل، سازمان در اقدامی با عنوان انقلاب طلاق تمامی زن و شوهرهای عضو را از یکدیگر جدا کرد. این اقدامات ضد حقوق بشری سازمان مجاهدین خلق با واکنش سازمان دیده‌بان حقوق بشر مواجه شده است و سازمان مذکور فرقه رجوی را به دلیل انجام این اقدامات ضد حقوق بشری محکوم کرده بود.

فریده صدری از زنان جدانشده از سازمان، از نابود نمودن کانون خانواده توسط سازمان و حتی قتل نوزاد توسط مادر می‌گوید:

«با شوراندن زنان علیه شوهران خود باعث ایجاد تنفر در میان آنها می‌شدند و با این عمل در ابتدا از وابستگی همسران نسبت به هم کاسته و به تدریج بر وابستگی آنها به رهبران سازمان می‌افزودند... از او خواسته شد که شیر حاوی سیانور به بچه یک ساله‌اش بدهد و همچنین مجبور گردید تا به صورت شوهرش سیلی بزند»²⁵⁶

تمام این جنایات تنها بخاطر کیش شخصیت بیمارگونه رجوی صورت می‌گرفت. یکی دیگر از اعضای سازمان می‌گوید:

²⁵⁴ شمس حائری، ج 2، ص 109

²⁵⁵ خیرگزاری فارس، 87/7/25

²⁵⁶ خیرگزاری فارس، 85/12/12

«مجاهدین می‌گویند درباره‌ی خانواده نباید فکر کرد؛ چراکه راه می‌برد به روابط عاطفی. این که به عواطف

فکر کنی باعث می‌شود احساس و عاطفه تو و عشقت نسبت به رهبری فرقه کم می‌شود؛ چراکه به

مادرت فکر کرده‌ای، بنابراین مادر، حکم مزدور را دارد، مادر، مزدور جمهوری اسلامی است.»

سازمان از سال 68 و پس از شکست در مرصاد، در مراسمی مردان را مجبور ساخت تا همسران خود را سه طلاقه کنند و تمام حلقه‌ها جمع آوری شد. رجوی که خود دست به تشکیل حرمسرا زد، در این مراسم

علت این امر را این معرفی کرد که قلب‌ها تنها بایستی برای من بتپد.²⁵⁷

این نگاه رجوی به خود و خانواده فجایع غیر قابل وصفی را بوجود آورد که شرح آن در این سطور نمی‌گنجد.

گفتار پنجم: سازمان مجاهدین و جنبش سبز

سازمان منافقین که سال‌ها به شکست و اخبار نومیدکننده خو گرفته بود، با شنیدن تحرکات سیاسی نامتعارف و غیر انتخاباتی برخی از افراد و گروه‌ها، خویش را به یک‌باره در آستانه رسیدن به قله‌ی آمال یافت. هرچند طلوع سحر، روسیاهی را به آنان تحمیل کرد، اما ساده‌انگاری پایدار سازمان، آنان را سرمست از التهاب زودگذر فضای سیاسی سال 1388، به سقوط نظام امیدوار ساخت!

از ماه‌ها قبل از انتخابات، تحرکات ضدنظام، افزایش ورود مسافری از انگلیس و مواضع برخی از ستادهای انتخاباتی گواه طراحی برای فعالیت‌های فراتر از انتخابات بود. جالب آنکه پیشتر، دول غربی و نخست انگلیس که در فتنه اخیر نقشی مبرهن داشت، با خروج نام سازمان مجاهدین از لیست گروه‌های تروریستی، بستر ساز تحرکات براندازانه‌ی آن گشتند.

در مقطع پیش و پس از انتخابات، برخی از جریان‌های داخلی خواسته و ناخواسته دست در دست سازمان مجاهدین خلق، انجمن پادشاهی، نفوذی‌های دول غربی و... فضا را به سمت آشوب کشاندند. تعامل متقابل سازمان با جریان‌های ظاهر قانونی داخلی در تولید و ادامه‌ی این فضا را می‌توان در چهار گونه دسته بندی نمود:

1. نقش سازمان در بستر سازی برای اعتراضات شورشی برای گردانندگان داخلی آن

در این میان سازمان مجاهدین با نفوذ اعضای خود به ستادهای انتخاباتی علاوه بر جاسوسی، زمینه ساز تولد التهابات شد. در متن کیفرخواست متهمین آشوب می‌خوانیم:

«گروهک تروریستی منافقین قبل از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری همچون سنوات گذشته بدلیل عناد با نظام مقدس اسلامی و عدم شناخت اوضاع داخل کشور، بار دیگر در تحلیل‌های خود دچار اشتباه فاحشی گردیده است. گروهک مزبور پیش از برگزاری انتخابات، با تلاش فراوان در ستاد‌های انتخاباتی آقایان میرحسین موسوی و کروبی نفوذ نمودند. همچنین از ماه‌ها قبل برنامه ریزی‌هایی را جهت سازماندهی از اعتراضات صنفی رقابت‌های انتخاباتی و تشدید اختلافات میان هواداران نامزدها طراحی کرده بودند که با شرکت غرور آفرین 85 درصدی مردم فهیم ایران اسلامی در انتخابات، تمام نقشه‌ها و برنامه‌های منافقین در انتخابات نقش بر آب شد»²⁵⁸

2. نقش سازمان منافقین در دامن زدن به شورش‌ها

نیروهای آموزش دیده‌ی سازمان به همراه بمب و سایر ادوات پیشرفته‌ی اخلاص که به کشور اعزام شده بودند از فضای بوجود آمده نهایت بهره را بردند. پایگاه اطلاع رسانی مریم رجوی نوشت: «تیم‌های اعزامی ما به همراهی و خط‌دهی به معترضان در برخی خیابان‌های تهران مشغولند.» در بیانیه این گروه، همسو با مواضع سران داخلی فتنه می‌خوانیم:

«آری، اکنون شما زن و مرد جنگید و، در هر کوی و برزن برمی خیزید برمی خروشید، همچنانکه مریم رجوی اعلام کرده است، باید قویا از ابطال انتخابات این رژیم استقبال نمود»²⁵⁹

یکی از عناصر دستگیر شده‌ی این گروهک اذعان دارد در ازای دریافت چندصد هزار تومان این گونه دستور می‌گیرد:

«با دوستانت بروید یک جایی رو آتش بزنید، جاهایی که بسیج است، پنج شش تایی جمع شوید یواشکی بروید مرکز اینها را آتش بزنید بنزین ببرید (کوکتل) پرت کنید سمتشون، پمپ بنزین‌ها را آتش بزنید، اتوبوسهای عمومی رو ... مردم رو بیارید پایین بعد وسط خیابون آتش بزنید»²⁶⁰

از متهمین این پرونده دو قبضه سلاح و تعداد 20 بمب بدست آمد. سازمان در هتک حرمت روز عاشورا نیز نقش برجسته داشته به آن بالیدند:

«مریم رجوی بر همکاری و هماهنگی این گروهک تروریستی با عناصری که در آشوب‌ها و فتنه‌گری‌های روز عاشورا در تهران دست داشته‌اند، تاکید کرد. وی از رهبران مخالفان نظام خواسته است تا برای براندازی نظام ایران دست به این گونه آشوب‌ها بزنند»²⁶¹

با دستگیری آشوب‌گران این روز مشخص گردید که بخشی از آنان عضو گروه رجوی و آموزش دیده در اروپا بوده اند.²⁶²

²⁵⁸ . متن کیفرخواست دومین گروه از متهمین پروژۀ کودتای مخملی، خبرگزاری فارس، 1388/5/17

²⁵⁹ بیانیه 27 خرداد 88

²⁶⁰ اقراریه متهم پرونده کلاسه 11597/88/ط

²⁶¹ شبکه ماهواره‌ای العالم به نقل از خبرگزاری فارس 88/10/10

²⁶² ن ک مقدمه کیفرخواست 16 تن از متهمین آشوب در عاشورا

در سالروز انتخابات منافقان پیامک‌هایی را به برخی از شهروندان استان‌های مرزی ارسال نموده و در آن از هواداران خود خواسته از تاریخ 20 تا 30 خرداد به همراه جنبش سبز علیه نظام اسلامی بپاخیزند. در پایان این پیامک نام مسعود رجوی سرکرده گروهک تروریستی منافقین نیز ذکر شده بود!

ماشین تبلیغاتی سازمان نیز در کنار دول غربی، در شبکه‌های ماهواره‌ای BBC, VOA, CNN فارسی و ... و نیز از طریق رسانه‌های خود منافقین، ضمن شدیدترین هجمات به وجهی نظام و رئیس جمهور علنا مردم را به ملحق شدن به شورش گران دعوت نمود. در این تبلیغات تلاش می‌شد تا حتی پس از بازگشت آرامش به کشور، با جعل اخبار دروغین به القای وجود بحران در کشور پردازند.

سایت سازمان مجاهدین با انتشار فیلمی مدعی شد که این فیلم، گزارش تلویزیون «سی.ان.ان» از تظاهرات خیابانی در یکم اسفند سال 1389 شمسی در تهران است، اما واقعیت بود که این فیلم مربوط به یک سال قبل از آن است که خبرنگار سی ان ان از پاکستان گزارش کرده بود. همچنین یکی از مصادیق هم‌کاری شبکه‌ها و سایت‌های غربی با دستگاه تبلیغاتی منافقین، پخش گزارشی جعلی در مورد «حوادث» شیراز در تاریخ فوق‌الذکر است. این فیلم نیز اصولاً آرشیوی و مربوط به قبل بود و یکی از سایت‌های منافقین با جعلیات خود آن را به یکم اسفند پیوند زد و همین فیلم از تلویزیون‌های بی بی سی، صدای آمریکا و ... در یکم اسفند و بنام تظاهرات یکم اسفند شیراز پخش شد.²⁶³

3. نقش منافقین در خط دهی به سران و گردانندگان داخلی فتنه

مروری بر غائله آفرینی در سال 88 و مقایسه آن با قیام مسلحانه منافقین در دهه‌ی شصت و به‌ویژه سی خرداد گویای مشترکات شگرفی میان این دو فتنه است که اتفاقی بودن این شباهت‌ها را محال می‌نمایاند.

نوع سیاه‌نمایی‌ها، نامشروع دانستن انتخابات، غوغاسالاری پس از شکست، ادعای شکنجه، اتحاد تمام گروه‌های ضد نظام، ادعای پذیرش نظام بدون پذیرش ملزومات آن، شعارهای فریبنده لیبرالی، سوء استفاده از مناسبت‌ها، تکرار شعارهای آستانه‌ی انقلاب، تخیل حمایت میلیونی، ادعای تجاوز به زندانیان، حمله غیر مستقیم به ولایت فقیه از طریق حمله به ارکان تحت نظارت وی، ادعای بی‌شماری هواداران، رنگ آمیزی اموال عمومی، استفاده از تبلیغات سیاه و سفید، شهیدسازی ساختگی²⁶⁴، اسکناس نویسی و

²⁶³ روزنامه قدس، 1389/12/19

²⁶⁴ طاهره باقرزاده از اعضای قدیمی سازمان مجاهدین خلق در کتاب خاطراتش تحت عنوان "قدرت و دیگر هیچ" می‌نویسد: "...در سال 60 برای آشنا شدن شرایط درون زندان و نحوه بازجویی‌ها گزارشات متعددی میخواندم. در یکی از این گزارشات سازمان نوشته بود که " پروین پرتوی در زیر شکنجه جان خود را از دست داده است ". همچنین نامی از "فرشته مصلحی" در یکی از گزارشات سازمان بود که وی نیز کشته شده است. پس از دستگیری فرشته و پروین را دیدم و از اینکه خبر ناقص و کذب بوده درون خودم به خاطر تأییدی که در

دهها اشتراک دیگر، گواه کپی برداری خواسته یا ناخواسته‌ی سران فتنه از جنایات منافقین در دهه‌ی شصت بوده و مخاطب را با سوالات و ابهامات جدی روبرو می‌سازد.

هرچند در برخی موارد نقش مستقیم منافقین در خط دهی به فتنه‌گران افشا گشت. به گزارش خبرگزاری فارس:

«کیوان رفیعی، عامل کد دار منافقین ضمن تماس با احمد باطبی دیگر اپوزیسیون فراری لیست دروغینی از کشته شدگان را جهت اعلام به از طریق مخملباف و محسن سازگارا در اختیار علی‌رضا بهشتی، مشاور ارشد میرحسین موسوی قرار داده است»²⁶⁵

4. نقش حمایتی سران و گردانندگان داخلی فتنه در بستر سازی برای اقدامات سازمان:

بستر سازی برای اقدامات منافقین بزرگترین خدمت جریان سبز به آنان بود. منافقین که سال‌ها انتظار چنین فرصتی را می‌کشیدند تمام هم خود را در استفاده از اقدامات غیر قانونی جریانات داخلی بکار بستند. در رأس این امر دعوت مردم به تظاهرات غیر قانونی بود. دعوت کنندگان در حالی که می‌دانستند و می‌دیدند که پس از پایان هر راهپیمایی به اصطلاح آرام، معدودی از عناصر آموزش دیده‌ی منافقین و سایر گروه‌ها و فرقه‌ها دست به خونریزی، خرابکاری و غارت اموال عمومی می‌زنند، مجدداً و با دعوتی دیگر هدیه‌ای نو به منافقین ارزانی می‌داشتند. از همین روی بود که سازمان مجاهدین رسماً و مکرر از تلاش سران فتنه قدردانی نمودند.²⁶⁶

همچنین سکوت عجیب برادران دیروز انقلاب در قبال مغازلات منافقین و سلطنت طلبان با آنان و عدم مرزبندی با این دشمنان قسم خورده، این بستر را مهیا تر نمود.

اما ارمغان سران فتنه برای فرقه‌ی رجوی، به این بستر سازی ختم نمی‌شد و مع الاسف به حمایت مستقیم- تر نیز می‌رسد. خداجوی توصیف نمودن آشوبگران و اهانت کنندگان به روز عاشوراء که به اذعان مریم رجوی و دستگیر شدگان، منافقین در آن محور بودند، و نیز اعتراض به اعدام تروریست‌های رجوی در سال 67 و توصیف آن به «لکه‌های سیاهی که به آب زمزم و کوثر، سفید نتوان کرد»²⁶⁷، آنهم در حالی که این گروه مدعی و مفتخر به قتل عام 37000 تن از زن و مرد و کودک ایرانی و عراقی است، ارمغانی نو برای فرقه رجوی بود.

نتیجه این گزارشات در من ایجاد شده بود رنج می‌بردم. " ترانه موسوی، سعیده پورآقایی و ... سوژه‌هایی بودند که سبزه‌ها مدعی شدند به قتل رسیده‌اند. آنان اعلام کردند پورآقایی پس از دستگیری، شکنجه و هتک حرمت توسط ماموران، سوزانده شده و در قطعه 302 بهشت زهرا دفن شده است! از جمله نکات جالب توجه درباره این شهید زنده سبزه‌ها، حضور شخص میرحسین موسوی در مراسم ختم وی در 7 شهریور سال گذشته در مسجد قلهک بود که همگان را به تعجب واداشت. چندی بعد این دختر فراری به خانواده اش تحویل شد.

²⁶⁵ خبرگزاری فارس، 89/3/23

²⁶⁶ به عنوان نمونه ن ک پیام رجوی، همان، 88/5/28

²⁶⁷ پایگاه اطلاع رسانی کلمه

گفتار ششم: سازمان مجاهدین خلق؛ امروز

سرنوشت گروه رجوی در داخل کشور

آخرین نقطه‌ی وصل فتنه 1360 و 1388 در داشتن سرنوشتی مشترک بود؛ آنجا که هردو، در مواجهه با پیوند امام و مردم به اضمحلال رفتند. در این فتنه‌ها آگاهی بخشی، توصیه و انذار ولی فقیه و لیبیک میلیونی مردم، تمام رشته‌های فتنه‌گران و حامیان خارجی آنان را از هم گسست. خشکیدن ریشه‌ی فتنه‌ی اخیر تأثیری بنیادین در سرنوشت سازمان مجاهدین داشته است. سازمان از سویی سال‌ها به تلاش برخی افراد و جریان‌ات تندروی داخلی دلخوش بود و امروز آنان را در وضعیت انفعال می‌بیند و از سوی دیگر مدت‌ها برای این سال برنامه‌ریزی و هزینه نموده بود و اینک آخرین روزنه‌ی امید خود را نقش بر آب یافت.

نگاهی به تبلیغات سازمان و سایر هم‌سنگران‌ش در جریان فتنه، به ترتیب سه هدف را برای تلاش آنان گویاست: تداوم ناآرامی‌ها، ابطال انتخابات و فروپاشی نظام. کنش‌گران داخلی فتنه نیز در دو هدف نخست و حتی بعضاً در هر سه هدف با سازمان هم‌نوا گشتند.

اما با عمل‌کرد ناصواب کنش‌گران فتنه و ریزش قاطبه‌ی هواداران آنان از سویی و لیبیک و خروش چند ده میلیونی مردم در 9 دی از سوی دیگر، هر سه‌ی این اهداف ناکام ماند. چه آنکه دعوت‌های فتنه‌گران در دعوت مردم به ناآرامی در مقاطع مختلفی چون 22 بهمن، روز کارگر، 18 تیر و سالگرد انتخابات با بی‌اعتنایی مطلق مردم مواجه گشت؛ تاحدی که معدود مزدوران سازمان و انجمن‌های سلطنتی نیز جرأت اظهار وجود نیافتند.

در بعد عملیاتی نیز بسیار از تیم‌های حرفه‌ای سازمان مجاهدین پیش از دست زدن به هر عملی از سوی نیروهای اطلاعاتی، دستگیر و مجازات شدند.

از آن جمله دو تیم که قصد داشتند تا بمب ساخته شده را روزهای 20 و 22 خرداد 89 در میدان پونک و خیابان دامپزشکی منفجر کنند، قبل از انجام عملیات توسط وزارت اطلاعات دستگیر شدند.

همچنین گروهی از نفوذی‌های سازمان در ستاد یکی از نامزدها که در راستای تقویت اختلافات بین طرفداران کاندیداها و اغتشاشگری از این رهگذر قصد انفجار حین سخنرانی میرحسین موسوی در استادיום شهر تبریز را داشتند، پیش از هر اقدامی به همراه دو قبضه سلاح و تعداد 20 بمب دستگیر شدند.

کوتاه سخن آنکه، سازمان در یک بازی صفر و صد با جمهوری اسلامی، تمام داشته‌های خود را در فتنه 88 رو نمود و با شکست قطعی جریان فتنه، اکنون آروزی روزهای دوران قبل از آشوب را دارد.

سرنوشت گروه رجوی در عراق

الف. آوارگی

آوارگی، هراس از سرنوشت و انفعال در برابر فرار اعضا، سه مقوله‌ای هستند که امروز بیش از هر زمان بر فرقه‌ی رجوی سایه افکنده است.

ایالات متحده پس از سقوط صدام و کنترل مقر اشرف، چتر حمایتی خود را بر منافقین در برابر دولت و ملت عراق گستراند. اما آمریکا پس از انفعال در برابر رکود اقتصادی، مشکلات بسیار ناشی از افکار عمومی منطقه و نیز افزایش روزافزون تلفات خود در عراق و افغانستان، یارای ادامه‌ی سیطره‌ی گذشته بر عراق را ندارد؛ از همین روست که در سال 2010، کنترل مقر اشرف و کل استان دیاله را به نیروهای امنیتی عراق سپرد و کابوس سرنوشت را برای منافقین تاریک‌تر نمود. عراق تصمیم خود را در اخراج منافقین قاطع و غیر قابل بازنگری می‌داند. نخست وزیر این کشور می‌گوید:

«ما اجازه نخواهیم داد که این افراد در عراق باقی بمانند و به اقدامات لازم برای اخراج آنان

مبادرت خواهیم ورزید»²⁶⁸

در خرداد ماه 1390 و با توافق کمیسیون امنیت و دفاع پارلمان و نخست وزیر، کمیته تسریع در اخراج منافقین از عراق تشکیل شد و موقعیت منافقین بیش از پیش متزلزل شد.²⁶⁹ عراق به پنج دلیل ادامه‌ی حضور سازمان مجاهدین خلق را در کشور خود بر نمی‌تابد:

1. فشارهای جمهوری اسلامی ایران بر این کشور
2. فشار شدید افکار عمومی عراق و بویژه مردم استان دیاله
3. نیاز حیثیتی عراق به احیای حاکمیت ملی خود
4. ملوث بودن دست سازمان به خون هزاران قربانی عراقی
5. تبعات امنیتی حضور یک گروه تروریستی در این کشور

علاوه بر مواضع رسمی دولت، تظاهرات‌های مردم دیاله و نیز فشارهای استاندار این استان نیز اوضاع روحی مناسبی برای گروه رجوی باقی نگذاشته است. آنچه امروز سازمان مجاهدین خلق

²⁶⁸ خبرگزاری فارس، 88/9/7

²⁶⁹ همان، 1390/3/33

را به حضيض ذلت کشانده است دربردی است و به گفته‌ی نایب رئیس مجلس عراق هیچ کشوری حاضر نیست پذیرای آنان باشد.²⁷⁰

در خرداد 1390 «استیو هیستی» افسر اطلاعاتی بازنشسته ارتش آمریکا فاش ساخت «تماس‌های وزارت خارجه آمریکا برای انتقال منافقین به کشور ثالث بی نتیجه بوده است».²⁷¹ اما به هر روی دولت عراق همچنان بر اخراج منافقین تاکید دارد.

در مرداد 1388 پلیس عراق موفق شد تا با ورود به مقر اشرف، کنترل موقت آن را بدست بگیرد. در این عملیات پنج عضو سازمان کشته و یکصد تن مجروح شدند که جراحات شدید مدیر اول مقر و نیز به کما رفتن زهره قائمی معاون ارشد رجوی از جمله‌ی این ضربات بود. همچنین یک-سال پس از این ماجرا، دادگاهی در عراق حکم جلب تمام سران سازمان را امضا نمود. بدین سان سیر تمام حوادث به سمت سست‌تر شدن پایه‌های مقر اشرف می‌باشد.

منافقین در ابتدای سال 1390 شاهد از دست رفتن کنترل سازمان بر اردوگاه اشرف بودند. در 19 فروردین این سال ارتش عراق به مقر منافقین حمله کرد و ضمن به هلاکت رساندن 3 نفر²⁷² از آنان کنترل اردوگاه را در دست گرفت.²⁷³

ایالات متحده نیز که همواره حامی شماره یک این گروه بوده، اکنون انفعال کشیده شده است.

دولت عراق در خرداد 1390 و اقدامی معنا دار از ورود هیئت سیاسی آمریکا به مقر اشرف جلوگیری نمود و سفارت آمریکا در بغداد تنها به «تحقیق آمیز»²⁷⁴ خواندن این اقدام بسنده نمود.

ب. فروپاشی از درون

معضل اصلی‌تر سازمان را باید در درون آن جستجو نمود. اکثریت 3500 عضو ساکن مقر اشرف در مواجهه با هر فرصتی داوطلب فرار از سازمان هستند. امروز ترکیب اعضای سازمان را اقلیت وفادار و شستشوی مغزی شده و اکثریت خواهان فرار تشکیل می‌دهد که این اکثریت خود سه بخش را شامل است:

1. خیل بریدگان سازمان که به مصادیقی از سرنوشت آنان اشاره شد.

²⁷⁰ همان، 88/8/13

²⁷¹ همان، 1390/7/3

²⁷² منافقین در اقدامی که تا مدتی دستمایه طنز رسانه‌های خارجی شد، با پاشیدن چندین لیتر عصاره چغندر سرخ بر بدن خون، به بزرگ نمایی تعداد کشته‌ها و زخمی‌های خود پرداخته و ادعا نمودند در این تهاجم 15 عضو سازمان کشته شده‌اند.

²⁷³ خبرگزاری ایرنا، 1390/1/19

²⁷⁴ سایت اینترنتی روزنامه سیاست روز (www.siasatrooz.ir)، 1390/3/22

2. فریب خوردگانی که هرگز علاقه‌ای به سازمان نداشته‌اند اما با فریب سران سازمان بدنبال شغل و .. به مقر آمده و حبس شده‌اند.

3. افراد ربوده شده از جمله خانواده‌ی اعضا

در گزارش تکان دهنده‌ی موسسه ملی تحقیقات دفاعی آمریکا می‌خوانیم:

«از دیگر روش‌های عضوگیری این سازمان، قاچاق خانواده‌های افراد این فرقه به عراق و به بهانه دیدار نزدیکانشان در اردوگاه اشرف است اما پس از حضور خانواده‌ها در این اردوگاه، از بازگشت آنها به ایران ممانعت به عمل می‌آمد.

برخی دیگر از اعضای این گروه تروریستی قربانیان قاچاق انسان هستند که پول پرداخت می‌کنند تا به طور قاچاق از ایران خارج شوند اما منافقین با فریب دادن، آنها را به عراق می‌آورند ... بسیاری از اعضای فعلی نه از طریق وعده مبارزه با جمهوری اسلامی، بلکه با وعده اشتغال، حقوق مشخص برای وظایفی مثل ترجمه یا کمک و تسریع در روند پناهنگی سیاسی و نیز مسائل بهداشتی و پزشکی و حتی ازدواج فریب خورده‌اند... همه افراد یاد شده به شکل غیر قانونی به عراق برده و مدارک هویتی آنها ضبط شده و این خود یکی از دلایلی است که نشان می‌دهد تمام افراد جذب شده در این سازمان از سال 1986 تاکنون داوطلب واقعی برای حضور در این سازمان نبوده‌اند.»

به گفته شاهدان عینی²⁷⁵ درگیری نیروهای عراقی و ساکنان اشرف در 19 فروردین 1390، در میان حدود 3500 ساکن این اردوگاه، تنها 200 نفر به مقابله با نیروهای عراقی پرداخته و به اصطلاح خود را فدایی رجوی نشان دادند.

از درون مقر اشرف خبر می‌رسد تهدیدهای سازمان دیگر موثر نبوده آمار افرادی که موفق به فرار می‌گردند روزافزون است. نیز آنکه تیغ سرکردگان سازمان آنچنان کم‌اثر گشته که اعضا جرأت شورش، دیوار نویسی و پخش اعلامیه علیه رجوی‌ها را به خود می‌دهند.²⁷⁶

پایگاه اینترنتی عراقی نهرین در بهار 1390 از فرار ده‌ها عضو سازمان خبر داد. این پایگاه به نقل از وزارت دفاع عراق خبر داد:

«ده‌ها تن از افراد این گروهک از اردوگاه گریخته‌اند و به دولت عراق پناه آورده‌اند.»
سایت نهرین در ادامه می‌نویسد:

«این فرار جمعی اعضای گروهک منافقین از اشرف بیانگر صحت مواضع مقامات مسئول ایرانی است که پیش از این اعلام کرده بودند تعداد زیادی از مجاهدین خلق [منافقین] می‌خواهند که از

²⁷⁵ ن ک پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان، 1390/2/17

²⁷⁶ به عنوان نمونه می‌توان به شورش اعضا در مرداد ماه 1389 اشاره داشت. ن ک خبرگزاری فارس 1389/5/24

اردوگاه خارج و به ایران بازگردند. اما رهبران این سازمان مانع خروج آنها از اردوگاه می‌شوند و نیروهای امنیتی وابسته به سازمان آنها را شدیداً تحت نظر دارند.²⁷⁷

توجه به وضعیت لرزان مقرر منافقین که رجوی آن‌را قلب سازمان می‌خواند و نیز شرایط حاکم بر اعضای محصور در آن، ذهن را به این باور می‌رساند که امروز، گروه رجوی بیش از آنکه یک سازمان باشد، محدود به کنش‌های جاری در جریان یک گروگان‌گیری بزرگ است. گروگان‌هایی که دیر یا زود تلاش‌های جمهوری اسلامی ایران، دولت و ملت عراق و برخی نهادهای بین‌المللی، ارمغان‌هایی را برای آنان به همراه خواهد آورد و پس از آن، به اذعان رجوی، قلب سازمان از کار خواهد افتاد. با این رویداد از سازمان تنها یک نام و چند ده نفر اپوزیسیون از حل‌شدگان در رجوی ساکن در فرانسه باقی خواهد ماند که غایت آمالشان تجمع چند نفره مقابل سفارتخانه‌های ایران و مقرر سازمان ملل است؛ سرنوشتی که هم امروز نیز لایه‌هایی از آن نمود یافته است. گواه این وضعیت سازمان منافقین آنکه، رجوی در پاییز 2010 تهدید نمود:

« چنانچه راه برون‌رفتی از بن بست فعلی نیابد، سرنوشتی عاشوراگونه [!!!] را برای اعضای خود رقم خواهد زد و مانند بسیاری از فرقه‌های عالم همچون فرقه جیم جونز در گویانا و دیویدیه در تگزاس، همه اعضای فرقه خود را نابود خواهد ساخت»²⁷⁸

²⁷⁷. پایگاه اطلاع‌رسانی نهرین (www.nahrainnet.net). 1390/1/30

²⁷⁸. پایگاه اطلاع‌رسانی هایلیان، پیشین، 1389/7/28

بخش دوم:

عملیات مرصاد

فصل اول:

بسترهای شکل‌گیری عملیات مرصاد

گفتار اول : عملیات‌های «ارتش آزادی بخش» ؛ بستر روانی و نظامی عملیات مرصاد

«ارتش آزادی بخش» که محصول نویدی سازمان مجاهدین از براندازی نظام جمهوری اسلامی از طریق ترورهای کور و یا هدفدار بود، عملیات‌های عمدتاً کوچک و ایذائی - و البته متعدد - خود را علیه کشور آغاز نمود. این عملیات‌ها بیش از آنکه برون‌دادی حقیقی و نظامی داشته باشد، با هدف دستاوردهای تبلیغاتی آن صورت می‌گرفت. در حقیقت سال 1366، مقطع تلاش سازمان مجاهدین برای اثبات و معرفی ارتش نوپای خود به صدام و غرب، با هدف جلب حمایت‌های بیشتر آنان بود.

هرچند ارتش سازمان، در بین پنجاه لشکر تا بن دندان مسلح صدام که تحت حمایت 44 کشور بود و زنه‌ای به شمار نمی‌رفت اما قساوت قلب، تسلط بر زبان فارسی و توانایی نفوذ اطلاعاتی به درون نظامیان جمهوری اسلامی از ویژگی‌های سازمان بود که عراق از آن بهره می‌جست.

1. سلسله عملیات‌های سال 1366

سازمان در این سال در ده‌ها عملیات ایذایی شرکت جست. رژیم بعث در تلاش تبلیغاتی سازمان در بزرگ‌نمایی این حرکات با منافقین همکاری تام نمود و حتی توفیقاتی که محصول کار خود عراقی‌ها بود را به نام سازمان اعلام می‌کرد.

در تبلیغات سازمان اخبار وقوع عملیات‌های نظامی متعددی توسط ارتش آزادی‌بخش اعلام می‌گردید که هرگز رخ نداده بود و هیچ‌گاه در هیچ یک از گزارش‌های جمهوری اسلامی به ثبت نرسیده است. در پایان سال 66 سازمان بیلان کار ارتش خود را به این شرح اعلام نمود: 99 رشته عملیات و وارد ساختن 9300 تن تلفات به نیروهای ایران و گرفتن 860 تن اسیر! . اما مجموع گزارش‌های نیروهای نظامی در سال 66 نشان می‌دهد که از تیر تا دی ماه آن سال، ارتش سازمان کمتر از 40 مورد عملیات انجام داده بود و تلفات وارده به نیروهای ایران نیز کمتر از یک صدم آمار اعلامی سازمان بوده است.²⁷⁹

2. عملیات آفتاب

این عملیات برای اول فروردین سال 1367 در اطراف شوش برنامه‌ریزی شده بود، اما درگیری دو تن از نیروهای شناسایی سازمان و دستگیر شدن وی توسط نیروهای ایرانی منجر به تردیدهایی پیرامون لو رفتن احتمالی عملیات و تعویق یک هفته‌ای آن شد. نهایتاً این عملیات در 8 فروردین آغاز شد. در نیمه شب هشتم فروردین در منطقه مرزی فکّه، عملیاتی از سوی ارتش عراق و ارتش سازمان، صورت پذیرفت که از طرف منافقین آفتاب نام گرفت. هدف عملیات انهدام لشکر واقع در منطقه شوش بود. عملیات با گلوله باران سنگین توپخانه عراق در منطقه آغاز گشت و نیروهای سازمان توانستند با استفاده از همین شلوغی فضا، نیروهای خط پدافندی را دور زده خود و آنرا موقتا تصرف کنند. آنان پس از به آتش کشیدن منطقه در حوالی ظهر، با برجای گذاردن تلفات زیاد و البته به غنیمت بردن ادوات، مجبور به فرار شدند.

همین موفقیت چندساعته‌ی سازمان، خوراک تبلیغاتی فوق‌العاده‌ای را برای دستگاه پروپاگاندای آنان فراهم نمود. منافقین که همواره از کاه، کوه می‌سازند از تلفات چندهزار نفری لشکر 77 گفتند:

«تلفات وارده به لشکر 77 خراسان 3500 تن کشته و مجروح و 508 اسیر، از طرف سازمان اعلام شد... سازمان مجاهدین (ارتش آزادیبخش) توانست با همراهی و همکاری ارتش کشور دشمن (عراق) کاری را که آن ارتش نتوانسته بود بر علیه کشور ایران عملی سازد، انجام دهد و یکی از لشگرهای زیده رژیم ایران را به نفع طرف عراقی از کار بیاندازد... رجوی در نشستی در همین رابطه گفت «این سربازان مانع ورود ما به خاک ایران برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی» هستند و باید از سر راه کنار زده شوند».²⁸⁰

در خصوص زمینه، اهداف و خروجی عملیات آفتاب نکات زیر قابل ذکر است:

«1. عملیات آفتاب پیش از هر چیز ضرورت خود را از احیا روحی و روانی و بازسازی نیروهای منفعل و بعضاً مسئله دار سازمان عاریه می‌گیرد. رهبری مجاهدین در آغاز فاز نظامی در اوایل سال شصت بر سرنگونی جمهوری اسلامی در استراتژی کوتاه مدت تاکید دارد. اما محاسبات رجوی نه تنها در واقعیت بیرونی جواب نمی‌دهد که بعضاً او را با چالشهای جدی از سوی اعضای شورا و مجاهدین روبرو می‌کند. در واقع خط انتخاب عراق و متعاقب آن انجام عملیاتی از نوع آفتاب پاسخ

ناگزیری است از سوی رجوی مبنی بر این که راه حل استراتژیک سرنگونی با تاسیس ارتش آزادیبخش وارد آخرین مراحل خود شده است. رجوی از این طریق با دادن امید دوباره به اعضا تلاش می کند خود را از فشار روانی ناشی از شکست در فاز جنگ چریکی شهری بیرون بیاورد

2. حمایت نظامی و نفراتی مجاهدین از سوی عراق در این مقطع برای برون رفت رجوی از بن بستهای ناگزیر از اهمیت خاصی برخوردار بود. این شرایط به رجوی کمک می کرد تا با اتکا به نیروهای نظامی عراق این توهم را نزد هواداران خود دامن بزند که مسئله سرنگونی با راه حل تازه به دلیل حمایت یک نیروی مکانیزه در آینده نزدیک محقق خواهد شد.

3. تشدید شرایط جنگی از سوی دیگر به سازمان این امکان را می داد تا به عنوان یک فاکتور تعیین کننده کماکان بر چشم انداز سرنگونی تاکید مضاعفی داشته باشد. دستاوردهای نصف و نیمه سازمان در عملیات کوچک در نوار مرزی ایران و عراق که عمدتاً با حمایت لجستیکی و نفراتی عراق به دست آمده بود دست رهبری را در انجام عملیات مشابه از نوع آفتاب با شعاع عملیاتی وسیع تر باز گذاشته بود.²⁸¹

4. ورود کامل سازمان مجاهدین به جنگ کلاسیک با کشور خود، دوشادوش رژیم صدام، موجی از نفرت را در میان مردم از سران سازمان بوجود آورد و سوالات بیشتری را در برابر اذهان اعضای «مسئله دار» سازمان قرار داد.

5. اما مهمترین خروجی عملیات آفتاب آن بود که تبلیغات کر کننده سازمان در بزرگنمایی این عملیات و توسل به آمارهای دروغین حتی خود آنان را فریفت و زمینه را برای عملیات‌هایی گسترده‌تر فراهم نمود.

بازتاب عملیات آفتاب در نشریه سازمان مجاهدین

مروری بر چگونگی برداشت سران سازمان از این عملیات و نوع انعکاس آن در نشریه رسمی این گروه می‌تواند رهنمون حلقه رابطی باشد که سازمان را از یک سلسله عملیات نسبتاً سطحی به عملیات بزرگ مرصاد سوق دهد.

در شماره 434 نشریه مجاهد می‌خوانیم:

« در این عملیات 508 تن از نیروهای رژیم به اسارت ارتش آزادیبخش در آمدند که افسران متعددی از ارتش و ژاندارمری تحت امر خمینی در میان آنها بودند.»

«موفقیت چشمگیر در این عملیات باز هم نوید عملیات بزرگتر، سلاحهای جدیدتر و سازمان رزم تازه تری را برای ارتش آزادیبخش به همراه داشت.»

«تمام نتیجه گیریهای فوق یک پیام فوری برای ارتش آزادیبخش داشت و آن از دست ندادن زمان و ضرورت آمادگی سریع برای عملیات بزرگتر بعدی بود.»

این تبلیغات درحالی است که عضو سابق گروهک منافقین که هجده سال زندگی در قرارگاه اشرف را دارد می گوید:

« - عملیات آفتاب اولین عملیاتی بود که تیپ ها و دسته های سازمان وارد صحنه درگیری شدند. البته عملیات آفتاب بیشتر به منظور انجام شناسایی از محل عملیات بعدی یعنی چلچراغ صورت گرفت که قرار بود در مهران انجام شود. من از یک ماه قبل در واحد توپخانه مستقر شدم. شب قبل از انجام عملیات، تعداد زیادی کاتیوشا و توپخانه عراق هم اضافه شدند و همزمان با هم شروع به شلیک کردیم تا نیروهای سازمان بتوانند وارد شوند. نیروهای ایران تا ساعت 4 صبح مقاومت می کردند و این مقاومت طوری بود که فرماندهان عراقی به مسعود گفتند امکان ورود به مرز ایران نیست. ولی سازمان قبول نمی کرد. توپخانه عراق تا 2، 3 روز بدون وقفه شلیک می کرد.»

- سازمان اعلام کرد ما در این عملیات تعداد زیادی توپخانه داشتیم این حرف چقدر درست است؟

- این حرف دروغ محض است. من خودم آن زمان در توپخانه بودم. سه قبضه توپ 130 و سه تا هم 122 خودکشی داشتیم که یکی از توپ های 130 هم همان اول کار گیر کرد و با بقیه هم تنها یک روز و نیم توانستیم شلیک کنیم. اصلا تا آن زمان کسی در سازمان، آموزش توپخانه چندانی ندیده بود و آموزش ها بعد از عملیات فروغ تازه شروع شد که بحث مکانیزه کردن ارتش آزادیبخش پیش آمد. سازمان ید طولایی در بزرگ نشان دادن دستاوردهای خود دارد.»²⁸²

3. عملیات چلچراغ

²⁸² ناگفته های عضو سابق گروهک منافقین از هجده سال زندگی در قرارگاه اشرف، روزنامه مردم سالاری، ش 2023، 1387/12/11، ص 8

سران رژیم بعث و سازمان مجاهدین، سرمست از پیروزی در عملیات آفتاب، طرح حمله به شهر مهران را پی‌ریزی نموده و آن‌را در 28 خرداد 1367 - نخستین سال‌روز تاسیس ارتش آزادی‌بخش - اجرا کردند. عملیات چلچراغ بسان «آفتاب» از ابتدای شب و با آتش سنگین توپ‌خانه ارتش عراق آغاز شد. سازمان در این زمان به ادواتی بسیار مجهزتر از عملیات آفتاب بود. پس از پیروزی در «آفتاب»، کمک‌های نظامی قابل توجهی از طرف صدام حسین به پادگان اشرف سرازیر شد. ارتش مجاهدین برای رسیدن به توان یک تیپ کلاسیک به زرهی‌های "کاسکاول برزیلی"، "ام.تی.ال.بی روسی"، "بی.ام.پی.وان روسی" و پدافند هوایی 14.5 م.م، 23 م.م و موشک سام 7 و توپ زمین به زمین 122 م.م بلژیکی، موشک انداز 107 م.م و تفنگ 106 م.م مسلح شد. سرویس و نگهداری و آموزش تمامی این وسایل از طرف مستشاران نظامی صدام حسین در تعمیرگاه زرهی و 2 قسمت دیگر پادگان اشرف انجام می‌شد.²⁸³

برای انجام عملیات چلچراغ، مجاهدین نیازمند رسیدن به توان یک تیپ کلاسیک پشتیبانی شده بودند. برای رسیدن به این خواسته، درخواست ادوات نظامی به استعداد چند تیپ کلاسیک را از صدام حسین کرده بودند.³ بار ملاقات مسعود رجوی با صدام حسین در این دوران و چانه زدن برای دریافت تجهیزات بیشتر او را به خواسته‌هایش رساند.²⁸⁴

راستگو در کتاب خود و در بخش مربوط به «چلچراغ» می‌نویسد:

«... از چهار محور به شهر مرزی مهران واقع در جنوب غربی استان ایلام حمله بردند و آن شهر را تسخیر کردند. شهر مهران در طول جنگ ایران و عراق چندبار بین طرفین دست به دست شده و در آن تاریخ، خالی از سکنه بود. در این شهر به علت شدت آتش توپخانه عراقی‌ها، حتی یک ساختمان سالم نیز برجای نمانده بود.»²⁸⁵

طبعاً و به اذعان جانشینان سازمان، عراق گاه خنده‌آور در آمارها، مشی پایدار منافقین بوده و هست؛ به گفته سازمان بیش از 8000 تن از نیروهای ایران در این عملیات کشته و مجروح شدند. سازمان تعداد

²⁸³ جواد فیروزمند، گذری بر آسمان اشرف، پایگاه اطلاع‌رسانی آریا ایران

²⁸⁴ همان

²⁸⁵ راستگو، پیشین، ص 398

کشته شدگان خود را 68 تن گزارش می‌کند.²⁸⁶ برخی از مقامات ایران پیش روی منافقین را ناشی از پشتیبانی ارتش عراق و استفاده از تسلیحات شیمیایی اعلام کرده‌اند.²⁸⁷

اما حضور منافقین در ایران همچون عملیات قبل بسیار کوتاه بود و آنان که از سوی خوراک تبلیغاتی خود را تامین نموده بودند و از سوی او واکنش قاطع جمهوری اسلامی در صورت بقا در منطقه اطمینان داشتند، با به آتش کشیدن پایگاه‌های برجای مانده به عقب گریختند.

تبلیغات سازمان در خصوص تصرف چند ساعته و حد اکثر یکی دو روزهی ویرانه‌های مهران قابل پیش بینی بود. سران سازمان در همان مدت کوتاه پیشروی، از خبرنگاران خارجی برای حضور در محل دعوت نمودند. به اذعان رجوی، منافقین، شادمان از پیش روی خود، شعار «امروز مهران، فردا تهران سرداند»²⁸⁸.

هادی شمس حائری از اعضای سابق سازمان در خصوص برون‌داد دو عملیات فوق اعتقاد دارد: «در تمامی این عملیات، دیده بانی و توپخانه ارتش عراق به کمک ارتش آزادی‌بخش می‌آمدند و آنها تعیین می‌کردند که از کدام نقطه باید حمله انجام شود و اساساً بدون حمایت عراق، عملیات غیر ممکن بود. این حملات اما از خاک دشمن و در بحبوحه‌ی جنگ ایران و عراق و قبل از اینکه نتایج و دستاوردهای مثبت سیاسی داشته باشد، تأثیر منفی روی مردم گذاشت و به ضد خود تبدیل شد و به علت نامشروع بودن نتوانست نیروهای نظامی و مردم ایران را به سوی خود جلب کند. این حملات اگرچه پیروزی‌های مقطعی و ناچیز نظامی در بر داشت، اما بهره‌های تبلیغاتی آن [به سود جمهوری اسلامی بود]»²⁸⁹.

جایگاه عملیات «چلچراغ» در بستر سازی «مرصاد»

²⁸⁶ همان

²⁸⁷ مجله تايم، چهارم جولای 1988

²⁸⁸ ن ک روزنامه مردم سالاری، پیشین، ص 8

²⁸⁹ هادی شمس حائری، مرداب (نسخه‌ی اینترنتی)، بی‌جا، بی‌تا، ص 57

تصرف موقت مهران که با پشتیبانی آتش سنگین ادوات رژیم بعث به انجام رسیده بود، سران سازمان را به صرافت تصرف کل ایران انداخت. سیری در تحلیل‌های اعضای سازمان در خصوص زمینه‌های عملیات «فروغ جاویدان»، نشان‌گر محوریت ثابت عملیات «چلچراغ» در بسیاری از این اظهارات است. سخنرانی خانم بتول سلطانی از سران سابق و رده بالای سازمان در میان جمعی از جدانشدگان سازمان مجاهدین خلق از جمله این اظهارات است:

«قبل از اینکه به خود عملیات [فروغ جاویدان] پردازیم لازم هست که مقدمه ای را اشاره کنم که در اون سال چی شد که رجوی رهبر این فرقه دست به چنین عملیاتی زد و تصمیم گرفت که این عملیات را آنهم با آن سرعت و ظرف یک هفته سازماندهی کند.

در آن سال‌ها جنگ بین ایران و عراق در جریان بود و بدنبال خوش خدمتی‌هایی که مشخصاً رجوی با تحمیل به نیروهاش و تشکیلاتش برای شخص صدام کرده بود بخصوص بعد از عملیات‌های آفتاب و چلچراغ که خیلی سر و صدا داد که 2000 اسیر و شعار امروز مهران فردا تهران و آنهمه به قول رجوی غنائم شخص رجوی اینطور تئوریزه کرد که ما که می‌توانیم با یک نیروی کم و محدود با پشتیبانی خالصانه‌ی صاحبخانه این دست آورد را داشته باشیم و برای ولو اینکه مدتی محدود شهر را به تصرف دربیاریم حتماً با وارد کردن همه چیز خودمان و کل توانمندی ارتش یک استان مرزی را تصرف کنیم و مزیتها را بر شمرد که ما فارسی زبان هستیم و صد روی صد این حرکت به یک قیام و شورش عمومی تبدیل شده و به سایر شهرها کشیده می‌شود و پایتخت سقوط می‌کند.

این بهترین فرصت است که ما هرگز بدست نمی‌آوریم اولاً رژیم در انزوای کامل بین‌المللی است دوم اینکه پس از هشت سال جنگ بنیه نظامی و روحیه نظامیانش درب و داغون است مردم ناراضی هستند و ... بنابراین بعد از جمع بندی عملیات چلچراغ به این نتیجه گیری رسید و در تدارک آن بود در جلساتی که اون موقع در رأس صورت می‌گرفت رجوی سعی می‌کرد که نظرات خودش را با بحث و گفتگو به دیگران تحمیل کند و به این نتیجه برساند که تصمیم گیری درست و بدست آوردن پیروزی همین عقیده ای است که شخص خود رجوی داره.²⁹⁰»

²⁹⁰ سخنرانی بتول سلطانی در جمع افرادی از جدانشدگان سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اطلاع رسانی بنیاد خانواده سحر، 31 اوت 2008

مسعود رجوی حتی پذیرش قطعنامه از سوی جمهوری اسلامی را محصول کار منافقین در «چلچراغ» می‌داند! او طی سخنانی با اغراق شگفت انگیز در خصوص این عملیات زمینه‌ی روانی را برای حمله سراسری فروغ جاویدان فراهم نمود:

«بعد از قبول قطعنامه از سوی ایران بود که سریعاً مسعود جلسه ای گذاشت و گفت باید تا یک هفته دیگر به ایران حمله کنیم؛ چرا که قبول قطعنامه از سوی جمهوری اسلامی نشان دهنده ضعف نیروهای ایرانی در جبهه های جنگ است و گفت ما مقصر بودیم که ایران قطعنامه را قبول کرد. چون وقتی ما در عملیات چلچراغ مهران را تصرف کردیم، شعار «امروز مهران، فردا تهران» سر دادیم و رژیم ایران ترسید که ما بتوانیم وارد تهران شویم و به همین خاطر سریعاً آتش بس را پذیرفت. بعد از این صحبت ها بود که سازماندهی جدید شروع شده و تیپ ها و لشکر های جدید تشکیل شدند»²⁹¹

گفتار دوم: سازمان مجاهدین خلق و رژیم بعث

عملیات مرصاد تقابل رزمندگان اسلام با مثلث منافقین، رژیم بعث و ایالات متحده بود که دواضع نخست، به عنوان مهره‌های عمل کننده، مستقیماً وارد کارزار شدند. از این رو در بستر شناسی این عملیات، بررسی پیوند اضلاع فوق با یکدیگر و بویژه پیوند سازمان مجاهدین با رژیم بعث و جایگاه آن در استراتژی کلان عراق که نهایتاً به عملیات مرصاد انجامید، ضروری می‌نماید.

بعد از سقوط صدام، در سال 1382، فیلم مذاکرات سرّی گروه رجوی و سران سازمان امنیت عراق، توسط گروهی از اعضای جداشده سازمان، در انگلستان منتشر شد. انتشار این فیلم‌ها که ضربه‌ی حیثیتی سنگینی را بر پیکر سازمان در ایران و نظام بین الملل وارد آورد، نشان داد که گروه رجوی از سال‌ها قبل به جاسوسی برای صدام مبادرت داشتند²⁹² و این‌گونه مشخص گردید که چرا سازمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی مقر اصلی و علنی خود را درست دیوار به دیوار سفارت عراق در تهران قرار داده بود.²⁹³

²⁹¹ روزنامه مردم سالاری، پیشین، 1387/12/11

²⁹² یکی از فیلم‌ها به تبادل اطلاعات به مسئولین استخبارات عراق در سال 1359 اختصاص دارد.

²⁹³ سازمان درست در روز 22 بهمن 1357 با تصرف ساختمان بنیاد پهلوی و ادامه اشغال آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این ساختمان را به مقر اصلی خود تبدیل کرد.

در یکی از فیلم‌های بسیار مهم که در برخی رسانه‌های بین‌المللی نیز انتشار یافت، جزئیات ملاقات سپهد صابر الذوری رئیس وقت سازمان استخبارات عراق و مسعود رجوی در سال 1991 فاش می‌گردد. این فیلم از مهم‌ترین اسناد غیر قابل انکاری است که خود به تنهایی، گواهی متقن در ماهیت سازمان مجاهدین خلق و جایگاه آن در استراتژی رژیم بعث می‌باشد. اینک به بازگویی بخش‌های از آن بسنده می‌کنیم:

«سپهد صابر الذوری: رئیس جمهور [صدام حسین] سلام‌های گرم خود را به شما ابلاغ نموده و از اینکه فرصت نشد با هم ملاقات کنید، عذرخواهی می‌کند. به هر حال او مایل است بین شما و ایشان ملاقاتی صورت بگیرد. ... [رئیس جمهور] از برادر مسعود و ارتش آزادی‌بخش تشکر کرد و از نقش ارزنده‌ای که این ارتش در سرکوب آشوب‌های گذشته انجام داد، قدردانی نمود. من جزئیات و نقش سازمان در این عملیات سرکوب را خدمت ایشان عرض کردم؛ گزارش لحظه به لحظه اقدامات شما را اطلاع می‌دادم. گفتم سازمان با توجه به امکانات اندکی که در اختیار داشتند و ما قادر نبودیم امکانات بیشتری در اختیارشان قرار بدهیم، کاری کرد که نه در حد و اندازه‌ی خودش، بلکه فراتر از آن بود. تعجب نمی‌کنم؛ این وضعیت رزمندگان و مبارزان است که همواره فداکاری‌هایی می‌کنند که از آنها انتظار می‌رود. در آن هنگام از رئیس جمهور درخواست کردیم که نامه تشکر را برای مسعود ارسال نماید؛ ولی رئیس جمهور گفت: این کافی نیست و باید با مسعود ملاقات کنم و حضوراً تشکر کنم. من هم به نوبه خودم از آقای مسعود بابت اطلاعات ذی‌قیمت که برای سرویس ارسال داشتید و فعالیت گسترده بین‌المللی و سیاسی که جهت رسوایی رژیم انجام دادید تشکر می‌کنم و بار دیگر به شما خوش آمد می‌گویم و بابت هر کوتاهی که از طرف ما صورت گرفته، عذرخواهی می‌کنم.

رجوی: (سیگار روشن می‌کند) در ابتدا می‌خواهم ضرورتاً روی یک مسئله تأکید کنم. از کلمات محبت‌آمیز رئیس جمهور، همچنین از خود شما [تشکر می‌کنم و این] بیشتر مرا خجل‌مند می‌کند... چیزی جز وظیفه خودمان انجام نداده‌ایم و نیاز نبود که رئیس جمهور، نامه تشکرآمیز به من بدهد. شما بهتر می‌دانید که چه ماجراهایی بوده و در چه نقطه دقیقاً مادستمان را در دست هم گذاشتیم... سرنوشت ما واحد است، خون‌های ما در هم آمیخته [است]. می‌دانید که اینها تعاریف نیست؛ من توی دل خودم احساس می‌کنم کاش مشکلات سیاسی نداشتیم؛ آن مشکلات سیاسی که رئیس جمهور آن را کاملاً درک می‌کند،

آن مشکلاتی که مربوط به مرگ و زندگی ماست و کاش کمبودهای سیاسی نداشتیم و کاش کمبودهای نظامی نداشتیم تا می توانستیم وظیفه مان را در آنجا بهتر از این انجام می دادیم. فکر می کنم روابط بین ما و شما، بین ما و عراق چه دولت و چه حزب بعث و در رأس آن و سبیل آن آقای رئیس جمهور و از طریق دیگر مقاومت ایران و مجاهدین خلق و ارتش آزادی بخش، فقط روابط صرف سیاسی نیست. اصلاً این طوری قابل تفسیر نیست؛ فکر می کنم که یک برادری کامل است به نظرم برادرم هم از هیچ چیز مضایقه نمی کند؛ هر چیزی که علیه شماست، به طور طبیعی علیه ماست و بالعکس. امنیت ما و ضرباتی که می خوریم یک چیز است؛ هر دو می خوریم کما اینکه پیشرفت هایمان نیز یکی است. من به خوبی شرایط شما را درک می کنم؛ کمبودهایتان را نیز درک می کنم؛ فشارهای شدیدی را هم که روی شما هست، درک می کنم. متقابلاً قهرمانی رهبرتان و پایداری و صبرشان را درک می کنم و این را می فهمم که اگر غیر از حزب بعث و رئیس جمهور بود، امروز عراقی روی نقشه نبود. جنگی که شما کردید هیچ کس نکرده فشارهایی که روی شما هست، روی هیچ دولتی نیست. در مورد موضع خودمان فقط این جمله را می گویم: من در ذهن خودم و همان طور در قلب خودم، نمی توانم حساب مصالح و منافع خودمان را از شما جدا کنم؛ اینها دقیقاً درهم آمیخته است... واقعیت این است که منافع ما چفت و تنگاتنگ است. خواهش می کنم سلام مرا به آقای رئیس جمهور برسانید. هیچ نیاز به لطف ایشان نیست و از طرف من به ایشان بگویید: درخانه تو بودیم، هستیم و خواهیم ماند تا آنجایی که در توان ما هست.»

پس از تعارفات طولانی و چاپلوسی های متقابل بین رجوی و صابر الدوری که تنها به بازگویی بخشی از آن پرداختیم، بررسی منافع و همکاری های مشترک میان سازمان مجاهدین خلق و رژیم بعث عراق مورد بحث طرفین قرار می گیرد.

نخستین محور، اوضاع داخلی عراق و قیام کردهای عراق علیه رژیم صدام بود که با نسل کشی و سرکوب خونین توسط منافقین به پایان رسید. رجوی و عوامل وی در کمتر از یک هفته بیست هزار کرد عراقی را قتل عام نمودند:

«صابر الدوری: ... ما یلم برادر مسعود بداند که ما و شما نقش بسزایی در سرکوب آشوب های اخیر داخلی داشتیم و در کنار یکدیگر علیه آشوبگران جنگیدیم و آشوب را الحمدلله با شکست رو به روستا خیم و سرکوب نمودیم... در روزهای نخست این آشوب ها، تحرک سریع نیروها و یگان ها

از جنوب به طرف مناطق آشوب زده و شهرهایی که آشوبگران در آن دست به آشوب زدند ، ما را قادر ساخت تا شهرهای جنوب را از این عناصر پاکسازی نماییم و این امر به ما در سایر شهرها نیز کمک کرد... ما توانستیم این طرح را شکست دهیم... می خواهم به برادر مسعود اطمینان دهم که توطئه شکست خورده و وضعیت داخلی عراق اطمینان بخش است.»

محور دوم بحث اوضاع جمهوری اسلامی ایران به عنوان دشمن مشترک طرفین بود. در این بخش اهداف نهایی و برنامه‌های مشترک در مقابله با ایران مورد گفتگوی طرفین قرار می‌گیرد:

«رجوی: ... آنچه به اوضاع داخلی ایران برمی‌گردد، این است که می‌دانم چه قدر رژیم با شما ضدیت دارد... ظاهراً رژیم [امام] خمینی تمام سرمایه‌گذاریش را کرده است. آیا اکراد در این برنامه ریزی‌ها نقشی داشته‌اند؟»

صابر: پیش از این چندین بار شنیدیم که مسئولین اکراد از آمریکایی‌ها گلایه می‌کردند که چرا به وعده‌ی خود عمل نکرده‌اند... شما خدماتی بالاتر از سطح امکانات موجودی که دارید ارائه داده‌اید و حتی رئیس‌جمهور در یکی از این دیدارها به من گفت... «به مسعود بگو ما هرچه داریم با هم تقسیم می‌کنیم» رجوی: ... من هفت آلبوم می‌دهم خدمتان که مربوط به داخل و مربوط به رژیم ایران است چیزهایی که علیه ما نوشته شده؛ به خاطر عملیات ماه مارس [1991 علیه کردها و شیعیان جنوب عراق]، در آمریکا و اروپا... ما را در یک کرنر گیر آورده بودند و می‌خواستند از نظر سیاسی خفه‌مان کنند... حرفشان این است که شما مجاهدین خلق ایرانید یا مجاهدین عراق و حزب البعث و آقای رئیس‌جمهور [صدام حسین] ... ما به هرچه داشتیم و هر کاری که در عراق کردیم و خواهیم کرد افتخار می‌کنیم؛ چون معلوم است که هدف توطئه‌ها همه تأسیس حکومت اسلامی در عراق است چیزی که رژیم می‌خواهد؛ و همچنین انهدام ما. این هدف اعلام شده رژیم است. ...

صابر: در ابتدا [بگویم] که من با برادر مسعود اختلاف نظری ندارم. ما در یک مسئله مشترکی قرار داریم و باید همدیگر را خوب درک کنیم. این کلیدی است که ما را به آن چیزی که باید به آن برسیم می‌رساند و همانا تحقق اهداف مشترک ماست که عبارت است از شکست توطئه‌ها از یک سو و سرنگون کردن رژیم ... از سوی دیگر. من کاملاً با برادر مسعود موافق هستم و قبول دارم تلاشی که بایستی سازمان و ارتش آزادی بخش و شورای ملی مقاومت انجام بدهند خیلی زیاد است؛ یعنی بار آن خیلی سنگین

است... رزمندگان ما بخشی از ملت محسوب می شوند و من کاملاً نسبت به آنچه شما گفتید اقناع هستم. ... رجوی: ... دومین و مهم ترین مطلب من در این جلسه علایق ماست؛ منظورم سطح رابطه سیاسی فی مابین است که این را لا به لای موضوع تشریح می کنم. ما دوست شما هستیم و می خواستیم کاری را که از دست ما بر می آید، برایتان انجام بدهیم؛ منتها می خواستیم موازی هم باشیم؛ یعنی درحالی که مشکل شما رعایت می گردد، در عین حال می بینیم برای مشکل ما چه راه حلی پیدا می شود... بعد از آتش بس خودتان هم بودید، آقای رئیس جمهور به من گفت: راجع به آینده سازمان نگران نباش؛ ما شما را مثل یکی از اعضای فرماندهی حزب بعث در جریان می گذاریم این عین جمله ایشان است. خوب، شما هم ما را مثل یکی از اعضای «قیاده قطریه» [فرماندهی حزب بعث] در جریان اوضاع ایران قرار بدهید.

... وقتی که استاد طارق عزیز به من گفت که رادیو شما نمی گذارد روابط ما با رژیم ... شکل بگیرد، ما درفاصله 24 ساعت کلیه رادیوهای خودمان حتی ایستگاه ها و فرستنده های کوچک را نیز قطع کردیم، ولو شما از ما نخواستید؛ اما رادیوهای گروه های دیگر کار می کردند.²⁹⁴

در ادامه رجوی که در فرقه ی خود به کمتر از پرستش خویش بسنده نمی نماید، ذلت و در یوزگی قدری توجه صدام را به غایت می رساند. کنار هم گذاردن این سخنان ذلیلانه ی رجوی و گلایه از بی محلی دوساله صدام به وی با تفرعن او در درون فرقه خود، گواه بیماری و تضادهای روحی وی می باشد:

«دو سال است که آقای رئیس جمهور را ملاقات نکرده ایم... من مشکلات شما را می فهمیدم و می فهمم و باز هم خواهم فهمید... اگر آن رابطه فی مابین ما این علاقه با آقای رئیس جمهور نباشد، پس من بی خود در عراق هستم این رابطه من با آقای رئیس جمهور حق من است. این حق را از لحاظ سیاسی نمی گویم. مطلقاً؛ بلکه از لحاظ عواطف و علقه ی شخصی، من خانه را با صاحب خانه می خواهم. اگر صاحبش را نبینم، چه فایده ای دارد؟! پس معنایش این است که تو بی خود در این خانه هستی. این رابطه من با آقای رئیس جمهور است. منظورم خلق مشکل سیاسی برای ایشان و دیدار علنی و درخواست لیست گونه نیست؛ صاحب خانه من است!! پس حق من است. ممکن است شما بگویید که مسئولان و اعضای فرماندهی حزب بعث هم این حق را ندارند؛ حق ندارند مزاحم آقای رئیس جمهور بشوند. شما چون عراقی هستید، اگر هم این طوری باشد، پس چرا من را از این حق محروم می کنید؟! این ادعای

اصلی من است. ... در طول یک سال گذشته می‌خواستم ایشان را ببینم ولی شما نگذاشتید. چرا؟ این حق من است.

صابر: برادر مسعود می‌خواهند همه ما را چون دستورات آقای رئیس جمهور را اجرا نکرديم، به زندان بیندازند!

رجوی: می‌خواهید برایتان قسم بخورم که بین العرب و العجم لایوجد شقیق صدیق نزدیک‌تر از همین مجاهدین خلق! چنانچه در میان عرب و عجم بگردید، هیچ دوستی به اندازه مجاهدین خلق پیدا نخواهید کرد. این را من بعد از پنج سال دارم می‌گویم. نمی‌خواستم بگویم که چرا با دوستان این طوری می‌کنید... من یک وقت مشخصی از شما می‌خواهم؛ به این راضی هستم؛ هفته‌ای یک ساعت از وقت شما برای من یک ساعتی که نصف آن ترجمه است. بنابراین برای دو هفته، دو تا یک ساعت ولو اینکه بنشینیم برای هم قصه بگویم؛ وگرنه مسائل ما حل نمی‌شود... اگر نه می‌روم قصر ریاست جمهوری، اعتصاب غذا می‌کنم! این تنها راه است».²⁹⁵

هفته نامه فرانسوی لوپوئن هم‌زمان با تاسیس ارتش آزادی‌بخش در سال 66 از حمایت‌های مالی صدام به سازمان منافقین گزارش داد:

«حکومت بغداد هر ساله مبلغ 500 میلیون فرانک به سازمان منافقین و رجوی کمک مالی می‌کند و 86 میلیون فرانک از این مبلغ به هزار عضو مقیم فرانسه اختصاص دارد. هریک از آنها ماهیانه 6 هزار فرانک دریافت می‌دارند».

هرچند صدام بعضاً از منافقین جهت انجام ماموریت‌های جنگی کوچک بهره می‌برد، اما مأموریت اصلی سازمان منافقین در جنگ عراق علیه ایران، جاسوسی و کسب اطلاعات بود. مأموریتی که همواره برای عراقیها فوق‌العاده ارزشمند بود. یکی از سران منافقین که در جریان عملیات مرصاد به اسارت رزمندگان پرتوان اسلام درآمد، در این باره می‌گوید:

«سازمان، جاسوسی برای عراق را وظیفه مهمی برای نیروهای خود می‌دانست و به همین خاطر ما از طریق شنود بی‌سیم، جابجایی و تحرکات و برنامه‌های نیروهای ایرانی را به عراقی‌ها گزارش می‌کردیم. همچنین تخلیه اطلاعاتی از طریق تلفن، کار دیگر ما بود، ما از خارج به نام بعضی افراد یا بعضی نهادها به

مراکز مختلف تلفن می‌زدیم و در مورد اعزام نیرو، وضعیت مختلف نظامی و اقتصادی، اطلاعات جمع می‌کردیم. همچنین ما در جریان بمباران و موشک‌باران شهرها، محل دقیق اصابت بمب و موشک و نتایج آنرا بدست می‌آوردیم. کار دیگر ما شناسایی مناطق عملیاتی بود، ما با پوشیدن لباس بسیجی خود را به مناطق استقرار نیروهای ایرانی نزدیک می‌کردیم و محل استقرار نیروهای ایرانی و مناطقی را که عراقی‌ها بهتر بتوانند در آنجا عملیات کنند، شناسایی می‌کردیم»²⁹⁶

به هر روی، توسل به سازمان مجاهدین خلق نیز نتوانست صدام را به اهداف خود در مقابله با انقلاب اسلامی ایران برساند، اما نجات حکومت صدام در مواجهه با قیام کردها را می‌توان بزرگ‌ترین کمک سازمان به رژیم بعث دانست.

گفتار سوم: سازمان مجاهدین و آمریکا در آستانه‌ی عملیات مرصاد

سران ایالات متحده در کنار دخالت‌های نظامی خود در بسیاری از مناطق جهان، از راه‌حلی کم‌هزینه‌تر نیز بهره می‌جویند که در آن، با تشکیل و یا حمایت گروه‌های تروریستی بومی، ضربات خود را بر دشمن وارد می‌سازند. حمایت آمریکا از منافقین به عنوان یکی از مخوف‌ترین فرقه‌های تروریستی جهان در سال‌های پایانی جنگ – که این کشور در موارد متعددی مستقیماً وارد کارزار با ایران شده بود- شکل جدی‌تری به خود گرفت. جالب اینجاست بحرانی که آمریکا از جانب ناتوانی در براندازی جمهوری اسلامی با آن مواجه بود تا حدی جدی گشت که سران و سناتورهای آمریکایی بی‌پروا از عواقب آن، علناً بر استفاده از منافقین تأکید می‌نمودند.

پیشتر پیوند ناگسستنی سازمان مجاهدین با غرب را بررسی نمودیم. این قسمت نیز با مروری کوتاه بر برخی مستندات و اظهارات مقامات آمریکایی، این ادعا که این کشور پشتوانه اصلی سناریوی عملیات مرصاد بوده است را کاملاً باور پذیر می‌نماید.

در سال‌های پایانی دفاع مقدس روزنامه فرانسوی لوموند گزارش داد:

«دولت آمریکا با سازمان منافقین دارای تماس‌هایی است. ریچارد مورنی در پاسخ به سوال یکی از نمایندگان مجلس آمریکا وجود این تماس را تأیید کرد. بی بی سی هم به نقل از وزارت خارجه آمریکا

²⁹⁶ اسماعیل منصوری لاریجانی، تاریخ دفاع مقدس، نشر اسلیمی، تهران، 1380، ص 237

ارتباط آمریکا با منافقین را تایید کرد. چارلز ردمن سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، هدف از این ملاقات ها را کسب اطلاع از اوضاع ایران اعلام کرد.²⁹⁷

در آستانه‌ی عملیات فروغ جاویدان و در تاریخ 30 خرداد 67 (20 ژوئن)، یکصد و سی و هشت تن از نمایندگان کنگره و 14 تن از سناتورهای آمریکایی طی نامه‌ای خطاب به «جورج شولتز» وزیر خارجه این کشور از وی درخواست نمودند:

«به رشد جنبشهای مقاومت داخلی ایران توجه کند... استفاده از سازمان مجاهدین که مقر آن در عراق است اکیدا توصیه می شود... آمریکا باید از سازمان مجاهدین که در عراق مستقر است حد اکثر استفاده را برای سرنگونی حکومت تهران بکند»²⁹⁸

سناتور « مروین دایملی » که به شدت نسبت به سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی تعصب داشت، پس از عملیات مهران، در تاریخ 6 تیر 1367 (یک هفته پس از نامه‌ی فوق الذکر) در جمع تظاهرات اعضای سازمان مجاهدین در واشنگتن شرکت کرد. وی در این تظاهرات، خطاب به شرکت کنندگان می-گوید:

« نباید دست از تلاش کشید. مطمئن باشید با کمی صبر و تلاش بیشتر به زودی از مهران تا تهران رژه خواهیم رفت.»²⁹⁹

نوار ویدئویی اظهارات سناتور « مروین دایملی » در اردوگاه اشرف برای منافقین پخش شد و سرمستی پیروزی در عملیات چلچراغ را مضاعف ساخت.

نقش پشت پرده آمریکا در این عملیات ابلهانه امری غیر قابل انکار است. مروری بر اظهارات مقامات و افسران وقت ارتش عراق، گواه حضور مثلث آمریکا، عراق و منافقین در عملیات تهاجم به ایران است:

«از صحبت‌ها دریافتیم که پشت پرده خبرهایی هست. زیرا آمدن منافقین با نقشه‌های نظامی و وسائل اطلاعاتی حاکی از این بود که حمله گسترده‌ای علیه خاک ایران - پس از مطالعه و بررسی همه جانبه ایران توسط گروه‌های اطلاعاتی - در پیش است.

²⁹⁷ نشریه امتداد، ش 42، تیر 1388 به نقل از: لوموند 24 آوریل 1987

²⁹⁸ همان، همچنین ن ک روزنامه جمهوری اسلامی 82/05/07

²⁹⁹ مجید مهربانی، تنگه‌ی بی‌بازگشت، روزنامه همشهری، 5 مرداد 1387

دولت آمریکا نسبت به آنچه فرماندهی ما در نظر داشت انجام دهد، کاملاً راضی و خشنود بود. تماس- های گسترده‌ای با دولت آمریکا برقرار شد و فعالیت قابل توجهی در این زمینه صورت گرفت. آمریکایی‌ها اعتقاد داشتند مرحله بسیار حساس و سرنوشت سازی در جنگ پیش آمده است و تلاش کردند ما را وادار به یک حمله بزرگ کنند که ارزش روزهای گذشته جنگ را داشته باشد.³⁰⁰

یکی از اعضا رده بالای منافقین که در جریان عملیات مرصاد توسط رزمندگان اسلام دستگیر شد، اذعان می‌دارد: چند روز قبل از تهاجم منافقین به کرد و اسلام آباد، یک عضو ارشد مرکزیت سازمان پس از نشستی با حضور مسعود رجوی و دوتن از افسران ارشد دایره استخبارات ارتش عراق، از بغداد به واشنگتن رفت و بعد از شرکت در جلسه خصوصی یکی از کمیسیون‌های کنگره آمریکا به عراق بازگشت و سه روز بعد عملیات منافقین آغاز شد.³⁰¹

گفتار چهارم: جایگاه عملیات «فروغ جاویدان» در استراتژی و اهداف منافقین

«جنگ تمام شد و بجای آن که رجوی خوشحال شود که مردم از این مصیبت نجات یافتند، عرق سردی بر پیشانی او نشست³⁰²»

هادی شمس حائری در این جمله از حقیقتی سخن می‌گوید که ثقل آن، چنان بر سازمان منافقین گران بود که خطرپذیری بزرگی چون حمله به سمت تهران را به جان خرید. بازتاب این تلخ‌کامی منافقین که مولود «مات شدن» در برابر اقدام ایران در پذیرش قطعنامه 598 شورای امنیت بود نه تنها در اظهارات حائری که در تمام خاطرات بجای مانده از منافقین نمودی واضح دارد:

«حدود سه هفته از عملیات تصرف مهران گذشته بود. روز 27 تیر ماه 1367 از طریق رادیوهای فارسی زبان مطلع شدیم که رژیم جمهوری اسلامی قطعنامه 598 شورای امنیت را رسماً پذیرفته است. جو تیپ با شنیدن این خبر متلاطم شد. هیچکس باور نداشت که روزی رژیم آتش بس را بپذیرد. رهبری سازمان به ما القاء کرده بود که رژیم آتش بس و صلح را نخواهد پذیرفت. مجاهدین پذیرش صلح از طرف رژیم جمهوری اسلامی را بمثابه طناب دار رژیم تحلیل کرده بود. مجاهدین در تئوریهای خویش مصرانه

³⁰⁰ بمب های فسفری و ترانه های غربی؛ عملیات مرصاد از نگاه دو افسر اسیر عراقی، روزنامه انتخاب، 1378/5/7

³⁰¹ ن ک روزنامه جمهوری اسلامی، 82/05/07

³⁰² شمس حائری، پیشین، ص 57

خواهان پایان یافتن جنگ بودند و معتقد بودند که مرگ رژیم با پذیرش صلح حتمی خواهد بود. ما که همیشه و در همه حال دم از صلح میزدیم و خواهان پایان یافتن جنگ بودیم و جنگ را نابود کننده حرث و نسل کشور میدانستیم. پس از شنیدن خبر آتش بس تلخی جام زهری را که (امام) خمینی سر کشیده بود در کام خود احساس کردیم و مانند یک شطرنج باز مات شدن خود را به چشم دیدیم. به جای اینکه به شادی بنشینیم عزا گرفته بودیم. در این نقطه بود که فهمیدیم تحلیل‌های رجوی چقدر غیر واقعی و ذهنی است. هواداران و افراد حاضر در قرارگاه سؤال می کردند حال تکلیف ما چه خواهد شد؟ پس از پذیرش آتش بس توسط رژیم همه ما حتی افراد رده بالای تشکیلات پی برده بودیم که صلح طناب دار مجاهدین است که خود را به قلاب جنگ ایران و عراق آویزان کرده است. این واقعه باعث شد که پرده از روی بسیاری مسائل که تا آن موقع پوشیده مانده بودند برداشته شود. از جمله آمدن مجاهدین به عراق تماماً زیر علامت سؤال رفته بود»³⁰³

بدون شک مسئله چرایی هجوم جنون آمیز سازمان مجاهدین به ایران و به تعبیری جایگاه عملیات «فروغ جاویدان» در استراتژی منافقین، از محوری ترین مباحث کتاب حاضر و سایر پژوهش‌ها در زمینه عملیات مرصاد می باشد.

این مبحث در کنار اهمیت آن، با مناقشات و مجادلات بسیار روبرو بوده است؛ چه آنکه اقناع مخاطبین این پژوهش‌ها در خصوص این سوال جدی که چگونه ممکن است سازمانی با بیست و سه سال سابقه فعالیت منظم و تشکیلاتی و مطالعات و آموزش‌های متنوع دست به چنین رفتار مهلکی بزند، کار ساده‌ای نیست. مسئله آن‌گاه پیچیده تر می گردد که به این امر نیز توجه نمایم که آمریکا و رژیم بعث نیز تمام قد در پشت این تصمیم ایستادند.

در این بخش و در راستای پاسخ به پرسش فوق برخی از اسناد بجای مانده و بویژه اظهارات بازماندگان سازمان در این خصوص را می‌کاویم. در این بازکاوی می‌توان بوضوح نقش پذیرش قطعنامه 598 شورای امنیت از جانب ایران را مشاهده نمود. در این مسیر چند محور در بستر سازی تصمیم سران سازمان منافقین در هجوم به ایران متمایز است که هر یک در رابطه‌ای تنگاتنگ با اقدام فوق الذکر جمهوری اسلامی ایران است.

1. تصوّر سیطره‌ی ضعف بر قوای جمهوری اسلامی

سران سازمان در کنار سرخوردگی از پذیرش قطعنامه 598 شورای امنیت از جانب ایران، این اقدام را نشأت یافته از ضعف ایران قلمداد نمودند. سازمان درحقیقت طرح حمله به ایران را بر پایه‌ی همین تحلیل غلط‌پیریزی نمود. همچنین به رغم پیامدهای ناگوار پذیرش قطعنامه از جانب ایران برای سازمان منافقین، این فرصت برای سران آن بوجود آمد تا با دامن زدن به فضای تبلیغاتی، به اعضای خود این گونه القا کنند که تا سقوط نظام تنها یک گام فاصله است. بدین ترتیب رجوی توانست تا هزاران تن از اعضا را برای این عملیات مهیا سازد. در ادامه برخی از مستندات تاثیر گذاری تصوّر فوق‌الذکر در بستر سازی عملیات مرصاد را بازخوانی می‌نماییم:

1-1 اظهارات اعضای سازمان

بتول سلطانی در جمعی از جادشدگان سازمان مجاهدین خلق می‌گوید:

« تحلیل رجوی این بود که این بهترین فرصت است که ما هرگز بدست نمی‌آوریم؛ اولاً رژیم در

انزوای کامل بین‌المللی است دوم اینکه پس از هشت سال جنگ بنیه نظامی و روحیه نظامیان در ب و داغون است مردم ناراضی هستند و ...

بنابراین بعد از جمع بندی عملیات چلچراغ به این نتیجه گیری رسید و در تدارک آن بود در جلساتی که اون موقع در رأس صورت می گرفت رجوی سعی می کرد که نظرات خودش را با بحث و گفتگو به دیگران تحمیل کند و به این نتیجه برساند که تصمیم گیری درست و بدست آوردن پیروزی همین عقیده ای است که شخص خود رجوی داره.

صد روی صد تحلیل و ارزیابی اش این بود که پیروز می شویم و دولت سقوط خواهد کرد و این عملیات بدون عقب نشینی خواهد بود و ما به پیش می تازیم او می گفت که شما نمی دانید که رژیم در چه وضعیتی بوده که تن به آتش بس داده بطوری که حتی نتوانسته کتمان کند و گفته است که زهر آتش بس و اینکه الان بهترین موقع هست و ماهرگز در تاریخ چنین فرصتی بدست نخواهیم آورد و اگر نیرویم

لعنت تاریخ را به همراه خواهیم داشت و چون رژیم در انزوای کامل بین المللی هست هیچ مسئولیتی پشت این مرز گشایی و لشکر کشی نخواهد بود.³⁰⁴

هادی شعبانی، یکی دیگر از اعضای سابق سازمان که بیست سال در آن عضویت داشته است در این خصوص می گوید:

«بعد از قبول قطعنامه از سوی ایران بود که مسعود (رجوی) سریعا جلسه‌ای گذاشت و گفت باید تا یک هفته دیگر به ایران حمله کنیم چراکه قبول قطعنامه از سوی جمهوری اسلامی نشان دهنده ضعف نیروهای ایرانی در جبهه‌های جنگ است و گفت که ما مقصر بودیم که ایران قطعنامه را قبول کرد چون وقتی ما در عملیات چلچراغ، مهران را تصرف کردیم، شعار «امروز مهران، فردا تهران» سر دادیم و رژیم ایران ترسید که ما بتوانیم وارد تهران شویم و به همین خاطر سریعا آتش بس را پذیرفت. [!!!] بعد از این صحبت‌ها بود که سازماندهی جدید شروع شده و تیپ‌ها و لشکرهای جدید تشکیل شدند. بعدها مسعود عنوان کرد که در یک طرح هماهنگ با ارتش عراق قرار شده بود آنها (نیروهای عراقی) از جنوب به ایران حمله کنند تا ما بتوانیم به راحتی از سمت غرب پیشروی کنیم»³⁰⁵

نمونه دیگری از این نوع تحلیل اشتباه را می توان در سخنان منوچهر هزارخانی، یکی از اعضای شورای مقاومت ملی در مصاحبه اش با روزنامه اونیتا ارگان حزب کمونیست ایتالیا مشاهده کرد. وی در تشریح اوضاع ایران پس از پذیرش قطعنامه گفته بود: «شکی نیست حال دیگر تمامی شرایط داخلی و بین المللی برای سقوط رژیم فراهم هستند.» وی در پاسخ به سؤال خبرنگار مبنی بر اینکه علایم یک قیام احتمالی و یا سرنگونی رژیم کدامند پاسخ داد: «به لحاظ نظامی ارتش آزادی بخش ملی عملیات متعددی صورت داده تا عمق بیش از صدکیلومتر در ایران نفوذ کرده است. صدها تن از سربازان ارتش رژیم ایران به خاطر پیوستن به ارتش ما گریخته اند. همچنین بسیاری از آنهایی که به اسارت درآمده بودند به صفوف ما ملحق شدند...»³⁰⁶

³⁰⁴ سخنرانی بتول سلطانی در جمع افرادی از جدانشدگان سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اطلاع رسانی بنیاد خانواده سحر، 31 اوت 2008

³⁰⁵ گفتگوی هادی شعبانی، خبرگزاری فارس، 87/05/04

³⁰⁶ . علی سلطانی، پایان یک توهم، روزنامه ایران، 1384/5/4

1-2 تحلیل رجوی از اوضاع ایران در آستانه عملیات مرصاد

مروری بر اظهارات مسعود رجوی پیش از آغاز حمله به ایران، گواه فاصله‌ی ژرف تحلیل وی از اوضاع ایران با حقایق دارد؛ فاصله‌ای که نهایتاً موجبات نابودی تقریبی سازمانش را به همراه داشت.

وی در جلسه‌ی توجیهی عملیات خطاب به اعضا می‌گوید:

«اگر ما به تحلیل‌هایی که در مورد رژیم داشته‌ایم معتقد هستیم زمان مناسبی برای ما به وجود آمده است. ما در تحلیل از جنگ گفتیم که رژیم در منتهای ضعف حاضر به توقف جنگ می‌شود و دلیل قبول قطعنامه از طرف آنها هم همین است. ما نباید این فرصت تاریخی را از دست بدهیم. باید حمله کنیم و کارش را یکسره کنیم. رژیم دیگر نیروی جنگی لازم را ندارد و نمی‌تواند نیروی جبهه را تأمین کند؛ مثلاً عراق در همین چند عملیاتی که کرده است به راحتی توانسته مناطقی را پس بگیرد و هر چه خواسته جلو رفته است. «فاو» را گرفته و جزایر مجنون و چند نقطه دیگر را با چند ساعت جنگ باز پس گرفته است؛ تمام لشگرها و نیروهای رژیم در حملات عراق ضربه کاری خورده و پراکنده هستند و یارای مقابله با ما را ندارند. پس هم از لحاظ نظامی تعادل خود را از دست داده است و هم از لحاظ سیاسی در انزوای بین‌المللی قرار دارد.

البته روی لشگر 84 و 88 شناسایی انجام داده‌ایم؛ اگر موقعیت سیاسی مثل قبول قطعنامه 598 شورای امنیت از طرف ایران پیش نمی‌آمد شاید فقط در همان جا (کرمانشاه) عمل می‌کردیم، ولی حالا ایران خیلی ضعیف شده است و ما یک راست می‌رویم تهران را می‌گیریم. باید بدانید که ما از قبل تصمیم انجام این عملیات بزرگ را داشتیم و می‌خواستیم آن را دیرتر انجام دهیم اما پذیرش قطعنامه کار ما را تسریع کرد؛ یعنی به دلیل شرایط سیاسی جدید مجبوریم یکی دو ماه آن را زودتر انجام دهیم».³⁰⁷

رجوی بعد از قبول قطعنامه از سوی ایران می‌گوید:

«رژیم در پایین‌ترین حد ضعف و در حال فروپاشی است و باید سریع حمله کرد و اجازه نداد که رژیم دوباره جان بگیرد و گرنه در عراق خواهیم سوخت»³⁰⁸

این تحلیل را می‌توان در سخنان مسعود رجوی در مصاحبه با رادیو صدای مجاهد نیز ردیابی نمود. او تحلیل خودش را از اوضاع جمهوری اسلامی ایران پس از پذیرش قطعنامه 598 اینگونه بیان می‌کند:

³⁰⁷ سازمان مجاهدین خلق...، پیشین، صص 307 و 308

³⁰⁸ شمس حائری، پیشین، ص 58

«جنگ در طول این سالها مهمترین نقطه تنگنای این رژیم و چسب اصلی و اساسی قطعات آن بوده است. [پس] وقتی که ناگزیر به خاتمه جنگ شده است که رو به اضمحلال است.» او در ادامه می افزاید: «رژیم در پرتگاه سقوط است، یعنی در حالت بی وزنی است، جنگ را برای این ادامه می داد که بسیاری از مسائل سرباز نکند و حالا آن مسائل و آن بحران ها یکی پس از دیگری سر باز می کنند. خلاصه می کنم که رژیم در موقعیتی بسیار بحرانی است، نقطه اتکای و روحش را که جنگ بوده از دست داده است و در مسیر فروپاشی و سرنگونی محتوم است.»³⁰⁹

بنابراین تصور ناصواب سازمان مجاهدین در خصوص سیطره‌ی ضعف بر ایران و نظام مقدس جمهوری اسلامی را می‌توان از اهم مواردی دانست که در بستر سازی عملیات مرصاد نقش آفرینی نمود.

2. تاثیر پذیری از عملیات‌های چلچراغ و آفتاب

در فصل گذشته و در بازخوانی عملیات‌های چلچراغ و آفتاب تاثیرات آن بر تصمیم گیری سران سازمان منافقین در حمله به ایران را بررسی نمودیم. به طور خلاصه باید اشاره داشت که برخی دستاوردهای این اقدامات محدود، فراتر از ظرفیت روحی منافقینی بود که سالها با شکست در عرصه‌های گوناگون تحقیر شده بودند. لذا سران سازمان پس از این عملیات‌ها - به رغم وارد آمدن تلفات بر سازمان - بوضوح تعادل روانی خود را از دست داده و با بزرگ‌نمایی و اغراق گویی در این دستاوردها، اشغال چند ساعته شهر کوچک و خالی از سکنه مهران را بسان فتح کل ایران ارزیابی نمودند. بتول سلطانی در این خصوص می‌گوید:

«در آن سالها جنگ بین ایران و عراق در جریان بود و بدنبال خوش خدمتی‌هایی که مشخصا رجوی با تحمیل به نیروهاش و تشکیلاتش برای شخص صدام کرده بود بخصوص بعد از عملیات‌های آفتاب و چلچراغ که خیلی سر و صدا داد که 2000 اسیر و شعار امروز مهران فردا تهران و آن‌همه به قول رجوی غنائم. شخص رجوی اینطور تئوریزه کرد که ما که می‌توانیم با یک نیروی کم و محدود با پشتیبانی خالصانه صاحبخانه این دستاورد را داشته باشیم و برای ولو اینکه مدتی محدود شهر را به تصرف دربیاریم. حتما با وارد کردن همه چیز خودمان و کل توانمندی ارتش یک استان مرزی را تصرف کنیم و مزیتها را بر

³⁰⁹. علی سلطانی، پایان یک توهم، روزنامه ایران، 1384/5/4

شمرده که ما فارسی زبان هستیم و صد روی صد این حرکت به یک قیام و شورش عمومی تبدیل شده و به سایر شهرها کشیده می شود و پایتخت سقوط می کند.³¹⁰

ارتباط روانی این عملیات‌ها با مرصاد، در سخنان رجوی در نشست توجیهی نیز نمود یافت. وی در جملات بلاهت آمیز خود می گوید:

« البته در عملیات چلچراغ یک نفر به کمک شما آمد و آن حضرت علی (ع) بود که به شما کمک کرد و این بار هم حضرت محمد (ص) و امام حسین (ع) به کمک شما می آیند (!!!)³¹¹ »

3. تصور جدایی مردم و نظام جمهوری اسلامی

منافقین برآن بودند که مردم در نتیجه طولانی شدن جنگ دچار خستگی و فرسایش روحی شده و به همین خاطر از عملیات آنان استقبال خواهند نمود. این برداشت که بیشتر پهلو به طنز می زند از محوری-ترین عامل‌هایی بود که سران سازمان روی آن حساب باز کرده و اساس عملیات خود را بر آن بنا نهادند. عباراتی از قبیل «پیوستن مردم»، «خستگی مردم»، «مشروعیت نظام» و ... به وفور در تحلیل‌ها و تبلیغات سازمان در مقطع مورد بحث یافت می شود.

براساس استراتژی سازمان مجاهدین شهرها گروه گروه به آنان خواهند پیوست و همین گونه تا تصرف تهران پیش خواهند رفت. شاید در مقام انتزاع باور این همه حماقت دشوار بنماید اما با مروری بر جملاتی که در نشست توجیهی قبل از عملیات در این خصوص رد و بدل شد می توان به زوایای این برداشت وقوف یافت که چگونه کوچک ترین گرایش به واقعیات کشور، در میان امواج سفسطه، محو می گردد؛

«[رجوی رو به حضار:] آیا ما دیوانه نیستیم که می خواهیم چنین کاری بکنیم؟ آیا به نظر شما چنین کاری شدنی است و آیا احمقانه نیست؟ اگر کسی مخالفتی دارد بیاید و صحبت کند و کسی هم حق ندارد با او مخالفت کند.

[رجوی نشست و یک سیگار روشن کرد. در همین حین زنی از میان جمعیت بلند شد و دست خود را بلند کرد. همه حضار با تعجب به او نگاه می کردند.]

³¹⁰ سخنرانی بتول سلطانی در جمع افرادی از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اطلاع رسانی بنیاد خانواده سحر، 31 اوت 2008

³¹¹ سازمان مجاهدین خلق...، پیشین، صص 307 و 308

رجوی: پشت میکروفون بیا و حرف‌های خودت را بگو.

زن: من مخالف نیستم، اما اینکه می‌گویید مردم با ما هستند فکر نمی‌کنم چنین باشد. من و شوهرم چند شب قبل از خارج آمده‌ایم و خود من 4 ماه است که از ایران آمده‌ام. مردمی که من دیده‌ام با آنچه که شما می‌گویید تفاوت دارند. فکر نمی‌کنم آنها به ما کمک کنند. هیچ‌گونه جو سیاسی نظیر آنچه شما به آن اشاره می‌کنید در ایران به وجود نیامده است، چون خیلی‌ها در ایران هستند که حتی رادیو مجاهد را گوش نمی‌دهند و از مجاهدین هم به کلی بی‌خبرند. شما چطور انتظار دارید با اختناق شدیدی که وجود دارد چنین کسانی در تهران بلند شوند و از ما حمایت کنند؟

رجوی: درست می‌گویی و درست صحبت کردی ولی من الان تو را قانع می‌کنم. این نظر تو به 4 ماه پیش برمی‌گردد و الان ایران خیلی فرق کرده است. از آن گذشته تا ما شهری را آزاد نکنیم مردم با ما نخواهند شد. ما روی نیروی خومان حساب می‌کنیم. مردم در وهله اول نخواهند آمد و حتی ممکن است از ما بترسند و همانطور که گفتی بروند و درهایشان را ببندند؛ ولی وقتی که رفتیم و در کرمانشاه مستقر شدیم و مردم دیدند که تعادل قوا به سمت ما می‌چرخد یک قدم بیرون می‌گذارند و ما در شهر می‌گردیم و اعلام می‌کنیم که هستیم و آن وقت مردم جرأت می‌کنند درها را باز کنند و بعد جلو آمده از ما حمایت می‌کنند و ما هم کارها را به دست مردم می‌دهیم.

... البته اگر در این عملیات شکست هم بخوریم تأثیرش آن قدر هست که باعث برپایی قیام توسط مردم شود، چون رژیم وضعیتی ندارد که تا عید دوام بیاورد. ولی ما در وضعیتی مثل 30 خرداد قرار داریم و باید به این کار تن بدهیم. البته برای من تصمیم‌گیری در این مورد مشکل بود چون بهترین نیروها و نفراتی را که در سال‌های زندان با هم بودیم به داخل صحنه می‌فرستیم.

ما در این عملیات می‌خواهیم تمام سازمان و تمام ارتش آزادی‌بخش را به میدان جنگ ببریم. این، خودش ریسک بالایی دارد، چون جنگ دو وجه دارد؛ یا شکست یا پیروزی. در صورتی که شکست باشد موجودیت سازمان به خطر می‌افتد.

یک نفر از ته سالن: خون اشرف می‌جوشد، مسعود می‌خروشد»³¹²

بدین ترتیب اعضای سازمان که از سال‌ها قبل عقلانیت خود را در برابر رهبر فرقه‌ی خود قربانی نموده بودند به این باور رسیدند که مردم ایران برای ورود رجوی به عنوان یک منجی لحظه شماری می‌کنند! این شستشوی مغزی تاحدی با موفقیت به انجام رسیده بود که پس از کشته شدن مردم ایران در موشک باران-هایی که به زعمشان موجب خستگی مردم از جمهوری اسلامی می‌شد، به پای کوبی می‌پرداختند.

«تحلیلی به غایت به دور از واقعیت. شاهدان عینی این موشک باران‌ها، متفقا می‌گویند که این بمباران‌ها تنفر هر چه بیشتر مردم را از صدام و در کنار او از مجاهدین به دنبال داشته است. البته افراد سازمان، تحلیل رهبری مجاهدین را به صدق باور داشتند و به همین جهت وقتی موشکی به شهری اصابت می‌کرد، مانند یک عملیات نظامی خود، ابراز شادمانی می‌کردند و آن را گامی در جهت سرنگونی رژیم ایران می‌دیدند.»³¹³

هادی شعبانی - از اعضای سابق سازمان مجاهدین - در خصوص تصور اعضای سازمان از شرایط حاکم بر مردم ایران می‌گوید:

«همه ما فکر می‌کردیم که واقعا این طرح عملی است. مسعود می‌گفت نیروهای ایران دیگر انگیزه جنگیدن ندارند و مردم هم خسته شده‌اند و منتظر جرقه‌ای هستند تا علیه حکومت شورش کنند. حتی وقتی به او گفتیم در بعضی یگان‌ها کمبود نیرو داریم، مسعود می‌گفت نگران نباشید در اولین شهر که وارد شویم مردم به ما می‌پیوندند و کمبودها جبران می‌شود. از طرفی هم برای ما که با انگیزه مبارزه به سازمان پیوسته بودیم، این عملیات آخرین فرصت بود که بر اساس تصور و القانات سازمان، یا می‌کشتیم و پیروز می‌شدیم یا کشته می‌شدیم.»³¹⁴

4. محوریت «جنگ» در تمام استراتژی‌های سازمان مجاهدین

از آنجا که سران سازمان اطمینان داشتند که ایران هرگز بدون آنکه در جنگ با عراق در موقعیت شکست مطلق قرار گیرد، از پذیرش قطعنامه 598 شورای امنیت خود داری خواهد نمود و جنگ تا مدت-ها ادامه خواهد داشت، لذا تمام استراتژی‌های تبلیغاتی، مبارزاتی و جمع‌آوری کمک‌های مالی خود را بر

³¹³ ایران پرورش، عکسواره‌ای از فروغ جاویدان (نسخه‌ی اینترنتی)، پایگاه اطلاع‌رسانی هابیلیان (WWW.HABILIAN.COM).

1389/4/25

³¹⁴ گفتگوی هادی شعبانی، خبرگزاری فارس، 87/05/04

پایه‌ی جنگ بنیان نهاده بود. پر واضح است که براین اساس، اقدام غیر منتظره جمهوری اسلامی ایران تا چه حد معادلات منافقین را در ادامه راه برهم زد. راستگو در کتاب خود می‌نگارد:

«پذیرفتن قطعنامه سازمان ملل از طرف [امام] خمینی بالاترین شوک را به سازمان وارد کرد؛ چرا که سازمان اساس و بنیان ارتش خود را بر روی جنگ ایران و عراق سوار کرده بود. تحلیل سازمان به ویژه بعد از سال 60 این بود که حکومت اسلامی بدون جنگ سقوط خواهد کرد.»³¹⁵

علی اکرامی - از اعضای سابق سازمان - نیز در این خصوص می‌گوید:

«ابتدا باید برای فهم این تراژدی سیاه به این سوال پاسخ داد که چرا رجوی دست به عملیات فروغ به اصطلاح جاویدان زد. خودش در این رابطه چنین می‌گوید: ما در مقابل توطئه ارتجاعی - استعماری قرار گرفته ایم می‌خواهند با تحمیل آتش بس ما را برای سالیان درعراق قفل کنند و بگویند ما زائیده جنگ ایران و عراق بودیم پس باید این توطئه را درهم بشکنیم (مسعود رجوی نشست توجیهی فروغ جاویدان). اگر بخواهیم این صحبت‌های رجوی را به زبان ساده ترجمه کنیم خلاصه اش این است که با پذیرش آتش بس استراتژی ما که بر مبنای استفاده از شکاف جنگ ایران و عراق و استفاده از تمامی امکانات آموزشی - پرسنلی و سلاح و تجهیزات رژیم عراق پیا شده بود و در تحلیل هایمان هیچگاه باور نداشتیم که روزی میان این دو کشور آتش بس صورت گیرد به بن بست خورده است و باید همانند غریقی که در آخرین لحظات غرق شدن به هر خس و خاشاکی دست میزند با قسم و آیه دولت عراق راقانع کنیم چند روز دیگر مسئله را کش بدهد و از پذیرش آتش بس خودداری کند تا بلکه ما بتوانیم بختمان را که اکنون به ما پشت کرده بیازماییم.»

یکی دیگر از زنان جدا شده از سازمان در تحلیل خود اظهار می‌دارد:

«نهایتاً در 27 تیر ماه سال 67 [امام] خمینی قطعنامه 598 شورای امنیت را پذیرفت و در 29 همان ماه به گفته خود «جام زهر» را سرکشید. به دنبال این پذیرش، شرایط سازمان مجاهدین در عراق بسیار ملتهب شده بود. زیرا مجاهدین فقط از شرایط جنگی بین ایران و عراق و باز بودن مرزها می‌توانستند برای حمله استفاده بکنند.»

یکی از فرماندهان «ارتش آزادیبخش» مجاهدین، حرف دل رهبری سازمان را در قالب شوخی بیان می کرد که «در شرایط حاضر تنها کسانی که جنگ در مرزها را می خواهند، ما هستیم.»
طبیعی بود که بعد از قطعیت صلح، صدام دیگر اجازه حمله گسترده از مرزهای عراق به ایران را نمی داد و سوال اصلی برای مجاهدین [منافقین] این بود: «چه باید کرد؟»³¹⁶
کوتاه سخن آنکه، «حضور سازمان در خاک عراق منوط به وجود جنگ میان دو کشور ایران و عراق بود»³¹⁷ و از همین روی، سران سازمان به بهای به خطر گذاردن بقای خویش، تلاش نمودند تا با هجوم گسترده و کلاسیک به ایران از اتمام جنگ جلوگیری کنند.

5. تلاش سازمان مجاهدین برای بقا و پیش گیری از سرگشتگی

فارغ از تمام عواملی که زمینه ساز هجوم سازمان مجاهدین خلق به ایران شد، باید اشاره داشت که این اقدام سازمان پیش از آنکه حرکتی روبه جلو و با هدف دستیابی به دستاوردهایی نو باشد، تلاشی برای حفظ اصل موجودیت و بقا بوده است. به عبارتی پذیرش قطعنامه 598 شورای امنیت از جانب ایران چنان ضربه ای بر این موجودیت بود که رجوی حاضر بود تحت هر شرایطی به سمت تهران رهسپار گردد. بتول سلطانی از اعضای سابق مرکزیت سازمان می گوید:

«اما باز هم دلیل دیگر از شیادی این مردک این بود که در نشست توجیهی فروغ اضافه کرد که نتیجه این عملیات هر چه که می خواهد باشد ما باید برویم!! تنور تا داغ است باید نان را چسباند.
ما هرگز چنین فرصتی را بدست نمی آوریم و باید هر چه داریم در طبق اخلاص تقدیم به مردم کنیم.»³¹⁸

سردار ویسی از نگاه دیگری از تهدید موجودیت سازمان در این مقطع و تاثیر آن در شکل گیری عملیات مرصاد اشاره دارد:

«تحلیل داخلی خود منافقین در حمله به ایران این بود که با وجود پذیرش قطعنامه از سوی ایران این امکان وجود داشت که در توافقی بین دو کشور ایران و عراق این گروهک وجه المصالحه قرار گرفته و

³¹⁶ ایران پرورش، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی هایبلیان

³¹⁷ راستگو، پیشین، ص 400

³¹⁸ سخنرانی بتول سلطانی در جمع افرادی از جدانشدگان سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اطلاع رسانی بنیاد خانواده سحر، 31 اوت 2008

صدام به جای پرداخت غرامت آنها را به ایرانیان تحویل دهد و لذا سراسیمه و با این توجیحات که مردم از روحانیت خسته شده‌اند، ارتش ایران مستأصل شده و توان دفاعی در آن وجود ندارد و در نهایت اینکه مردم منتظر ورود آنها هستند، به ایران حمله کردند.³¹⁹

راستگو _ از اعضای سابق سازمان منافقین - در کتاب خود، ابعاد دیگری از این مسئله را بسط می‌دهد. بر اساس تحلیل وی، پایان یافتن جنگ از جهات مختلفی مساوی با اضمحلال سازمان بود و از همین روی رجوی برای بقای سازمانش دست به عملیات مذکور زده است. راستگو این جهات را این‌گونه بیان می‌دارد:

«با پایان گرفتن جنگ، سازمان دیگر مشروعیت حضور خود را در کشور عراق از دست داد. ضمن این که تمام تحلیل‌هایش در مورد رابطه جنگ با موجودیت حکومت اسلامی نیز غلط از آب درآمد. وضعی پیش آمده بود که سازمان باید به مردم و خانواده‌های شهدای [؟] سازمان حساب پس می‌داد. در ماده 3 قطعنامه 598 آزادی تمام اسرای جنگی دو طرف قرارداد قید شده بود. اجرای این ماده از مفاد قطعنامه 598 سازمان ملل، سازمان را با ریزش گسترده نیرو مواجه ساخت...»

از سویی بر اساس ماده 8 قطعنامه، ثبات و امنیت دو طرف قرارداد نیز مورد تاکید قرار گرفته بود؛ به بیانی دیگر هیچ یک از طرفین حق نداشت در امور داخلی طرف دیگر دخالت کند. مفهوم این ماده برای مسعود رجوی این بود که طرف عراقی دیگر اجازه نخواهد داد ارتش آزادیبخش از مرز عبور کرده و به خاک ایران حمله کنید. در واقع با پایان جنگ، رجوی تمام آرزوهای به قدرت رسیدنش را بر باد رفته می‌دید.

[همچنین] بر اساس برآورد سازمان، در صورت امکان فعالیت نیروهای ملی مذهبی از داخل رژیم، دیگر جایی برای سازمان در صحنه سیاسی ایران باقی نمی‌ماند؛³²⁰ به جز این که سازمان باید دلیل حضورش را در خاک دشمن در دوران جنگ ایران و عراق برای ملت جنگ زده ایران توضیح می‌داد.³²¹

³¹⁹ ناگفته‌ها از قطعنامه 598 و عملیات مرصاد، گفتگو با سردار ویسی، خبرگزاری ایسنا

³²⁰ به اعتقاد سازمان منافقین، نظام جمهوری اسلامی با بهره‌گیری از فضای جنگ توانسته بود، فضای تک‌صدایی را بر کشور حاکم کند و با پایان جنگ و باز شدن فضای سیاسی که منجر به فعالیت نیروهای ملی می‌شد دیگر مجالی برای بازگشت سازمان به عنوان اپوزیسیون وجود نداشت (ن ک راستگو، همان) اما این تحلیل از بنیان با اشکال مواجه بود. چه آنکه، به رغم حاکمیت فضای جنگ، نیروهای ملی از جمله نهضت آزادی تا مدت‌ها پس از استعفای دولت موقت در آبان‌ماه 1358، در عرصه‌هایی چون شورای انقلاب و مجلس شورای اسلامی حضور داشته و شدیدترین حمله‌های تبلیغاتی را علیه نظام جمهوری اسلامی در پیش گرفته بودند.

³²¹ راستگو، پیشین، صص 401 و 402

«ناچاری» و درماندگی سازمان و هراس از «فسیل» شدن در حدی آشکار بود که رجوی حتی در نشست توجیهی قبل از عملیات، به این مسئله اذعان می‌نماید:

«تصمیمی که ما گرفتیم تصمیم بسیار حساس و مشکلی بود و ما چاره‌ای جز عمل نداریم و اگر الان اقدام نکنیم فرصت از دست خواهد رفت زیرا بعد از اینکه بین ایران و عراق صلح شود ما در اینجا قفل می‌شویم و دیگر نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم و از لحاظ سیاسی تبدیل به فسیل می‌شویم. پس بایستی آخرین تلاش خودمان را هم بکنیم و یک بار دیگر کل سازمان را به صحنه بفرستیم و مطمئن هستیم که پیروزیم و از هم اکنون من این پیروزی را به شما و خلق قهرمان ایران تبریک می‌گویم».³²²

رجوی همچنین بعد از قبول قطعنامه از سوی ایران می‌گوید:

«رژیم در پایین ترین حد ضعف و در حال فروپاشی است و باید سریع حمله کرد و اجازه نداد که رژیم دوباره جان بگیرد و گرنه در عراق خواهیم سوخت».³²³

اظهارات مشابه ابریشم‌چی نیز گواه همین دغدغه سازمان و بستر سازی آن در عملیات مرصاد است: «لازم به یادآوری است که در تابستان سال 65 که بدنه سازمان به عراق منتقل شد، آقای «مهدی ابریشم‌چی» در طی یک نشستی که فیلم ویدئویی آن برای همه پخش شد، تحلیل آقای رجوی را به همگان اعلام کرد که ما باید در طی یک سال آینده کار را یک سره کنیم وگرنه به لحاظ سیاسی خواهیم سوخت. در نتیجه، رهبری مجاهدین با بسته شدن مرزها، خود را قفل شده می‌دید. لذا تصمیم گرفت که قبل از بسته شدن کامل مرزها، حرکت نهایی را بکنند. ... پس دست به تدارک یک حمله تمام عیار زدند. تدارک یک جنگ رو در رو و تمام عیار در 5 الی 7 روز».³²⁴

6. تکمیل پروژه از پیش طراحی شده در خصوص ورود به ایران

در کنار موارد فوق الذکر که هر یک در بستر سازی عملیات مرصاد نقش آفرین بودند، باید طرح پیشین سازمان در ورود به ایران و در دست گرفتن قدرت را نیز اضافه نمود. براساس گفته‌های سران و اعضای

³²² سازمان مجاهدین خلق، «پیشین

³²³ شمس حائری، پیشین، ص 58

³²⁴ ایران پرورش، عکسواره‌ای از فروغ جاویدان (نسخه‌ی اینترنتی)، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان (WWW.HABILIAN.COM).

وقت سازمان، منافقین از سال‌های قبل طرحی گسترده را به همراه کشورهای بیگانه پی ریزی نموده بودند که بر اساس آن قرار بود که با برنامه ریزی و تدارک یک‌ساله به ایران حمله شود. اما پذیرش قطعنامه 598 شورای امنیت از جانب ایران و پیامدهای بسترساز آن برای عملیات فروغ جاویدان، موجب گشت که طرح اصلی حمله در قابل عملیات مذکور و البته در موعدی زودتر به انجام برسد. به اذعان سلطانی:

«سازمان یک برنامه تقریباً یک‌ساله برای انجام عملیات تدارک دیده بود ولی بعد از پذیرش قطعنامه گفت که باید قبل از اینکه فاصله زیادی از قطعنامه بگذرد و گفتگوهای صلح دربگیرد این عملیات صورت بگیرد و ما هر چه زودتر بهتر وارد این عملیات بشویم. وی گفت که قانع کردن صاحبخانه برای کمک و پشتیبانی و بازگشایی مرز را خودش به عهده می‌گیرد. این نشستها ساعتها ادامه داشت و کل افراد این سازمان وارد آماده باش شدند.»³²⁵

سردار ناصر شبانی³²⁶ در تحلیل این طرح و تغییرات جبری صورت گرفته در آن می‌نگارد:

«... سازمان اقدامات زیر را برای آمادگی جهت ورود به ایران انجام داد:

1. معرفی سازمان به مجامع بین‌المللی و قدرتهای بزرگ به‌ویژه امریکا به عنوان تنها آلترناتیو جمهوری اسلامی ایران.
2. مشارکت با قدرتهای بزرگ و عراق در شکست دادن ایران.
3. همکاری عملیاتی با ارتش عراق در حمله مجدد به کشور ایران، برای نشان دادن قدرت نظامی سازمان و ضعف نظامی ایران.
4. تشکیل سازمان مستقل نظامی برای ورود به موقع به داخل کشور و حداکثر بهره‌برداری از فرصت.
5. همکاری گسترده با دشمنان ایران از جمله امریکا، اسرائیل و عراق به منظور جلب حمایت آنان از حکومتی که در آینده در ایران تشکیل خواهند داد.

با انجام اقدامات فوق، رهبران سازمان در انتظار فرصت تاریخی برای ورود به ایران بودند. با تصویب قطعنامه 598 در شورای امنیت سازمان ملل و عدم قبول آن توسط ایران و در نتیجه افزایش فشارهای بین‌المللی به ایران و نیز هجوم گسترده ارتش عراق به مناطق جنوب، به نظر می‌رسید شرایط مورد نظر سازمان فراهم شده باشد. به همین دلیل آن‌ها سالگرد شروع جنگ را مبنای ورود خود به داخل کشور قرار

³²⁵ سخنرانی بتول سلطانی در جمع افرادی از جدانشدگان سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اطلاع رسانی بنیاد خانواده سحر، 31 اوت 2008

³²⁶ فرمانده قرارگاه سپاه چهارم بعثت

دادند و خود را برای عملیات در چنین تاریخی آماده می‌کردند. با پذیرش قطعنامه 598 توسط ایران و الزامات بین‌المللی که این قطعنامه برای دو کشور ایجاد می‌کرد، رهبران سازمان در تنگنای تصمیم‌گیری قرار گرفتند. با تصمیم غیرمترقبه ایران، در صورتی که آتش‌بس میان دو کشور برقرار می‌شد دیگر فرصتی برای سازمان وجود نداشت تا وارد خاک ایران شود، در نتیجه تمام تلاش‌های سازمان در چند سال همکاری با عراق از بین می‌رفت و این جز لکه ننگی در کارنامه سازمان، نتیجه دیگری دربرنداشت. در چنین شرایطی رهبری سازمان جلسه‌ای اضطراری تشکیل داد و به بررسی وضعیت جدید پرداخت. نتیجه این جلسه اقدام عاجل و سریع سازمان در انجام عملیات سرنوشت‌ساز بود. رهبری سازمان معتقد بود به دلیل آنکه ایران تاکنون بر ادامه جنگ تا سقوط صدام و حزب بعث اصرار داشته، قبول قطعنامه 598 مشروعیت تصمیم‌گیرندگان رژیم ایران را به شدت زیر سؤال برده و با توجه به شکست‌های اخیر ایران در مقابل عراق و تهاجم آمریکا به سکوها‌های نفتی و هواپیمای مسافربری ایران، شرایط برای حمله نهایی به ایران آماده شده است و مردم در اوج واگرایی نسبت به حکومت قرار دارند.

استراتژی سازمان پس از تصرف مهران، انجام عملیاتی بزرگ و سرنوشت‌ساز در 1367/6/31 بود، اما پذیرش قطعنامه 598 توسط ایران، رهبران سازمان را دچار حیرت کرد. در چنین شرایطی رهبری سازمان تلاش کرد تا با وجود نداشتن آمادگی، زمان عملیات را تغییر داده و پیش از زمان مقرر، عملیات را انجام دهد. عملیات فروغ جاویدان با هدف براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران طرح‌ریزی شد و فتح تهران هدف غایی آن بود. در همین زمان گرچه به دلیل پذیرش قطعنامه 598 از سوی دو کشور عراق و ایران به نظر می‌رسید که انجام عملیات از سوی یکی از دو کشور، مقبولیت حقوقی و بین‌المللی نداشته باشد و به شدت مورد اعتراض سازمان‌ها و افکار عمومی بین‌المللی قرار گیرد، با این‌همه ارتش عراق بدون توجه به این مسائل مجدداً وارد خاک ایران شد»³²⁷

³²⁷ ناصر شبانی، نگاهی به عملیات فروغ جاویدان، نشریه‌ی نگین ایران (فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، ارگان مرکز مطالعات و

فصل دوم:

عراق و منافقین در عملیات مرصاد

گفتار اول: تهاجم عراق به مرزهای ایران

در فصل گذشته به گوشه‌هایی از روابط عمیق رژیم بعث با منافقین و جایگاه محکم این سازمان تروریستی در استراتژی‌های کلان عراق اشاره شد. همین روابط با تعمیق بیشتر در روزهای پایانی جنگ به عملیاتی سراسری و مشترک میان این دو علیه جمهوری اسلامی ایران انجامید. در این عملیات کلان که جبهه‌های غرب و جنوب کشور را توأمان مورد تعرض قرار داد، منافقین و نیروهای صدام دوشادوش یک-دیگر و با هماهنگی کامل ایالات متحده به مرزهای ایران وارد شدند. نخستین سؤالی که پیش از پرداختن

به این عملیات مطرح است اینکه، چرا صدام به رغم اصرارهای قبلی خود بر قطعنامه 598 شورای امنیت، پس از پذیرش آن از سوی جمهوری اسلامی، تجاوز مشترک با منافقین را آغاز نمود و به تعبیر دیگر، عملیات «فروغ جاویدان» چه جایگاهی در استراتژی عراق در مقطع پایان جنگ دارد.

علل شرکت عراق در عملیات «فروغ جاویدان»

در پاسخ به چرایی حمایت صدام از سازمان مجاهدین در عملیات «فروغ جاویدان» آن‌هم پس از قبول قطعنامه آتش بس از جانب ایران، پاسخ‌های متفاوتی وجود دارد که البته هریک بر مبنای زاویه نگاه به موضوع، می‌تواند خالی از حقیقت نباشد.

جمهوری اسلامی ایران نهایتاً در 27 تیر 1367 قطعنامه 598³²⁸ را که به پایان جنگ میان ایران و عراق می‌انجامید را پذیرفت.³²⁹ اما صدام در حالیکه همواره در تلاش بود تا ایران را متجاوز و به دنبال ادامه جنگ معرفی نماید، سیل جدید حملات خود را پس از اقدام فوق‌الذکر ایران آغاز نمود. این اقدام حقانیت ایران در خصوص عدم اطمینان به صدام و شورای امنیت در جریان مذاکرات یک ساله برای پایان جنگ را ثابت کرد. به هر روی چند عامل را می‌توان برای از سرگیری تجاوزات عراق به ایران که عملیات «فروغ جاویدان» نیز در آن جای داشت، دخیل دانست:

1. به نظر مسئولان عراق قطعنامه 598، در اوج برتری‌های ایران - در سال 1366، و در پی پیروزی‌های بزرگ ایران در دو عملیات والفجر 8 و کربلای 5- به تصویب رسیده و به همین دلیل درخواست‌های ایران مورد توجه بیشتری قرار گرفته بود و تجدید نظر در مفاد آن ضروری به نظر می‌رسید.

بر اساس نظریه شورای امنیت سازمان ملل بایستی با تجدید نظر در مفاد قطعنامه 598، منافع بیشتری را برای طرف عراقی جنگ در نظر می‌گرفت. رهبران عراق که دستیابی به چنین خواسته‌ای را با فعالیت دیپلماتیک امکان‌پذیر نمی‌دیدند، تنها راه موفقیت خود را برای کسب موقعیت برتر در مذاکرات و تغییر بندهای قطعنامه 598، تهاجم مجدد به ایران تشخیص دادند و در یک برنامه

³²⁸ برای مطالعه تحلیل مفاد قطعنامه ن ک سید مسعود جزایری، غلبه بر دشمن، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران، 1382

³²⁹ ایران از یکسال قبل و به هنگام صدور این قطعنامه نیز آنرا رد نکرد، بلکه با آغاز یکسری مذاکرات با سران سازمان ملل، به دنبال اعمال حداقل حقوق بدیهی خود در شرایط آتش بس بود.

حساب شده نیروهای خود را مجدداً به سمت غرب کشور و در جنوب به سمت خرمشهر و اهواز حرکت دادند.³³⁰

2. تحلیل دیگر برآنست که این لشکرکشی در آخرین روزهای جنگ، برای صدام یک ریسک بود که در آن در هر حال او بازنده‌ی کامل نبود. اگر سازمان می توانست در این جنگ پیروز شود و حکومت اسلامی را براندازد و به قدرت برسد؛ صدام حسین یک نیروی وفادار و متعهد به خود را در خاک همسایه داشت و به آرزویی که در تمام دوران جنگ و حتی در دوران نظام پادشاهی داشت، می رسید. در صورتی هم که سازمان شکست می خورد و قلع و قمع می شد، باز هم برای صدام اهمیت نداشت و وضع تغییری نمی کرد. با این تحلیل، صدام حسین با این لشکرکشی به ایران در آخرین روزهای جنگ و پیش از آغاز اجرای مفاد قطعنامه 598 موافقت کرد.³³¹

3. مسئله دیگر را می توان در خوی صدام جستجو نمود که با تصور اینکه ایران در موقع ضعف قرار گرفته تلاش کرد تا ضربه آخر را بر ایران وارد سازد و یا حداقل با تثبیت برتری نظامی خود از طریق پیشروی در خاک ایران و گرفتن اسرای بیشتر قدرت چانه زنی خود را در شرایط آتش بس بالا ببرد.

4. تحلیل جدی دیگری که اثبات و یا رد آن قدری جای بحث دارد، برآن می باشد که صدام به شکست عملیات اطمینان داشته اما چون سازمان در مقطع صلح، تنها مهره ای سوخته و دست و پاگیر خواهد بود، بایستی به قتل گاه فرستاده می شدند: «بقول یکی از افسران شیعه عراق که در آن زمان با وی برخوردی داشتم، آقای صدام با پذیرش عملیات فروغ با یک تیر دو نشان زد. و با وجود اینکه به هیچ وجه اعتقادی به پیروزی این عملیات نداشت هم خودش از شر آنها راحت می شد و هم اینکه بعنوان یک گام، حسن نیت

³³⁰ ناصر شبانی، نگاهی به عملیات فروغ جاویدان، نشریه‌ی نگین ایران (فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، ارگان مرکز مطالعات و

تحقیقات جنگ سپاه، شماره 17

³³¹ راستگو، پیشین، ص 402

خود را به دشمن سابق خود ایران نشان می داد و آنها را دو دستی و بارضایت خودشان تحویل

ایران می داد.³³²

با این مقدمات و در حالیکه ایران به مشغول تکمیل مذاکرات آتش بس در سازمان ملل بود، مورد هجوم وسیع رژیم بعث قرار گرفت. خبر این تجاوز، فضای مذاکره در نیویورک را تحت الشعاع قرار داد. وزیر امور خارجه وقت ایران در این باره به دبیر کل سازمان ملل گفت:

«حمله دیروز و دیشب عراق بسیار سنگین بوده است و در مناطقی تا 100 کیلومتر داخل خاک ما شده‌اند. ما به این نتیجه رسیده‌ایم که عراق در کاری که مجری آن شما هستید قصد اخلال دارد. زیرا روشن است که اگر آنها داخل خاک ما باشند ما با آتش بس موافقت نمی‌کنیم. مردم ما نمی‌پذیرند که شهرهای بزرگ آنها در اشغال عراق باشد و ما آتش بس اعلام کنیم. به طور کلی عراقیها می‌خواهند وضعیت را به ابتدای جنگ، یعنی سال 1980 برسانند. در ایران مجدداً از نقاط مختلف مردم به سمت جبهه‌ها هجوم می‌آورند و صدای طبل جنگ ساعت به ساعت بلندتر شده است. البته دبیر کل با اخباری که از ماهواره‌ها دریافت کرده بود حمله مجدد ارتش عراق را تأیید کرد و در ملاقات روز چهارم مرداد ماه 1367 با وزیر خارجه ایران، اظهارات او را تأیید نمود. همچنین همه رسانه‌ها و خبرگزاری‌های جهانی و منطقه‌ای، از تهاجمات جدید ارتش عراق خبر دادند، و با تحلیل‌های متفاوت از آن، شعار صلح‌طلبی رژیم عراق را زیر سؤال بردند.»³³³

سردار عبدالله ویسی از فرماندهان دفاع مقدس³³⁴ در خصوص پیامدهای ناگوار پذیرش قطعنامه 598 توسط جمهوری اسلامی برای رژیم صدام که آن را مجبور به پذیرش ریسک عملیات «فروغ جاویدان» نمود می‌گوید:

«... با در نظر گرفتن تمام این مسائل می‌توان استنباط کرد که پذیرش قطعنامه تصمیمی عاقلانه و منطقی بود و بعد از همین پذیرش قطعنامه بود که صدام خود را شکست خورده مطلق عرصه جنگ دید، زیرا انتظار پذیرش قطعنامه از سوی ایران را نداشت و لذا به طور سراسیمه و با هدف تسخیر بخش‌های

³³² علی اکرامی (عضو سابق شورای مرکزی سازمان مجاهدین)، مسعود رجوی و تراژدی فروغ جاویدان، پایگاه اینترنتی هایلیان

³³³ اسماعیل منصوری لاریجانی، پیشین، ص 236

³³⁴ مدیرکل حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس کرمانشاه

جدیدی از میهن اسلامی حمله سراسری و گسترده‌ای را در 31 تیر ماه 1367 بر علیه جمهوری اسلامی آغاز کرد که در این بین بمباران خوشه‌ای شهرهای مرزی را نیز در دستور کار خود قرار داد.

در طول همین زمان بود که صدام جنایات جدید بر علیه ملت ایران را آغاز کرد و با بمباران شیمیایی مناطق غیر نظامی پرونده خود را در این مورد سنگین تر ساخت که نمونه عینی این جنایات را در روستاهای زرده و نثار دیره کرمانشاه شاهد بودیم. صدام چاره ای جز این نداشت، چرا که در عمل انجام شده‌ای قرار گرفته بود که علاوه بر متجاوز معرفی کردن وی، اجرای تنبیه و غرامت نیز در قطعنامه گنجانده شده بود که به منزله تیر خلاصی به صدام بود. بنابراین وارد آمدن این فشار روانی به رژیم بعث دلیلی برای حمایت و تحریک منافقین برای حمله به ایران اسلامی بود»³³⁵

بدین ترتیب تنها پس از گذشت یک روز از پذیرش قطعنامه 598 توسط ایران اسلامی، رژیم عراق با بمباران نیروگاه اتمی بوشهر، خوی تجاوزگری خود را بیش از پیش آشکار نمود و در تاریخ 31 تیرماه، حمله گسترده خود را به خاک ایران آغاز می‌کند.³³⁶ همزمان با حملات هوایی سنگین عراق در خوزستان بود که اقدام مشترک نیروهای نظامی سازمان منافقین با ارتش عراق در نفوذ به عمق خاک ایران در غرب آغاز شد.

آغاز عملیات مشترک عراق و منافقین (فروغ جاویدان)

محور نخست: تهاجم به مرزهای جنوبی ایران

مروری بر حوادث روی داده در اوان مرداد ماه 1367 بیان‌گر آن است که عملیات فروغ جاویدان سه مرحله را شامل بوده است که دو مرحله آن توسط عراق و مرحله سوم توسط سازمان انجام پذیرفت؛ دو مرحله اول تهاجم گسترده‌ی عراق به غرب ایران با هدف ساقط کردن خطوط دفاعی ایران تا سرپل ذهاب و نیز حمله این کشور به جنوب با تظاهر به قصد اشغال خرمشهر و با هدف زمین گیر کردن سپاه در جنوب و مرحله سوم ستون شکنی و در حقیقت راهپیمایی مجاهدین با سرعت به سمت تهران بود.

³³⁵ گفتگو با سردار عبدالله ویسی، پیشین

³³⁶ سید مسعود جزایری، پیشین، ص 363

برگزاری جلسه مشترک شورای فرماندهی انقلاب عراق به ریاست صدام در تاریخ 30 تیر 1367، نشان داد که دولت عراق تصمیم گرفته است دست به یک اقدام نسبتاً مهم بزند که نشانه‌های آن با آغاز پیشروی نیروهای ارتش عراق به خاک ایران و صدور اطلاعیه نظامی شماره 3269 آشکار شد. ارتش عراق در این اطلاعیه هدف از این عملیات را که عملیات "توکلنا علی الله 4" نامگذاری شده بود، آزاد کردن باقی مانده سرزمین عراق، انهدام نیروهای ایران و به اسارت در آوردن تعداد بیشتری از نیروهای ایرانی برای ایجاد برابری با تعداد اسرای عراقی اعلام کرد.³³⁷

بدین ترتیب از سحرگاه روز جمعه 31 تیر 1367 و تنها سه روز پس از پاسخ مثبت ایران به قطعنامه 598 و در شرایطی که وزیر خارجه وقت ایران در حال مذاکره با دبیر کل سازمان ملل بود، نیروهای دشمن از دو محور کوشک و شلمچه به داخل خاک ایران پیشروی کردند. دشمن در محور شلمچه کانال شهید ادب را تصرف کرد و در محور کوشک با تصرف جاده المهدی به حاشیه جاده اهواز - خرمشهر رسید، بنا به گزارش‌های موجود عراق حدود 30 کیلومتر از جاده 125 کیلومتری اهواز - خرمشهر را از کیلومتر 60 اهواز به سمت خرمشهر به تصرف خود در آورد و با استفاده از نیروهای کماندویی و زرهی تلاش زیادی به عمل آورد تا از محور شلمچه و محور جاده اهواز - خرمشهر را محاصره کند.³³⁸

این حمله در حالی صورت پذیرفت که همه‌ی زمینه‌ها برای مذاکرات صلح فراهم می‌شد و نمایندگان رسمی ایران و عراق عازم نیویورک شده بودند، شعار صلح‌طلبی صدام به عنوان حربه‌ای دروغین رخ نشان داد و صدای طبل جنگ او مجدداً همه چیز را به حالت اول خود برگردانید، بطوری که این خبر، فضای مذاکره در نیویورک را تحت‌الشعاع قرار داد. وزیر امور خارجه وقت ایران در این باره به دبیر کل گفت: «حمله دیروز و دیشب عراق بسیار سنگین بوده است و در مناطقی تا 100 کیلومتر داخل خاک ما شده‌اند. ما به این نتیجه رسیده‌ایم که عراق در کاری که مجری آن شما هستید قصد اخلال دارد. زیرا روشن است که اگر آنها داخل خاک ما باشند ما با آتش بس موافقت نمی‌کنیم. مردم ما نمی‌پذیرند که شهرهای بزرگ آنها در اشغال عراق باشد و ما آتش بس اعلام کنیم. به طور کلی عراقیها می‌خواهند وضعیت را به ابتدای

³³⁷ در کمیته‌گاه خداوند، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان

³³⁸ همان

جنگ، یعنی سال 1980 برسانند. در ایران مجدداً از نقاط مختلف مردم به سمت جبهه‌ها هجوم می‌آورند و صدای طبل جنگ ساعت به ساعت بلندتر شده است.»³³⁹

دبیر کل سازمان ملل با اخباری که از رسانه‌ها دریافت کرده بود، حمله مجدد ارتش عراق را تأیید کرد و در ملاقات روز چهارم مرداد ماه 1367 با وزیر خارجه ایران، اظهارات او را تأیید نمود. بلافاصله پس از آغاز حملات عراق، همه‌ی رسانه‌ها و خبرگزاری‌های جهانی و منطقه‌ای، به بازتاب این امر پرداخته و شعار صلح‌طلبی رژیم عراق را زیر سؤال بردند.

در این میان حجم حملات هوایی دشمن نیز افزایش یافت، در پایان این روز نیروهای دشمن با پشت سر گذاشتن جاده اهواز - خرمشهر حدود 2 کیلومتر از جاده شهید شرکت را تصرف کرده و در 5 کیلومتری قرارگاه کربلا مستقر شدند.

محور دوم: تهاجم عراق به مرزهای غربی کشور

محور دیگر عملیات دشمن در جبهه میانی و غرب کشور شامل قصر شیرین، سر پل ذهاب، گیلان غرب و سردشت بیشتر به منظور کاهش تمرکز نیروهای خودی در جبهه‌های جنوبی صورت گرفت. این عملیات‌ها در ابتدا با موفقیت‌هایی همراه بود ولی به تدریج در اثر مقاومت نیروهای خودی و احتمال گرفتار شدن نیروهای محاصره شده دشمن زمزمه‌هایی مبنی بر عقب نشینی عراق از مناطق یاد شده، همانند روزهای نخست جنگ به گوش رسید.

در جریان تهاجمات زمینی و هوایی عراق به منطقه از منافقین به عنوان راهنمای خودروها استفاده می‌شد که در این میان سوء بهره‌ی سازمان از زنان، در نزدیک شدن به افسران رژیم بعث بیش از هرچیز مشمئز کننده بود. به اذعان یکی از افسران دستگیر شده‌ی عراقی:

«سرانجام وزارت دفاع عراق تصمیم گرفت از نیروهای مجاهدین خلق به عنوان راهنمای تانک‌ها و خودروهای عراقی استفاده کند. وقتی زنان سازمان لباس نظامی به تن کردند، افسران استخبارات ما روابط

خاصی با آنها پیدا کردند. نتیجه این روابط جمعهای مبتذل بود زیرا رهبر مجاهدین خلق فقط به سرنگونی نظام اسلامی ایران فکر می کرد و نه به وجود آوردن ارزشهای اسلامی»³⁴⁰

در پی ناکامی نیروهای نظامی عراق در جبهه‌ها و همچنین تحولات ایجاد شده در داخل ایران و فراخوانی و بسیج نیروها و بازیابی مجدد روحیه مقاومت مردم ایران دولت عراق تنها 24 ساعت پس از آغاز عملیات " توکلنا علی الله 4 " در ساعت 25:22 روز شنبه از طریق تلویزیون دولتی با قطع برنامه‌های عادی عقب نشینی نیروهای مسلح خود را از منطقه جنوب رسماً اعلام کرد.

از سوی دیگر ارتش عراق در 3 مرداد 1367 طی اطلاعیه نظامی شماره 3273 عقب نشینی از جبهه میانی و غرب کشور را اعلام کرد، در این اطلاعیه آمده است:

« در این عملیات شهرهای قصر شیرین، سر پل ذهاب، گیلان غرب، سومار و صالح آباد، شهرک‌های گولان، سرنی و امیرآباد اشغال شد که پس از دستیابی به اهداف خود، فردا روز سه شنبه 26 ژوئیه 1988 میلادی مصادف با 12 ذی الحجه 1408 هجری قمری تمام نیروهای ما از این شهرها و شهرک‌ها خارج خواهند شد.»³⁴¹

به هر روی اساس عملیات فروغ جاویدان با تکیه بر این تجاوزات رژیم بعث بنیان نهاده شد. طرح ابتدایی آن بود که تهاجم عراق به جنوب توجه‌ها را معطوف به این نقطه کند و راه را برای ورود منافقین هموار سازد. و از سویی حملات سنگین رژیم صدام به مناطق مورد نظر منافقین در عملیات فروغ جاویدان، ورود آنان را به این شهرها امکان پذیر ساخت. در این باره جدهادگان از مجاهدین می گویند:

«رجوی در رابطه با عراق گفت: صاحبخانه از عملیات هوایی برای ما دریغ ندارد و ما را پشتیبانی هوایی می کند، در پشتیبانی هوایی قرار است که مراکز نظامی را مورد هدف قرار بدهد و قرار است که در تخلیه مجروحین توسط هلیکوپتر به ما کمک کند. همچنین در نشست بزرگ که سه روز قبل از عملیات بود، نادر (حسن نظام الملکی، مسئول هوانیروز) در پاسخ سؤال رجوی، اظهار می دارد:

«خیالتان راحت باشد، مسئله هوانیروز و هواپیمایی تا خود تهران تأمین است.»³⁴²

³⁴⁰ بمب های فسفری و ترانه های غربی؛ عملیات مرصاد از نگاه دو افسر اسیر عراقی، روزنامه انتخاب، 1378/5/7

³⁴¹ در کمینگاه خداوند، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی هایلیان

³⁴² عملیات مرگ، پایگاه اطلاع رسانی ایران دیدبان

یکی از اقدامات عراق، بمباران پایگاه‌های نیروی هوایی غرب کشور بود تا هواپیماهای ایرانی نتوانند اقدام موثری در برابر منافقین انجام دهند:

«هواپیماهای عراقی باند فرودگاه های نوژه همدان و دزفول را با بمب خوشه‌ای مورد هدف قرار دادند تا نیروی هوایی قادر به انجام عملیات علیه منافقین نباشد. این اقدام عراقی ها با ناکامی همراه شد و نیروی هوایی تهاجم موثری را علیه منافقین انجام داد و تلفات زیادی را بر آنان تحمیل نمود».³⁴³

همچنین به گفته‌ی وفتیق سامرای:

«هواپیماهای جنگنده میگ بیست و سه و میراژ اف - یک عراقی به منظور حفاظت از نیروهای عمل کننده در برابر دخالت احتمالی نیروی هوایی ایران، اقدام به پروازهای گشتی مسلحانه و برقرار نمودن پشتیبانی هوایی نزدیک نمودند»³⁴⁴

در این شرایط عراق با توپ گردنه پاتاق را می زد. از طرفی هواپیماهای عراقی منطقه شمال گردنه‌ی ریجاب و چند روستای پرجمعیت آن حوالی را بمباران شیمیایی نمود، که عده زیادی کشته مصدوم بر جای گذاشت. هواپیماهای عراق اقدام به پخش حجم زیادی اعلامیه بر فراز شهرهای مرزی، از جمله کرد غرب نمودند مبنی بر اینکه عراق در حال انجام عملیات گسترده است و از نیروهای نظامی خواسته شده بود که با در دست داشتن آن اطلاعیه خود را تسلیم نمایند و نیز از مردم منطقه تقاضای ترک منطقه شده بود.

این مرحله از عملیات گسترده‌ی دشمن به خاک میهن مستقیماً در مهیا نمودن زمینه برای مرحله سوم عملیات که ورود منافقین به ایران بود را فراهم ساخت. در واقع با بوجود آمدن چنین شرایطی، سازمان مجاهدین تا بالای گردنه پاتاق هیچ نیروی بازدارنده ای جلو روی خود نداشت و تا زمانی که بلندگوی سازمان در اسلام آباد غرب اعلام ننمود کسی باور نمی کرد که سازمان دست به چنین عملیاتی زده است و همه گمان می کردند نیروهای عراق عاملان این عملیاتند.³⁴⁵

³⁴³ مسعود جزایری، پیشین، ص 371

³⁴⁴ خاطرات وفتیق السامرای، پایگاه اطلاع رسانی ایران نجات

³⁴⁵ سازمان مجاهدین خلق، پیشین، ص 322 به نقل از بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ جاویدان ص 39

این‌گونه شهرهایی چون کرد که در تیر رس توپخانه عراق و به راحتی زیر پوشش بال‌گردهای توپدار عراقی و هواپیماهای جنگنده آن کشور بود، بدون هیچ گونه درگیری و برخوردی به اشغال منافقین درآمد و آنان خود را به شهر اسلام آباد رساندند.

گفتار دوم: مقدمات تهاجم منافقین به خاک میهن

یک روز بعد از مطرح شدن قطعنامه 598 توسط ایران، یعنی در مورخ 67/4/28، از طرف رهبری مجاهدین به کلیه نیروها آماده باش داده شد، کلیه مسافرت‌ها و تردها نیز قطع شد و پیام رجوی جهت نیروها قرائت شد که «طلسم در حال شکستن است و رژیم شل شده و باید ضربه کاری را بزنیم، آماده باشید»³⁴⁶. فرمانده و تیپ‌ها نیز برای افراد خودشان سخنرانی نموده و آنها را به انجام یک عملیات بزرگ که شکست جمهوری اسلامی را در پی دارد، نوید می‌دادند.

تدارک حمله از سوی سازمان مجاهدین بسیار گسترده بود که این امر با همکاری و پشتیبانی قاطع صدام صورت پذیرفت. وفیق سامرایی رئیس وقت استخبارات ارتش صدام در خصوص اقدامات سازمان برای عملیات فروغ جاویدان می‌گوید:

«سازمان برای عملیات، دست به اقدامات گسترده زیر زد:

— خرید گسترده وانت‌های موجود در بازارهای اتومبیل عراق، به گونه‌ای که سبب جهش بزرگی در قیمت اتومبیل‌ها شد.

— تقاضای این سازمان در تهیه انواع سلاح‌ها و تجهیزات و مهمات از طریق انبارهای ارتش عراق تأمین گردید. علاوه بر آن خشکبار و کنسرو، به عنوان مواد غذایی اضطراری نیز فراهم شد.

— اقدامات گشتی، شناسایی میدانی در خطوط مقدم و عقبه عملیات انجام شد.

— دستورات لازم درباره جزییات طرحها و اقدامات عملیات، در مدت زمان بسیار محدودی صادر شد.

— قرارگاه عملیاتی ویژه عملیات در قرارگاه سپاه دوم، در «منصوریه الجبل» واقع در «جاده بغداد، خانقین» بازگشایی گردید.

— ارتباط لازم ایجاد و تحت کنترل قرار گرفت.

³⁴⁶ عملیات مرگ، پایگاه اطلاع رسانی ایران دیدبان

– نیروهای مسلح زمینی و هوایی عراق به حالت آماده باش صد در صد در آمدند، در حالی که همگی در موقعیتهای خود به سر می بردند.

– مأموریت‌های مشخصی برای نیروهای هوایی و هوانیروز به منظور پشتیبانی از عملیات تعیین گردید و اهداف از طریق عکسهای هوایی و اطلاعات استخباراتی شناسایی گردید.

– رهبری سازمان مجاهدین به قرارگاه عملیات «منصوریة الجبل» منتقل گردید. سرلشگر «فاضل البراک» سپهبد «صابر الدوری» و سرلشگر ستاد «وفیق سامرایی» و «سید احسان محمد جاسم الدیری» مدیر کل سرویسهای اطلاعاتی و مسئولان شعبه ترکیه و ایران، برای پیگیری به این قرارگاه منتقل شدند.³⁴⁷

البته اقدامات سازمان مجاهدین خلق در این مقطع، محدود به موارد فوق نبود. سردار شبانی در خصوص این مسئله می‌نگارد:

«... سازمان در تاریخ 1367/4/28، یک روز پس از قبول قطعنامه 598 توسط ایران، با اعلام آماده‌باش تغییرات زیر را در ارتش آزادی‌بخش ایجاد کرد:

1. تعداد تیپ‌ها را از 15 تیپ به 25 تیپ (هر تیپ با 160 تا 230 نیرو) افزایش داد.
2. تیپ مستقل زنان در سایر تیپ‌ها ادغام شد.
3. تجهیزات رزمی جدیدی در قالب گردان‌های تانک و ادوات در تیپ‌ها سازماندهی شدند.
4. نزدیک به 1400 اسیر ایرانی که قول همکاری با سازمان داده بودند را در تیپ‌ها سازماندهی کرد.
5. درصد قابل ملاحظه‌ای از نیروهای خود را که خارج از کشور عراق فعالیت می‌کردند (حدود ششصد نفر) فراخوانی و سپس آن‌ها را در قالب تیپ‌های جدید سازماندهی کرد.
6. در کنار 25 تیپ رزمی، سایر واحدهای عملیاتی را با نام‌های تسلیحات، هوانیروز، ترابری، امداد، مخابرات و دفتر ستاد تشکیل داد.
7. سازمان در این مرحله برخلاف عملیات‌های قبل، از سلاح‌ها و تجهیزات مدرن و پیشرفته استفاده کرد.

³⁴⁷ خاطرات وفیق سامرایی، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی ایران نجات

8. سازمان از نیروی هوایی و هوانیروز ارتش عراق درخواست کرد تا به منظور پشتیبانی هوایی از عملیات فروغ جاویدان، با ارتش آزادی‌بخش همکاری کند که این مسئله با قول مساعد صدام و فرماندهان نیروی هوایی و هوانیروز عراق روبه‌رو شد.³⁴⁸

در روزهای شنبه و یکشنبه _ اول و دوم مرداد_ کارها جنبه آماده سازی داشت و افرادی که قرار بود در عملیات شرکت کنند سازماندهی شدند و طی یک نشست در روز شنبه فرمانده گردان ها ، سرگروه ها و فرماندهان دسته در رابطه با آرایش ستون و مکانیزم عملیات توجیه شدند. در این نشست‌ها به افراد گفته می‌شد که تا باخترا ن درگیری نخواهیم داشت و ستون تحت هیچ شرایطی نباید توقف داشته باشد.

در روز یکشنبه قرار شد کلیه قسمت ها حداکثر تا ساعت 14 همه کارها را انجام داده و استراحت کنند، که غالب آنها موفق نشدند و بعضاً تا نیمه شب کار آماده سازی ادامه داشت. تانک‌ها نیز از چندین روز قبل تحویل تیپ ها شده بود. مادرها قرار شد در روز یکشنبه فرزندان‌شان را ببینند و خداحافظی کنند. طی همین 2 روز افراد پایگاه بدیع به مرور آزاد شده و به قرارگاه اشرف رفته و در سازمان تیپ ها قرار می‌گرفتند. همچنین در روز یکشنبه کلیه تیپ‌ها در قرارگاه اشرف مانور داشتند. در این مانور آرایش ستون تمرین داده می‌شد و بعدازظهر همین روز بعضی از تیپ‌ها که توانسته بودند نشست توجیهی را در روز شنبه بگذرانند در جلسه توجیهی شرکت کردند. در این نشست‌ها به افراد گفته می‌شد روی جاده حرکت کنند و سرعت 70 کیلومتر در ساعت در پیشروی الزامی است و از هر طرف که به شما شلیک شد به همان سمت شلیک کنید. در همین نشست ها برگه‌هایی جهت پر کردن به افراد داده می‌شد که برگ شناسایی محسوب می‌شد. همه ماشین ها شماره‌گذاری شده و تیپ ها کدبندی و نامگذاری شده و به همه ابلاغ شده بود که مدارک عراقی را بگذارند و مقداری پول ایرانی بین افراد تقسیم شده بود و با برنامه و امکانات و سازماندهی، در انتظار دوشنبه و شروع عملیات بودند.³⁴⁹

به رغم این تدارک گسترده، برخی از مقدمات امر به علت تسریع اجباری در زمان اجرای عملیات با نواقصی همراه بود که با اعتراضات بعدی اعضای بازمانده سازمان مجاهدین خلق که بعدها «مسئله دار» شدند را به همراه داشت. یکی از اعضای جداشده مجاهدین در این رابطه می‌گوید:

³⁴⁸ ناصر شبانی، پیشین، نشریه‌ی نگین ایران، شماره 17

³⁴⁹ سازمان مجاهدین، پیشین، ص 317

« برنامه‌های سازمان تا 4 روز قبل از عملیات تقریباً در رده‌های پایین عادی بود و افراد کارهای عادی و روزمره‌ی خود را انجام می‌دادند، به طور مثال یکسری از بچه‌های محمود قائم شهر کار ساختمان سازی می‌کردند و فقط یک نصف روز باقی مانده بود تا ساختمان را تحویل دهند، بدون مقدمه به آنها گفته شد: «دیگر کارگر نگیرید، (از کارگران عرب و سودانی استفاده می‌کردند) و کار را تعطیل کنید.» در این رابطه اعتراضاتی شد که به آنها گفته شد شما نمی‌فهمید، دیگر این کارها به درد نمی‌خورد و بعداً می‌فهمید. شکل کار و صحبت‌ها طوری بود که معلوم بود با عجله کار شده است، مثلاً افرادی را که با تانک-های جدید آشنایی نداشتند و وارد نبودند را آموزش فوری می‌دادند، ماشین‌های نو و دست دوم می‌آوردند و ... یا این که گفته بودند که هر کس نیاز و کمبودی دارد خودش از انبار تدارکات بگیرد و کمبودهای تجهیزاتی را جبران می‌کردند و ماشین‌های خراب را به سرعت تعمیر می‌کردند ... تا قبل از نشست رجوی در سه روز قبل از عملیات هیچ‌گونه آموزش توجیهی به نیروها داده نشد و کسی مطلع نبود و ... فضای عجله کاری خیلی بالا بود و تا آن شب که صبح حرکت کردیم، نیروها تا ساعت 10 شب کار می‌کردند، بعضی سلاح‌هایشان کامل نبود، کلاش به آنها نرسیده بود و کلت داده می‌شد، مسئولین مرتب می‌گفتند که عجله کنید و ساعت را مشخص می‌کردند»³⁵⁰

گفتار سوم: نشست توجیهی عملیات سازمان مجاهدین

گزارش کامل نشست توجیهی پیش از تهاجم منافقین به ایران، مهمترین سند مربوط به عملیات فروغ جاویدان (مرصاد) است که خوشبختانه اسناد آن موجود و انتشار یافته است. این گزارش بسان مانیفستی کامل، اوضاع فکری، شرایط روحی و روانی و سیستم تشکیلاتی سازمان را در سال 1367 انعکاس می‌دهد و جمله به جمله آن نیک می‌نمایاند که اذهان سران و اعضا با طی کدامین فرایند به سمت تصمیمی سرنوشت ساز در تهاجم به ایران که به عملیات مرصاد انجامید سوق یافته است.

حدود ساعت 6 عصر روز جمعه 1367/4/31، به قسمت‌های مختلف مستقر در قرارگاه اشرف و اردوگاه‌های دیگر ابلاغ شد که همه برای سخنرانی رجوی رأس ساعت 8 در سالن عمومی حضور داشته باشند. ساعت در حدود 11:30 شب بود که مسعود و مریم وارد سالن شدند. رجوی شروع به سخنرانی

³⁵⁰ عملیات مرگ، پایگاه اطلاع رسانی ایران دیدبان

کرد. حدود نیم ساعت از شروع صحبتش گذشته بود که ناگهان آن را قطع کرد و گفت: کارهای بزرگ در پیش داریم. مگر ما نگفته بودیم که «اول مهران بعدا تهران»؟

[دست زدن حضار همراه با شعار «امروز مهران، فردا تهران»]

در همین زمان دو نفر نقشه بزرگی از ایران را آوردند و در سمت چپ او، در کنار نقشه دیگری که قبلا وجود داشت، نصب کردند و رفتند. پس از ساکت شدن جمعیت، رجوی به جلوی نقشه رفت و جلسه بدین گونه ادامه یافت:

رجوی: دیگر وقت آن رسیده است که به ایران برویم. طرح عملیات بزرگی را کشیده‌ایم که در نهایت منجر به فتح تهران و سقوط رژیم می‌شود. (هورای جمعیت)

البته این دفعه احتیاج به ماکت و کالک منطقه‌ای نداشتیم چون این بار قرار است به تهران برویم. [دست زدن حضار و شعار «امروز تهران، فردا مهران»] ... چون این بار احتیاج به ماکت نداشتیم گفتیم چه ضرورتی دارد؟ خود نقشه ایران را بیاورید. (با چوب دستی از سمت چپ نقشه قصر شیرین، باختران و تهران را نشان می‌دهد) همانند شهاب باید به تهران برویم. از لحظه‌ها - حتی کوچکترین لحظه‌ها - باید استفاده کرده، نباید هیچ لحظه‌ای را از دست بدهیم.

زیرا در این عملیات لحظه‌ها تعیین کننده و سرنوشت سازند. این عملیات باید در عرض 2 یا 3 روز انجام شود چون فقط اگر عملیات با این سرعت انجام شود رژیم فرصت بسیج نیرو پیدا نخواهد کرد؛ چون اصلا به فکرش هم نمی‌رسد که ما بتوانیم در عرض این مدت به تهران برسیم و احتمالا نمی‌تواند هیچ عکس‌العمل مؤثری انجام بدهد. البته در عملیات چلچراغ از شما خواستم که سرعتتان در آن حد باشد. پس از جریانات عملیات چلچراغ با فرماندهان نشستیم و به جمع‌بندی و بررسی پرداختیم که عملیات بعدی چه باشد؟ پس از بحث و بررسی‌های زیاد دیدیم در عملیات قبلی که مهران بوده است و از مشکل‌ترین عملیات‌های مرزی بود، بعد از گرفتن ستاد لشکر می‌توانستیم جلوتر برویم و هیچ نیرویی هم بر سر راهمان نبود. با توجه به اینکه همیشه در عملیات‌ها به صورت تصاعدی عمل کرده‌اید، یعنی وسعت هر عملیاتتان از قبلی بیشتر بوده است - آفتاب از پیرانشهر وسیعتر و مهران از آفتاب - حالا باید این عملیات هم نسبت به چلچراغ تفاوت کیفی داشته باشد. بنابراین فکر کردیم که در عملیات بعدی - هر چه که باید باشد - حداقل این است که باید یک مرکز استان را بگیریم. در این صورت مگر ما دیوانه‌ایم که

پس از گرفتن مرکز استان آن را ول کنیم و برگردیم؟ خوب، یا همان جا می‌مانیم، یا به طرف تهران حرکت می‌کنیم. ولی باز در مقایسه با کار قبلی دیدیم استان خیلی کم و کوچک است و (با لحن طنزآلود) آخر شما دیگر بچه نیستید که بروید یک شهر را بگیرید! اگر بخواهید وسیع‌تر از عملیات‌های قبلی عمل کنید هیچ راهی غیر از فتح تهران ندارید (دست زدن حضار و ابراز احساسات)

البته یک سری می‌گفتند برویم اهواز را بگیریم و یک سری می‌گفتند برویم کرمانشاه را بگیریم. ما نشستیم و فکر کردیم و دیدیم باید از طریق کرمانشاه برویم زیرا اولاً تا حدودی وضع و شرایط مسیری که انتخاب کرده‌ایم نسبت به قبل مناسب‌تر و بهتر است، چون عراق تا قصرشیرین و سرپل ذهاب پیش رفته است و این بار نیاز به خط شکنی نداریم و به راحتی می‌توانیم تا کرمانشاه برویم. ثانیاً نزدیک‌ترین نقطه مرزی برای رسیدن به تهران کرمانشاه است. از آن به بعد بر اساس تقسیمات انجام شده 48 ساعته به تهران خواهیم رسید. البته روی لشکر 84 و 88 شناسایی انجام داده‌ایم اگر موقعیت سیاسی مثل قبول قطعنامه 598 شورای امنیت از طرف ایران پیش نمی‌آمد شاید فقط در همان جا (کرمانشاه) عمل می‌کردیم ولی حالا ایران خیلی ضعیف شده است و ما یک راست می‌رویم تهران را می‌گیریم. باید بدانید که ما از قبل تصمیم انجام این عملیات بزرگ را داشتیم و می‌خواستیم آن را دیرتر انجام دهیم اما پذیرش قطعنامه کار ما را تسریع کرد؛ یعنی به دلیل شرایط سیاسی جدید مجبوریم یکی دو ماه آن را زودتر انجام دهیم.

تصمیمی که ما گرفتیم تصمیم بسیار حساس و مشکلی بود و ما چاره‌ای جز عمل نداریم و اگر الان اقدام نکنیم فرصت از دست خواهد رفت زیرا بعد از اینکه بین ایران و عراق صلح شود ما در اینجا قفل می‌شویم و دیگر نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم و از لحاظ سیاسی تبدیل به فسیل می‌شویم. پس بایستی آخرین تلاش خودمان را هم بکنیم و یک بار دیگر کل سازمان را به صحنه بفرستیم و مطمئن هستیم که پیروزیم و از هم اکنون من این پیروزی را به شما و خلق قهرمان ایران تبریک می‌گویم.

اگر ما به تحلیل‌هایی که در مورد رژیم داشته‌ایم معتقد هستیم زمان مناسبی برای ما به وجود آمده است. ما در تحلیل از جنگ گفتیم که رژیم در منتهای ضعف حاضر به توقف جنگ می‌شود و دلیل قبول قطعنامه از طرف آنها هم همین است. ما نباید این فرصت تاریخی را از دست بدهیم. باید حمله کنیم و کارش را یکسره کنیم. رژیم دیگر نیروی جنگی لازم را ندارد و نمی‌تواند نیروی جبهه را تأمین کند؛ مثلاً عراق در همین چند عملیاتی که کرده است به راحتی توانسته مناطقی را پس بگیرد و هر چه خواسته جلو رفته است

. «فاو» را گرفته و جزایر مجنون و چند نقطه دیگر را با چند ساعت جنگ باز پس گرفته است . ملت دیگر از جنگ خسته شده‌اند و همه مخالف جنگ هستند و کسی به جبهه نمی‌آید. کسانی که در جبهه هستند افرادی هستند که آنها را به زور از شهرها و روستاها دستگیر کرده‌اند و به جبهه فرستاده‌اند و میلی به جنگیدن ندارند.

تمام لشگرها و نیروهای رژیم در حملات عراق ضربه کاری خورده و پراکنده هستند و یارای مقابله با ما را ندارند. پس هم از لحاظ نظامی تعادل خود را از دست داده است و هم از لحاظ سیاسی در انزوای بین‌المللی قرار دارد.

... شما باید به اندازه چندین نفر کار کنید و سختی را تحمل کنید. البته در این نه روز که اعلام آماده باش بود شما خیلی کار کردید و کار یکی یا دو ماه را در 3 روز کرده‌اید. از حالا باید همگی آماده باشید که هر وقت گفتیم حرکت می‌کنیم آماده باشید.

... کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم در حد توان و اشل یک ابر قدرت است ؛ چون فقط یک ابر قدرت می‌تواند کشوری را ظرف این مدت تسخیر کند؛ به طور مثال بغداد تا مرزایران 180 کیلومتر فاصله دارد و در طول 8 سال جنگ ایران ادعای گرفتن آن را نکرده است؛ و همین طور عراق هم ادعای گرفتن تهران را نکرده است اما ما می‌خواهیم برویم تهران را بگیریم. (با طنز) خوب، چه میشه کرد دیگه! بعضی وقت‌ها این طور پیش میاد دیگه! [دوباره به نقشه اشاره می‌کند] ما به ترتیب به قصرشیرین ، سرپل ذهاب، اسلام‌آباد و بعد کرمانشاه می‌رویم. بعد از آن همدان، قزوین، تاکستان، کرج و بالاخره تهران. (کف زدن حضار) ابتدا از محور قصرشیرین که در دست عراق است وارد می‌شویم و تا سرپل ذهاب می‌رویم؛ البته از طریق جاده آسفالته. بعد کردند و اسلام‌آباد را توسط یک لشگر که فرمانده آن احمد واقف است .

پس از فتح اسلام‌آباد یک تیپ در کردند و 2 تیپ در اسلام‌آباد مستقر می‌شوند، که در ضمن راه ورودی شهر را نیز تحت کنترل می‌گیرند. اسم عملیات این محور را به نام «حنیف» نام‌گذاری کرده‌ایم. بعد از اسلام‌آباد به سمت کرمانشاه حرکت می‌کنیم، که اسم این عملیات «سعید محسن» است و دو لشگر به مسئولیت صالح در کرمانشاه عمل می‌کند .

صالح آماده‌ای؟

صالح: بله

رجوی: مسئولیت همه آماده‌اند؟

صالح: بله

رجوی: شما قرار شد به کجا بروید؟

صالح: کرمانشاه. تقسیم بندی هم شده است که تیپ‌ها باید در کدام نقاط متمرکز شوند. تیپ ... به سراغ صدا و سیما می‌رود، تیپ ... به سراغ زندان دیزل‌آباد می‌رود و زندانیان را آزاد می‌کند و آنهایی را که می‌خواهند مسلح می‌کند، و تیپ ... سپاه بعثت و قرارگاه نجف را می‌گیرد و به همین ترتیب جعفر راه ورودی کرمانشاه، تیپ افسانه پادگان نزدیک آن، و تیپ جلیل دروازه خروجی کرمانشاه را به اضافه هوانیروز دارند. البته مردم را می‌فرستیم که زندانیان دیزل‌آباد را آزاد کنند.

رجوی: اول شهر را بگیرند، بعد زندان را؛ چون تصرف شهر مهم‌تر است. ما در کرمانشاه اعلام جمهوری دموکراتیک اسلامی می‌کنیم. این تیپ‌ها در کرمانشاه مستقر می‌شوند و 2 تیپ به سنندج و بقیه به سمت همدان حرکت می‌کنند. نام عملیات محور همان را به نام «بدیع زادگان» گذاشته‌ایم.

محمود قائم‌شهر آماده‌ای؟

محمود: بله

رجوی: می‌دانی باید به کجا بروید و چه هدف‌هایی را در شهر در دست بگیرید؟

محمود: بله ، همدان

رجوی: بعد از آنکه به همدان رسیدید و مستقر شدید یکی از تیپ‌های زیر نظر خودت را برای کمک به تهران بده. وقتی همدان و صدا و سیمای آن را گرفتید صدای مجاهد را پخش کنید و به مردم اعلام کنید که ما داریم می‌آییم.

محمود: باشد.

رجوی: رادار همدان باید منهدم شود تا هواپیماها نتوانند درست کار کنند از پایگاه نوزده هم ترسی نداشته باشید، هر سه ساعت به سه ساعت دستور می‌دهم هواپیماهای عراقی بیایند و آنجا را بمباران کنند. پایگاه هوایی تبریز را هم با هواپیما هر سه ساعت به سه ساعت مورد هدف قرار خواهیم داد.

رجوی خطاب به نادر: از لحاظ پوشش هوایی چطوری؟

نادر: در دست ماست و می‌توانیم کنترل کنیم.

رجوی: اگر هواپیمایی بخواهد از نوژه بلند شود چه کار می‌کنید؟

نادر: می‌زنیم، اگر چیزی بخواهد پرواز کند کلا فرودگاه را می‌زنیم.

رجوی: کاملاً مطمئن هستید؟ نادر، بله می‌توانیم.

رجوی: علاوه بر آن ضد هوایی و موشک سام 7 هم که داریم؟

نادر: بله داریم.

رجوی: فتح‌الله تو می‌روی قزوین و تاکستان را می‌گیری. یکی از هدف‌ها علاوه بر مراکز سپاه لشکر 16

قزوین است. پس از خلع سلاح تمام نیروهای نظامی و انتظامی در آنجا مستقر می‌شوی و وقتی مستقر

شدی یکی از تیپ‌های خود را به کمک تهران بفرست چون در آنجا نیاز هست. پس از آن 2 تیپ راهی

تاکستان شده و در آنجا مستقر می‌شود و پشت سر آن منوچهر با یک لشکر راهی کرج می‌شود و آنجا را

تصرف می‌کند. البته نام عملیات محورهای قزوین و تاکستان را به نام «سردار» نام‌گذاری کرده‌ایم. پس از آن 4

لشکر و 2 تیپ تحت نام کلی «سیمرغ» و تحت فرماندهی محمود عطایی راهی تهران می‌شوند، که مهدی

ابریشم‌چی هم معاون او در این عملیات است.

[محمود عطایی و مهدی ابریشم‌چی دست یکدیگر را می‌فشارند] ضمناً اگر یادتان باشد در انقلاب

ایدئولوژیک گفتم که یک سیمرغ بود که به کوه قاف رسید و آن روز هم گفتم که سیمرغ «مریم» بود. علت

اینکه این اسم «سیمرغ» را انتخاب کردم حرف همان روز است. (کف زدن حضار).

مریم: (با اطوار) چرا این اسم را گذاشتی؟

رجوی: می‌بخشید که بدون مشورت جناب‌عالی این اسم را گذاشتم. در آنجا تیپ لیلا فرودگاه مهرآباد

، تیپ ... سلطنت‌آباد، تیپ فرهاد صدا و سیما، تیپ فرشید زندان اوین، تیپ ... مراکز سپاه، تیپ ... نخست

وزیری، تیپ ... مجلس شورا، تیپ ... ستاد ارتش و تیپ کاظم در جماران عمل می‌کند. (هورا و کف زدن

حضار) هوانیروز عراق تا سرپل ذهاب به همراه ستون‌ها خواهد بود.

از نظر هوایی ناراحت نباشید چون هواپیماهای عراق پشتیبان ما هستند و تمام ماشین‌ها به صورت

ستون حرکت می‌کنند. البته این عملیات را دو عامل درجه یک تهدید می‌کند؛ یکی اینکه از طرف رژیم

خمينی از طریق هواپیما مورد حمله و بمباران قرار بگیریم چون روز جاده همه به یک ستون حرکت

می‌کنیم؛ ثانياً چون صف ماشین‌ها خیلی طولانی است اگر ماشین‌هایی خراب شوند و یا از دور خارج

شوند نباید به خاطر آن همه ستون متوقف شوند و بایستی آن را به سرعت از دور خارج کرد و از ماشین زاپاس استفاده کرد و یا کلا آن را از دور خارج کرد و معطل آن نشد.

در ضمن هیچ ماشینی حق سبقت گرفتن از جلویی را ندارد و همین طور حق عقب افتادن را هم ندارد. هر جا که رسیدید سر راه جاده‌ها را باز کنید. تیپ‌های مأمور در شهر مأمور تأمین جاده‌های آن شهر می‌باشند و هر تیپ با رسیدن به آن شهر وارد آن شده و بقیه ستون بلافاصله به حرکت خود ادامه می‌دهند. ضمناً اگر اسیر شدید راجع به خط سیر عملیات که از کدام جاده و از کدام شهرهاست. چیزی نگویید و بگویید که عملیات قرار بود تا همین جا باشد. (رو به محمود قائم‌شهر) محمود، خوب فهمیدی که باید به کجا بروی؟ یک دفعه به قائم‌شهر بروی! و اول به همدان برو، کار و مسئولیت خودت را انجام بده، بعداً که به تهران آمدی مازندران را به تو می‌دهم. [رو به قاسم] حیف که مردم اصفهان بی‌بخارند و الا یک تیپ را هم به تو می‌دادم که به اصفهان برویم.

[محمود عطایی فرمانده محور تهران را صدا می‌کند و او پای میکروفون می‌آید از او پرسید] وضعیت چطور است؟

عطایی: خوب است. با نیروی هوایی و هوانیروز عراق هماهنگ شده است. ماشین‌ها آماده است، مهمات بارگیری شده، و تیپ‌ها تا حدودی توجیه شده‌اند و تا رسیدن به شهرها بهداری هم آمادگی لازم را دارد و هیچ گونه نگرانی وجود ندارد. در لابه لای ستون تعمیرکار سیار و فیلم‌بردار سیار هم در حال حرکت هستند.

رجوی: در این عملیات مردم به حمایت از ما برمی‌خیزند. کسانی که حاضرند با ما بیایند را از پادگان‌ها و مراکز سپاه مسلح کنید و هر چه خواستند تا تهران بیایند آنها را با خودتان ببرید. در این عملیات نیروهای زیادی به ما کمک خواهند کرد. از طرفی درب زندان‌ها که باز شود آنها هم به ما هستند و با ما خواهند آمد. نیروهای زندان بالقوه با ما هستند. البته هر جا رفتید اگر مردم آنجا تسلیم شدند که کاری با آنها ندارید و اگر جنگیدند با آنها بجنگند و هر جا رسیدید از مردم کمک بگیرید و کارها را به خود مردم بدهید و از این نترسید که مردم اسلحه‌دار می‌شوند و چه خواهد شد.

محمود، وقتی که تهران را گرفتی در خیابان طالقانی به ساختمان بنیاد علوی می‌روی. در طبقه پنجم آنجا اتاقی است که روزی اتاق من و اشرف و موسی بوده است. سلام من را به ساکنین آنجا می‌رسانی و

اگر مردم آنجا بودند جای دیگری را به آنها بده چون ما را بعد از انقلاب به زور از آنجا بیرون کردند. آن اتاق را برای من نگه‌دار تا وقتی که به تهران آمدم در آنجا مستقر شوم.

[رو به فرید] خوب فرید، شما چه کار می‌کنید؟ در اولین روزی که نیروها به مقصد رسیدند شما باید 24 ساعته برنامه داشته باشید و مسئله را به گوش همه ملت ایران برسانید. کار و بارتان جفت و جور هست؟ برنامه‌تان تنظیم شده است؟

فرید: ما 24 ساعته برنامه خواهیم داشت.

رجوی: برای ثبت در تاریخ می‌خواهم هر کس با این طرح موافق است دست بلند کند. [همه دست‌ها را بلند کردند. رجوی تک تک به همه نگاه کرد. رو به فیلمبردارها و انتظامات:] شما چرا دستتان را بلند نمی‌کنید؟ [آنها هم دستشان را بلند کردند.]

ما در قدیم 3 یا 4 نفر را در ایران داشتیم که آن عملیات‌ها را می‌کردند که سپاه و کمیته‌ها هیچ کاری نمی‌توانستند بکنند. این ساسان کجاست؟ (رو به ساسان) شما در سال 60 در عملیات‌های تهران چه کار می‌کردید؟

ساسان: بالطبع با این نیرویی که داریم می‌رویم و حتماً برایمان موفقیت‌آمیز خواهد بود. زیرا در سال 60 و 61 در تهران فقط 8 تا 10 تیم نظامی در سراسر تهران داشتیم که نیروهای کمیته و پاسداران از دست ما در امان نبودند. مثلاً یک تیم 3 نفره ما این طرف میدان مصدق می‌ایستاد، یک تیم آن طرف و سراسر مسیر را به راحتی می‌بستند و نیروهای پاسدار و کمیته هم کاری نمی‌توانستند بکنند و از ما می‌خوردند. [در اینجا گفتگوی متقابل زن به ظاهر منتقد و مسعود رجوی شکل می‌گیرد که شرح آن در فصل پیش ذکر شد و برای پرهیز از تکرار در اینجا حذف شده است]

مریم: [رو به زن] خیالتان راحت باشد. همه چیز آماده است و طرح‌ها دقیق می‌باشد. شما ناراحت نباشید. ما در 30 خرداد از روی اسیتصال و ضعف با رژیم برخورد کردیم ولی امروز از موضع قدرت با او برخورد خواهیم کرد. البته دلیل اینکه ما می‌خواهیم این قدر زود دست به این عملیات بزنیم این است که رژیم در حال حاضر هم دچار بحران نیرویی شده و هم روحیه نیروهایش به دلیل شکست‌های پیاپی ضعیف شده است. برای همین هم می‌خواهد صلح صوری کند تا وقت پیدا کند و بسیج نیرو کند. به همین دلیل ما باید تا دیر نشده از این فرصت استفاده کنیم و این عملیات را انجام دهیم ولی قبلاً بین هر عملیات

یکی دو ماه برای کارهای مقدماتی، از جمله شناسایی و آماده کردن خودروها و دیگر وسایل و مانور وقت لازم داشتیم، که در حال حاضر موفق شدیم همه کارها را در عرض همین مدت کوتاه بعد از عملیات چلچراغ انجام دهیم که کار بسیار شاقی بود ولی با روحیه بالای افراد ما و عنصر مجاهد بودن که در همه بوده است این کار در این مدت کوتاه عملی شد و خیلی‌ها در این مدت کوتاه، آموزش‌های پیچیده‌ای نظیر کار با تانک را هم یاد گرفتند و آماده عملیات شدند. عده‌ای هم راجع به وضعیت بچه‌های کوچک سؤال کردند که ما بچه‌ها را بعد از آنکه تهران فتح شد سوار اتوبوس می‌کنیم و به تهران می‌آوریم.

رجوی: از هر کس می‌پرسم بلند شود و جواب بدهد. طاهره چه کار کردی؟ کارها رو به راه است؟ دیگر فشنگ کم نمی‌آورید؟ کنسرو و آب میوه به اندازه کافی داریم؟

طاهره: نه این دفعه خیلی زیاد داریم و تقسیمات وسایل هم انجام شده است. مهمات به اندازه کافی و حتی بیشتر از آنچه مورد نیاز است برداشته‌اند. هزار تفنگ اضافی رسیده است و تانک‌ها و خودروها هم اکثراً رسیده و بقیه هم تا فردا ظهر می‌رسد. کنسرو هم به تعداد کافی تهیه شده که حتی ممکن است زیاد هم بیاید.

رجوی: محمود وضعیت به لحاظ امکانات چطور است؟ کم و کسری ندارید؟ همه خودروهای مورد نیاز رسیده است؟

محمود: بله، فقط مقدار کمی مانده، که تا فردا ظهر تمام می‌شود.

رجوی: فاطمه وضعیت درمانی به لحاظ دارو و پزشک و آمبولانس همه آماده هستند یا نه؟
فاطمه: بله آماده است.

رجوی: قرار بود برای حمل مجروحین هلی‌کوپتر بگیرید و داشته باشید گرفته‌اید؟
فاطمه: مسئله آن هم تا فردا حل خواهد شد.

رجوی: دکتر حمید را هم ببرید. کاظم هم آمده است. مسئله درمانی اینجا مسئولیتش با کاظم باشد که در این زمینه چیزی کم نیاورید. ما در این راه عاشوراگونه می‌رویم اما با این بار با زمانی که در 30 خرداد 60 شروع کردیم فرق می‌کند، چون در آن موقع چشم‌انداز پیروزی نداشتیم و عاشوراگونه شروع کردیم ولی این بار چشم‌انداز پیروزی داریم که خیلی ملموس است. البته همه افراد باید بدانند که می‌خواهند چه

کار کنند. ما کاری می‌خواهیم بکنیم که همه دنیا تعجب کنند و یکدفعه بفهمند که ما در تهران هستیم و خمینی دیگر وجود ندارد.

مریم: درست است که ما به خاطر وظیفه‌ای که داریم عاشوراگونه وارد می‌شویم ولی در اینکه ما حتماً پیروز می‌شویم هیچ شکی نداریم. الان جبهه‌ها خالی شده و وقتی که از جبهه آن طرف‌تر برویم کسی نیست که جلو ما را بگیرد و ما آن قدر می‌خواهیم با سرعت پیش برویم که هرکس که مجروح شد باید خودش مسئله‌اش را حل کند که باعث کندی ستون نشود.

رجوی: اگر کس دیگری حرفی دارد باید بگذارد در میدان آزادی تهران بگویند و جمع‌بندی عملیات هم در همان‌جا خواهد شد. طی چند روزی که ما در اردوگاه قدم زده‌ایم شاهد بوده‌ایم که بچه‌ها چقدر کار کرده‌اند. دیدم جیبی را نفربر کرده‌اند و تویوتایی را زرهی کرده‌اند، که اینها همه نشان دهنده آمادگی ماست. [با خنده] روی جیب‌های رزمی آرم ایران را زده‌اند که ما خیلی خوشحال هستیم که کشورمان سازنده شده است. [رو به یکی از فرماندان] کمرشکن‌ها را خالی کرده‌ایم؟ تانک‌های 6 چرخ آماده‌اند؟ فرمانده: بله

رجوی: تانک‌های 6 چرخ سرعتشان زیاد است و هر سه تا از آنها که وارد یک شهر شود همان رژه‌اش جو وحشت را حاکم می‌کند. ما برای همین از این تانک‌ها استفاده می‌کنیم.

مریم: در پایان مطلبی بود که می‌خواستم بگویم و آن اینکه از فرماندهان تیپ‌ها می‌خواهم که بعد از نشست ساعتی به شما فرصت بدهند تا بچه‌ها همدیگر را ببینند و از هم خداحافظی کنند. در اینجا نشست تمام شد و همه دست زدند و شعار دادند و نهایتاً سرودی پخش شد.³⁵¹

گفتار چهارم: ترکیب و سازماندهی نیروها و تجهیزات سازمان

بهره‌گیری از نیروهای غیر نظامی

³⁵¹ سازمان مجاهدین خلق...، پیشین، صص 318-305 به نقل از بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ جاویدان

«سازمان خیلی سریع و برق آسا وارد حرکت شد و من یادم هست که اون موقع چگونه و با چه سرعتی افراد را از خارج کشور گردآوری کرده بود. صحنه های دردناکی از جدایی مادران و پدران با فرزندان و سپردن آنها به مراکز نگهداری. هوادارانی که به تله مرگ فرستاده می شدند و حتی بخاطر عدم انطباق محیط در همان روزهای آمادگی گرمزده می شدند و راهی بیمارستان و مرگ می شدند.

حتی افرادی که یکبار هم سلاح را ندیده بودند بلافاصله از خارج کشور وارد عراق کرده و لباسشان را تعویض و مسلح می کردند و به گروهایی تقسیم می کردند و سیاهی لشکر می فرستادند»³⁵²

بتول سلطانی (از اعضای مرکزیت سازمان)³⁵³

در بحث های مربوط به گونه شناسی نیروهای سازمان، سوء استفاده رجوی از نیروهای غیر نظامی منافقین که در آموزش آنان، به ابتدائیات اکتفا شده بود محوریت دارد. در گزارش یکی از نویسندگان غربی می خوانیم:

«[استفاده از] نیروی ناشی از چندین نظر یک فاجعه بود. اولاً، بخاطر این که رجوی خیلی ها را بدون سلاح و آموزش ندیده به میدان نبرد فرستاد. آنان زنان و مردان ایرانی جوانی بودند که در غرب زندگی می کردند... تا آنجا که ممکن بود هواداران سریعاً به عراق اعزام شده بودند، چند روزی آموزش اولیه دیده بودند و بعد از آنها انتظار داشتند که برای عملیات نظامی حمله به ایران شرکت داشته باشند؛ چیزی که عراقی ها بعد از هشت سال نتوانسته بودند انجام دهند. این افراد را انگار به پیک نیک می فرستادند، به آنها هندوانه و نان و شیر و دیگر مواد غذایی داده بودند که تا رسیدن به تهران بتوانند از آن ها استفاده کنند.

کسانی که فرستاده شده بودند شامل زنان و مردان پیر (والدین و پدربزرگ و مادربزرگ های مبارزان مجاهدین) و جوانان زیر هجده سال بودند. کودکان، زنان پیر و خارجی های پاسپورت در جیب را فرستاده بودند تا با کماندوهای مجرب و محکم شده در میداین نبرد، که از حمایت هوایی برخوردار بودند، بجنگند. یک خارجی، یک پرستار خارجی و همسر یکی از هواداران مجاهدین، توسط ایرانی ها اسیر و در نهایت به فرانسه فرستاده شد. بقیه اینقدر خوش شانس نبودند. در میان کشته شدگان، دو نفر به نام های «سو» و «سمینا» از بریتانیا وجود داشتند.

³⁵² سخنرانی بتول سلطانی، پیشین

³⁵³ عضو سابق شورای رهبری سازمان مجاهدین خلق

حتی خیلی از اعضای مجاهدین که آموزش های نظامی دیده بودند افرادی بودند که مناسب مبارزه نظامی نبودند. اعضای بخش دیپلماسی مجاهدین، که ایرانیان طبقه متوسط تحصیلکرده در غرب بودند، روحیه جنگ نداشتند. ارتش ایران، که با آن مواجه شدند، هشت سال با عراق جنگیده بودند. آنها در جنگ استوار و محکم شده بودند.³⁵⁴»

با قطعی شدن عملیات سازمان برای تکمیل نیروهای خود شروع به جمع آوری تمام نیروهای خود اعم از ایدئولوژیک و حتی «مسئله دار» از کشورهای مختلف نمود. جالب آنکه، علت اصلی دعوت آنان به عراق مخفی مانده بود. راستگو در خاطرات خود می نویسد:

«سازمان به سرعت دست به کار شد. به تمامی هوادارانش در خارج کشور دستور داد، هرچه زودتر خود را به عراق برسانند. وظیفه اصلی انجمن ها در خارج کشور اعزام نیرو به کشور عراق بود. به نیروهای هوادار در خارج کشور گفته می شد که همه موظفند برای یک ماه تعلیم نظامی به قرارگاه های سازمان در عراق بروند و بعد از یک ماه نیز به کشور محل اقامت خود بازگردند. در این میان اساساً صحبتی از شرکت در عملیات نبود؛ چرا که هیچ کس حاضر به رفتن نمی شد. در فضای بعد از دو عملیات «چلچراغ» و «آفتاب» بسیاری از هواداران سازمان در کشورهای مختلف غربی فریب ترند سازمان یعنی [ادعای] انجام یک دوره آموزش یک ماهه نظامی را خوردند و به عراق رفتند؛ رفتنی بی بازگشت!³⁵⁵ یکی از مسئولین سابق سازمان مجاهدین در آمریکا می گوید:

«... ابتدا مرا به عنوان نیروی پشت جبهه و بهره برداری از تخصصم به منطقه آوردند، ولی وقتی وارد منطقه شدم فهمیدم که پشت جبهه ای وجود ندارد و همه اش خط مقدم است، من نیز از خارج کشور آمدم و در عملیات به عنوان راننده از من استفاده می شد.»³⁵⁶

طبعاً این نیروها پس از ورود به عراق در عمل انجام شده قرار گرفته و بایستی سریعاً آموزش های مقدماتی را فرا می گرفتند. ایران پرورش در این خصوص می گوید:

³⁵⁴ آن سینگلتون، ارتش خصوصی صدام، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان www.habilian.com

³⁵⁵ راستگو، پیشین، ص 402

³⁵⁶ عملیات مرگ، سایت ایران دیدبان

«در آن زمان سازمان مجاهدین نیرویی به تقریب برابر 3000-3500 نفر داشت و با کمک تبلیغات وسیع و سازمان یافته، به توسط انجمن دانشجویان مسلمان خود، دست به بسیج نیرو زده و در حد توان، قریب به 700-800 نفر را به عراق آوردند.

در عراق فرصت کوتاه بود. بسیاری از بخش‌های سازمان مجاهدین چون بخش‌های تبلیغات، صدا و سیما، تدارکات، اطلاعات، تعمیرات و همچنین تمامی تازه واردین، کاملاً از امور نظامی بیگانه بودند. ولی رهبری وقت نداشت. مرزها به سرعت بسته می‌شدند و آنها باید در طی چند روز حرکتی را که می‌خواستند، می‌کردند و گرنه فرصت از دست رفته بود.

بنابراین، نفرات را دسته‌بندی کردند و هر گروه را برای حدود دو الی سه ساعت برای تمرین تیراندازی بردند. بی‌اغراق زمانی که برای تمرین تیراندازی به هر کس می‌رسید، بیش از 15_10 دقیقه نبود و آن هم طبعاً فقط صرف تمرین تیراندازی می‌شد.³⁵⁷»

مروری بر خاطرات اکثر جداشدگان از سازمان نیز گواه نفرت آفرینی این اقدام غیر انسانی سران سازمان در میان اعضای منافقین است. طبیعتاً نیروهای غیر نظامی سازمان که بخاطر بلاهت و جاه طلبی رجوی به یکباره ماموریت تهاجم نظامی به ایران را عهده دار شده بودند نمی‌توانستند کاری از پیش برده و پیش از هر اقدامی به هلاکت می‌رسیدند. رضا اسدی، عضو جدا شده از سازمان مجاهدین خلق، سه دسته از نیروهای فوق‌الذکر را بر می‌شمرد:

«مجاهدین از سه روز قبل از شروع عملیات به طور جدی شروع به آماده سازی برای عملیات کردند، اما تا حدود 6 ساعت قبل از عملیات هیچ یک از اعضاء و افراد نمی‌دانستند که چه اتفاقی می‌افتد و برای چه کاری آماده می‌شوند. احتمالاً فقط اعضاء و هیئت اجرایی از شروع عملیات مطلع بودند، علاوه بر اعضاء و هواداران مستقر در عراق شرکت در عملیات فوق، شامل افراد زیر نیز می‌شد:

1. دختران و پسران هوادار که در کشورهای اروپایی و آمریکایی عمدتاً مشغول تحصیل بودند.
2. مادران و پدران مسن که دارای چندین فرزند بودند را در این عملیات شرکت داده بودند که تعداد بسیاری از آنها برنگشتند.

3. بچه‌های مدرسه که سنی بالاتر از 14 _ 15 سال داشتند در این عملیات و کارهای پشتیبانی مربوط به آن به کار گرفته شده بودند. افراد باقی‌مانده در عراق شامل مسعود و مریم رجوی و گروه رادیویی و آنهایی می‌شدند که به هیچ ترتیب توان حرکت نداشتند.³⁵⁸

البته لازم به ذکر است که تنها بخشی از نیروهای سازمان را افراد فوق تشکیل می‌دادند و پرداختن به آنان بیش از آنکه از جهت علت کاوی شکست منافقین در عملیات فروغ جاویدان باشد، بازخوانی جنایات سران سازمان منافقین در فریب و سوء استفاده از اعضای فرقه است. آنچه مشخص است این که سازمان در عملیات فوق، در کنار استفاده از افراد غیر نظامی، از چند هزار نیروی زبده و مجهز ارتش «آزادی‌بخش» که مدتها از سوی رژیم بعث آموزش دیده بودند بهره می‌برد. به علاوه آنکه به گفته راستگو نیروهایی که از اروپا آورده شده بودند 700 – 800 نفر بوده‌اند که احتمالاً بخشی از آنان سابقه نظامی داشته و بخشی صرفاً ایدئولوژیک بوده‌اند.

تعداد و گونه شناسی نیروهای سازمان

نیروهای ارتش آزادیبخش در حدود 5000 نفر بودند.³⁵⁹ اما این تمام نیروهای حمله کننده به ایران نبود. عقبه پشتیبانی و نیروهای عراقی که دوشادوش منافقین و حتی در خودروهای مشترک به شهرهای ایران حمله نمودند، رقم احتمالی این نیروها را به 15000 نفر رسانده بود. بنابراین شاید بتوان اختلاف ده هزار نفری شمارش نیروهای شرکت کننده در عملیات را بر همین اساس توجیه نمود و هیچ یک از ارقام 5000 و 15000 را نادرست ندانست. در کتاب کارنامه‌ی توصیفی عملیات‌های هشت سال دفاع مقدس می‌خوانیم:

«منافقین با جمع آوری دیگر ضد انقلابیون سرخورده از کشورهای مختلف اروپایی، نیرویی به استعداد تقریبی 15000 نفر و با بهره گیری از جنگ افزارهای اهدایی صدام و دیگر اربابان خود در ساعت 14:30

³⁵⁸ رضا اسدی (عضو جدا شده از سازمان مجاهدین خلق)، واپسگرا، سایت ایران دیده‌بان

³⁵⁹ راستگو، پیشین، ص 405

دقیقه مورخه 1367/5/3 از تنگه‌ی پاتاق³⁶⁰، واقع در غرب کشور، حمله خود را به جمهوری اسلامی ایران آغاز می‌کنند»³⁶¹

فرمانده وقت لشکر 71 روح‌الله می‌گوید:

«دشمن با 15 هزار نیرو شامل پشتیبانی و غیره عملیات کرده بود که پنج هزار نفر از آنها در 25 یگان سازماندهی شده بودند»³⁶²

بر اساس برخی اسناد نیز می‌توان رقم 5000 نفر را تنها بخش اصلی و ایرانی مهاجمین - و نه تمام آنان - دانست. به ادعان یکی از افسران عراقی³⁶³ تنها نیروهای درگیر در اسلام آباد 7500 تن از افراد بعثی و منافق بودند.

از مجموع نیروهای موجود سازمان در عراق، قریب به 4800 نفر آنها در تیپ‌های ارتش آزادی‌بخش سازمان‌دهی شدند که تعدادی از آنها را نیروهای اداری و خدماتی تشکیل می‌دادند. کیفیت نیروهای سازمان‌دهی شده در بدنه‌ی ارتش آزادی‌بخش، با توجه به میزان حضور آنان در کشور عراق متفاوت بود و به‌طور کلی شامل سه بخش اصلی می‌شد:

الف) نیروهای ثابت

نیروهای ثابت ارتش آزادی‌بخش افرادی بودند که از ابتدای ورود سازمان به خاک عراق به این کشور آمده و در پادگان‌های سازمان، آموزش‌های مناسبی دیده بودند.

ویژگی‌های آنان اطاعت‌پذیری مطلق، آموزش کافی و تجربیات زیاد بود که حدود 3118 نفر از افراد سازمان‌دهی شده را شامل می‌شدند.

ب) نیروهای تازه‌وارد:

³⁶⁰ گردنه‌ی پاتاق (پاتاق، پایتاق) که از گذرگاه‌های صعب العبور منطقه غرب کشور با اهمیتی ژئو استراتژیک است. پاتاق از تلاقی کوه نوا/نوح با کوه‌های دالاهو تشکیل شده است. اختلاف ارتفاع رأس گردنه با شهر قصرشیرین حدود 320 متر است. همین اختلاف ارتفاع در مسافتی کم و صعب العبور، ارزش نظامی کم نظیری را به تنگ و گردنه پاتاق بخشیده است.

³⁶¹ علی سمیعی، کارنامه توصیفی عملیات های هشت سال دفاع مقدس، نشر نسل کوثر، تهران، 1382، ص 565

³⁶² گفتگو با سردار احمد سلیم‌آبادی، فرمانده اسبق لشکر 71 روح‌الله استان مرکزی، خیرگزاری ایسنا

³⁶³ بمب های فسفوری و ترانه های غربی؛ عملیات مرصاد از نگاه دو افسر اسیر عراقی، روزنامه انتخاب، 1378/5/7

نیروهای تازه‌وارد، افرادی بودند که بنا به ضرورت با یک فراخوان عمومی از نقاط مختلف دنیا و به‌ویژه اروپا وارد عراق شده و در سازمان یگان‌های ارتش آزادی‌بخش قرار گرفته بودند. این دسته به علت زمان محدود برای آموزش نظامی بیشتر نقش خدماتی را ایفا می‌کردند.

ج) نیروهای اسیر الحاقی:

حدود 1200 نفر³⁶⁴ از اسیرانی که تحت فشار و عملیات روانی سازمان، به ارتش آزادی‌بخش پیوسته بودند در تیپ‌ها و سایر واحدهای عملیاتی سازمان‌دهی شده بودند که به دلیل انگیزه بسیار پایین به عنوان سیاهی‌لشکر از آن‌ها استفاده می‌شد.³⁶⁵

یکی از مباحث مربوط به عملیات مرصاد چرایی و چگونگی شرکت معدودی از اسیران ایرانی در عملیات فروغ جاویدان است. اسیران ایرانی پس از تحمل فشارهای کشنده‌ی سازمان، با پیشنهاد شرکت در یک عملیات، در برابر آزادی روبرو می‌شدند و برخی از آنان به نیت فرار حین عملیات به آن پاسخ مثبت می‌دادند. یکی از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق در خصوص چند و چون این ماجرا می‌گوید:

«... برخی از این اسرا، اسیران ایرانی موجود در زندان‌های عراق بودند که در آنجا به بدترین شکل با آنها رفتار می‌شد. سازمان از این فرصت استفاده کرد و به آنها گفت اگر برای شرکت در عملیات به ما بپیوندید آزاد خواهید شد. برخی از آنها به این امید که در حین عملیات بتوانند فرار کنند، قبول کردند. اما غالب این اسرا کسانی بودند که در عملیات آفتاب اسیر شده بودند که تعدادشان به حدود 300 نفر می‌رسید. این اسرا بیشتر از نیروهای ارتش بودند که تعدادی در سردشت، تعدادی در فکه و تعدادی هم حین عملیات چلچراغ اسیر شده بودند. همه‌ی این اسرا در پادگان معروف به «دبس» در کرکوک نگهداری می‌شدند که اردوگاه اسرای سازمان بود.

وقتی عملیات شروع شد سازمان مجبور بود از حداکثر نیروهایش استفاده کند به همین دلیل سراغ این اسرا هم رفت.

برخی از اسرا اعلام آمادگی کردند که تعدادشان کم بود. بقیه‌ی آنها را در اتافی حبس کردند و مقداری آب و غذا برایشان گذاشته و به آنها گفتند هر موقع در عملیات پیروز شدیم می‌آییم سراغ شما و رفتند.

³⁶⁴ در «بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ» تعداد این اسرا 800 نفر برآورد شده است.

³⁶⁵ ناصر شبانی، نگاهی به عملیات فروغ جاویدان، نشریه‌ی نگین ایران (فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، ارگان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، شماره 17

یکی از مسئولان عملیات به نام «احمد واقف» گفت روز دوم مجدداً سراغ آنها رفتیم و به دروغ به آنها گفتیم که ما توانستیم کرمانشاه را تصرف کنیم هر کس می‌خواهد بیاید. تعدادی گول خوردند و آمدند و مابقی را دوباره حبس کرده و رفتیم. به این ترتیب سازمان توانست حدود 40 نفر از اسرا در عملیات شرکت دهد که اکثر آنها در صحنه عملیات گریختند. سازمان هم این موضوع را می‌دانست ولی می‌گفتند چاره‌ای نیست باید تعداد نیروها را افزایش داد. این زمانی بود که «کرنند» در حال تصرف توسط نیروهای ایران بود و این یعنی محاصره نیروهای سازمان در اسلام آباد.³⁶⁶

ساختار فرماندهی ارتش آزادی‌بخش در عملیات فروغ جاویدان

الف) فرمانده کل: مسعود رجوی

مریم فجرعضدانلو (رجوی) جانشین فرماندهی کل

ب) محورهای عملیاتی و فرماندهان ارشد:

1. محور اول به فرماندهی مهدی براعی، 3 تیپ تحت امر، وظیفه تصرف شهرهای کردت تا ساعت 8 شب و اسلام آباد تا ساعت 10 شب را به عهده داشته است.
2. محور دوم به فرماندهی ابراهیم ذاکری با 5 تیپ تحت امر، وظیفه تصرف کرمانشاه را تا ساعت 12 شب به عهده داشته است. ذاکری می‌بایست در کرمانشاه مراکز مهمی چون صدا و سیما، هوانیروز، مراکز قرارگاه‌های سپاه و ... را به تصرف درآورد و تعدادی از تیپ‌ها را مستقر و بقیه جهت کمک، محورهای بعدی را همراهی کنند. به منظور پاک‌سازی کرمانشاه یک ساعت توقف تا ساعت 1 بامداد در نظر گرفته شد.
3. محور سوم به فرماندهی محمود مهدوی با 2 تیپ تحت امر، وظیفه تصرف همدان را تا ساعت هفت و سی دقیقه صبح روز سه‌شنبه 1367/5/4 به عهده داشته است. تصرف پایگاه هوایی نوژه نیز به

عهده این محور بوده است. یکی از تیپ‌ها در همدان مستقر و تیپ دوم ستون را همراهی می‌کرده است. بر اساس پیش‌بینی سازمان مجاهدین، تصرف همدان و پایگاه نوژه تا 9/30 صبح به طول می‌انجامید.

4. محور چهارم به فرماندهی مهدی افتخاری با 2 تیپ تحت امر، وظیفه تسخیر و «پاکسازی» قزوین را به عهده داشت. یک تیپ جهت نگهداری در قزوین مستقر و تیپ دیگر ستون را همراه می‌کرد.

5. محور پنجم به فرماندهی محمود عطایی، که ریاست ستاد فرماندهی کل را نیز بر عهده داشت و با معاونت مهدی ابریشمچی با 13 تیپ تحت امر، مسئولیت اجرای مرحله نهایی عملیات یعنی تصرف تهران را داشته است. مراکز حساس تهران از قبل شناسایی و بین یگان‌های رزمی تقسیم مسئولیت شده بود. زمان پیش‌بینی شده برای عملیات در تهران 4 بعدازظهر روز سه‌شنبه 67/5/4 در نظر گرفته شده بود. نیروهای این محور از جمله زبده‌ترین نیروهای سازمان بودند.³⁶⁷

سایر مسئولیت‌ها بدین قرار تقسیم شد:

ثریا شهری: مسئول کل تدارکات

محدعلی جابرزاده: مسئول کمیته تبلیغات (رادیو و تلویزیون و نشریات)

محمد سیدالمحدثین: مسئول کل سیاسی

شهرزاد حاج سید جوادی: مسئول دفتر فرماندهی کل³⁶⁸

ج) فرماندهان ستادی و پشتیبانی رزم:

یوسف: مسئول تسلیحات

حسن نظام‌الملک: مسئول هوانیروز

حشمت: مسئول مخابرات

محمد قجرعضدانلو: مسئول ترابری

در مجموع کلیه نیروهای سازمان در قالب 25 تیپ به استعداد 160 تا 230 نفر سازمان‌دهی شدند

که هر تیپ مرکب از دو گردان پیاده، یک گردان تانک، یک گردان ادوات، یک گردان ارکان، یک

³⁶⁷ سازمان مجاهدین خلق، پیشین، ص 322، به نقل از بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ

³⁶⁸ گذر از بحران 67، دفتر سیاسی سپاه، تهران، 1368، ص 136

گروهان پشتیبانی خدمات رزم و یک واحد اداری بود. هر گردان پیاده نیز شامل پنجاه نیروی رزمی بود که در پنج دسته سازمان‌دهی شده بودند.³⁶⁹

تجهیزات سازمان مجاهدین در عملیات مرصاد

نیروهای منافقین در قالب 25 تیپ رزمی سازمان‌دهی شده بودند که تنها، خودروهای نظامی و زرهی هر یک از این تیپ‌ها بدین قرار بود:

« 4 تانک، 6 دستگاه [خودروی نظامی] هینو حامل تیربار سبک، 4 دستگاه جیپ حامل تیربار، 2 دستگاه جیپ حامل دوشکا، 2 دستگاه جیپ حامل توپ 106، 2 دستگاه جیپ حامل تیربار دولول، یک دستگاه ایفا حامل ضد هوایی چهارلول، یک دستگاه ماشین دو پداله و یک دستگاه وانت دو کابینه حامل تیربار با یک دستگاه جیپ، 2 دستگاه لندکروز، یک دستگاه وانت دو کابینه برای فرماندهی، 4 دستگاه ایفا حامل نیرو، یک دستگاه کامیون، 2 تانکر سوخت و یک دستگاه آمبولانس.

ضمناً در هر تیپ دو گروه فیلمبردار جهت ثبت کلیه وقایع سازمان‌دهی شده بود»³⁷⁰.

در برخی منابع به نقل از اعضای سابق سازمان، به جزئیات سایر تجهیزات همچون موشک سام پرداخته شده است:

«[تجهیزات سازمان در عملیات فروغ جاویدان بدین شرح بود]:

- انواع خودروهای زرهی (تانک و ...) حدود 70 دستگاه
- تفنگ 106 حدود 100 قبضه
- موشک سام 7 (سهند) حدود 50 قبضه
- پدافند هوایی یک، دو و چهار لول حدود 100 قبضه
- انواع خمپاره 81 _ 60 کماندویی حدود 300 قبضه
- سلاح دوشکا حدود 60 قبضه
- انواع خودرو (هینو، ایفا، لندکروز، تویوتا و ...) حدود 1000 دستگاه»³⁷¹

³⁶⁹ شبانی، پیشین، ش 17

³⁷⁰ سازمان مجاهدین... پیشین، ص 317، به نقل از بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ، ص 43

به موارد فوق بایستی حداقل سه عرابه توپ غول پیکر را نیز اضافه نمود. در خصوص تجهیزات منافقین در این عملیات، اتفاق نظر وجود ندارد و برخی از اعضای بجا مانده از فروغ جاویدن، به تحقیر و تمسخر امکانات سازمان پرداخته اند:

«از تانک خودم بگویم. من راننده تانکی بودم که خلاصی فرمان خیلی زیادی داشت. اگر پا را از روی پدال گاز برمی داشتی تانک خاموش می شد [البته این امر ناشی از عدم آشنایی نیروها به مسایل فنی بود، چون ظاهراً این ایراد را می شد با بالا بردن پیچ تنظیم گاز بر طرف کرد!]. من هر چه با فرمانده گردان صحبت کردم که این تانک خراب است و نیاز به تعمیر دارد گوشش بدهکار نبود. او به من می گفت تو باید با ایدئولوژی مریم این تانک را تا تهران ببری. در طول این شش روز هیچ کدام از تانک‌های تحویلی از لحاظ استفاده از سلاح چک نشده بودند و بدون چک سلاح و شیوه استفاده از سلاح ما سوار بر آنها راهی جنگ شدیم.»³⁷²

اما اظهارات و فیک السامرایی که از نزدیک شاهد کمک‌های بی حد و حصر رژیم متبوع خود به منافقین بوده است، این ادعاها را با برخی سوالات مواجه می‌سازد. وی ضمن پرداختن به این مبحث، پیشینه‌ای کوتاه از حمایت‌های صدام از منافقین را بیان می‌کند که قطعاً در عملیات فروغ جاویدن نیز مورد استفاده بوده است:

«سازمان، طی دهه هشتاد تا اوت 1990 کمک‌های مالی بالغ بر بیست میلیون دینار در ماه از رژیم عراق دریافت می‌کرد. این مبلغ بعد از سال 1990 به دنبال تورم مالی در عراق که بعد از اشغال کویت به وجود آمد، کاهش پیدا کرد. (قیمت دلار در سالهای دهه هشتاد، بین یک و نیم تا سه دینار بود).

این سازمان در آغاز کار از طریق انبارهای ارتش عراق به جنگ افزارهای سبک و به ویژه سلاحهای سبک، یعنی تفنگ خودکار و مسلسل‌های متوسط و مسلسل‌های سنگین و موشک اندازه‌های RPG7 و خمپاره اندازه‌های هشتاد و دو و یک‌صد و بیست میلیمتری مجهز شد، سپس تعدادی زره پوش و نفر بر زرهی در اختیار آنان گذاشته شد. این سازمان توانست به سلاح‌های سنگین بسیاری دست پیدا کند؛ گاهی از طرف عراق در اختیار آنها قرار می‌گرفت و گاهی غنایم گرفته شده از نیروهای ایرانی بود. در نتیجه [سازمان مجاهدین] به یک نیروی ضربتی مجهز به تانک‌ها و نفربرهای زرهی و توپ‌خانه متوسط و

³⁷¹ عملیات مرگ، پایگاه اطلاع رسانی ایران دیدبان

³⁷² اسکندری، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی باشگاه اندیشه

سنگین و موشک‌های ضد تانک هدایت شونده تبدیل گردید. علاوه بر آن اقدام به خرید تعداد زیادی خودرو و وانت و کامیون‌های باری به منظور نقل و انتقال سریع و نصب مسلسل‌های سنگین از نوع «ولادیمیر» بر روی وانت‌ها نمودند.

با وجود این که کمک‌های ارائه شده از سوی رژیم عراق به این سازمان بسیار زیاد بود، ولی مجاهدین دارای منابع مالی خصوصی در خارج از عراق نیز بودند که در هنگام نیاز از آن استفاده می‌کردند.³⁷³

گفتار پنجم: اهداف، زمان بندی و دستور العمل‌های عملیات «فروغ جاویدان»

الف: مراحل عملیات

مرحله اول: حرکت از قرارگاه و تصرف اسلام‌آباد از قرار:

1367/5/3 حرکت از قرارگاه

1367/5/3 عبور از مرز

1367/5/3 تصرف قصرشیرین

1367/5/3 تصرف کردند

1367/5/3 تصرف اسلام‌آباد

مرحله دوم: تصرف باختران

نیروهای سازمان باید رأس ساعت 24 مورخه 1367/5/3 وارد باختران شده و هدف‌های زیر را به

تصرف درمی‌آوردند:

1. مقر 425 قرارگاه رمضان

2. مقر تیپ 29 نبی اکرم (ص) قرارگاه نجف

3. پادگان‌های شهید بروجردی و صالح‌آباد

4. مقر سپاه بدر

5. مقر سپاه چهارم بعثت

³⁷³ خاطرات وفیق سامرانی، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی ایران نجات

6. مرکز بسیج

7. یادگان‌های شهید رجایی و هوانیروز

8. مرکز آموزش ارتش

9. استانداری

10. کمیته

11. شهربانی

12. ژاندارمری

13. ساختمان مخابرات

14. رادیو و تلویزیون

15. زندان دیزل‌آباد

16. فرودگاه شهر باختران

مرحله سوم: تصرف همدان

طبق طرح قرار بود واحدهای ارتش آزادی‌بخش رأس ساعت 5 صبح 1367/5/4 همدان را محاصره

کرده و مراکز زیر را به تصرف درآورند:

1. پایگاه هوایی نوژه

2. مرکز سپاه

3. مرکز آموزش سپاه

4. زندان وزارت اطلاعات

5. مرکز اعزام نیرو

6. بسیج منطقه

7. ساختمان کمیته

8. زندان شهر

9. ساختمان دادگاه انقلاب

10. یادگان‌های قدس و ابوذر

11. مقر یکم لشکر 16 قزوین

مرحله چهارم: تصرف قزوین

بر اساس طرح مانور، یگان‌های ارتش آزادی‌بخش باید رأس ساعت 11 صبح مورخه 1367/5/4 به

قزوین رسیده و مراکز زیر را پاک‌سازی می‌کردند:

1. مرکز سپاه

2. پادگان لشکر 16 قزوین

3. پادگان‌های بسیج و سپاه

4. ساختمان بنیاد شهید

5. سپاه شریف‌آباد

6. ساختمان کمیته انقلاب اسلامی

7. تأسیسات و مراکز اداره اطلاعات

8. صنایع موشکی

9. ترابری جهاد

10. مقر شهربانی

11. پادگان ژاندارمری

12. ایستگاه گاز

مرحله پنجم: تصرف تهران (24 ساعت پس از تصرف قصرشیرین)

سازمان پس از گذراندن مراحل چهارگانه فوق قرار بود طبق طرح در ساعت 16 تاریخ 1367/5/4 به

تهران رسیده و ضمن محاصره و تصرف کامل شهر، مراکز زیر را به اشغال خود درآورد:

1. بیت امام(ره)

2. ساختمان مجلس شورای اسلامی

3. مقر ریاست جمهوری

4. ساختمان نخست‌وزیری

5. رادیو و تلویزیون

6. زندان اوین

7. قصر فیروزه

8. سایر مراکز مهمی که در کنترل شهر و دولت نقش داشتند.

نکته قابل توجه در مراحل اجرایی طرح این بود که تیپ‌هایی که مسئولیت تصرف شهرهای مختلف را در هر مرحله به عهده داشتند بدون توجه به موفقیت مرحله قبل، حرکت خود را به سمت هدف بعدی آغاز می‌کردند تا اصل سرعت عمل در دستیابی به اهداف و غافلگیر کردن مسئولان و فرماندهان ایران تأمین شود. در واقع اجرای هر مرحله از طرح بدون توجه به موفقیت یا عدم موفقیت مرحله قبل انجام می‌شد.³⁷⁴

ب: زمان‌بندی عملیات

برنامه‌ای که جهت حرکت ستون‌های نظامی به قصد عملیات و تصرف تهران تنظیم شده بود بیشتر شبیه به برنامه راهپیمایی سواره بود تا یک طرح نظامی. از زمان‌بندی عملیات می‌توان دریافت که رجوی از بوجود نیامدن هرگونه درگیری اطمینان داشته است:

- حرکت از قرارگاه ، ساعت 3 بعدازظهر مورخ 1367/5/3
- عبور از مرز ، ساعت 4 بعدازظهر مورخ 1367/5/3
- رسیدن به قصر شیرین ، ساعت 5 بعدازظهر مورخ 1367/5/3
- رسیدن به سرپل ذهاب ، ساعت 6 بعدازظهر مورخ 1367/5/3
- رسیدن به کرد ، ساعت 8 بعدازظهر مورخ 1367/5/3
- رسیدن به اسلام آباد ، ساعت 10 شب مورخ 1367/5/3
- رسیدن به باختران ، ساعت 12 شب مورخ 1367/5/3
- رسیدن به همدان ، ساعت 5 صبح مورخ 1367/5/4
- رسیدن به قزوین ، ساعت 11 صبح مورخ 1367/5/4

³⁷⁴ ناصر شبانی، نگاهی به عملیات فروغ جاویدان ، نشریه‌ی نگین ایران (فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، ارگان مرکز مطالعات و

• رسیدن به تهران ، ساعت 4 بعدازظهر مورخ 1367/5/4

البته قرار بوده که در قزوین یک مرحله از عملیات تمام شود و پس از یک توقف کوتاه در قزوین مرحله دوم عملیات برای تصرف تهران شروع شود³⁷⁵.

ج: دستورالعمل‌های عملیات

بر اساس گفته‌های بازماندگان عملیات فروغ جاویدان، یکسری دستورالعمل برای اجرا در حین عملیات به اعضا ابلاغ شده بود که برخی از آنها از این قرار بوده است:

- حرکت تیپ‌ها به صورت ستونی باشد .
- سرعت خودروها در روز حداکثر 70 کیلومتر در ساعت و در شب 50 کیلومتر در ساعت باشد .
- فاصله دو تیپ در روز حداکثر 150 متر و در شب حداکثر 100 متر باشد .
- فاصله هر دو خودرو 35 الی 50 متر باشد .
- به محض رسیدن به شهرها عناصر سپاه و حزب الهی اعدام شوند و با مردم خوش رفتاری شود.³⁷⁶
- عکس [امام] خمینی پایین کشیده شود .
- اسناد و مدارک ادارات حفظ شود .³⁷⁷

د. اهداف عملیات

1. تصرف تهران و سقوط جمهوری اسلامی
2. شکستن طلسم اختناق(؟) در ایران
3. امضاء پیمان صلح میان ایران و عراق توسط خودشان

³⁷⁵ عملیات مرگ، پایگاه اطلاع رسانی ایران دیدبان

³⁷⁶ البته گفته‌های برخی از اعضا و نیز عملکرد منافقین با این ماده تعارض دارد. از جمله می توان به چراغ سبز 48 ساعته به منافقین برای هرگونه جنایت در شهرها اشاره داشت. ن ک گفتگو با هادی شعبانی عضو سابق سازمان مجاهدین خلق، خبرگزاری فارس، 87/05/04

³⁷⁷ عملیات مرگ، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی ایران دیدبان

4. اعلام دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی در باختران، پس از فتح کرمانشاه و نهایتاً در تهران، پس از فتح تهران؛ در حقیقت منافقین در هدف کوتاه مدت خود به دنبال ایجاد منطقه‌ی به اصطلاح آزاد در غرب ایران و در مرز با عراق بودن.

5. وارد آوردن تلفات بیشتر به ایران در آستانه پایان جنگ

برخی از شواهد و قرائن مبین این اهداف بدین شرح است:

«..... وقتی کرمانشاه را گرفتیم اعلام حکومت موقت می‌کنیم تا آنها به تهران برسند و بعد هم در تهران نیز»³⁷⁸

«پس از فتح تهران چند نفر از رهبران با مردم صحبت می‌کنند و به مردم اسلحه می‌دهند و ما صلح با عراق را امضاء می‌کنیم»³⁷⁹

«.... طلسم جنگ که شکست، ما هم طلسم اختناق را می‌شکنیم و مردم هم ما را یاری می‌کنند و به ما می‌پیوندند و پس از آن کشورها ما را به رسمیت می‌شناسند»³⁸⁰

سخن‌گوی سازمان مجاهدین، اهداف سازمان را از این عملیات چنین اعلام کرد:

«استراتژی مجاهدین، وارد آوردن هرچه بیشتر تلفات به نیروهای ایران و باز کردن راه برای یک انقلاب عمومی ضد [امام خمینی (ره)] است».³⁸¹

هم‌زمان در یکی از رسانه‌های غربی نیز استراتژی منافقین، ایجاد منطقه آزاد اعلام شد تا پس از پایان جنگ، با استقرار در آن منطقه، منافع حکومت ایران را تهدید کند.³⁸²

گفتار ششم: آغاز عملیات

مقارن ساعت 14:30 در تاریخ 1367/5/3 منافقین و ارتش عراق، عملیات مشترک خود را آغاز کردند. در لحظه حرکت تیپ‌ها رجوی برای بدرقه در محل حاضر شده و در جملاتی کوتاه حماقت خود را به رخ تاریخ می‌کشد:

³⁷⁸ سخنرانی مسعود رجوی در جمع منافقین در آستانه‌ی عملیات مرصاد، عملیات مرگ، پیشین

³⁷⁹ همان

³⁸⁰ عملیات مرگ، پیشین

³⁸¹ محمد درودیان، پایان جنگ، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، تهران، 1379، ص 186

³⁸² ن ک روزنامه رسالت، 1367/5/4

« مریم گفته است در اوین را که باز کردید اول سلام مرا برسانید ... »³⁸³

فرماندهی سپاه چهارم بعثت از آغاز عملیات فروغ جاویدان می‌گوید:

« منافعین با زمان‌بندی سی و سه ساعته‌ای که کرده بودند (طبق مدارک به دست آمده) و با بهره‌گیری از بیست و پنج تیپ و اندکی بیش از پنج هزار نیرو، قصد داشتند در پنج مرحله خودشان را به تهران برسانند. مراحل عبارت بود از «سرپل ذهاب - اسلام‌آباد»، «اسلام‌آباد - باختران»، «باختران - همدان»، «همدان - قزوین» و بالاخره «قزوین - تهران». آنها حرکت در این مسیرها را زمان‌بندی کرده و تمام مایحتاج مسیرشان را اعم از سوخت و سایر امکانات فراهم کرده بودند. با ورود منافعین به اسلام‌آباد و تیراندازی‌های وحشیانه، عده‌ای از مردم با وسایل نقلیه شخصی شهر را تخلیه کرده و به طرف باختران حرکت نمودند، به طوری که ترافیک سنگینی در گردنه حسن‌آباد به وجود آمده بود. منافعین با ادامه پیشروی به پشت این ترافیک رسیدند»³⁸⁴

ژئوپولیتیک منطقه

شهر اسلام‌آباد که مرکز ثقل حرکت روبه جلوی منافعین بود، در 65 کیلومتری کرمانشاه واقع شده است. جاده‌های مهم کرمانشاه - ایلام، کرمانشاه - قصر شیرین و کرمانشاه - خرم‌آباد از این شهر عبور می‌کنند و وجود پادگان‌الله اکبر بر اهمیت این شهر می‌افزاید. اسلام‌آباد در طول جنگ 105 بار بمباران شد.³⁸⁵ و فیک السامرایی در توصیف محور عملیات منتهی به اسلام‌آباد می‌نویسد:

«محور عملیات مشتمل بر مناطق کوهستانی بسیار صعب‌العبور و در عمق ده‌ها کیلومتری، خالی از جمعیت بود. جاده آسفالت‌ه، شهر ویران شده قصر شیرین را به شهر اسلام‌آباد، که پیش از این شاه‌آباد خوانده می‌شد وصل می‌کرد. جاده «قصر شیرین، تنگه پاتاق، اسلام‌آباد» بسیار صعب‌العبور بود. جاده «قصر شیرین، گیلان غرب، اسلام‌آباد» نیز از جنوب تنگه می‌گذشت. در شهر اسلام‌آباد یک پادگان دائمی متعلق به یکی از تیپ‌های لشکر هشتاد و یک زرهی وجود داشت. منطقه حد فاصل بین اسلام‌آباد

³⁸³ همان، 1367/5/4

³⁸⁴ خوابی که آشفته شد، پایگاه اطلاع‌رسانی جامع دفاع مقدس (ساجد)

³⁸⁵ مسعود جزایری، پیشین، ص 373

و کرمانشاه (که در فاصله یکصد و هفتاد و پنج کیلومتری مرزهای عراق قرار دارد) شامل رشته کوه‌های موازی است که جاده اصلی را قطع می‌نماید. زمینی به مساحت هشت تا پانزده کیلومتر بین هر دو رشته کوه وجود داشت که حوضچه‌هایی را در برداشت و از ناهمواری و پستی و بلندی کمتری برخوردار بود»³⁸⁶

عملیات منافقین در خاک ایران بدون گسترش در جناح‌ها بود و آنها با یک تاکتیک اشتباه نیروهای خود را در جاده‌ای که از غرب در یک دهلیز به سمت تهران بود حرکت دادند. این جاده در طول تاریخ مورد تهاجم قدرت‌های بزرگ از شرق آسیا به سوی غرب اروپا و بالعکس بوده است؛ از آن دهلیز خشایارشا، تیمورلنگ و بعد از آنها اسکندر مقدونی استفاده کرده‌اند. ویژگی آن جاده این است که کوتاهترین مسیر شرقی غربی است که نیروها را براحتی از میان توده عظیم کوه‌های زاگرس عبور می‌دهد و به سوی جنوب رشته کوه البرز هدایت می‌کند. ایده منافقین این بود که از طریق این جاده به تهران برسند.³⁸⁷

تسخیر کرد و اسلام آباد

عملیات مشترک با هجوم زمینی از طریق سر پل ذهاب و هلی‌برن از جنوب گردنه‌ی «پاطاق» (نزدیک سرپل ذهاب) آغاز شد و منافقین به طرف شهر «کرد غرب» پیشروی کردند. در حدود ساعت 18:30 اولین تانک عراقی با آرم منافقین وارد شهر کرد غرب شد و تا 5 کیلومتری جاده کرد - اسلام آباد، اتومبیل‌های شخصی در حال فرار را تعقیب کرده و مجدداً به شهر باز گرداندند. درهمین هنگام، حدود 8 دستگاه تانک و نفربر به همراه نیروهای پیاده‌بعتی، مناطق شهر کرد غرب را تصرف و سپس به طرف اسلام آباد غرب پیشروی کردند.³⁸⁸

با آتش توپخانه ارتش عراق که هم‌زمان به پیشروی منافقین به اوج رسیده بود، تعدادی از زنان و کودکان روستاهای منطقه به شهادت رسیدند و تعداد دیگری نیز با آتش سلاح‌های ارتش آزادی‌بخش نقش بر زمین شدند. نیروهای سازمان که موفق به عبور غافل‌گیر کننده از مرز شده بودند در مقابل مقاومت

³⁸⁶ خاطرات وفیق سامرای، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی ایران نجات

³⁸⁷ گفتگو با حسین الله کرم، خبرگزاری ایسنا، 27 تیر 1386

³⁸⁸ عملیات مرصاد؛ درس عبرتی برای منافقین دیروز و امروز، ایرنا، 1389/05/04

پراکنده سپاه چهارم بعثت کرمانشاه متحمل خسارت‌هایی شدند، اما به دلیل گسیختگی این مقاومت‌ها و فقدان آتش پشتیبانی، پیش‌روی خود را به سمت اسلام‌آباد ادامه دادند.

در این وضعیت از سوی نیروی زمینی سپاه لشکر 6 ویژه پاسداران دستور داده شد که با دو گردان به سمت گردنه پاتاق حرکت کند و حرکت نیروهای سازمان را متوقف سازد، اما با توجه به حرکت ستونی و سریع نیروهای سازمان که متکی به جاده بودند، امکان توقف آن‌ها فراهم نشد.³⁸⁹

بدین ترتیب نیروی هفت هزار و پانصد نفری متشکل از منافقین و عراقی‌ها به کمک یک هزار و سیصد دستگاه تانک و خودرو و نفر بر وارد اسلام‌آباد شدند.³⁹⁰ به محض رسیدن به مدخل شهر اسلام‌آباد، تعدادی از منافقین با ورود به آن، اقدام به قطع برق و ارتباط مخابراتی و همچنین تیراندازی و آشفته نمودن اوضاع شهر کردند. در همین حین، تعدادی از نیروهای سپاه و گروهی از مردم، با دشمن درگیر شدند که به دلیل عدم انسجام نیروها و آمیختگی منافقین با مردم، اوضاع از کنترل نیروهای نظامی خارج شد و شهر به تصرف دشمن درآمد.

دشمن که از مقاومت قهرمانانه‌ی مردم اسلام‌آباد به ستوه آمده بود، برای التیام روان خود، «هر زخمی‌ای را که می‌گرفت، در مقابل دیوار اعدام می‌کرد و حتی بیمارستان اسلام‌آباد را هم به آتش کشید.»³⁹¹

این موفقیت منافقین تنها در صورتی تحقق یافت که رزمندگان اسلام در جنوب کشور دلاورانه مشغول مقابله با تهاجم وسیع عراق بودند. پس از آن که جمهوری اسلامی ایران اعلام کرد شهر کرند به اشغال نیروهای عراقی در آمده است، خبرگزاری عراق در واکنش به این خبر گزارش داد:

«همان طور که در مفاد اطلاعیه نظامی 3273 آمده است، نیروهای عراقی به طور دقیق همچنان در غرب تنگه پاتاق و در شهر سر پل ذهاب و در شرق گیلان غرب مستقر هستند»³⁹²

نیروهای سازمان مجاهدین در نهایت با تصرف فرمانداری، سپاه و کمیته و به شهادت رسیدن تعدادی از رزمندگان اسلام، پدر یکی از منافقین اعدامی را بعنوان فرماندار نظامی اسلام‌آباد معرفی کردند.³⁹³

³⁸⁹ شبانی، پیشین، ش 17

³⁹⁰ ن ک بمب های فسفوری و ترانه های غربی؛ عملیات مرصاد از نگاه دو افسر اسیر عراقی، روزنامه انتخاب، 1378/5/7

³⁹¹ گفتگو با حسین الله کرم، خبرگزاری ایسنا، 27 تیر 1386

³⁹² در کمینگاه خداوند، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان

³⁹³ گفتگو با سردار آبنوش؛ فرمانده تیپ حضرت قائم (عج)، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، 14 مرداد 1389

حرکت به سمت کرمانشاه

پس از انتشار نخستین اطلاعیه‌ی نظامی عراق و تأیید تصرف شهرهای کرند و اسلام آباد، رادیو منافقین خطاب به مردم باختران اعلام کرد نیروهای سازمان در حال پیشروی به سمت شهر کرمانشاه هستند و از مردم این شهر خواست به نیروهای آنان بپیوندند:

«رادیو منافقین با ارسال پیام به مردم باختران از آنها می‌خواهد که زمینه را برای ورود ارتش به اصطلاح آزادی‌بخش مهیا سازند و آماده جذب در گردان‌ها و لشکرها باشند».³⁹⁴

در همان حالی که منافقین به سمت کرمانشاه در حرکت بودند، این شهر به حالت نیمه تعطیل در آمد و تنها چند نانویی و فروشگاه مواد غذایی در شهر مشغول فعالیت بودند. همچنین به دلیل کمبود بنزین در شهر صف‌های طولی در برابر جایگاه فروش بنزین تشکیل شده بود.³⁹⁵

پس از اشغال اسلام آباد، دشمن با استفاده از تعداد زیادی تانک «دجله» و خودرو، به همراه تعدادی از نیروهای پیاده، در جاده اسلام آباد به طرف کرمانشاه حرکت کردند؛ اما در منطقه حسن آباد (20 کیلومتری اسلام آباد) به دلیل سازماندهی نیروهای جدید و نیز با توجه به رسیدن یگان‌های منظم خودی، متوقف شدند. همین توقف از سر ناچاری نهایتاً به درگیری تاریخ ساز منافقین و رزمندگان اسلام می‌انجامد.

در حقیقت آشفتگی و وحشت ناشی از تهاجم منافقین و توخس آنان حین عملیات موجب ایجاد راه-بندان سنگین در مسیر کرمانشاه و اخلال در حرکت و برنامه‌های منافقین شده بود. در این میان اتفاقی غیر منتظره مزید بر علت گشت.

در ساعت 11/30 شب یکی از تیپ‌های باختران راه را اشتباه رفته همین امر باعث شده بود که ترافیک سنگینی در شهر اسلام آباد و در خارج شهر به وجود بیاید. همچنین به علت فرار وسیع مردم از شهر، ستون سازمان کاملاً متوقف شد.³⁹⁶

البته بعدها یکی از نیروهای منافقین که به اسارت نیروهای جمهوری اسلامی در آمده بود، در مورد توقف سازمان در منطقه‌ی حسن آباد، ماجرا را از زاویه‌ای دیگر نیز بیان کرد:

³⁹⁴ سمعی، پیشین، ص 566

³⁹⁵ درکمیگاه خداوند، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان

³⁹⁶ سازمان مجاهدین... پیشین، ص 323

«چون منافقین مطمئن بودند خط دفاعی ایران را در تنگه چهارزبر شکسته و می‌توانند به کرمانشاه دست یابند، لذا تمام امکانات خود را به صورت یک فتر جمع شده در پشت این تنگه آماده نگه داشتند تا به محض باز شدن راه در مدت 30 دقیقه شهر کرمانشاه را تصرف کنند.»³⁹⁷

در اوایل صبح روز 5 مرداد ماه، 3 دستگاه از خودروهای منافقین که آرایش نظامی خاصی داشتند، موفق شدند به داخل خط نیروهای خودی نفوذ کنند که خودرو اولی توسط نیروهای اسلام منهدم و به خودروهای دیگر خساراتی وارد آمد و تمام سرنشینان (13 نفر) آنها معدوم شدند و از داخل خودروها نیز مقادیر زیادی مواد منفجره قوی (شبیبه به باتری اتومبیل) و همچنین یک دستگاه شنود بی سیم و اسناد و وسایل دیگر به دست آمد. همچنین در همان تاریخ، منافقین قصد داشتند با تعدادی نفربر، در منطقه‌ی چهار زبر، به خط دفاعی نیروهای خودی حمله کنند که با مقاومت و مقابله رزمندگان ایران، تعدادی از آنها منهدم شدند و بقیه با مقاومت آنان، عقب نشینی کردند. این حرکت منافقین به علت انهدام حدود 20 دستگاه نفربر آنان، فاقد آتش مستقیم بود و فقط با سلاح های 106 و خمپاره انداز تقویت می شد.³⁹⁸

با انسجام یافتن نسبی مردم و نیروهای جمهوری اسلامی ایران، درگیری‌ها به صورت جسته و گریخته آغاز شد. در حالی که درگیری در منطقه حسن آباد و ارتفاعات چهارزبر همچنان ادامه داشت در پی انتشار اطلاعاتی منافقین مبنی بر قصد ورود به باختران و همچنین ورود مردم شهرهای کرد و اسلام آباد به این شهر شایعات آن قدر گسترش یافت که نخستین گروه از شهروندان کرمانشاهی این شهر را به سمت همدان ترک کردند.

«چنان که تا نیمه شب روز سه شنبه بیش از 90% از جمعیت 900 هزار نفری باختران از این شهر خارج شده و به سوی بیستون، صحنه، هرسین، سنقر، گلبانی و همدان و حتی برخی به سمت تهران حرکت کردند.»³⁹⁹

شهید صیاد شیرازی از حال و هوای کرمانشاه در آن شب، طی خاطره‌ای بیان می‌دارد:

«این چه دشمنی است؟ ما همچنین دشمنی ندیده بودیم که اینطور از یک جاده سرش را بیندازد پایین و بیاید جلو! گفتند به هر صورت ما نمی‌رسیم. گفتم: خب حالا شما چه می‌خواهید؟ گفتند: شما بیایید

³⁹⁷ همان

³⁹⁸ عملیات مرصاد (کتاب الکترونیکی)، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران، بی‌تا

³⁹⁹ همان

برویم منطقه، حواسمان پرت شده بود که این دشمن چیست؟ گفتم: فقط به هواپیما بگویید آماده باشد که با هواپیما برویم به طرف کرمانشاه. هواپیما را آماده کردند. ساعت 10:30 دقیقه به کرمانشاه رسیدیم. در کرمانشاه حالت فوق العاده‌ای بود، جمعیت بود. ساعت 1:30 شب پاسدارها آمدند و گفتند که ما در اسلام آباد بودیم که دیدیم منافقین آمدند. تازه فهمیدم که اینها منافقین هستند که کردند و اسلام آباد غرب را گرفتند. یک پادگانی در اسلام آباد بود که ارتشی‌ها آنجا نبودند. منافقین آمده بودند و پادگان ارتش را گرفتند. فرمانده پادگان که سرهنگ بود، مقاومت کرده بود، همانجا اعدامش کرده بودند. منافقین می‌خواستند به طرف کرمانشاه بیایند اما مردم از اسلام آباد تا کرمانشاه با هروسيله‌ای که داشتند از تراکتور و ماشین آمده بودند در جاده و راه را بند آورده بودند. اولین کسی که جلوی اینها را گرفت، خود مردم بودند.»⁴⁰⁰

بدین ترتیب یک روز پس از تهاجم منافقین به خاک ایران، شهرهای سرپل ذهاب، صالح آباد، کردند غرب و اسلام آباد سقوط کرد. بعد از این اقدامات، مهاجمان سرمست از پیروزی، به صورت عجولانه و «به ستون یک» به سمت کرمانشاه حرکت کردند، به این گمان که محورهای بعدی همدان، قزوین و نهایتاً تهران خواهد بود و در میدان آزادی برای جمع بندی نهایی (!) به یکدیگر ملحق می‌شوند. یکی از اعضای حاضر در این عملیات گوشه‌هایی دیگر از نحوه ورود سازمان به کردند و اسلام شهر را بازگو می‌نماید:

«تهاجم ضرب الاجل ما با یقین به پیروزی، به دستور رجوی (او در پشت جبهه مستقر بود) آغاز شد. مسیر پیشروی ما تا حوالی کرد، دست نیروهای عراقی آزاد شده بود. نیروهای ما جملگی در یک ستون به درازای 10 کیلومتر، شبیه پیک نیک حرکت می‌کردیم. از عصر روز دوشنبه درگیری‌ها در مسیر راه در چند کیلومتری شهر کرد با نیروهای جلودار ما آغاز شد. پرسنل نظامی دشمن که در حین درگیری کشته می‌شدند، معمولاً در اطراف جاده به پشت یا به پهلو افتاده بودند... در یک مورد هم مقداری پوست و استخوان زیر چرخهای سنگین خودروها له شده بود و کسی را مجال و انگیزه و یارای جمع کردن آن

پوست و استخوان نبود. ما پس از آزادسازی کردند و اسلام آباد با درگیری‌های محدود، یگان‌هایی را برای حفاظت و نگهداری از آن مناطق آزادشده باقی گذاشته، الباقی نیروها سوی هدف‌های غایی پیش رفتیم»⁴⁰¹

جنایات سازمان مجاهدین در عملیات فروغ جاویدان

در جریان حمله منافقین در عملیات به اصطلاح فروغ جاویدان که نام آن برگرفته از «رحمت للعالمین (ص)» بود، اعضا و سران سازمان از هیچ گونه سببیتی خودداری نکردند و کینه‌ی خود از اسلام و رزمندگان اسلام را بر سر مردم و بیماران بی دفاع خالی نمودند. پرداختن به تمام اسناد و خاطرات برجای مانده از این جنایات در این مجال نمی‌گنجد و به مواردی معدود بسنده می‌نماییم:

«منافقین در سر راه خود بسیاری از مردم بی دفاع را به شهادت رساندند. در شهر اسلام آباد اوج این فجایع رخ داد. منافقین در بیمارستان اسلام آباد تمام نیروهای پاسدار و بسیجی که در بیمارستان بستری بودند را سر بردند و 13 نفر از بچه‌های جهاد سازندگی را هم تیرباران و اعدام کردند»⁴⁰²

سردار اسدی از حاضران در عملیات مرصاد در خصوص یکی از جنایات منافقین می‌گوید:

«آنها خیلی خباثت کردند. مثلاً یک تعداد از بچه‌های ما و ارتش و مردم که در راه مجروح شده بودند آورده بودند توی حیاط بیمارستان و همه را بسته بودند به رگبار، خیلی صحنه دلخراشی بود. و این فقط یک مورد از خباثت‌های منافقین بود»

سردار رضوان مدنی گوشه‌ای دیگر از این وحشی‌گری‌ها را بازگو می‌نماید:

«آنان در سر راه خود بسیاری از مردم بی دفاع را به شهادت رساندند. در شهر اسلام آباد اوج این فجایع رخ داد. منافقین در بیمارستان اسلام آباد تمام نیروهای پاسدار و بسیجی که در بیمارستان بستری بودند را سر بردند و 13 نفر از بچه‌های جهاد سازندگی را هم تیرباران و اعدام کردند»⁴⁰³

⁴⁰¹ مهدی خوشحال، در دام عنکبوت، نشر نیما، تهران، 1380، ص 40

⁴⁰² گفتگو با سردار مدنی، روزنامه همشهری، 1384/5/4

⁴⁰³ گفتگو با سردار مدنی، روزنامه همشهری، 1384/5/4

یکی از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق که خود در جریان عملیات مرصاد به سختی مجروح شد در خاطره‌ای از رفتار منافقین با اسرا می‌گوید:

«یکی از آنها خاطره‌ای تعریف کرد که بد نیست اینجا بازگو شود تا ببینید رافت و عطوفتی که سازمان و خصوصاً مسعود رجوی از آن دم می‌زد، چگونه بود. استراتژی سازمان در عملیات فروغ استراتژی «پرچم نظامی» بود. یعنی هر کس که جلوی شما را گرفت او را بکشید و این «هر کس» یعنی پاسدار.

یکی از دوستان تعریف می‌کرد که تعدادی از نیروهای پاسدار را در عملیات فروغ اسیر کردیم و آنها را با دست بسته در گوشه‌ای نگه داشتیم. هوا خیلی گرم بود و آنها بسیار تشنه بودند. یکی از افراد پیش فرمانده گردان «عبد الوهاب فرجی» (افشین) رفت و از او پرسید با این اسرا چه کار کنیم؟ افشین که علاقه زیادی به کلت داشت اسلحه‌اش را بیرون آورد و با اشاره گفت همه آنها را این طور آب بدید.

با اشاره افشین، همه اسرا تیرباران شدند و اجساد آنها روی هم ریخته شد و از آن عکس گرفتند. این عکس تا مدت‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین دستاوردهای عملیات «فروغ جاویدان» در جلسات معرفی می‌شد.⁴⁰⁴

جالب اینجاست که این سببیت‌ها در حدی صورت پذیرفت که حتی افسران عراقی نیز آن‌را «وحشتناک» توصیف می‌کنند:

«کشتارهای وحشتناکی بوجود آمد که هدف آنها، گسترش افکار و اندیشه‌های سازمان بود»⁴⁰⁵

یکی از افسران عراقی مشاهدات عینی خود را از رفتار منافقین در برابر هموطنان خود اینگونه نقل می‌کند:

«متأسفانه من شاهد جنایات هولناکی بودم که به دست مجاهدین خلق و به کمک سربازان ما به وقوع پیوست. آنها در صدد کشتار اهالی و غارت شهر بودند.... در یکی از روستاهای منطقه گیلان غرب یک دستگاه خودرو در مقابل خانه‌ای توقف کرد. در این خودرو در مقابل تعدادی از سربازان ما، زنانی از نیروهای سازمان مجاهدین که سوار بودند، پیاده شدند و بر در خانه کوبیدند. پس از لحظه‌ای، پیرمردی آمد و گفت: «چه می‌خواهید؟» یکی از زنان آب دهان به صورت او انداخت و پیرمرد را با لگد زد. پیرمرد

⁴⁰⁴ گفتگوی هادی شعبانی، خبرگزاری فارس، 87/05/04

⁴⁰⁵ بمب های فسفری و ترانه های غربی؛ عملیات مرصاد از نگاه دو افسر اسیر عراقی، روزنامه انتخاب، 1378/5/7

برزمین افتاد، در حالی که می‌گفت: «لا حول ولا قوه الا با الله العلی العظیم». بعد یکی دیگر از زنان اسلحه‌اش را به سوی پیرمرد نشانه رفت و گلوله‌هایی پی در پی نفس آن مرد سال‌خورده را قطع کرد. در این حال گروه دیگری از نیروهای مجاهدین وارد منزل پیرمرد شدند. فرزندان او را کشتند و خانه را به آتش کشیدند.

از آنها پرسیدم: «چرا چنین کردید؟!» گفتند: «این مرد، بسیجی بود. فرزندان طرفدار انقلاب بودند»⁴⁰⁶
در یکی از بازگویی مشاهدات افسران عراقی می‌خوانیم:

«قاسم [علی پور که در برابر منافقین مقاومت کرده بود] را با طناب به عقب یک دستگاه خودرو بستند و آن خودرو با سرعت حرکت کرد. بعد از آنکه مطمئن شدند قاسم به شهادت رسیده است. بنزین بر جسدش ریختند و او را به آتش کشیدند»⁴⁰⁷

جنايات منافقین را هرگز نمی‌توان به وقایعی موردی و اتفاقی تقلیل داد. به اذعان اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق، شخص مسعود رجوی برای هر نوع وحشی‌گری اعضای فرقه‌ی خود چراغ سبز نشان داده بود. هادی شعبانی در خصوص سخنان رجوی پیش از عملیات می‌گوید:

«مسعود در آن جلسه سخنرانی مفصلی کرد و گفت همین فردا باید حرکت کنیم و حتی به مهدی ابریشیم چی هم که فرمانده محور تهران بود گفت: «وقتی به تهران رسیدید اتاق کار سابق من در خیابان علوی را آماده کنید تا من بیایم و در آن مستقر شوم» و بعد خطاب به نیروها گفت: «بعد از ورود به تهران تا 48 ساعت هر کاری خواستید بکنید و هر کسی را که خواستید بکشید تا اینکه من فرمان عفو عمومی بدهم!»⁴⁰⁸

مهمترین علل موفقیت اولیه‌ی عملیات فروغ جاویدان

هرچند عملیات مرصاد درسی بزرگ و شکستی تلخ را بر مثلث آمریکا، عراق و منافقین تحمیل نمود، اما قابل انکار نیست که پیش‌روی هرچند مقطعی، اما سریع منافقین در عمق خاک میهن موجبات غافل-

⁴⁰⁶ همان

⁴⁰⁷ همان

⁴⁰⁸ گفتگوی هادی شعبانی، خبرگزاری فارس، 87/05/04

گیری مردم و نظامیان جمهوری اسلامی ایران را فراهم آورد. در این قسمت به اهم دلایل این امر اشاره می‌شود.

علی اکبر راستگو از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق در خصوص علل ورود آسان منافقین به این مناطق می‌نویسد:

«عدم درگیری تا این محل با نیروهای [امام] خمینی دو دلیل داشت: یکی این که نیروهای عراقی برای این که دست بالا را در مذاکرات آتش بس با [امام] خمینی داشته باشند، اقدام به پاک‌سازی منطقه کرده بودند و توپ‌خانه‌ی عراق تا بعد از سرپل ذهاب از پیش‌روی [سازمان] مجاهدین حمایت فعال می‌کرد، دیگر این که طبق گفته‌های بعدی رفسنجانی، حکومت اسلامی آگاهانه برای ارتش آزادیبخش مسعود رجوی تله گذاشته بود. به بیان خود رفسنجانی: «ما در را باز کردیم تا همه را درون کیسه کنیم و درش را بندیم»⁴⁰⁹

آنچه مسلم است آتش سنگین رژیم بعث عراق و نیز «غافل‌گیر شدن» مردم و نیروهای خودی، عامل مهم ورود سهل نیروهای منافقین به این مناطق بوده است. رضا اسدی، افسر سابق نیروی هوایی و عضو جدا شده از سازمان مجاهدین خلق می‌گوید:

«کرنند شهر بعد از آنها نیز در تیر رس توپ‌خانه‌ی عراق و به راحتی زیر پوشش هلی‌کوپترهای توپ‌دار عراقی و هواپیماهای جنگنده‌ی آن کشور بود، لذا [سازمان] مجاهدین بدون هیچ گونه درگیری و برخوردی از این سه شهر ایران عبور کرده و خود را به شهر اسلام آباد رساندند.

زمانی که مجاهدین به اسلام آباد رسیدند تقریباً شهر در حال تخلیه شدن بود، درگیری بین [سازمان]-مجاهدین با پشتیبانی نیروی هوایی عراق با سربازان و پاسداران محافظ شهر پیش آمد و شهر به اشغال [سازمان] مجاهدین در آمد. در واقع شهر غافلگیر شده بود»⁴¹⁰

«غافل‌گیری» رزمندگان و مردم ایران پس از ورود منافقین به کشور، امری است که فرماندهان نظامی جمهوری اسلامی ایران نیز بدان اشاره داشته‌اند. شهید صیاد شیرازی که محوری‌ترین نقش را در شکست

⁴⁰⁹ راستگو، پیشین، ص 402

⁴¹⁰ رضا اسدی (عضو جدا شده از سازمان مجاهدین خلق)، واپسگرا، سایت ایران دیده‌بان

مذلت‌بار منافقین در عملیات فروغ جاویدان را داشته است در خصوص حمله‌ی منافقین، از غافل‌گیر شدن خود و رزمندگان اسلام در برابر این تهاجم می‌گوید:

«به آخر جنگ که رسیده بودیم، چند روز قبل از عملیات مرصاد، دشمن سوءاستفاده کرد و در حالی که تازه قطعه‌نامه 598 شورای امنیت را پذیرفته بودیم، عراقی‌ها سوءاستفاده کردند و ریختند از 14 محور در غرب کشور، آن‌هایی که با جغرافیا آشنا هستند از تنگ توشابه، بعد پاسگاه هدایت، پاسگاه خسروی، تنگ آب کهنه، تنگ آب نو، نفت شهر، خود سومار، سرنی بیاد به طرف مهران و تا خود مهران حدود 14 محور دشمن آمد حمله کرد و رزمندگان ما را دور زد. ما 40، 50 هزار تا اسیر از آن‌ها داشتیم آنها اسیر از ما کم داشتند یک دفعه تعداد بسیار زیادی اسیر گرفت. خیلی وحشتناک بود. ... من در خانه بودم که ساعت 8:30 شب از ستاد کل به من زنگ زدند و گفتند که دشمن از سرپل ذهاب و گردنه پاتاق با سرعت جلو می‌آید، من گفتم خدایا کدام دشمن از یک محور سرش را انداخته پایین می‌آید! این چه جور دشمنی است؟! گفت: ما نمی‌دانیم، گفت رسیده‌اند به کرد و آنجا را هم گرفتند. بعد هم حرکت کرده به سمت اسلام آباد غرب، بعد هم کرمانشاه و همین طور دارد جلو می‌آید!»⁴¹¹

⁴¹¹ خاطره شهید صیاد شیرازی از عملیات مرصاد، ویژه‌نامه رمز عبور، 1389، ش 2

فصل سوم:

شکست متجاوزین و پیروزی عملیات مرصاد

گفتار اول: شکست عراق در مراحل اول و دوم عملیات

عملیات کلان اتحاد عراق و منافقین که تحت نظارت کامل ایالات متحده انجام می‌شد، در سه مرحله طراحی و انجام شد؛ حمله عراق به جنوب، حمله عراق به غرب و حمله منافقین به غرب کشور. بر همین اساس نیز پاسخ کوبنده‌ی رزمندگان اسلام به این تهاجم نیز در سه مرحله صورت پذیرفت:

1. مقابله با نیروهای عراق در جنوب
2. مقابله با نیروهای عراق در غرب
3. مقابله با منافقین در غرب

الف. پیروزی ایران در «نقطه‌ی حیاتی کفر و اسلام»

نیروهای عراق که با تکیه بر این برداشت که ایران در شرایط ضعف قطعنامه را پذیرفته، با تمام قوا به جنوب ایران حمله کرده بودند، به طمع فتح خرمشهر از مرزهای شلمچه وارد شدند. جالب آنکه صدامیان نام عملیات خود را «توکلنا علی الله 4» گذاشتند! تهاجم، بسیار گسترده و همه جانبه بود:

«توان نیروی انسانی عراق در حمله سراسری به ایران در 31 تیر 67 هشت برابر بیشتر از ابتدای جنگ بود. صدام در این حمله به قصد بالا بردن تعداد اسرا از نیروهای ایرانی با قریب 80 لشکر و تجهیزات کامل به مرزهای ایران حمله‌ور شد در حالیکه در شروع جنگ حجم نیروهای عمل کننده عراق هشت برابر کمتر از این رقم بود و این در حالی است که تمام این هجمه در سه روز ختشی شد و رزمندگان اسلام

توانستند در این مدت متجاوزین را به عقب برانند و همین موضوع به اثبات می‌رساند که پذیرش قطعنامه از سوی ما از موضع ضعف نبود.⁴¹²

به هر روی پیش‌روی عراق قابل توجه بود؛ دشمن در محور شلمچه کانال شهید ادب را تصرف کرد و در محور کوشک با تصرف جاده المهدی به حاشیه جاده اهواز - خرمشهر رسید، بنا به گزارش‌های موجود عراق حدود 30 کیلومتر از جاده 125 کیلومتری اهواز - خرمشهر را از کیلومتر 60 اهواز به سمت خرمشهر به تصرف خود در آورد و با استفاده از نیروهای کماندویی و زرهی تلاش زیادی به عمل آورد تا از محور شلمچه و محور جاده اهواز - خرمشهر را محاصره کند.

در این میان حجم حملات هوایی دشمن نیز افزایش یافت، در پایان این روز نیروهای دشمن با پشت سر گذاشتن جاده اهواز - خرمشهر حدود 2 کیلومتر از جاده شهید شرکت را تصرف کرده و در 5 کیلومتری قرارگاه کربلا مستقر شدند.⁴¹³

پیام امام، پاسخ رزمندگان اسلام

در حالی که خرمشهر و اهواز در معرض سقوط بودند، حاج سید احمد خمینی پیام تاریخی امام را تلفنی برای فرمانده وقت سپاه این چنین قرائت کرد:

« این نقطه‌ی حیاتی کفر و اسلام است، یعنی نقطه‌ی شکست یا پیروزی اسلام یا کفر است و باید متر به متر جنگید، و هیچ از هیچ کس پذیرفته نیست و اینجا نقطه‌ای است که یا موجب می‌شود سپاه حیات پیدا کند دوباره در کشور و یا برای همیشه یک سپاه ذلیل و مرده‌ای بشود.»⁴¹⁴

پیام امام بلافاصله در میان فرماندهان و رزمندگان سپاه و بسیج منتشر شد و موجی از انگیزه مبارزه و حماسه را در میان آنان بوجود آورد و به گفته جانشین فرماندهی کل قوا، پس از این پیام بوی نشاط و جهاد در همه جا به مشام می‌رسید.

از بعد از ظهر روز جمعه با شکل‌گیری محورهای مقاومت و ظهور رشادت و حماسه رزمندگان همانند نخستین روزهای مقاومت در برابر دشمن در سال 1359 به تدریج خسارات و تلفات فراوانی بر نیروهای

⁴¹² گفتگو با سردار ویسی، پیشین

⁴¹³ در کمیته‌گاه خداوند، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان

⁴¹⁴ حمید رضا قراهنی، دفترچه ثبت جنگ، نشر مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، تهران، بی‌تا، سند شماره 1710

دشمن وارد شد. در ادامه این تلاش‌ها بعدازظهر روز شنبه پادگان حمید از اشغال نیروهای دشمن خارج گردید، این رخداد نظامی که موجب تقویت روحیه نیروهای خودی شد، آغاز شکست نیروهای دشمن بود.⁴¹⁵

در این میان می‌توان به حماسه لشکر 41 ثارالله و لشکر 31 المهدی اشاره داشت که نبرد سختی را با متجاوزین رقم زدند.. فرمانده لشکر المهدی درخصوص این مقاومت می‌گوید:

«بله، ما هم که نمی‌توانستیم بنشینم نگاه بکنیم، درگیر شدیم یک درگیری مردانه و جانانه! بچه‌ها هم با دل و جان می‌جنگیدند، در یک روز عراقی‌ها سه بار از ما عبور کردند یعنی نزدیک بود که سه بار اسیر شویم به طوری که آمده بودند در جاده اهواز- خرمشهر، تابلوی بزرگی بود مربوط به لشکر 92 زرهی، تانک عراقی آمده بود روی این تابلو و چرخیده بود و آنرا مچاله کرده بود که به صورت سمبولیک مثلاً لشکر 92 زرهی را مچاله می‌کنیم.

در نزدیکی شلمچه [با عراقیها] درگیر شدیم درگیری بسیار سنگین و تنگاتنگ که الحمدلله موفق شدیم از مرز بیرون شان کرده و خاکریزهای مرزی را ترمیم بکنیم پدافند را بردیم آنجا گذاشتیم و جیب‌های 106 را مستقر کردیم.»

حضور رئیس جمهور وقت، خروش مردم

شکست تهاجم وسیع عراق که مقدمه‌ای بنیادین برای شکست تهاجم مشترک عراق و منافقین به غرب کشور به شمار می‌رود، مرهون حضور تاریخ ساز مردم در مقابله با دشمن بود؛ مردمی که به زعم متجاوزین، پس از 8 سال تحمل جنگ، از مبارزه خسته شده بودند. سرهنگ جعفری از نقش نیروهای مردمی در شکست تاریخی عملیات گسترده‌ی عراق علیه ایران و تاثیر حضور مقام معظم رهبری در منطقه می‌گوید:

«پس از پذیرش قطع‌نامه، دشمن با این تصور که نظام سیاسی ایران در اثر جنگ و فشارهای اقتصادی، بین‌المللی سیاسی و اجتماعی، در ضعیف‌ترین شرایط خود قرار دارد، به دو حمله سراسری در منطقه‌ی عملیاتی جنوب و غرب کشور پرداخت. نظامیان عراقی از جنوب تا دروازه‌ی اهواز پیش‌روی کردند، ولی

حضور رئیس‌جمهور وقت یعنی حضرت آیت الله خامنه‌ای در اهواز و اعلام باقی ماندن ایشان در منطقه، تا عقب راندن دشمن، باعث شد نه تنها سیل نیروهای مردمی به سوی جبهه سرازیر شود، بلکه نیروهای نظامی نیز سریع خود را آماده ساخته و با حمله به دشمن، آنها را مجبور به عقب‌نشینی کنند»⁴¹⁶

حضور مردم در کنار نیروهای نظامی توانست ورق را به سمت جمهوری اسلامی ایران بازگرداند. استاندار خوزستان در گزارشی اعلام کرد:

«با وجود پیش‌روی دشمن تا آستانه شهر اهواز، اوضاع در تمام محورهای جنگ با توجه به حضور گسترده‌ی مردمی، کاملاً دگرگون شده است و وضع عمومی استان خوب است... برای رفع تهاجم و پیش‌گیری از هر نوع حمله علیه شهرهای استان، مردم شهرهای سوسنگرد، اهواز، شوش، اندیمشک، دزفول را سازمان‌دهی و مسلح کرده‌ایم تا در صورت تهاجم دشمن از شهرها محافظت کنند»⁴¹⁷

سردار محمد کوثری فرمانده وقت لشکر 27 محمد رسول الله (ص)⁴¹⁸ از پیروزی رزمندگان اسلام در محور اول عملیات سه‌گانه عراق و منافقین می‌گوید:

«عراقی‌ها از مرز گذشته بودند و در جاده اهواز خرمشهر جولان می‌دادند. از یک طرف به ایستگاه حمیدیه و حسینییه رسیده بودند. شش کیلومتر جلوتر یک بیمارستان صحرایی را منهدم کرده بودند و از طرف دیگر به سمت ما در کارون آمدند. با چند تا از بچه‌ها PMP‌های آن‌ها را زدیم سپس با هماهنگی یگان‌های هم‌جوار و قرارگاه به جلو پیش رفتیم تا این که به مرز خودمان رسیدیم و در دژهای مرزی مستقر شدیم. از جاده اهواز خرمشهر تا مرز 13 کیلومتر فاصله است. در نتیجه عملیات غدیر با موفقیت انجام گرفت ولی عراقی‌ها انتظار شکست را نداشتند و فکر نمی‌کردند نیروهای ایران این چنین بعد از قطعنامه آمادگی داشته باشند.

همان شب منطقه را پاکسازی کردیم و از آن جا که می‌دانستیم ارتش حزب بعث فهم و شعور کافی ندارد و فقط قلدری و زور را سرلوحه خودش قرار داده است، لذا با نظر قرارگاه، به منظور ایجاد امنیت

⁴¹⁶ زهرا روزبهانی، عملیات مرصاد، نشریه‌ی گلبرگ، ش 100 به نقل از خاطرات سرهنگ مجتبی جعفری، تهران، معاونت فرهنگی و

روابط عمومی اداره عقیدتی و سیاسی نزاچا

⁴¹⁷ در کمیته‌گاه خداوند، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان

⁴¹⁸ محمد کوثری اکنون - به هنگام انجام مصاحبه - رییس اداره امنیت ستاد کل نیروهای مسلح می‌باشد.

مرزها تصمیم بر این شد که کمی جلوتر از مرزهای خودمان برویم و دژهای مرزی آن‌ها را تصرف کنیم تا زمان مذاکره پیش باشیم»⁴¹⁹

ب. شکست تهاجم عراق در غرب کشور

هم‌زمان با جبهه‌ی جنوب، عملیات دشمن در جبهه میانی و غرب کشور شامل قصر شیرین، سر پل ذهاب، گیلان غرب و سردشت صورت گرفت تا به لحاظ روانی تمرکز ایران از محور سوم عملیات دشمنان موسوم به «فروغ جاویدان» منحرف شود؛ نیز آنکه در عالم واقع، با اضمحلال قوای ایران در منطقه غرب، امکان رسیدن سی و سه ساعته و بدون درگیری منافقین به تهران فراهم شود.

به رغم موفقیت‌های اولیه‌ی عملیات دشمن در غرب، به تدریج پیشروی نیروهای مردمی و رزمی جمهوری اسلامی ایران آغاز شد که نهایتاً به عقب نشینی کامل دشمن از خاک ایران انجامید. بدین ترتیب رژیم بعث با صدور دو اعلامیه جداگانه به عقب نشینی از هر دو منطقه اذعان داشت.

دولت عراق تنها 24 ساعت پس از آغاز عملیات «توکلنا علی الله 4» در ساعت 25:22 روز شنبه از طریق تلویزیون دولتی با قطع برنامه‌های عادی عقب نشینی نیروهای مسلح خود را از منطقه جنوب رسماً اعلام کرد.⁴²⁰

در این میان سخنگوی نظامی عراق تأکید کرد، نیروهای عراق به منظور دستیابی به صلح و بنا به دستور فرماندهی عقب نشینی کرده اند! وزیر فرهنگ و اطلاعات وقت عراق نیز اقدام ایران در فراخوانی و بسیج نیروهای داوطلب را بهانه‌ای برای سرپوش گذاشتن بر حوادث و رخدادهای پیشین جنگ ذکر کرد.

از سوی دیگر ارتش عراق در 3 مرداد 1367 طی اطلاعیه نظامی شماره 3273 عقب نشینی از جبهه میانی و غرب کشور را اعلام کرد، در این اطلاعیه آمده است:

«در این عملیات شهرهای قصر شیرین، سر پل ذهاب، گیلان غرب، سومار و صالح آباد، شهرک‌های گولان، سرنی و امیرآباد اشغال شد که پس از دستیابی به اهداف خود، فردا روز سه شنبه 26 ژوئیه 1988

⁴¹⁹ گفت وگو با سردار محمد کوثری، پیشین

⁴²⁰ در کمیته‌گاه خداوند، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی هایلیان

میلادی مصادف با 12 ذی الحجه 1408 هجری قمری تمام نیروهای ما از این شهرها و شهرک‌ها خارج خواهند شد...»⁴²¹

بدین سان عملیات عراق در غرب ایران نیز به فضاحتی سنگین‌تر از عملیات جنوب به پایان رسید. با عقب نشینی عراق از ایران ابعاد بیشتری از این شکست هویدا گشت:

«تنها در منطقه جنوب 18 تیپ زرهی و مکانیزه که قدرت اصلی نیروهای عراق را تشکیل می دادند، منهدم شدند.»⁴²²

نتیجه سیاسی این امر از این هم فراتر بود. به گونه‌ای که کشورهای غربی به یکباره متوجه برگشتن اوضاع به نفع ایران شدند و بعضاً از رفتار عراق ابراز نگرانی کردند. رادیو لندن در گزارش خبری خود گفت:

«در ایران بار دیگر حالتی شبیه به پاییز 1980 میلادی زمان نخستین حمله عراق به خاک ایران زنده شد و دولت ایران می کوشد از این موضع هر چه بیشتر برای استحکام بخشیدن به موقعیت خود استفاده کند.»

همین منبع در گزارشی به نقل از دیپلمات‌ها در سازمان ملل گفت:

«این احساس پیش آمده که شاید فشار بین المللی ضرورت داشته باشد تا صدام حسین را به همکاری بیشتر وا دارد. دوستان عرب صدام به خصوص عربستان سعودی و کویت و نیز دو ابرقدرت و کشورهای اروپایی باید او را متقاعد کنند ...»

اما ابعادی دیگر از ناکامی عراق در همراهی منافقین در «فروغ جاویدان» آنگاه نمود یافت که تیز پروازان هوانیروز جمهوری اسلامی منافقین را در قالب عملیات مرصاد به اضمحلال بردند؛ و این در حالی بود که عراق در تهاجم خود به غرب کشور با حمله به پایگاه‌های هوایی این منطقه و بمباران وسیع آن‌ها، سعی در زمین‌گیر کردن آنان را داشت.

گفتار دوم: فتح الفتوح «مرصاد»

⁴²¹ همان

⁴²² همان

پاسخ کوبنده‌ی رزمندگان اسلام در محور سوم: «عملیات مرصاد»

«مرصاد» نامی برگرفته از کتاب آسمانی قرآن و به معنای کمین‌گاه، نام عملیات شکوه‌مندی است که در پاسخ به «فروغ جاویدان»، آخرین کورسوی امید حلقه‌ی متحد دشمنان اسلام را به ظلمت سپرد. سردار اسدی راجع به نام‌گذاری این عملیات می‌گوید:

«منافقین نام عملیات‌شان را فروغ جاویدان گذاشته بودند. منتهی فروغ جاویدانشان یک غروب ابدی شد و برای همیشه غروب کردند. بچه‌های رزمنده به آن می‌گفتند غروب جاویدان، در قرارگاه بحث شد که حالا این اسم‌هایی که گذاشته‌اند در مقابلش چه بگذاریم؟. درحین عملیات هم بحث شده بود که بگذاریم مرصاد که همه پسندیدند و در مکاتبات و صدا و سیما هم اسمش مرصاد شد و این خدا بود که اینها را در کمین رزمندگان اسلام انداخت و در مرصاد گرفتار شدند»⁴²³

در عملیات مرصاد سازمان رزم جمهوری اسلامی ایران شامل 58 گردان در قالب 11 لشکر، 6 قرارگاه و 9 تیپ مستقل از سپاه پاسداران، بسیج و یگان‌هایی از نیروی زمینی، نیروی هوایی و هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی بود:

1. قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء (ص)
2. قرارگاه نجف
3. لشکر 6 پاسداران به استعداد 7 گردان
4. لشکر 32 انصار الحسین (ع) به استعداد 7 گردان
5. لشکر 57 ابوالفضل (ع) به استعداد 2 گردان
6. لشکر 155 ویژه شهدا به استعداد 3 گردان
7. لشکر 9 بدر به استعداد 6 گردان
8. تیپ مستقل 12 قائم (عج) به استعداد 3 گردان
9. تیپ مستقل 75 ظفر به استعداد 1 گردان
10. تیپ مستقل 66 ولی امر (عج) به استعداد 3 گردان
11. تیپ مستقل 36 انصار المهدی به استعداد 3 گردان

⁴²³ گفتگو با سردار اسدی، روزنامه کیهان، 1387/5/6، ص 9

12. معاونت فرهنگی قرارگاه نجف به استعداد 1 گردان
13. کمیته انقلاب اسلامی به استعداد 2 گردان
14. قرارگاه مقدم نیروی زمینی سپاه
15. لشگر 27 محمد رسول الله (ص) به استعداد 4 گردان
16. لشگر 17 علی ابن ابیطالب (ع) به استعداد 1 گردان
17. لشگر 33 المهدی (عج) به استعداد 1 گردان
18. لشگر 71 روح الله به استعداد 3 گردان
19. سپاه ناحیه لرستان به استعداد 2 گردان
20. قرارگاه سپاه هشتم
21. لشگر 5 نصر به استعداد 2 گردان
22. تیپ مستقل 29 نبی اکرم (ص) به استعداد 4 گردان
23. تیپ مستقل 59 مسلم بن عقیل به استعداد 1 گردان
24. قرارگاه رمضان به استعداد 1 گردان
25. نیروهای کرند و اسلام آباد به استعداد 1 گردان
26. لشگر 21 امام رضا (ع)⁴²⁴

گزارش خبر تهاجم منافقین

در حالی که رزمندگان اسلام سخت مشغول مقابله با حمله وسیع عراق در جنوب و غرب کشور بودند، مراکز فرماندهی نظامی جمهوری اسلامی از عملیات «فروغ جاویدان» اطلاع یافتند و با این خبر، پیش از هر چیز موجهی از شگفتی فرماندهان جنگ را فرا گرفت:

«مشغول بودیم وضع خط را درست می کردیم، خبر رسید که بیائید قرارگاه. رفتیم قرارگاه و دیدیم فرماندهان و مسئولین قرارگاه جمع شان جمع بود و همه هم نگران و دمی بودند، ما فکر کردیم که این قضیه ما را می داند که عراقی ها آمدند پیش ما، گفتیم مسئله حل شد و بچه ها الحمدلله مستقرند، گفتند:

⁴²⁴ ویژه نامه الکترونیکی عملیات مرصاد، پایگاه اطلاع رسانی شهید آوینی

منافقین آمدند کرمانشاه، گفتیم یعنی چه؟ گفتند در تنگه چهارزبرند. چون ما قبلا در تنگه چهارزبر بودیم می‌شناختیم که آنجا 25 کیلومتری کرمانشاه است، قصد دارند بروند تهران! تعجب کردیم. خیلی برای ما جای سؤال داشت. پرسیدیم مگر اینها چند نفرند. این خبر برای ما خیلی سنگین بود؛ چون از نظر نظامی معنا نداشت»⁴²⁵.

سردار شهید شوشتری از فرماندهان عملیات مرصاد در این خصوص از عکس العمل خود و نیز مقام معظم رهبری می‌گوید:

«عصر بود. مقام معظم رهبری تشریف آوردند. در قرارگاه [آبادان] فرمودند چه خبر؟ گفتم امشب قرار است عملیاتی انجام دهیم. شروع کردم گزارش دادن. اطلاع دادند با من تلفن کار دارد خیلی فوری و واجب. عذرخواهی کردم. آمدم بیرون گوشی را گرفتم دیدم از قرارگاه نجف است. در غرب - چهارزبر - گفتند دشمن از قصر شیرین داخل ایران شده و تا کردند پیشروی کرده. گفتم ما در کرد چیزی نداریم که عراق به دنبال آن باشد. اشتباه می‌کنید و اطلاعاتتان غلط است. مجددا بررسی کنید. آمدم داخل جلسه و ادامه گزارش را دادم ولی دل تو دلم نبود. نماز مغرب شد. در بین دو نماز باز اطلاع دادند تلفن فوری. آمدم و دوباره گفتند دشمن آمده اسلام‌آباد. گفتم از کرد تا اسلام‌آباد 100 کیلومتر راه است چطور در 15 دقیقه دشمن رسیده به اسلام‌آباد؟ شما اشتباه می‌کنید. ضمنا گفتند یک نفر از داخل اسلام‌آباد هم تماس گرفته و گفته اینها دختر و پسر بودند و با هم دیگر فارسی صحبت می‌کردند.

تلفن قطع شد. برگشتم نماز عشاء را بخوانم. آقا فرمودند: «چیه چرا نگرانی اینقدر؟ خبری شده؟» گفتم بلی آقا، می‌گویند ظاهرا دشمن از غرب وارد ایران شده و تا اسلام‌آباد پیشروی کرده. آقا بلافاصله فرمودند اینها دشمن عراقی نیستند اینها منافقین هستند و هدف آنها هم تهران است. سریعا اقدام کنید و بروید اسلام‌آباد»⁴²⁶.

اعزام نیروهای جمهوری اسلامی به منطقه

⁴²⁵ گفت و گو با سردار اسدی، پیشین، ص 9

⁴²⁶ حسین مؤمنی، کمیته مرصاد، پایگاه اطلاع رسانی هایلیان، 14/ 1389/5

به رغم تلاش وافر عراق در برهم زدن تمرکز نیروهای ایران از منطقه غرب، بلافاصله پس از آگاهی مسئولان از توطئه‌ی دشمن سیل نیروهای خودی اعم از فرماندهان بلندپایه و سایر رزمندگان به منطقه اعزام شدند.

«شبانه یک هواپیما فرستادند فرودگاه امیریه که من را ببرد کرمانشاه. رفتم امیریه سوار هواپیما شدم و به طرف کرمانشاه حرکت کردیم.

در بین راه خلبان گفت حاج آقا من کرمانشاه نمی‌توانم بروم؛ اولاً فرودگاه تعطیل است و برج مراقبت کسی نیست من را راهنمایی کند و امنیت نیست و هواپیماهای عراقی روی باند هستند. گفتم شما به طرف فرودگاه بروید با مسئولیت من اشکالی ندارد.

در همین اثناء از برج مراقبت تماس گرفتند که «تو که هستی داری می‌آیی این طرف، مگه نمی‌دونی چه خبره اینجا، هواپیمای عراقی در آسمانند، برگرد».

به من گفت چه کار کنم؟ من گفتم شما به راهت ادامه بده نگران نباش. دیگه بعد وارد فرودگاه شدیم ولی یک نفر نبود. در ظلمت و تاریکی عجیبی پیاده شدیم حتی یک ماشین هم دنبال من نیامده بود. ساکم را برداشتم به طرف در خروجی فرودگاه رفتم. منظره‌ای دیدم که در طول عمرم ندیده بودم. الله‌اکبر تمام مردم با پای پیاده زن و بچه فقط می‌خواستند از کرمانشاه خارج شوند.

محشر کبری بود؛ یک وسیله که می‌آمد مردها، بچه‌ها و زن‌ها را سوار می‌کردند و خودشان پیاده می‌دویدند. یک هلی‌کوپتر فرستادند دنبال من و رفتم داخل قرارگاه که در بیمارستان بود. آقای هاشمی رفسنجانی آنجا بودند.

جلسه‌ای مختصر داشتیم و بعد با هلی‌کوپتر رفتم به طرف اسلام‌آباد و قرارگاه نجف که چند نفر از بچه‌های مشهد آنجا بودند. وقتی با هلی‌کوپتر روی قرارگاه رسیدیم هواپیماهای عراقی روی سرمان بودند که با کلاش ما را می‌زدند. داخل منطقه درگیری که شدم دیدم دشمن در چهار خط ستون با تجهیزات کامل تا چشم کار می‌کند پشت سر هم ایستاده و سرمست پیروزی دختر و پسر می‌زنند، می‌رقصند و می‌خندند.»⁴²⁷

ورود شهید صیاد شیرازی به منطقه و شروع عملیات

نام شهید صیاد شیرازی⁴²⁸ همواره با عملیات حماسی مرصاد عجین است؛ وی که فرماندهی عملیات هوانیروز علیه تجاوز مشترک عراق و منافقین به خاک میهن را بر عهده گرفته بود، خود از آغازین لحظات مقابله با متجاوزین در خط مقدم جبهه حضور داشت. شجاعت، دلاوری و از جان گذشتگی وی از سویی و درایت و تصمیمات فوری و البته داهیانوی وی در طراحی عملیات مرصاد، نقشی بسزا در پایان درخشان این عملیات ایفا نمود.

علی صیاد شیرازی پس از تماس تلفنی با معاون عملیات ستاد کل نیروهای مسلح و اطلاع از ماجرا، در ساعت هشت و نیم شب سوم مرداد 1367 مأموریت می‌یابد تا راهی منطقه شود؛ وی در بیان خاطرات خویش، به بیان چگونگی آغاز و اوج گیری عملیات می‌پردازد:

⁴²⁸ . علی صیاد شیرازی در سال 1323 در شهرستان دره‌گزر دیده به جهان گشود. او در سال 1346 موفق به اخذ درجه کارشناسی از دانشکده افسری شد. صیاد دوره تخصص‌های توپخانه و هواسنجی بالستیک را در اوکلاه‌های آمریکا گذرانده بود؛ پس از بازگشت به میهن، ارتش شاهنشاهی او را در سال 1353 به اصفهان - مرکز توپخانه - منتقل کرد. اما به دلیل فعالیت‌های انقلابی روز 19 بهمن 1357 دستگیر شد اما سه روز بعد انقلاب به پیروزی رسید. او که از نیروهای بسیار متدین ارتش بود، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با تمام توان خویش به پاسداری از کیان میهن و نظام جمهوری اسلامی به پاخاست. صیاد همراه با یحیی رحیم صفوی و حفاظت از پادگان‌های اصفهان را بر عهده گرفت؛ اما با فرماندهان ارتش اختلاف پیدا کرد و همین عامل آشنایی‌اش با آیت‌الله خامنه‌ای و نزدیکی هرچه بیشتر وی با ایشان شد.

علی صیاد شیرازی در درگیری‌های اوان انقلاب در کردستان و غرب کشور با ضد انقلاب به مبارزه برخاست اما پس از توفیق در این عملیات، اختلافات او با ابوالحسن بی‌صدر رئیس جمهور خائن وقت موجب شد تا از مسئولیت‌هایش اخراج و دو درجه‌اش هم خلع شود. اما این خلع، دیری نپایید و پس از اندی، بنی‌صدر، خود خلع گشت و دو درجه صیاد به او بازگردانده شد. دلاوری‌های وی در جنگ موجب شد در مهرماه 1360 توسط امام خمینی (ره) به فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب شود.

او در سال 1365 از فرماندهی نیروی زمینی استعفا داد و با پیشنهاد آیت‌الله خامنه‌ای و تصویب بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، به سمت نمایندگی امام در شورای عالی دفاع منصوب شد و در سال 66 به درجه سرتیپی نایل آمد.

شهید علی صیاد شیرازی با استفاده از جان‌برکفان ارتش و در کنار نیروهای سپاه پاسداران، عملیات ثامن الائمه، طریق‌القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، رمضان، مسلم‌بن عقیل، مطلع‌الفجر، محرم، والفجر 1، 2، 3، 4، 8 و 9، خیبر، بدر و قادر را داهیانه مدیریت نمود. اما ضربه صیاد به دشمن در «مرصاد» در حدی کوبنده و دردناک بود که به حقدی چرکین در دل منافقین تبدیل شد و نهایتاً در صبح - گاه 21 فروردین 1378 همین کینه، به زیوانانه‌ترین شیوه سرباز نمود و توسط یکی از منافقینی که با لباس مبدل کارگری، تظاهر به استمداد از صیاد دل‌ها داشت وی را به جایگاه موعود خود نائل نمود.

«شبانۀ خودم را با یک فروند هواپیمای فالکون به کرمانشاه رساندم و صحنه پیشروی دشمن را از نزدیک مشاهده کردم و متوجه اوضاع شدم.

چنان جو پریشانی و اضطراب در مردم ایجاد شده بود که سراسیمه از خانه بیرون آمده بودند. از طرفی جاده کرمانشاه به بیستون از خوردوهایی که در انتظار جابه جایی بودند، مملو بود و ترافیک سنگینی ایجاد شده بود.

بر این اساس با یک فروند هلی کوپتر از فرودگاه به سمت یکی از قرارگاه‌های تاکتیکی سپاه پاسداران مستقر در طاق بستان حرکت کردیم.⁴²⁹

بدین ترتیب دو ساعت پس از آغاز ماموریت شهید صیاد شیرازی، وی به کرمانشاه رسید و توسط یکی از پاسداران از حاق واقع مطلع می‌شود:

«ساعت ده و نیم رفتیم. رسیدیم کرمانشاه، دیدیم اصلاً یک محشری است. مردم ریختند بیرون شهر از شدت وحشت... تا ساعت یک و نیمه شب ما دنبال این بودیم، این دشمنی که دارد می‌آید، کیه؟ ساعت یک و سی دقیقه‌ی شب یک پاسداری سراسیمه و ناراحت آمد، گفت: من اسلام‌آباد بودم، دیدم منافقین آمدند، ریختند توی شهر؛ تازه فهمیدم منافقین هستند.»⁴³⁰

علی صیاد شیرازی اما، به گفته‌ها قانع نبود و به رغم وجود خطرات جدی، به شخصه برای شرکت در عملیات شناسایی مهیا شد که سخنان وی و شمخانی با فرمانده هوانیروز در خصوص فراهم آوردن مقدمات عملیات شناسایی از خاطرات خواندنی صیاد شیرازی است. از زبان خود او می‌خوانیم:

«آقای شمخانی آن موقع معاون عملیات ستاد کل بود و من وقتی به کرمانشاه رسیدم، آقای شمخانی آنجا بود. اول کار به من گفت: ما که کسی را نداریم که روی زمین دفاع کنیم، نیروهایمان همه توی جبهه‌های جنوب هستند. اینجا کسی را نداریم. به هوانیروز که پایگاهش همین نزدیکی است، زنگ بزن بگو ساعت 5 صبح آماده باشند که من بروم توجیه‌شان کنم. با خلبان‌ها می‌رویم و حمله می‌کنیم؛ چون الان روی زمین کسی را نداریم و با خلبان حمله می‌کنیم. آقای شمخانی زنگ زد به فرمانده هوانیروز و گفت که من شمخانی هستم. آن فرمانده هم جواب داد: من ارادت دارم به آقای شمخانی ولی از کجا بفهمم که شما شمخانی هستی و از منافقین نباشی؟ آقای شمخانی هر چه می‌گفت، آن فرمانده گوش نمی‌کرد. تلفن

⁴²⁹ احمد زمانی، عملیات مرصاد از زبان سپهبد شهید حاج علی صیاد شیرازی، مجله کوثر، ش 29

⁴³⁰ همان

را داد به من، چون من با خلبان‌های هلیکوپترها مأموریت‌های زیادی رفته بودم، با اکثر آنها آشنا بودم. همین که زنگ زد، آن فرمانده اسمش انصاری بود، گفتم: آقای انصاری صدای من را می‌شناسی؟ تا گفتم صدای من را می‌شناسی گفت سلام علیکم و احوالپرسی کرد...»⁴³¹

بدین ترتیب آخرین هماهنگی‌ها در خصوص عملیات شناسایی که قرار بود توسط خود شهید صیاد- شیرازی انجام گرفت؛ عملیاتی که در نخستین ساعات بامداد چهارم مرداد به انجام رسید. وی در خصوص این عملیات می‌گوید:

«ساعت 5 صبح رفتیم. همه خلبان‌ها در پناه‌گاه آماده بودند. توجیه‌شان کردم که اوضاع در چه مرحله‌ای هست شناسایی چهارم مرداد دو تا هلیکوپتر کبری و یک هلیکوپتر 214 آماده شدند که با من برای شناسایی برویم و بعد بقیه بیایند. این دو تا کبری را داشتیم؛ خودمان توی هلی‌کوپتر 214 جلو نشستیم. گفتم: همین جور سر پایین برو جلو ببینیم، این منافقین کجایند. همین طور از روی جاده می‌رفتیم نگاه می‌کردیم، مردم سرگردان را می‌دیدیم. بیست و پنج کیلومتر که گذشتیم، رسیدیم به گردنه‌ی «چهارزبر» که الان، اسمش را گذاشته‌اند «گردنه‌ی مرصاد». هلی‌کوپتر داشت می‌رفت. یک دفعه نگاه کردم، مقابل آن طرف خاک ریز، پشت سر هم تانک، خودرو و نفربر همین جور چسبیده و همه معلوم بود مربوط به منافقین است و فشار می‌آورند تا از این خاک ریز رد بشوند. به خلبان‌ها گفتم: دور بزنید و گرنه ما را می‌زنند. به اینها گفتم: بروید از توی دشت. یعنی از بغل برویم؛ رفتیم از توی دشت از بغل، معلوم شد که حدود 3 تا 4 کیلومتر طول این ستون است.»⁴³²

نتیجه‌ی عملیات شناسایی

سردار احمد سلیم‌آبادی، فرمانده اسبق لشکر 71 روح‌الله استان مرکزی به همراه شهید صیاد شیرازی در عملیات شناسایی مواضع منافقین حضور داشت در خصوص برون‌داد این عملیات می‌گوید:

«با ایشان مسولیت داشتیم که کار شناسایی را در منطقه انجام دهیم و وضعیت جاده‌ای که به سمت اسلام‌آباد، گردنه‌ی خسروآباد - کوند و پاتاق و سرپل ذهاب می‌فت را شناسایی کنیم تا بتوانیم به پادگان

⁴³¹ خاطره شهید صیاد شیرازی از عملیات مرصاد، ویژه‌نامه رمز عبور، 1389، ش 2

⁴³² همان

ابوذر برویم، حدود سه تا چهار کیلومتر از سمت شرق جاده به سمت اسلام‌آباد حرکت کردیم و منافقان را از پهلو می‌دیدیم که عمدتاً در جاده در حال حرکت بودند.

شناسایی خوبی بود و معلوم شد منافقان گستردگی زیادی ندارند و همین امر نوید خوبی برای ما بود، از کنار اسلام‌آباد غرب با سه چهار کیلومتر فاصله رد شدیم و با عبور از پشت ارتفاعات در پادگان ابوذر به زمین نشستیم.

تیپ 29 نبی‌اکرم (ص) به کمک نیروهای موجود در آنجا آمده و نیروهای دشمن را از پادگان عقب زده بودند و حتی رد تانک‌های عقب‌نشسته عراق بر روی زمین کاملاً مشخص بود. فرمانده پادگان آنجا هم ارتشی بود، شهید صیاد در آنجا به همه قوت قلب داد و اوضاع را بررسی کردیم و برگشتیم. اما زمان بازگشت از گردنه خسروآباد برگشتیم و از آن طرف جاده نیز شناسایی‌هایی انجام دادیم و حتی یکی دو تیر نیز به سمت هلی‌کوپتر ما شلیک شد، دیدیم منافقان در همان جاده اصلی مستقرند و هدف‌شان این بود که خودشان را به تهران برسانند و به فکر دیگری نبودند.

در پادگان هوانیروز ارتش به زمین نشستیم و با خودرو به قرارگاه آمدیم، دریابان شمخانی، فرمانده وقت نیروی زمینی سپاه در آن زمان بنده را خواست که در مورد وضعیت موجود نظر بدهم. به دریابان شمخانی گفتم: الان دشمن در یک خط مستقیم گسترده است و نوک حمله‌اش را زیاد کرده که ببرد و جلو برود.

به دریابان شمخانی گفتم نظرم این است که باید ابتدا نیروهای دشمن با هلی‌برد تجزیه شوند، بعد از بین بروند. دریابان شمخانی با پیشنهاد هلی‌برن من موافقت کرد و گفت: خودت عمل کن. گفتم کسی مرا پشتیبانی نمی‌کند. چون اگر هلی‌برن کنم باید مجروحان تخلیه شوند، تجهیزات به من برسد و... شاید حدود 10 دقیقه در این زمینه گفت‌وگو کردیم، اما ایشان گفتند. نه، من قول می‌دهم، پشتیبانی می‌کنند.⁴³³»

نخستین درگیری‌های زمینی

خواندیم که منافقین در شب سوم مرداد حرکت سریع خود را به سمت تهران آغاز نموده و بدون مواجهه با هیچ مانعی شهرهای کردند و اسلام‌آباد را اشغال نمودند. ستون آنان با گذشتن از اسلام‌آباد، یک

⁴³³ گفتگو با احمد سلیم آبادی، ناصر ملایی، خبرگزاری ایسنا، 1387/5/5

سالن غذاخوری را که در سه راهی خوزستان - اسلام آباد و کرمانشاه واقع شده بود، به عنوان قرارگاه عملیاتی انتخاب کردند و عمده ی قوای خود را بصورت ستونی به سمت کرمانشاه حرکت دادند.

اما منافقین در حین حرکت خود با معضلی جدی مواجه شدند. سرگردانی و فرار مردم جاده اصلی کرمانشاه را با ترافیک سنگین روبرو ساخته بود. اشتباه یکی از تیپ‌های باختران منافقین در یافتن مسیر نیز مزید علت گشت تا از سرعت آنان به شدت کاسته شده و در منطقه حسن آباد متوقف شوند. همین توقف فرصت را به اولین رزمندگانی که در قتل‌گاه منافقین، در برابر آنان ایستادگی نمودند فراهم نمود.

بدون شک یکی از زیباترین صحنه‌های عملیات مرصاد، مقاومت خود جوش و غیر سازماندهی شده‌ی حدوداً صد نفر از پاسدارانی بود که پیش از آنکه مسئولان نظامی جمهوری اسلامی فرصت عکس‌العملی را بیابند جان خود را بر کف نهاده و تا شهادت ایستادگی نمودند. سردار آبنوش، فرمانده تیپ حضرت قائم (عج) از نخستین ایستادگی‌ها توسط این نیروها می‌گوید:

«یکی از بچه های سپاه بنام شهید «هادی فضلی» که بعدها به شهادت رسید، می‌گفت: من به اتفاق تعدادی از نیروها هنگامی که به ستون منافقین رسیدیم، ما را به رگبار بستند و همین مسئله موجب شد که شهید فضلی متوجه شد منافقین تا روستایی بنام کریم حاصله پیش‌روی کرده اند و سریع برگشت بسوی چهارزبر که در آنجا یگان‌های تیپ حضرت قائم (عج) لشکر 32 انصار الحسین و تعدادی از نیروهای قرارگاه سپاه هشتم مستقر بودند و نزدیک شدن منافقین را اطلاع داد.

شهید فضلی گفت: در راه برگشتن در سرازیری حسن آباد به یک دستگاه اتوبوس شماره سپاه برخوردارم و در حالیکه معجروح بودم و خون‌ریزی داشتم جلوی اتوبوس را که در حال انتقال نیروهای سپاه بدر به خوزستان بود، گرفتم. فرماندهی این نیروها به افراد داخل اتوبوس و دو دستگاه اتوبوس دیگر که پشت سر آنها در حرکت بود فرمان داد و از خودروها پیاده شدند و در حقیقت اولین نیرویی که در عملیات مرصاد در مقابل منافقین ایستاد، همان سه اتوبوس سپاه بدر بود که بعداً وقتی از مسئولان اطلاعات سپاه بدر سؤال کردم، گفت تمامی نیروهای آن سه اتوبوس در رویارویی با منافقین به شهادت رسیدند.⁴³⁴ مقاومت خون‌بار فوق‌موجب شد تا معدودی دیگر از نیروها از جمله تیپ حماسه ساز 12 قائم فرصت ورود به معرکه را بیابند. سردار شهید شوشتری می‌گوید:

⁴³⁴ گفتگو با سردار آبنوش، پیشین، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، 14 مرداد 1389

« فقط چند نفر که از همه جلوتر بودند می‌جنگیدند. کل نیروهای خودی در آن لحظه عبارت بودند از چند نفری از تیپ 12 قائم‌سمنان، تعداد اندکی از مهاجرین عراقی لشکر 9 بدر و تعدادی از لشکر همدان؛ در مجموع 100 نفر نمی‌شدند؛ در کل نیروی عملیاتی‌ای که توان شکستن خط دشمن را داشته باشند، نبودند.»⁴³⁵

این افراد به رغم تعداد بسیار محدود، در برابر منافقینی که تعدادشان از ده‌ها برابر آنان نیز افزون بود ایستادگی کردند. مهم‌ترین اقدامی که این نیروها به انجام رساندند و به واقع پیروزی کل عملیات مرصاد را مرهون خویش ساختند، ایجاد خاک‌ریزهای مهندسی موازی و متعددی بود که افراد سازمان مجاهدین خلق را تا رسیدن نیروهای اصلی جمهوری اسلامی ایران معطل نمود. شهید شوشتری در ادامه اظهار می‌دارد:

«فکر کردم تنها کاری که می‌توان کرد تا نیروی تازه نفس برسد این است که باتوجه به توان مهندسی‌ای که در منطقه داشتیم همه را بسیج کنیم و 12 ردیف خاک‌ریز تا کرمانشاه زدیم. گفتم اگر دشمن حمله کرد یکی یکی هم که خط را بشکند تا به کرمانشاه برسد زمان می‌برد و نیروهای تازه نفس می‌رسند. این کار را کردیم که البته آنها هم نتوانستند پیش‌روی داشته باشند. فقط یک ماشین تا جلوی قرارگاه ما آمده بود و بچه‌ها سرنشینش را به هلاکت رساندند. در اسناد به دست آمده نقشه‌ی تهران بود و متوجه شدم هدف اینها تهران است. البته این جمله را آقا در آبادان فرمودند؛ «اینها منافقین هستند و تهران هدف آنهاست.»⁴³⁶

وفیق‌السامرای رئیس وقت استخبارات عراق نیز از حماسه‌ی فوق و تاثیر مثبت آن در جریان کلی عملیات مرصاد می‌گوید:

«تعدادی از یگان‌های سپاه پاسداران، که دارای ویژگی‌های حرکت سبک و سریع بودند و از وسایل نقلیه‌ی سریع و کوچک استفاده می‌کردند، واکنش سریعی در مقابل این رویداد نشان دادند. تعدادی از ارتفاعات و تقاطع جاده‌های ارتباطی در فاصله بین اسلام‌آباد و کرمانشاه را به کنترل خود در آورده و با نیروهای مقدم مجاهدین درگیر شدند. آنها توانستند تا هنگام آمادگی و تجمع نیروهای سپاه پاسداران از مناطق مختلف در محور عملیاتی، مجاهدین را زمینگیر کنند و خطوط ارتباطی آنها را در چند نقطه قطع کنند. عملیات نابودسازی مجاهدین آغاز شد.»⁴³⁷

⁴³⁵ حسین مؤمنی، کمیته مرصاد، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان، 1389/5/14

⁴³⁶ همان

⁴³⁷ خاطرات وفیق‌السامرای، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی ایران نجات

فرماندهی یگان ضد زره سپاه در عملیات مرصاد در خاطره‌ای، از برخی از حوادث روی داده در درگیری‌های اولیه می‌گوید:

«کار اول این بود که روحیه منافقین را بشکنیم تا نیروهای خودی از راه برسند و اقدام کنیم که زمانی که منافقین آرایش نظامی گرفتند که از تنگه مرصاد عبور کنند، یکی از بچه‌های به نام ناصر کوزرانی که فرماندهی گردان ضد زره بود و در کار با موشک مایوتکا بسیار ماهر بود، یکی از تانک‌های معروف کاسپاول یا دجله را هدف گرفت و بسیار دقیق به هدف زد که انسجام منافقین به هم ریخت و ترس و لرز و از هم پاشیدگی آنان را زمین‌گیر کرد.

فرماندهی یگان ضد زره 203 صف قرارگاه نجف سپاه افزود: این مسئله به شدت روحیه‌ی رزمندگان ما را تقویت و روحیه‌ی منافقین را تضعیف کرد که حرکت دوم زمانی که یکی از منافقین با تویوتا لندکروز قصد داشت از موانع ما عبور کند و به آنان روحیه‌ی بدهد و حتی از خط منافقین و کمین ما هم عبور کرد، با رگبار بسیجیان و رزمندگان اسلام از جاده منحرف و به کوه اصابت کرد و به هلاکت رسید و این مسئله روحیه رزمندگان اسلام را مضاعف ساخت.»⁴³⁸

بدین ترتیب فرصت برای ورود گردان‌های دیگر و نیز سیل نیروهای مردمی از کرمانشاه فراهم شد. سد پیشروی نیروهای سازمان که توسط مردم و دو گردان از لشکر 6 پاسداران در گردنه چهارزبر صورت گرفته بود، با اعزام نیروهای جدید، پوشش مناسب‌تری یافت. قرارگاه نجف اشرف نیز از سمت کرمانشاه و گردنه‌ی چهارزبر مأموریت سد پیشروی را بر عهده داشت.

به هر تقدیر پس از برقراری و تشکیل رده تأمینی و خط دفاعی در گردنه‌ی چهارزبر، سامان‌دهی خط پدافندی آغاز شد و دو گردان از لشکر 6، یک گردان از سپاه چهارم بعثت و دو گروهان از تیپ 12 قائم (عج) به صورت کامل در این خط مستقر شدند.

⁴³⁸ گفت‌وگو با محمدعلی دریابار فرمانده یگان ضد زره سپاه در عملیات مرصاد، خبرگزاری فارس، 14 مرداد 1389

در این زمان به دستور محسن رضایی و با هماهنگی‌های به عمل آمده توسط آقایان شمشانی، رشید و صیادشیرازی، هوانیروز مستقر در باختران آماده شد تا با انجام پروازهای شناسایی، وضعیت نیروهای ارتش آزادی‌بخش را در منطقه شناسایی کند و آن‌ها را مورد هجوم هلی‌کوپترهای خود قرار دهد.⁴³⁹

سرانجام درگیری‌های شب نخست

ماموریت اصلی گردان‌های حاضر در درگیری‌های شب‌هنگام سوم مرداد و سحرگاه چهارم، سد نمودن پیشروی منافقین با هدف مهیا شدن زمینه برای ضربه اصلی در روزهای بعد بود؛ اما همین درگیری‌های نخست نیز برای برهم زدن تمامی معادلات منافقین کافی بود و تلفات زیادی بر آنان تحمیل نمود. سردار شبانی می‌نگارد:

«این قرارگاه [نجف اشرف] با تأخیر در حرکت سازمان موفق شد تلفات قابل توجهی به نیروهای سازمان در این محور وارد کند. خاک‌ریزهایی که توسط قرارگاه در گردنه‌ی چهارزبر ایجاد شده بود، مملو از خودروهای سازمان و اجساد نیروهای آن‌ها بود. با طلوع آفتاب، فرماندهی ارتش آزادی‌بخش که هیچ‌گونه توفیقی در امور نیروهایش از گردنه‌ی چهارزبر مشاهده نمی‌کرد، دستور داد تا نیروهای سازمان به سمت چپ و راست جاده بروند و بر ارتفاعات نه‌چندان بلند مستقر شوند. در این زمان فرماندهی سپاه 4 بعثت، نیروهای خود را وارد منطقه کرد و به تعقیب نیروهای فراری سازمان پرداخت. در این مواجهه، نزدیک به 120 نفر از نیروهای سازمان کشته شدند و تعداد 23 نفر از آنان نیز به اسارت نیروهای خودی درآمدند. 35 نفر از نیروهای اسیر که بسیار خسته و تشنه بودند، هنگامی که توسط نیروهای بسیج آب و غذا دریافت می‌کردند، اظهار می‌کردند که باورمان نمی‌شود که به ما آب و غذا بدهید، حتی باورمان نمی‌شود که زنده باشیم، چون در سازمان به ما این‌گونه القا کرده بودند که به محض دستگیری، شما را خواهند کشت.»⁴⁴⁰

فارغ از خاک‌ریزهای ایجاد شده توسط رزمندگان، یکی از مهم‌ترین برگ برنده‌های مدافعان میهن و ویژگی ژئواستراتژیک تنگه‌ی چهارزبر (مرصاد) بود که منافقین حتی با تکیه بر سازمان‌های جاسوسی

⁴³⁹ ناصر شبانی، نگاهی به عملیات فروغ جاویدان، نشریه‌ی نگین ایران (فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، ارگان مرکز مطالعات و

تحقیقات جنگ سپاه، شماره 17

⁴⁴⁰ همان

ایالات متحده و رژیم بعث عراق نیز نتوانسته بودند بر آن واقف گردند. همین امر نیز موجب شد تا در کمین رزمندگان اسلام گرفتار آیند. خانم ایران پرورش از اعضای سازمان می‌گوید:

«من از بسیاری از آشنایان به منطقه‌ی کرمانشاه و به امور نظامی شنیدم که هر فرد وارد به امور نظامی و به منطقه از وجود تنگه‌ی «چهارزبر» آگاه است. این تنگه موقعیت جغرافیایی خاصی دارد که به لحاظ نظامی، به واقع می‌توان آن را قتل‌گاه مهاجمین و بهترین سنگر مدافعین نامید. دو طرف این تنگه را تپه‌های جنگلی و کوه‌های کم ارتفاعی گرفته اند و تنگه از پیچ‌های تندی هم برخوردار است که افراد مسلط بر تپه‌ها یا کوه‌های اطراف، بر تمامی تنگه و جاده میانی آن تسلط و اشراف صد در صد می‌یابند. سرانجام بعد از توقفی برای ناهار و... در اوایل شب، کاروان به مرز می‌رسد و از آن عبور کرده و با همان وضعیت به سمت کرد و اسلام آباد و سپس به سمت تنگه‌ی معروف سرازیر می‌شود...»⁴⁴¹

منافقین که در رویای خود، شب چهارم مرداد را شب جشن پیروزی در تهران می‌دانستند، با گرفتار آمدن در پشت خاکریزها و نیز کمین تنگه چهارزبر، در نخستین درگیری‌ها متحمل تلفاتی سنگین شدند. رئیس استخبارات عراق اظهار می‌دارد:

«رهبران ایران به اطلاعات جامعی راجع به محور و اهداف عملیات و میزان نیروهای عمل‌کننده [سازمان مجاهدین] دست پیدا کردند و با به حرکت در آوردن و در همان ابتدای کار، حداقل یک هزار مجاهدین کشته و زخمی و اسیر شدند»⁴⁴²

اما بی‌کفایتی منافقین و کشورها و سازمان‌های خارجی حامی آنان در این عملیات محدود به عدم شناسایی تنگه‌ی مرصاد نبود. یکی از نویسندگان غربی می‌نگارد:

«نمونه‌ای از تاثیر آسیب رسان این امر، سوء استفاده از نظامیان و تجهیزات بود. مجاهدین با خود یک توپ بزرگ از کردند (شهری که از نظر تئوریک تصرف اش کرده بودند) آورده بودند و آن را به چهارزبر برده بودند تا برای جنگیدن از آن استفاده کنند. آنها افراد زیادی را که سعی میکردند این توپ را به میان کمین‌های رژیم به پیش ببرند، از دست دادند، آن هم به این خاطر که توپ خیلی بزرگ بود و در ضمن فقط وقتی می‌توانست موثر واقع شود که در همان‌جا باشد. یکی از مجاهدین که قبلا در ارتش ایران

⁴⁴¹ پرورش، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان، 1389/4/25

⁴⁴² خاطرات وفیق السامرائی، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی ایران نجات

سرباز بود، این را به آنها گفته بود، اما آن گونه که ساختار فرماندهی مجاهدین بود، هیچ کس حاضر نبود به حرف یک سرباز معمولی گوش کند.⁴⁴³

حماسه‌ی تیپ 12 قائم «عج»

«اگر نبود نقش تیپ قائم (عج) در عملیات مرصاد دشمن ممکن بود تا کرمانشاه پیش بیاید و کسی که ایستاد تیپ قائم بود و این در تاریخ می ماند به گفته مسوولان و فرماندهان دوران دفاع مقدس ایستادگی و ایثار رزمندگان استان سمنان در عملیات غرورآفرین مرصاد کمر منافقان را شکست و عملیات فروغ جاودان آنها را به ذلت و حقارت تبدیل کرد.»⁴⁴⁴

مقام معظم رهبری

افرادی که اطلاعاتی هرچند جسته و گریخته از عملیات شکوهمند مرصاد دارند نیک واقفند که در میان تمام دلاوری‌های این عملیات، حماسه تیپ 12 قائم در سحرگاه چهارم مرداد به سان نگینی در وقایع دفاع مقدس درخشان است.

رزمندگان تیپ «12 حضرت قائم» به استعداد سه گردان در کنار سایر رزمندگان، در مدت کوتاهی تنگه‌ی مرصاد را به گورستان منافقان تبدیل کردند. ابراهیم غریب‌شاهیان از فرماندهان حاضر در عملیات مرصاد می‌گوید:

« این تنها عملیاتی بود که عرض آن 20 متر و طول آن به کیلومترها می‌رسید و اولین خاکریزی که توسط نیروهای سمنان در منطقه زده شد باعث توقف منافقان در منطقه شد.»⁴⁴⁵

مقاومت و تهاجم نیروهای استان سمنان به منافقین در روزهای بعد نیز به گونه‌ای بود که منافقان را مجبور به تخلیه اسلام آباد کرد. این درحالی بود که برخی از آنها فرصت دریافت کارت و پلاک نداشتند و بلافاصله پس از ورود به منطقه به مقابله با منافقان پرداختند. رزمندگان تیپ حضرت قائم (عج) با سد

⁴⁴³ آن سینگلتون، ارتش خصوصی صدام، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان www.habilian.com

⁴⁴⁴ بیانات مقام معظم رهبری در جمع خانواده ایثارگران استان سمنان، خبرگزاری جمهوری اسلامی

⁴⁴⁵ عملیات مرصاد و حماسه رزمندگان استان سمنان در آن، خبرگزاری جمهوری اسلامی

کردن حرکت منافقین کوردل به سوی باختران، در این عملیات 66 شهید انقلاب هدیه کردند. به گفته سردار آبنوش:

«آن نیرویی که توانست در این عملیات سد جدی در مقابل منافقین ایجاد کند، پس از یک گردان نیروهای سپاه بدر، سه گردان از تیپ حضرت قائم (عج) و سه گردان از لشکر انصار بودند که این نیروها با دفاع خود، یک فرصت طلایی را از منافقین گرفتند و فرصت طلایی دیگری برای نیروهای ما ایجاد کردند تا نیروهای ما بتوانند ضمن برنامه‌ریزی، دفاع مناسبی را انجام دهند و چه بسا که اگر این نیروها نبودند، منافقین از اسلام آباد به سمت چهارزبر سرازیر می شدند و بدلیل عدم وجود عوارض حساس و موانع سدکننده در مسیر، تا کرمانشاه هیچ مانعی بر سر راهشان نبود و این عملیات با قیمتی خیلی بیشتر از آنچه ما در عملیات مرصاد پرداختیم، پایان می پذیرفت.»⁴⁴⁶

4 مرداد⁴⁴⁷؛ موج اول حملات همه جانبه علیه منافقین

ایران پرورش (از اعضای سازمان منافقین) در ارتباط با وقایع چهارم خرداد چنین می نویسد:

«قبل از رسیدن به تنگه، شب را در بیابان‌های اطراف جاده منتظر صبح می ماند و سپیده که می زند، بر خودروها سوار و به راه ادامه می دهند. به نظر می رسد فرماندهان از عدم درگیری بسیار مطمئن هستند که شب را می ماند و در روز روشن پیش روی می کنند. اما از اوایل صبح، مشخص می شود که [امام] خمینی نیروها را بسیج کرده و به منطقه فرستاده است، و چنان که گذر وقایع گواهی می دهد، فرماندهی نیروهای رژیم دچار مشکل رهبری مجاهدین نبوده‌اند و منطقه را به خوبی می شناخته‌اند.

به تدریج درگیری آغاز می شود. به چندین خودرو خمپاره می خورد. دستور می رسد که همه از خودروها پیاده شده و در اطراف جاده منتظر دستور بمانند. اندکی بعد هواپیماها و هلی کوپترهای رژیم نیز به پرواز درآمده و دشت و تپه‌های اطراف جاده را که افراد مجاهدین [منافقین] در آن پراکنده‌اند، بمباران می کنند. تعدادی کشته و زخمی در همان موج اول بجا مانده است»⁴⁴⁸

⁴⁴⁶ گفتگو با سردار آبنوش، پیشین، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، 14 مرداد 1389

⁴⁴⁷ کلیه تاریخ‌ها و ساعات به استناد خاطرات حاضران در عملیات ذکر گردیده است.

⁴⁴⁸ ایران پرورش، عکسواره‌ای از فروغ جاویدان (نسخه‌ی اینترنتی)، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان (WWW.HABILIAN.COM).

پس از کمک رسانی گردان های متعدد از تیپ های مختلف به نیروهای درگیر، در نزدیکی های صبح مجدداً ستون سازمان به حرکت درآمد اما باز در گردنه ی «چهار زبر» درگیر شد و دنباله ی ستون متوقف گردید. بر اثر نبرد سنگین در چهارزبر مرتباً تعداد زخمی ها زیاد شد و تعداد لاشه های کامیون ها و کشته ها ... افزایش پیدا کرد و تعدادی از فرماندهان گردان درگیر هم کشته شدند. در این وقت حمله ی دیگری از سوی سه راهی ملاوی به نیروهای سازمان صورت گرفت.⁴⁴⁹

در این میان اسرای حاضر در عملیات - که به زور یا فریب در فروغ جاویدان آورده شده بودند - غالباً فرار کردند و بی نظمی شدیدی بر نیروهای سازمان حاکم شد. در فصل مربوط خواندیم که سازمان با آوردن تعدادی از اسرا به اردوگاه اشرف و وارد آوردن فشارهای مختلف، به آنان در قبال شرکت در یک عملیات علیه جمهوری اسلامی ایران وعده ی آزادی را دادند که برخی از آنان برای یافتن فرصت فرار حین عملیات به این پیشنهاد پاسخ مثبت دادند و در اولین فرصت در آغازین ساعات روز چهارم مرداد فرار نموده و هم زمان از چنگ منافقین و نیز اسارت رژیم بعث رهایی یافتند. در حقیقت این حماقت سازمان خدمت شایانی را به چندین تن از اسرا انجام داد و آنان را به آغوش میهن بازگرداند!

اوج گیری درگیری ها

الف: حملات نیروی هوایی

در شرایطی که ستون رزمی سازمان مجاهدین خلق اوضاع به سامانی نداشتند، نیروهای هوایی روز به صحنه آمدند و صحنه را دگرگون ساختند. نخستین اقدام هوایی رزمندگان به دستور شهید صیاد شیرازی در همان حین عملیات شناسایی اولیه روی داد که البته با خاطره ای طنزآمیز همراه شده بود. وی از این خاطره می گوید:

«در عملیات شناسایی و حین پرواز] من کلاه گوشی داشتم. می توانستم صحبت کنم: به خلبان گفتم: اینها را می بینید؟ اینها دشمنند بروید شروع کنید به زدن تا بقیه هم برسند. خلبان های دو تا کبری ها رفتند به

طرف ستون، دیدم هر دویشان برگشتند. من یک دفعه داد و بیدادم بلند شد، گفتم: چرا برگشتید؟ گفت: بابا! ما رفتیم جلو، دیدیم اینها هم خودی اند. چی چی بز نیم اینها را؟! خوب اینها ایرانی بودند، دیگه مشخص بود که ظاهراً مثل خودی‌ها بودند و من هر چه سعی داشتم به آنها بفهمانم که بابا! اینها منافقند. گفتند: نه بابا! خودی را بز نیم! برای ما مسئله دارد؛ فردا دادگاه انقلاب، فلان. آخر عصبانی شدم، گفتم بنشین زمین. او هم نشست زمین. دیدیم حدوداً 500 متری ستون زرهی نشسته‌ایم و ما هم پیاده شدیم و من هم به خاطر این که درجه‌هایم مشخص نشود، از این بادگیرها پوشیده بودم، کلاهم را هم انداخته بودم توی هلی‌کوپتر. عصبانی بودم، ناراحت که چه جوری به اینها بفهمونم که این دشمن است؟! گفتم: بابا!! من با این درجه‌ام مسئولم. آمدم که تو راحت بزنی؛ مسئولیت با منه. گفت: به خدا من می‌ترسم؛ من اگر بز نیم، اینها خودی‌اند، ما را می‌برند دادگاه انقلاب. حالا کار خدا را ببینید!

منافقین مثل این که متوجه بودند که ما داریم بحث می‌کنیم راجع به این که می‌خواهیم آنها را بز نیم، سرلوله توپ را به طرف ما نشانه گرفتند. من خودم توپچی بودم. اگر من می‌خواستم بز نیم با اولین گلوله، مغز هلی‌کوپتر را می‌زدم. چون با توپ خیلی راحت می‌شود زد. فاصله با برد 20 کیلومتر می‌ز نیم، حالا که فاصله 500 متری، خیلی راحت می‌شود زد. اینها مثل این که وارد هم نبودند، زدند. گلوله، 50 متری ما که به زمین خورد، من خوشحال شدم، چون دلیلی آمد که اینها خودی نیستند.

گفتم: دیدی خودی‌ها را؟ اینها بچه کرمانشاه بودند، با لهجی کرمانشاهی گفتند: به علی قسم الآن حسابش را می‌رسیم»⁴⁵⁰

بدین ترتیب عملیات هوایی علیه مواضع منافقین آغاز گردید و از اتفاقات جالب آن بود که اولین راکت شلیک شده به سمت منافقین درست به خودروی حامل مهمات جنگی اصابت می‌کند و انفجار تاثیر روانی منفی قابل توجهی را برای افراد سازمان به دنبال می‌آورد. در این مقطع تدبیر شهید صیاد شیرازی کارساز می‌شود و در کنار تهاجمات هوایی علیه منافقین با چینش نیروهای خودی در اطراف آنان، متجاوزین را به محاصره رزمندگان اسلام در می‌آورد:

«... سوار هلی‌کوپتر شدند و رفتند. اولین راکتی که زد، کار خدا بود، اولین راکت خورد به ماشین مهمات شان خود ماشین منفجر شد. بعد هم این گلوله‌ها که داخل بود، مثل آتشفشان می‌رفت بالا. بعد هم

⁴⁵⁰ خاطره شهید صیاد شیرازی از عملیات مرصاد، ویژه‌نامه رمز عبور، 1389، ش 2

اینها را هر چه می‌زدند، از این طرف، جایشان سبز می‌شدند، باز می‌آمدند. من دیگه به هلی‌کوپتر کبری گفتم: بچه‌ها! شماها بزنید؛ ما بریم به دنبال راه دیگه. چون فقط کافی نبود که از هوا بزنیم، باید کسی را از زمین گیر می‌آوردیم. ما دیگه رفتیم شناسایی کردیم؛ یک عده در سه راهی روانسر، یک عده در بیستون و فلاکپ، هر چه گردان بود، اینها را با هلی‌کوپتر سوار می‌کردیم، دور اینها می‌چیدیم. مثل کسی که با چکش می‌خواهد روی سندان بزند اول آزمایش می‌کند بعد می‌زند که درست بخورد. ما دیگه با خیال راحت دور آنها را گرفتیم. محاصره درست کردیم؛ نیروهای سپاه هم از خوزستان بعد از 24 ساعت رسید. نیروهای ارتش هم از محور ایلام آمد. حال باید حساب کنید از گردنه‌ی چهار زبر تا گردنه‌ی حسن آباد، پنج کیلومتر طولش است. همه اینها محاصره شدند ولی هر چه زده بودیم، باز جایش سبز شده بود. بعد از 24 ساعت با لطف خداوند، اینان چه عذابی دیدند... بعضی از آنها فراری می‌شدند توی این شیارهای ارتفاعات، که شیارها بسته بود، راه نداشت، هر چه انتظار می‌کشیدیم، نمی‌آمدند. می‌رفتیم دنبال آنها، می‌دیدیم مرده‌اند. اینها همه سیانور خوردند، خودشان را کشتند. توی اینها، دخترها مثلاً فرماندهی می‌کردند. از بیسیم‌ها شنیده می‌شد: زری، زری! من بگو شم. التماس، درخواست چه بکنند؟ اوضاع برای آنها خراب بود. ما دیدیم اینها هم منهدم شدند...»⁴⁵¹

دغدغه‌ی بعدی شهید صیاد شیرازی پس از وارد آوردن ضربات فوق به ستون سازمان مجاهدین خلق، وجود امکان فرار آنان بود. فرار آنان به مناطق اطراف، در کنار امکان احیای سازمان برای تجدید عملیات، می‌توانست امنیت شهرها و روستاهای منطقه را نیز به شدت به خطر بیندازد. لذا چند بال‌گرد از جمله بال-گرد حامل صیاد به تعقیب منافقین می‌پردازد که البته بخاطر اصابت موشک منافقین به یکی از بال‌گردها این مرحله از عملیات با مشکل مواجه می‌شود. اما به هر روی عملیات تعقیب و انهدام مواضع دشمن توسط نیروی هوایی و به فرماندهی شهید صیاد شیرازی در بعد از ظهر آن روز با اقتدار ادامه می‌یابد.

در عملیات مرصاد، هوانیروز ارتش با اجرای نقش اصلی خود در این عملیات صحنه‌هایی از حماسه و ایثار را آفرید که بارها در طول جنگ تکرار شده بود. با استفاده از جناحین و در طول جاده و ارتفاعات مناسب اطراف جاده، بالگردها موضع گرفته و به طرف ستون به هم ریخته آتش گشودند و نفرات پیاده را

که در کوه ها متواری شده بودند تعقیب کرده و به هلاکت رسانده و یا به تسلیم وا داشتند. از نظر آماری اقدامات هوانیروز به شرح زیر صورت گرفته است:

ساعت پرواز: 708 ساعت

حمل مجروحین: 439 نفر

سورتنی پرواز: 727 سورتنی

حمل بار و تجهیزات: 239 تن

حمل نفرات: 405 نفر

مهمات مصرفی: 50 تن⁴⁵²

ب: حملات نیروی زمینی

درگیری رزمندگان اسلام با منافقین در شب خاطره‌انگیز سوم مرداد تا روز بعد نیز ادامه داشت. این درگیری‌ها که عمدتاً در 34 کیلومتری کرمانشاه متمرکز بود، از صبح روز چهارم مرداد شدت گرفت. مرحله اول مقاومت که سد پیش‌روی منافقین به سمت کرمانشاه و جلوگیری از سقوط این شهر را منظور داشت، شب قبل از آن با موفقیت به اجرا درآمده بود و در روز بعد زمان محاصره و انهدام منافقین فرا رسیده بود.

بر همین اساس فرمانده کل سپاه، قرارگاه‌های زیر را با مأموریت‌های خاص تشکیل داد:

1. قرارگاه مقدم نیروی زمینی سپاه: فرماندهی، هدایت و کنترل کل عملیات را بر عهده داشت. محسن رضایی، علی شمشخانی و غلام‌علی رشید در این قرارگاه فعال بودند.
2. قرارگاه نجف 1: به فرماندهی حمیدی‌نیا که پیش از این به اتفاق شبانی و محصولی و با کمک نیروهای بومی منطقه، پیش‌روی سازمان را در 35 کیلومتری باختران سد کرده بودند، مسئولیت تهاجم به پیشانی جنگی سازمان بر روی جاده اسلام‌آباد به باختران را بر عهده داشت. استعداد این قرارگاه 3 گردان پیاده بود.

⁴⁵² عملیات مرصاد؛ کمین در گلوگاه تاریخ (برگرفته از خاطرات سرهنگ مجتبی جعفری)، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان

3. قرارگاه سپاه چهارم بعثت: به فرماندهی محمدرضا شبانی مسئولیت محاصره نیروهای سازمان از جناح شرقی جاده اسلام‌آباد به باختران را بر عهده داشت. این قرارگاه مأموریت داشت در امتداد جاده باختران به سمت مرز از قسمت‌های شرقی و شمالی جاده، نیروهای سازمان را تحت فشار بگذارد و مانع از فرار آنان شود. استعداد این قرارگاه 2 گردان نیروی پیاده بود.

4. قرارگاه رمضان: به فرماندهی محمدباقر ذوالقدر مسئولیت محاصره شهر اسلام‌آباد را بر عهده داشت که قرار بود از سمت غرب و شمال‌غربی به این شهر نزدیک شده و مانع از فرار نیروهای سازمان به سمت مرز شود. استعداد این قرارگاه 2 گروهان پیاده بود. در این محور 2 گردان از نیروهای لشکر 27 محمد رسول‌الله (ص) حضور داشتند که تلاش اصلی آنان حمله به مقر نیروهای سازمان در شهر اسلام‌آباد بود.

5. قرارگاه تاکتیکی نجف 2: به فرماندهی کرمی، مسئولیت محاصره نیروهای سازمان از جناح غربی جاده اسلام‌آباد به باختران را بر عهده داشت.

مأموریت این قرارگاه، محاصره و تحت فشار قرار دادن نیروهای سازمان در امتداد جاده باختران به سمت مرز بود. محدوده مأموریت این قرارگاه، قسمت‌های غربی و جنوبی جاده را دربرمی‌گرفت. استعداد این قرارگاه نیز دو گردان پیاده بود. علاوه بر این، قرارگاه نجف 2 مسئولیت اعزام یک گردان نیروی پیاده را به تنگه باطاق بر عهده داشت تا از فرار نیروهای سازمان جلوگیری کند.

سردار ناصر شبانی در خصوص درگیری‌های روز چهارم مرداد می‌نویسد:

«در صبح روز 1367/5/4 با اولین فشار قرارگاه نجف 1 از سمت تنگه چهارزبر، نیروهای سازمان عقب‌نشینی کردند. اما بلافاصله تیپ محور همدان ارتش آزادی‌بخش خود را به خاک‌ریزها رساند و شروع به مقاومت کرد. در این فاصله برادر حمیدی‌نیا به نیروهای احتیاط خود که در تپه‌های اطراف تنگه چهارزبر مستقر بودند فرمان حمله داد و آنان نیز پس از شلیک تعدادی گلوله خمپاره، خود را به خاک‌ریزها رسانده و به نیروهای سازمان هجوم بردند. فرماندهی محور همدان سازمان با مشاهده این هجوم سنگین، بسیار مأیوس و ناامید شد و دستور عقب‌نشینی داد. با عقب‌نشینی و فرار این نیروها، روحیه‌ی سایر نیروهای سازمان به شدت تضعیف شد و آن‌ها نیز پا به فرار گذاشتند. خبر فرار نیروهای سازمان که به قرارگاه مرکزی عملیات مرصاد رسید، فرمانده قرارگاه از برادران شمشخانی و رشید خواست تا هرچه سریع‌تر هلی‌کوپترهای هوانیروز را به پرواز درآورند و پس از شناسایی سریع، اقدام به تعقیب و

انهدام واحدهای در حال فرار سازمان کنند. با تدبیر فوق به نظر می‌رسید جاده باختران به اسلام‌آباد و کرد، به گورستان دشمنان تبدیل شود. با شروع آتش هلی‌کوپترها، خودروهای سازمان که پر از نیروهای در حال فرار به سمت اسلام‌آباد و کردند بود، مورد اصابت موشک‌های رهاسده قرار گرفت و یکی پس از دیگری منهدم شد. با بسته شدن جاده و فشار نیروهای خودی که به شهر اسلام‌آباد نزدیک شده بودند، نیروهای سازمان به تپه‌ها و زمین‌های کشاورزی اطراف جاده پناه بردند. با این اقدام، فرماندهی قرارگاه مقدم نیروی زمینی سپاه به قرارگاه‌های سپاه چهارم بعثت و نجف 2 دستور داد تا نیروی خود را برای دستگیری نیروهای فراری سازمان به جاده باختران اسلام‌آباد نزدیک کنند. برادران شبانی و کرمی که نیروهای خود را به صورت دشتبان به سمت جاده حرکت داده بودند، با باقی‌مانده نیروهای سازمان درگیر شدند و پس از کشتن بسیاری از آنان، تعداد قابل توجهی را نیز اسیر کردند.

فرماندهی قرارگاه مرکزی با مشاهده اضمحلال نیروهای سازمان، از برادران شمشانی و رشید خواست تا هرچه سریع‌تر با استفاده از هلی‌کوپترهای هوانیروز ارتش، نیروهای لشکر 9 بدر و 28 روح‌الله را در نزدیکی شهر اسلام‌آباد پیاده کند تا با توان بیشتری به انهدام نیروهای فراری بپردازند.⁴⁵³

در ظهر همان روز (سه شنبه 1367/5/4) جبهه دیگری از پشت پادگان الله‌اکبر توسط نیروهای جمهوری اسلامی و به دستور محسن رضایی ایجاد شد که هدف این امر قطع ارتباط میان نیروهای ارتش آزادیبخش در اسلام‌آباد و کردند بود. کرمی فرمانده قرارگاه نجف 2 مسئولیت این جبهه را بر عهده داشت که درگیری‌های این جبهه تا ساعت‌ها ادامه یافت.

آزاد سازی اسلام‌آباد

این پیشروی‌ها تا آزاد سازی اسلام‌آباد نیز ادامه یافت و منافقین مجبور به فرار از این شهر شدند: «واحدهای ضد زره رزمندگان در یک اقدام متهورانه تعداد زیادی از ادوات سنگین زرهی منافقین را هدف قرار داده، به آتش کشیدند. جاده‌ی باختران - اسلام‌آباد از ادوات سنگین سوخته شده، بود. عکس-العمل جانانه‌ی رزمندگان تمامی رویاهای سرکرده گان منافقین را به یاس مبدل کرد. به ناچار منافقین برای

⁴⁵³ ناصر شبانی، نگاهی به عملیات فروغ جاویدان، پیشین، شماره 17

نخستین بار، مجبور به عقب نشینی به طرف اسلام آباد شدند. با تعقیب دشمن، این شهر به محاصره در آمد و منافقین برای در امان ماندن از آتش خشم رزمندگان چاره ای جز فرار از این شهر نداشتند.⁴⁵⁴

آزاد سازی اسلام آباد در ساعات بعد از ظهر به انجام رسید به گونه‌ای که در ساعت شانزده، شهر کاملاً در کنترل سپاه پاسداران بود. در همین بحبوحه، شهید صیاد شیرازی و هم‌زمانش همچنان با با هلی‌کوپترهای هوانیروز ارتش، همچنان مشغول انهدام واحدهای ارتش به اصطلاح آزادی‌بخش بود که در حال فرار به سمت مرز بودند.

«در این زمان که عرصه بر نیروهای ارتش آزادی‌بخش بسیار تنگ شده بود، دو گردان از واحدهای لشکر 27 حضرت رسول (ص) که قبلاً آماده شده بودند، به منطقه اعزام شدند تا پاک‌سازی منطقه را با دقت و وسعت بیشتری انجام دهند. ساعت 17:30 روز 1367/5/4 فرماندهی کل سپاه پاسداران برای اطمینان از پاک‌سازی شهر اسلام‌آباد وارد این شهر شد و به نیروهای مستقر در شهر دستور داد تا کوچه به کوچه و خانه به خانه شهر را پاک‌سازی کنند تا مردم به زندگی عادی خود ادامه دهند. مردم شهر نیز که اکثراً مسلح شده بودند کنترل شهر را به عهده گرفتند تا نیروهای نظامی با آرامش بیشتری به تعقیب و تنبیه متجاوزان بپردازند.

نیروهای مستقر در مناطق و تنگه پاتاق نیز با بستن راه عبور نیروهای سازمان، تعداد زیادی از آنان را معدوم کردند و به تعقیب آنان به سمت داخل کشور پرداختند. عملیات تعقیب و دستگیری نیروهای سازمان تا پایان شب و همچنین روز بعد به طول انجامید و فرماندهی سپاه به منظور سازمان‌دهی متمرکز این مرحله از عملیات، برادر وحیدی را به عنوان فرمانده ارشد منطقه تعیین کرد تا عملیات پاک‌سازی و دستگیری نیروهای سازمان زیر نظر ایشان ادامه یابد.⁴⁵⁵

نیروی زمینی سپاه پس از تسخیر مواضع دشمن، در یک حرکت تاکتیکی که باعث گمراهی دشمن می‌شود، شبانه شهر اسلام آباد را تخلیه و اقدام به عقب نشینی تاکتیکی می‌کنند. منافقین به امید تداوم عملیات موسوم به «فروغ جاویدان» پیشروی مجدد خود را به سوی این شهر آغاز و با مشاهده اوضاع

⁴⁵⁴ سمیعی، پیشین، ص 567

⁴⁵⁵ ناصر شبانی، پیشین، نشریه‌ی نگین ایران، شماره 17

مناسب و عدم حضور رزمندگان اسلام، شهر را دوباره اشغال می کنند.⁴⁵⁶ بدنبال این تحرکات، رادیو منافقین نیز با راه انداختن تبلیغات، بوق و کرنا می دمد که:

«مردم مسلمان ایران شب گذشته فرزندان مجاهد شما در ادامه عملیات غرور انگیز فروغ جاویدان موفق شدند شهر اسلام آباد را آزاد و ضربات سنگینی به پاسداران و بسیجیان وارد آورند. این عملیات تار رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده ادامه خواهد یافت».⁴⁵⁷

5 مرداد؛ مرحله سرنوشت‌ساز عملیات مرصاد

صبح روز چهارشنبه 5 مرداد مرحله اصلی عملیات مرصاد که رمز مقدس «یا علی بن ابیطالب (ع)» را به همراه داشت به انجام میرسد.

در این عملیات سه گردان از تیپ نبی اکرم (ص) تیپ مسلم و یک گردان از ایلام به اسلام آباد غرب حمله کردند. در این روز نیروهای لشکر 27 محمد رسول الله (ص) از سه راهی غرب اسلام آباد و از پشت پمپ بنزین دشمن را دور زده و تلفات زیادی بر آنها وارد کردند. سردار اسدی در خصوص عملیات این روز می گوید:

«در همین حال نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با عملیات «فروغ جاویدان»، عملیات مرصاد را با رمز یا علی بن ابیطالب (ع) طرح ریزی نموده و در روز پنجم مرداد به مرحله اجرا در آوردند. بدین صورت که نیروهای سپاه از محورهای جنوبی به سمت منطقه اسلام آباد عازم شدند، و نیروهای ارتش نیز از محور ایلام به سمت منطقه گسیل می شوند، در نهایت نیروهای مسلح جمهوری اسلامی با کمین بر سر راه منافقین در تنگه‌ی چهار زبر - که امروز به مرصاد مشهور است - منافقین را متوقف کرده و با استفاده از یگان‌های ضد زره به مقابله با آنها پرداخته و مانع از هرگونه عکس‌العمل منافقین می شوند و در نهایت آنها را وادار به فرار می کنند، از سویی دیگر، سایر نیروها نیز بوسیله عملیات

⁴⁵⁶ . سمیعی، پیشین، ص 567

⁴⁵⁷ همان، ص 567

هلی‌برن توسط هوانیروز به پشت سر منافقین - در سه راهی کردند، اسلام آباد - منتقل می شوند تا راه فرار را بر مهاجمان ببندد».⁴⁵⁸

نیروهای نظامی ایران از دو جبهه، از طرف پادگان الله‌اکبر و از منطقه جنوب اسلام‌آباد، به سمت شهر اسلام‌آباد هجوم آوردند و مناطق غربی و جنوبی شهر را زیر فشار گذاشتند به طوری که حتی در جنوب شهر پیشروی داشتند.

در اولین ساعات روز چهارشنبه نیروهای ارتش آزادی‌بخش با امیدواری به پیشروی به سمت باختران، برای گرفتن تنگه‌ی چهارزبر به آن منطقه هجوم بردند که تلاششان ناکام ماند. جریان حمله به این ترتیب بود که افراد سازمان تا صبح چهارشنبه در لابه لای شیارهای کوهستان به طور مستتر استراحت می‌کردند، تا اینکه در اولین ساعات بامداد هلی‌کوپترهای عراقی جهت باز کردن تنگه به کمک ارتش آزادی‌بخش آمدند و با آمدن آنها دستور تهاجم و حرکت به نیروهای سازمان داده شد. درگیری شدیدی برای گرفتن تنگه آغاز شد و با شکست اولین تهاجمات منافقین، فرار نیروهای سازمان شروع شد. نیروهای جدید با این تصور که راه باز شده است به سمت جلو در حرکت بودند و در همین حال با نیروهایی روبه رو می شدند که در حال فرار بودند و علت عقب نشینی را هم توضیح نمی‌دادند. نیروهای تازه وارد نیز با رفتن به صحنه درگیری و حرکت به سمت عقب متوقف شدند. سردار احمد سلیم‌آبادی، فرمانده وقت لشکر 71 روح‌الله گوشه‌هایی از این درگیری‌های این مقطع را بازگو می‌نماید:

«درگیری خیلی شدید بود، نیروی کامل هم نیامد، یعنی پشتیبانی نشدم، اما نیروها را هدایت می‌کردم، یک جیب و یک 910 غنیمت گرفتیم و از مردم منطقه هم برای ما نان و آب می‌فرستادند، زخمی‌هایمان را هم توسط تعدادی از نیروهای هوایی ارتش پانسمان کرده و از طریق انتهای همان باند فرودگاه اضطراری که قبلاً به آن اشاره کردم، به عقب می‌فرستادیم. آن شب به همین صورت گذشت.

درگیری شدیدی بین منافقان و ما وجود داشت سه بار ارتفاعی که گرفته بودیم، دست به دست شد اما بار سوم، ارتفاع را نگه داشتیم و اولین نفربر زرهی منافقان را هم سالم به غنیمت گرفتیم و تا صبح همان شب بین 62 تا 64 خودرو آنها را منهدم کردیم.

⁴⁵⁸ گفتگو با سردار اسدی، پیشین، ص 9

ساعت حدود 11 شب بود که سردار کوثری که آن زمان فرماندهی لشکر 27 محمد رسول الله (ص) را بر عهده داشت، با نیروهای اطلاعات و عملیات خودشان به ما رسیدند و گفتند: نیروهای ما از سمت دوکوهه در راهند. حدود 12 تا یک شب بود که یک گردان از نیروهای لشکر 27 به ما رسیدند و نزدیک ساعت 3 صبح عمل کردند، اما چون به منطقه آشنایی نداشتند، عملیاتشان موفقیت آمیز نبود و تعدادی زخمی و شهید داده بودیم و مهمات کمی هم داشتیم، مثلاً گلوله آرپیچی نداشتیم و نبردهای تن به تن هم بین ما و منافقان روی می داد.

ساعت حدود 12 شب بود که تعدادی نیروی بسیجی هم از خرم آباد به ما رسیدند و گفتند: می خواهیم به شما کمک کنیم و من هم نیرو کم داشتم، گفتم اگر می خواهید کمک کنید باید در سازمان فرار بگیرید، گفتند: خودمان می خواهیم عمل کنیم. دیدم زیر بار نمی روند آنها را فرستادم عقب. چون اگر بدون سازمان عمل می کردند، تلفات ما زیادتر می شد. خیلی هم ناراحت شدم که چرا منظم عملیات نمی کنند.

شاید سه ربع تا یک ساعت بعد بود، دیدم تعدادی نیرو از کمیته‌ی انقلاب اسلامی آن زمان بروجرد رسید، فرماندهی این نیروها آمد پیش ما آمد و گفت که فقط اسلحه ژ - 3 داریم. آنها قبول کردند در سازمان قرار بگیرند و خیلی منظم تقسیم شدند و خوب هم جنگیدند و بعد از عملیات هم نامه‌ی قدردانی برای کمیته نوشته و از زحمات آنها قدردانی کردم.

تا ساعت 9 صبح نیروهای لشکر 27 محمد رسول الله (ص) به پشت سر ما نزدیک شدند. البته ما از ساعت 4 بعد از ظهر تا 9 صبح که حدود 17 ساعت می شود، منطقه را نگه داشته بودیم، هر چند در شب، هلی کوپترهای عراق زخمی های منافقان را تخلیه کردند و صدای هلی کوپتر را هم می شنیدیم. همزمان با این عملیات، هواپیماهای عراقی نیز هوانیروز، پادگان‌های ارتش و مسیرهایی که نیروهای ما در آنها مستقر بودند را بمباران می کردند و حدود 28 نفر شهید دادیم که بیشتر این شهداء در فداکاری‌هایی که برای حفظ ارتفاع صورت گرفت، شهید شدند.⁴⁵⁹»

حملات هوایی مکرر و هجوم هلی کوپتر و کاتیوشا به منطقه، از سوی جمهوری اسلامی، امکان سازماندهی را از آنان گرفت و نیروهای سازمان به تعجیل در ماشین های انباشته از نفرات، در حالی که بعضی افراد به جاهای مختلف ماشین آویزان بودند عقب نشینی می کردند.⁴⁶⁰

غروب روز چهارشنبه درگیری تنگه چهارزبر با عقب نشینی نیروهای ارتش آزادیبخش به پایان رسید. شهید صیاد شیرازی در خاطره‌ی مربوط به این لحظات می‌گوید:

«صبح روز پنج مرداد عملیات با رمز یا علی (ع) آغاز شد. در تنگه چهارزبر چنان جهنمی برای یاران صدام برپا شد که زمانی برای پشیمانی نمانده بود.

جاده به زودی انباشته از ادوات سوخته شد. همزمان با عملیات هوایروز علاوه بر گروه‌های مردمی، تعدادی از لشکرهای سپاه نیز که از جنوب به غرب آمده بودند، وارد عملیات شدند. راه از هر سو به روی بازماندگان کاروان بسته شده بود و آنان به سختی می‌توانستند به عقب برگردند. بعضی از آنها به روستاها پناه بردند و بعضی هایشان با خوردن قرص سیانور به زندگی خود خاتمه داده بودند. عملیات که تمام شد در جاده کرمانشاه - اسلام آباد غرب هزاران کشته از آنان به جا مانده بود. اجساد پسران و دخترانی که با ملت خود بسیار ناجوانمردانه رفتار کرده بودند. کسانی که روز تنهایی میهن به یاری اردوی خصم شتافته بودند. حالا من از این عملیات نتیجه می‌گیرم که چقدر خداوند متعال ما را و رزمندگان اسلام و انقلاب را دوست دارد که در هر زمان طوری مقدر می‌کند که بسیاری از مشکلات ما باید با حالت سرافرازانه حل شود. خداوند می‌فرماید: بجنگید تا آن کفار که من می‌خواهم به دست شما عذابشان بدهم و به ما قول و وعده می‌دهد تا آنها را خوار کند و به شما پیروزی وعده می‌دهد و قلب‌های شما را شفا بخشد. کدام قلب‌ها؟ قلب‌هایی که قبل از این عملیات گرفته و غم زده بود. رزمندگان اسلام قلب و دلشان با امامشان برای همیشه گره خورده بود. امام اشاره‌ای دارند که پذیرش قطعنامه مثل نوشیدن زهر بود برای رزمندگان اسلام که سال‌ها فداکاری کرده بودند. در حالی که هشت سال تلاش شده بود بعد از آن ما دل‌مان می‌خواست به صورتی دیگر نبرد تمام می‌شد. دل‌مان گرفته بود. اما خداوند با این پیروزی بزرگ و با این

کشتار دسته جمعی بدترین و خبیث ترین دشمنان مان به دست ما، موجب رضایت خاطر رزمندگان اسلام شد و پایان نبرد هشت ساله دفاع مقدس با این عملیات درخشان مرصاد انجام گرفت.»⁴⁶¹

از شب پنجشنبه عقب نشینی کامل نیروهای سازمان منافقین آغاز شد. اما از روز قبل آن یعنی از چهارشنبه شب در ساعت 7 بعدازظهر شدت حملات ارتش جمهوری اسلامی حتی فرصت عقب نشینی را هم از نیروهای سازمان گرفته بود. از صبح روز پنجشنبه 67/5/6 نیروهای در حال فرار آنها، در حوالی اسلام آباد مورد چند حمله مختصر قرار گرفتند.

روز ششم مرداد رزمندگان تازه نفس نیروی هوایی از پایگاه نوژه همدان وارد عملیات شد و با آتش دقیق و سنگین خود مانع از حمایت نیروی هوایی عراق شده و منافقین را در مراحل اولیه عملیات به اصطلاح «فروغ جاویدان» منکوب می کند و بعدازظهر همان روز اسلام آباد آزاد شد.⁴⁶²

آزاد سازی قطعی شهر اسلام آباد پس از هفتاد ساعت اشغال در بعد از ظهر پنج شنبه شش مرداد صورت پذیرفت و تا صبح جمعه از لوث منافقین پاکسازی شد و مردم وارد شهر شدند.⁴⁶³

مجروحین یا خود را می کشتند یا امیدوار به بازگشت نیروهای تازه نفس میماندند. تعداد زیادی از افراد نیز در کوه و دشت و روستاهای اطراف پراکنده شدند و آخرین خودروهای سازمان با حداکثر ظرفیت و در حالی که افرادی به اطراف آن آویزان بودند به داخل خاک عراق بازگشتند.⁴⁶⁴

در خصوص حضور و یا عدم حضور رهبران سازمان در خطوط پسین ستون منافقین گزارشاتی کاملاً متناقض وجود دارد اما ظواهر امر گواه آنست که مسعود رجوی و مریم رجوی سوار بر خودرویی ضد گلوله منافقین را از پشت خط مقدم همراهی و هدایت می کردند و با سقوط کردند در آن شهر مستقر شدند؛ اما آزاد سازی اسلام آباد توسط رزمندگان اسلام معادلات آنان را برهم زد:

«منافقین تصور می کردند که به سان روزهای قبل نیروهای عراقی در این مناطق حضور دارند، حال آنکه عراقی ها عقب نشینی کرده و منطقه در دست نیروهای ایرانی بود. به همین دلیل، نیروهای خودی توانستند به راحتی از این محور وارد «اسلام آباد» شوند و سازماندهی منافقین را در داخل شهر به هم

⁴⁶¹ صیاد مرصاد، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان

⁴⁶² گفتگو با سردار اسدی، روزنامه کیهان، پیشین، ص 9

⁴⁶³ روزنامه کیهان، 1367/5/10

⁴⁶⁴ سازمان مجاهدین خلق... پیشین، صص 223-325

بزند. پس از آزاد سازی شهر «اسلام آباد» و قبل از رسیدن نیروهای خودی به این شهر در ساعت سه نیمه شب، 3 فروند هلی کوپتر ترابری در «کرنند» به زمین نشستند و تعدادی از کادرهای منافقین و همچنین مسعود رجوی رهبری سازمان و همسرش را از شهر خارج کردند.⁴⁶⁵

نقش مردم در عملیات مرصاد

مهمترین عنصری که رجوی و اعضای سازمان مجاهدین خلق در طراحی عملیات خود برای رسیدن به تهران بر آن حساب جدی باز نموده بودند پیوستن مردم به آنان بود. آنان در پاسخ به پرسش طبیعی چگونگی فتح تهران توسط گروهی چندهزار نفره تاکتیک «گلوله برفی» را مطرح می نمودند که بر اساس آن، رسیدن سازمان به هر شهر و دیار مساوی با افزوده شدن عده‌ای بسیار از مردم به ستون آنان بود. بنابراین رجوی برای مردم نقشی تعیین کننده را پیش بینی نموده بود. پیش‌بینی‌ای که بخشی از آن به حقیقت پیوست و مردم ایران این «نقش تعیین کننده» را البته در سرکوبی فرقه‌ی رجوی ایفا نمودند!

یکی از افسران عراقی دستگیر شده توسط رزمندگان اسلام در عملیات مرصاد می‌گوید:

«اهالی روستاها از مسعود رجوی و افرادش متنفر بودند. من این مسئله را در گزارشی به اداره استخبارات کل چنین نوشتم مسعود رجوی و افرادش ما را فریب داده‌اند من متوجه شدم ایرانیانی که در حمله با آنان برخورد کردیم از افراد مسعود رجوی و همسرش متنفر هستند و با چشمان خود دیدم که آنها در مقابل دیدگان ما عکس‌های مسعود رجوی و همسرش را پاره می‌کنند. همین اهالی که به گفته مسعود رجوی و همسرش پایگاه آنها بودند بشدت مقاومت کردند و به خنجری حقیقی علیه سازمان مجاهدین خلق تبدیل شدند».⁴⁶⁶

الله‌کرم که در جریان عملیات مرصاد مسوول اطلاعات نیروی زمینی سپاه بوده است در بازخوانی پرونده‌ی عملیات مرصاد نقش محوری در این عملیات را از آن مردم می‌داند:

«آن زمان [برخی از] مسوولان ما انتظار آن حضور گسترده مردم در جبهه‌ها را نداشتند. در شرایطی که آمریکا در خلیج فارس با ما وارد جنگ مستقیم شده بود و عراق هم در جنوب عملیات‌های مختلفی را

⁴⁶⁵ رک سردار شبانی (فرمانده سپاه چهارم بعثت از سپاه پاسداران); روزنامه رسالت 1367/5/4.

⁴⁶⁶ بمب‌های فسفوری و ترانه‌های غربی؛ عملیات مرصاد از نگاه دو افسر اسیر عراقی، روزنامه انتخاب، 1378/5/7

برای جداسازی خوزستان انجام می‌داد، مسولان معتقد بودند که باید قطعنامه 598 را بپذیریم. در همان زمان دفاع مردم در مقابل منافقین تردیدها را نسبت به حضور گسترده‌ی مردمی در دفاع از مرز و بوم کشورمان از میان برد. از دیگر سو، منافقین مرصاد را آخرین فرصت خود می‌دانستند. چون تصور می‌کردند مردم از نظام حمایت نمی‌کنند و آنها می‌توانند براحتی به تهران برسند. ... مردم اسلام‌آباد در کوچه و برزن شهر با منافقین می‌جنگیدند و دشمن هر زخمی‌ای را که می‌گرفت، در مقابل دیوار اعدام می‌کرد و حتی بیمارستان اسلام‌آباد را هم به آتش کشید.

از سوی دیگر، یگان‌های ارتش و سپاه برای جلوگیری از تهاجم دشمن به شهرهای جنوب، به آنجا اعزام شده بودند و لذا مردم، خود در مقابل منافقین مقاومت می‌کردند.

وقتی منافقین در منطقه‌ی «چهارزیر» توسط نیروهای نظامی ما متوقف شدند، گروهی از مردم کرمانشاه، همدان و سایر شهرهای غربی بسرعت، خود را به چهارزیر رساندند. بنابراین ما توانستیم با سازمان‌دهی نیروهای مردمی، استحکام لازم را در جبهه جنگ با منافقین به وجود آوریم.

از جلوه‌های زیبای حمله مرصاد این بود که نشان داد دشمنان، ملت را نشناختند و فکر می‌کردند که هشت سال جنگ، محاصره‌ی شدید اقتصادی، ویرانی شهرها و روستاها، بمباران‌های هوایی و موشکی، غرق به خون شدن هزاران سرو راست قامت، اسارت و جانبازی هزاران دلاورمرد و... ملت ایران را از پای درآورده و آنان را به آینده بدبین و ناامید کرده است، ولی ملت غیور ایران ثابت کرد که حفظ کیان جامعه اسلامی را بر همه چیز ترجیح می‌دهد و در این راه، تا پایان جان ایستاده است»⁴⁶⁷.

سردار سلیم آبادی از فرماندهان «مرصاد» نیز با بیان خاطره‌ای از حضور مردم در مقابله با متجاوزین

می‌گوید:

«آنقدر نیرو آمده بود که جا نداشتیم و فقط تعدادی از این نیروها را جایگزین نیروهای مجروح می‌کردیم، آنقدر انواع خودرو برای ما ارسال کرده بودند که از هیچ لحاظ مشکلی نداشتیم، چون امکانات بیش از حد رسیده بود. وقتی منافقان حمله کردند و مردم فهمیدند کشور در خطر است، سرا از پا نشناخته به جبهه آمده بودند، حتی برخی از این مردم با خودروهای شخصی، خودشان به منطقه رسانده بودند، مثل این که روز اول جنگ بود و این از الطاف الهی بود که منافقان این گونه حمله کنند و نابودی آنها در آن

⁴⁶⁷ گفتگو با حسین الله کرم، خیرگزاری ایسنا، 27 تیر 1386

منطقه فراهم شود. در حالی که آنها اگر به صورت انفرادی وارد می‌شدند، خطرناک بود و به واسطه نابودی منافقان، امنیت خوبی برای کشورمان ایجاد شد.⁴⁶⁸

در این میان حماسه درخشان عشایر و ایلات که با لباس‌های محلی و غیر نظامی جان خود را در راه دفاع از کشور به خطر انداختند به یاد ماندنی است:

«در جریان عملیات مرصاد، مردم منطقه غرب کشور و به ویژه عشایر دلاور با حضور در خطوط مقدم نبرد، بار دیگر رشادت و پای مردی خویش را به نمایش گذاشتند. آنانی که افتخار حضور در میدان مرصاد را داشته‌اند، خوب به یاد دارند که ایلات و عشایر سرافراز و متدین، چگونه ضمن اعلام حمایت از جمهوری اسلامی، دسته دسته با لباس‌های محلی، به تنگه‌ی مرصاد آمده و در کنار برادران و فرزندان خود، به دفاع از آبرو، شرف، دین، عزت و سربلندی ملت ایران پرداختند.»⁴⁶⁹

سردار سرتیپ اسدالله ناصح فرمانده وقت سپاه چهارم کرمانشاه و از فرماندهان عملیات مرصاد مقاومت و ایستادگی عشایر منطقه و سلحشوران اسلام آباد را در عملیات مرصاد بسیار با اهمیت و قابل تحسین می‌داند و اظهار می‌دارد: «آنها چون با منطقه کاملاً آشنا بودند در قالب گروه‌های رزمی به سرعت سازمان‌دهی شدند و سپس از تارومار شدن صف‌های طویل منافقین در مسیر اسلام آباد در کرمانشاه «تنگه مرصاد» به سرعت خود را به داخل شهر رساندند و بقایای منافقین را به دام انداختند به این ترتیب پس از 48 ساعت شهر اسلام آباد و حوالی آن از وجود نیروهای منافق کاملاً پاک‌سازی شد.»⁴⁷⁰

وی اطلاع‌رسانی به موقع مردم از لوٹ وجود نیروهای مزدور بعثی را از دیگر اقدامات نیروهای مقاومت مردمی می‌داند و در این باره می‌گوید:

«منافقین قریب به 2 هزار نفر کشته دادند و تعدادی از آنها نیز به کوه‌های اطراف شهرستان‌های کردکوی و سرپل ذهاب پناه بردند تا از این طریق دوباره به عراق بازگردانند.

پس از عملیات برای پاک‌سازی منطقه از نیروهای مردمی کمک گرفتیم. چوپان‌هایی بودند که منافقین را شناسایی می‌کردند و با تماس با ما شرایط دستگیری منافقین فراهم می‌شد. تنها در ارتفاعات چالدران تا سر

⁴⁶⁸ گفتگو با سلیم آبادی، پیشین، خبرگزاری ایسنا

⁴⁶⁹ گفتگو با حسین الله کرم، خبرگزاری ایسنا، 27 تیر 1386

⁴⁷⁰ یادای از عملیات مرصاد "تجلی مقاومت مردمی"، گفتگو با سردار سرتیپ پاسدار اسدالله ناصح فرمانده وقت سپاه چهارم کرمانشاه

پل ذهاب بیش از 120 نفر از زنان و مردان منافق شناسایی و دستگیر شدند... در جریان عملیات مرصاد به دنبال فراخوانی حضرت امام آنقدر نیروی مردمی به جبهه‌ها آمد که فرماندهان سپاه امکان تجهیز و سازماندهی همه آنها را نداشتند. مردم از تمامی اقشار، دانشجو، کارگر، معلم و... حتی کسانی که اصلاً به جبهه نیامده بودند در این عملیات اسلحه به دست گرفتند و علیه منافقین وارد عمل شدند.⁴⁷¹

سردار کوثری که در آن زمان فرماندهی لشکر 27 محمدرسول الله (ص) را برعهده داشت و از نزدیک دلاوری‌های مردم در مرصاد را نظاره نمود، درباره نقش و حضور نیروهای مردمی در اواخر جنگ به ویژه لبیک آنان به دعوت امام خمینی (ره) و رئیس جمهور وقت در عملیات مرصاد می‌گوید:

«حضور بسیجیان و مردم در سه ماهه آخر جنگ تحمیلی در مقایسه با سال‌های قبل جنگ حضور چشم‌گیر و بی‌سابقه‌ای بود. وقتی از سوی امام و رهبر معظم انقلاب که در آن زمان رئیس جمهور بودند، مسئله فراخوانی مردم به جبهه‌ها مطرح شد، جمعیت زیادی به سوی جبهه آمدند طوری که نه تنها یگان‌های رزم آنها کاملاً تکمیل شد، بلکه حتی یگان‌های جدیدی نیز تشکیل گردید و استعداد لشکرها و تیپ‌ها نسبت به قبل بیشتر شد.»⁴⁷²

گفتار سوم: سرانجام «مرصاد»

سرانجام عملیات مشترک عراق و منافقین که به پشتیبانی قاطع ایالات متحده به انجام رسید چنان برای دشمنان گران آمد که بازماندگان منافقین همواره از آن به عنوان یکی از تلخ‌ترین خاطره‌هایشان یاد می‌کنند. از سوی دیگر مروری بر خاطرات فرماندهان دفاع مقدس گواه عظمت پیروزی رزمندگان اسلام است که چنان آنان را متاثر ساخته بود که پس از فتح الفتوحشان «اشک شوق» می‌ریختند. سردار شهید شوشتری می‌گوید:

«روز دوم چنان فرار را برقرار ترجیح داده بودند که وقتی من با هلی‌کوپتر رسیدم بالای سرپل ذهاب و قصرشیرین روی ارتفاع نشستم منظره‌ای عجیبی دیدم که اشک در چشمانم حلقه زد. دشمن در حال فرار،

⁴⁷¹ همان

⁴⁷² مجید بیگلری، گفتگو با سردار کوثری، ویژه‌نامه‌ی سروقامتان روزنامه‌ی جوان، مرداد 1387

جاده‌ها پر از خون حتی ماشین‌ها و نفربرهایشان به خودشان هم رحم نمی‌کردند؛ خودشان را هم سوار نمی‌کردند فقط هر کسی می‌خواست که خودش را از معرکه نجات دهد.

حتی جنازه‌هایشان را بر نمی‌داشتند. واقعا عزت و جبروت اسلام را دیدم و از شوق اشک می‌ریختم. و در یک جمله اگر نبود دم مسیحای حضرت امام (ره) و حضور مقام معظم رهبری معلوم نبود چه بر سر این کشور می‌آمد.⁴⁷³

منافقین که در جریان عملیات فروغ جاویدان، پیشتر یک بار از سر سرمستی پیروزی‌های اولیه ذات دهشتناک خود را در مصادیقی چون سربریدن بیماران بیمارستان اسلام آباد هویدا ساخته بودند، بار دیگر و البته این بار از سر غضب و دست‌پاچگی، هویت خود را نمایان ساختند. آنانی که پس از محاصره حاضر نشده بودند خودکشی کنند، توسط «مسوولان و سرتیم های خود به رگبار مسلسل بسته می شدند!»⁴⁷⁴. در این میان «برخی زنان منافقین در مواجهه با مردم و یا رزمندگان به خیال خود برای مصون ماندن جانشان وقیحانه لباسهای خود را از تن خارج می کردند».⁴⁷⁵

شهید صیاد شیرازی نیز که از فراز آسمان مذلت دشمنان را رؤیت می‌نمود در مشاهدات خود می‌گوید:

«صبح روز پنج مرداد، عملیات با رمز یا علی (ع) آغاز شد. در تنگه چهارزبر، چنان جهنمی برای یاران صدام برپا شد که زمانی برای پشیمانی نمانده بود. جاده به زودی انباشته از ادوات سوخته شد. عملیات که تمام شد، در جاده کرمانشاه - اسلام آباد غرب، هزاران کشته از آنان به جا مانده بود. اجساد پسران و دخترانی که با ملت خود بسیار ناجوانمردانه رفتار کرده بودند؛ کسانی که روز تنهایی میهن، به یاری اردوی خصم شتافته بودند. به هر حال خداوند متعال در آخرین روز جنگ با عملیات مرصاد به آن آیه شریفه عمل کرد. خداوند در آن آیه شریفه می‌فرماید: «با اینها بجنگید. من اینها را به دست شما عذاب می‌کنم و دل‌های مؤمن را شفا می‌دهم و به شما پیروزی می‌دهم» (توبه: 14) و نقطه آخر جنگ با پیروزی تمام شد و خبیث‌تر شدن دشمنان ما در اینجا به درک واصل شدند و پیروزی نهایی ما، یک پیروزی عظیمی بود»⁴⁷⁶

⁴⁷³ حسین مؤمنی، کمینگاه مرصاد، پایگاه اطلاع رسانی هایلیان، 14/ 1389/5

⁴⁷⁴ جزایری، پیشین، ص 374

⁴⁷⁵ همان

⁴⁷⁶ زهرا روزبهبانی، عملیات مرصاد، نشریه‌ی گلبرگ، ش 100 به نقل از خاطرات سرهنگ مجتبی جعفری، تهران، معاونت فرهنگی و روابط عمومی اداره عقیدتی و سیاسی نزاچا

سرانجام مرصاد از نگاه اعضای سازمان

در منبع شناسی عملیات مرصاد، آنچه بیش از هرچیز نمود عینی دارد جایگاه مهم خاطرات و افشاگری‌های اعضای جدا شده از سازمان مجاهدین خلق از این عملیات می‌باشد. مروری بر پژوهش حاضر نیز خود گواهی بر محوریت خاطرات جدا شدگان از سازمان در حوزه عملیات مرصاد است.

این افشاگری‌ها تاثیرات عمیقی بر حیثیت سازمان در سالهای بعد گذارد. در ادامه برآنیم تا با بازکاوی سرانجام عملیات مرصاد از زاویه نگاه اعضای (سابق) سازمان مجاهدین خلق، از فاصله‌ای نزدیک‌تر اوضاع درونی جبهه‌ی نفاق را در بحبوحه‌ی عملیات مرصاد و بویژه مقاطع پایانی آن به نظاره بنشینیم. اما پیش از آن، از آن روی که خاطرات جدا شدگان از سازمان نقش مهمی در شاکله پژوهش حاضر را داشته است، جا دارد به آسیب شناسی روندی انحرافی در تاریخ‌نگاری اعضای جدا شده از سازمان بپردازیم.

هرچند در رقت انگیز بودن سرنوشت شوم منافقین پس از تجاوز خونین به میهن شبه‌های وجود ندارد، اما در خصوص خاطرات بازماندگان منافقین از عملیات مرصاد نکته‌ای قابل تأمل نیز وجود دارد که گاه می‌تواند ذهن مخاطب را از حاق واقع و جنایات بی‌نظیر منافقین بازدارد.

برخی از جدا شدگان از سازمان، البته بدون سوء نیت، بخاطر کینه‌ی به حقی که از سران سازمان - که در حقیقت زندگی آنان را به تباهی کشانیده‌اند- در بازگویی خاطرات خود، رجوی‌ها را سیل حملات خویش قرار داده و علیه آنان به افشاگری می‌پردازند. سیاهی کارنامه رجوی‌ها در حدی است که این افشاگری‌های صواب، حتی به مرز اغراق نیز نزدیک نمی‌گردد؛ اما تنها نکته‌ای که در این خاطرات قابل توجه بیشتر است، نوع نگاه به سایر اعضای سازمان است.

در برخی از این خاطرات -که بخشی از خاطرات انعکاس یافته در این پژوهش را نیز شامل است- خواسته یا ناخواسته چنان تصویری از اعضای سازمان مجاهدین خلق ترسیم می‌گردد که گویی ماشین‌های بیچاره بدون اراده‌ای بودند که سرنوشت محتوم آنان عضویت در سازمان بوده و تنها رجوی مسئول کشته شدن بیش از سی و پنج هزار مسلمان بی‌گناه ایرانی و عراقی است.

قطعا پرداختن احساسی به سرنوشت «مظلومانه» (!) اعضای سازمان، به قصد بیان حقد پاک گوینده از فریب‌کاری رجوی است، اما این نوع پرداخت، گواه تمام ماجرا نیست.

به عنوان نمونه می‌توان به خاطره‌ی یکی از جدانشدگان از سازمان اشاره داشت که تطبیق نگاه او به مسئولان سازمان با نگاه به اعضای جنایتکار آن گویای همین آسیب گمراه کننده در بخشی از تاریخ نگاری آنان است. وی ابتدا از رجوی می‌گوید:

«آری تحلیل‌های غلط رجوی از شرایط عینی جامعه و مسئله جنگ که باعث شد دست به یک پرواز تاریخ ساز به جوار کاخ صدام بزند و تمامی امکانات انسانی و مالی را سالیان در قرارگاهی موسوم به اشرف و در رویای سرنگونی به هرز بدهد وقتی که شرایط برعکس تحلیل های او رقم خورد به جای پذیرش اشتباهاتی که مرتکب شده و تصحیح آن در اوج غرور ناشی از قدرت طلبی محض و بدون محاسبه شرایط عینی نظامی و سیاسی دست به این حماقت بزرگ زد.

برای او فقط یک چیز مهم و آن هم کسب قدرت بود. براساس همین باور مالیخولیایی زمینه‌ی فروغ به اصطلاح جاویدان رافراهم کرد.⁴⁷⁷

هم‌او بلافاصله از اعضای سازمان و سرنوشت آنان می‌گوید:

«خیلی از آنها تمامی امکانات مالی‌شان را که طی سالیان جمع کرده فروخته و برای اقوام و آشنایان خود سوغاتی خریده بودند کوله های آنها مملو از اسباب بازی و عروسکان قشنگ برای بچه‌هایی بود که آنها تا کنون ندیده بودند. عکس‌های پدران و مادران سال‌خورده و بعضاً زنان و فرزندان، و برخی از آنها که جوان-تر بودند شوق داشتند که با رفتن به ایران بعد از سالیان زندگی مجردی بتوانند سر سفره عقد نشسته و کانون گرمی تشکیل دهند.»

در آسیب شناسی این نحو تاریخ نگاری از مرصاد، نکاتی قابل ذکر است:

نکته نخست آنکه، مسئول اوج حماقت تمام چند هزار عضو سازمان که آنان را به پرستش شخصی که جز ارضای غرایض و جاه طلبی خویش هدفی ندارد، خود این افرادند. تناقضات رفتاری ابتدائی در سران سازمان که به عنوان نمونه از سویی به مقدسات دینی متوسل شده و از سویی ضوابط شرعی حتی در ازدواج رهبر منافقین رعایت نمی‌گردد، و یا دستور قتل عام مردم با هدف مردم‌سالاری و ... در حدی است که یاری فریفتن جز اعضای ساده لوح سازمان را ندارد. وعده‌ی طنزآمیز رجوی در سقوط سی و سه

⁴⁷⁷ اکرامی، مسعود رجوی و تراژدی فروغ جاویدان، انجمن نجات مرکز خوزستان، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان

ساعته‌ی جمهوری اسلامی‌ای که بیش از چهل کشور از جمله ابرقدرت‌های جهان نتوانسته بودند آن‌را به انجام برسانند، و باورپذیری آن از سوی منافقین، خود گواه تعطیل نمودن عاقدانه‌ی ابتدائیات تفکر در نزد اعضای سازمان است.

شگفتی برخی منافقین از غلط بودن و سراب بودن وعده‌های رجوی در فروغ جاویدان و محکوم نمودن صرفاً سران سازمان در این امر و تخصیص مسئولیت به خاک و خون کشیده شدن اعضای سازمان بر عهده‌ی رجوی نیز جای سوال دارد. چه، کسانی که با شوق فراوان کوله بار سفر به تهران بستند با اندک نگاهی به یک دهه وعده‌های توخالی رجوی که حتی یکی از آنان نیز به صورت تصادفی (!) محقق نگشت، می‌توانستند به ماهیت این سازمان پی ببرند. اعضای سازمان هر یک، انسان‌هایی با قدرت تفکر بودند که می‌توانستند جدای از اطاعت فکری کورکورانه، و با لختی حریت فکر، به مضحک بودن کرده‌ی خویش واقف گردند.

نکنه‌ی دوم آنکه، فارغ از یافتن مسئول بلاهت سازمان، شرکت داشتن اعضای سازمان در تمام جنایات چند ده ساله‌ی منافقین، اجازه‌ی سلب مسئولیت از آنان به بهانه‌ی محکوم نمودن شخص رجوی را نمی‌دهد. مروری بر حیات شوم سی و سه ساله‌ی سازمان مجاهدین خلق پس از انقلاب اسلامی گواه آنست که رجوی به سان ابلیس در پشت پرده تمام جنایات را طراحی و مدیریت می‌نموده، اما این بدنه‌ی سازمان بوده که با قساوت قلبی که تاریخ معاصر جهان تنها گوشه‌هایی از آن را در فلسطین و بوسنی و هرزگوین به خود دیده است، به کشتار و مثله نمودن هزاران نفر به جرم‌هایی چون ایرانی بودن، نصب عکس امام خمینی (ره) در مغازه، قیام (کردها) علیه صدام و... پرداختند.

افرادی که با فریب رجوی از زندگی خود در اروپا و آمریکا دست شسته و به میدان آمدند، برخلاف گفته‌های برخی از جداشدگان سازمان که چهره‌ی معصوم و میهن‌پرست از آنان ارائه می‌کند، کسانی بودند که با آگاهی از تمام سفاکی‌های سازمان اعم از جنایات 30 خرداد و تیغ کشیدن بر مردم پیاده روها، شکنجه‌های تکان‌دهنده علیه مردم و بمب‌گذاری‌های کور آشنا بودند.

وحشی‌گری‌های شگفت‌انگیز «اعضای سازمان»، حتی در عملیات فروغ جاویدان و تا ساعاتی پیش از تقاص پس دادن سخت آنان نیز ادامه یافت که به مصادیقی کوچک از آن اشاره شد؛ هرچند در برخی از خاطرات اعضای سابق منافقین کمتر به این جنایات پرداخته می‌شود.

کوتاه سخن آنکه، بر خلاف روند تاریخ نگاری بخشی از جدانشدگان سازمان، نمی‌توان با مفروض نمودن اعضای سازمان به عنوان موجودات مکانیکی مظلوم و فاقد قدرت تعقل، تمام مسئولیت این فریب کاری را به گردن یک شخص انداخته و با جملاتی احساسی از سرنوشت مظلومانه‌ی منافقین در مرصاد سخن گفت؛ هم‌آنانی که ساعاتی قبل بیماران یک بیمارستان را سر بریدند!

از ثمرات این بحث، این سوال است که آیا اگر روزی مسئولیت از رجوی‌ها به عنوان «تنها مسئول» جنایات سازمان به فرد دیگری منتقل شود، سازمان از جنایات خود مبرا می‌شود؟

پیشتر با سرنوشت عملیات مرصاد از زاویه‌ی نگاه برخی از فرماندهان نظامی جمهوری اسلامی آشنا شدیم. طبعاً خاطرات اعضای بازمانده‌ی سازمان مجاهدین خلق از این عملیات شکوه‌مند می‌تواند ما را از نزدیک در جریان سرانجام تجاوز منافقین به خاک میهن قرار دهد. اکرامی از اعضای سابق فرقه‌ی منافقین، خاطرات خود از این مقطع را این‌گونه بازگو می‌نماید:

«نیروهای جلودار پس از عبور از گردنه‌ی حسن آباد و ماهی‌دشت، زیر آتش‌بارهای سنگین و بمب هوایماهای دشمن، شیرازه آرایش خود را از دست دادند. در آن جنگ نابرابر، با همه محاسبات غلط نظامی به 72 ساعت تا عصر پنجشنبه طول کشید.

در آن چند روز بر اثر گرسنگی و نابسامانی، نیروهای ما از هم گسیخته، رژیم بر همه مناطق نظامی مسلط [شد]، و با استفاده از بنیه‌ی ضعیف پشتیبانی، نظامی، نیرویی، لجستیک، تدارکات، بهداری و به‌ویژه فرماندهی ما، و با کمک گرفتن از نیروهای هوایی خود توانست در همه مسیر، ما را زمین‌گیر و قفل نماید. اولین شلیک موشک‌های آرپی‌جی از بالای تنگه‌ی چهارزبر به تانک‌های جلودار اصابت کرد همه را از خواب رویایی بیدار کرد و بعد ادامه درگیری‌ها و آمار کشته و زخمی‌هایی که چون برگ روی زمین افتاده بودند.

واقعیت انکار ناپذیر ماهیت رجوی را برایشان برملا کرد. بسیاری از آنها که با فضای جنگ آشنایی نداشتند، بشدت می‌گریستند و خواهان بازگشت بودند بخصوص وقتی اجساد دوستانشان را که تا چند روز پیش با آنها زندگی می‌کردند را می‌دیدند. انبوه اجساد سوخته و جزغاله شده که قابل شناسایی نبودند. یگان‌ها یکی بعد از دیگری از تنگه عقب‌نشینی می‌کردند ولی در بازگشت توسط مهدی ابریشمچی دوباره

علی‌رغم میل باطنی‌شان برگشت داده می‌شوند. در اوج درگیری‌ها فرماندهان رجوی برای بالا بردن روحیه‌ی نفرات به دروغ قلمداد می‌کردند که چند تیپ از تنگه عبور کرده و به نزدیکی کرمانشاه رسیده‌اند. هرچ و مرج عجبی بوجود آمده بود؛ فرماندهان خشکشان زده و هیچ کنترلی روی نیروها نداشتند. آنها هم درحقیقت درگیر این مسئله بودند که چقدر ساده لوحانه به دام نقشه‌های رجوی افتاده‌اند. خودروها یک به یک در آستانه ورود به دهانه تنگه مورد اصابت موشک و راکت‌ها قرار می‌گرفتند و با کلیه‌ی نفرات به هوا می‌رفتند. در اطراف تنگه اجساد پراکنده بودند و بعضاً خودروها به هنگام عقب نشینی از روی اجساد عبور می‌کردند. در نزدیکی تنگه در زیر پل، اجساد روی هم انباشته شده بود و مابقی نفرات بهت زده و سرگردان بدنبال پیدا کردن سنگر و جان پناهی بودند. فروغ جاویدان رجوی به یک تراژدی بزرگ تبدیل شده بود.

دستور عقب نشینی از سوی فرماندهی کل به سوی خاک عراق صادر شد؛ البته نه بصورت منظم بلکه هرکس جاننش را بدست گرفته و با هر وسیله‌ای که در دستش بود خود را به خاک عراق می‌رساند. از خیل فرماندهان زن و مرد رجوی خبری نبود و فرماندهی کل هم بساطش را جمع کرد و دست از پا درازتر به بغداد عقب نشینی کرده بود.

نیروهای سردرگم در بیابان‌های اطراف در زیر شلیک سهمگین نیروی مقابل بدنبال راهی برای خروج از این جهنم آتش بودند. ارتش آزادی بخش رجوی کاملاً از هم پاشیده بود. خیلی از نیروها مسیر بازگشت را نمی‌دانستند. نیروهای جدیدالورودی که شبهای آخر قبل از شروع عملیات آمده بودند مات و مبهوت خشکشان زده بود. برخی از آنها هنوز کوله‌های پشتی خود را به همراه سوغاتی‌ها حمل می‌کردند کمی دورتر از آنها چند کامیون مهمات به همراه نفراتشان در آتش می‌سوختند. آنها را کسی نمی‌شناخت، چه بسا از خیل بخت برگشتگانی بودند که به امید بازگشت به آغوش گرم خانواده و دیدار با عزیزان شهرهای اروپا را با همه زیبایی‌های ظاهرش رها کرده بودند.

نیروها یک به یک سلاح را به گوشه‌ای می‌انداختند و هرکس به فکر نجات جان خود بود. خیل مجروحان که در گوشه‌ای افتاده و قادر به حرکت نبودند و با ناامیدی و حسرت به هم‌زمان خود می‌نگریستند که از کنار آن می‌گذرند و قادر به انجام هیچ کاری برای نجات آنها از این جهنم نیستند. تعداد زیادی مجروح که بعضاً دست و پاهای خود را از دست داده از درد به خود می‌پیچیدند، به حال خود رها

شده بودند. شب آخر نشست توجیهی رجوی بیادم آمد که رجوی با غرور خاصی از تصرف شهر تهران سخن می‌گفت و انبوه نیروهایی که بی خبر از سرنوشت محتومشان شور و فتوح می‌کردند چهره‌ی تک تک هم‌زمانم که برای آخرین بار همدیگر را می‌دیدیم از مقابلم رژه رفت باز به صحنه برگشتم.

کامیون‌های مهماتی که هم‌چنان در آتش می‌سوخت. اجساد سوخته در زیر پل تنگه چهارزبر. نگاه‌های ملتسمانه صدها مجروح که هر کدام از درد به خود می‌پیچیدند. وانبوه نیروهای آواره و سرگردان که خسته و تشنه و گرسنه در بیابان‌های اطراف اسلام آباد وکرنند در جستجوی راهی برای خروج از زیر سهمگین‌ترین آتشبارها بودند. در مسیر بازگشت به جسد سوخته یکی از نیروها برخورد کردم از شدت سوختگی قابل شناسایی نبود. کمی دورتر کوله پشتی اوبه زمین افتاده بود شاید این کوله پشتی که عروسکی رادر خود جا داده بود متعلق به یکی از آن هزاران نفری بود که فرصت این را پیدا نکرده که سوغاتی خود را به دست عزیزانش بسپرد.

و از این نقطه تراژدی فروغ جاویدان آغاز میشود و وجدان‌های بیدار بشریت در پشت غبار مسائل نظامی یا بند و بست های سیاسی به آنها نهیب می‌زند که در مقابل رجوی به عنوان نخستین مسئول این تراژدی ساکت ننشینند و اجساد متلاشی شده و سوخته صدها نفر در تنگه‌ی چهارزبر و دشت حسن آباد وجدان‌های خفته‌ی آنها را به قضاوت می‌طلبند⁴⁷⁸

در میان افشاگری‌های اعضای سابق سازمان منافقین از عملیات مرصاد، خاطرات خانم ایران پرورش شهرتی ویژه یافته است. این بازگویی نوشتاری، در قالب یادداشتی تحت عنوان «عکس‌واره‌ای از فروغ جاویدان» در پایگاه‌های اینترنتی منتشر شده و علی اکبر راستگو نیز در کتاب خود «مجاهدین خلق در آئینه تاریخ» آنرا طبع نموده است. در این «عکس‌واره» می‌خوانیم:

«... قبل از رسیدن به تنگه، شب را در بیابان‌های اطراف جاده منتظر صبح می‌مانند و سپیده که می‌زند، بر خودروها سوار و به راه ادامه می‌دهند. به نظر می‌رسد فرماندهان از عدم درگیری بسیار مطمئن هستند که شب را می‌مانند و در روز روشن پیشروی می‌کنند.

⁴⁷⁸ اکرامی، مسعود رجوی و تراژدی فروغ جاویدان، انجمن نجات مرکز خوزستان، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان

اما از اوایل صبح، مشخص می شود که [امام خمینی] نیروها را بسیج کرده و به منطقه فرستاده است، و چنان که گذر وقایع گواهی می دهد، فرماندهی نیروهای رژیم دچار مشکل رهبری مجاهدین نبوده اند و منطقه را به خوبی می شناخته اند.

به تدریج درگیری آغاز می شود. به چندین خودرو خمپاره می خورد. دستور می رسد که همه از خودروها پیاده شده و در اطراف جاده منتظر دستور بمانند. اندکی بعد هواپیماها و هلی کوپترهای رژیم نیز به پرواز درآمده و دشت و تپه های اطراف جاده را که افراد مجاهدین در آن پراکنده اند، بمباران می کنند. تعدادی کشته و زخمی در همان موج اول بجا مانده است. از آن جمله یکی از زنان مجاهد که ایستاده بمباران را تماشا می کرد و ترکش بمب نیمه از مغز او را متلاشی کرده بود، زیرا او نمی دانسته که باید هنگام بمباران بر زمین بخوابد و سر خود را در میان دستها مخفی کند.

تونل های مخصوص عبور آب در زیر جاده ها، مملو از مجاهدین پناهنده است. مجاهدین حیرانند که چرا از هواپیماهای عراقی که قرار بوده به آنها پوشش هوایی بدهند، خبری نیست. البته معلوم شد که بعد آمده و گشتی زده و رفته اند. یک نفر از بیرون خبر می آورد که «بچه ها یک هلی کوپتر رژیم را زدند» همه فریاد شادی سر می دهند. اینکه چه ساعتی است و زمان چگونه می گذرد، هیچ کس به یاد نمی آورد.

مجددا دستور می رسد که همه سوار خودروها شوند و چون تپه سمت راست جاده در تسلط به تنگه در اختیار سپاه است، با سرعت سعی در عبور از تنگه کنند و در این فاصله برای ترساندن سپاه و بسیج مستقر در روی تپه جنگلی، به آن سمت شلیک کنند. نفرات مستقر در درون خودروهای رو باز، همگی بی هدف به آن سمت تیراندازی می کنند. ولی شلیک های بی هدف چاره نمی بخشد و از روی تپه ها یکی بعد از دیگری خودروهای مجاهدین هدف خمپاره و آر پی جی قرار می گیرند.

آتش گرفتن چند کامیون و یک نفتکش پر از بنزین در اواسط تنگه، راه عبور را تقریباً مسدود کرده است.

هر خودرویی که وارد تنگه می شود، هدف قرار می گیرد و نفرات آن (گاه همراه خود خودرو) به سمت یکی از دو دامنه جاده سرازیر می شوند...»⁴⁷⁹

نتایج عملیات مرصاد

تلفات و خسارات وارد بر نیروهای خودی:

- شهادت 236 نفر از مردم و نظامیان⁴⁸⁰
- وارد آمدن خسارت به یک فروند هلی کوپتر هوانیروز ارتش
- تخریب تعدادی از ساختمان‌های اداری و مسکونی شهرهای کرند و اسلام‌آباد
- انهدام 35 دستگاه خودروی نظامی و شخصی متعلق به مردم.
- وارد شدن خسارت به 45 دستگاه خودرو که تعدادی از آنها متعلق به مردم عادی

بود.⁴⁸¹

تجهیزات منهدم شده دشمن:

- بیش از 120 دستگاه تانک
- 400 دستگاه نفربر
- 90 قبضه خمپاره اندازه 80 میلیمتری
- 150 قبضه خمپاره 60 میلیمتری
- 30 قبضه توپ 106 میلیمتری

یگانهای منهدم شده دشمن:

- بیش از 20 تیپ مشترک منافقین و نیروهای عراق

غنایم:

- 1000 قبضه آرپی جی 7

⁴⁸⁰ مسعود رجوی در ادامه‌ی کمدی خود و با هدف تسکین بازماندگان از پیروزی عملیات و کشته شدن پنجاه و پنج هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در عملیات مرصاد سخن گفت که البته توجه هیچ کس را جلب ننمود.

⁴⁸¹ ناصر شبانی، پیشین، نشریه‌ی نگین ایران، شماره 17

• 700 قبضه تیربار کلاشینکف

• ده‌ها دستگاه تانک و نفربر

• ده‌ها دستگاه خودرو

• مقادیری تجهیزات پیشرفته الکترونیکی و مخابراتی و اسناد درون گروهی⁴⁸²

تعداد کشته و زخمی و اسرای منافقین:

آمارهای ارائه شده از کشته‌های منافقین متفاوت است که قریب به اطمینان‌ترین آن تعداد 2506 نفر است⁴⁸³. رئیس استخبارات عراق نیز با برخلاف آمار رسمی خود سازمان، به کشته شدن دوهزار نفر از منافقین اذعان دارد.⁴⁸⁴ همچنین در این میان نزدیک به همین ارقام نیز زخمی شدند. به علاوه آنکه تعداد زیادی از اسرای جنگ تحمیلی که تحت فشار به عملیات آورده شده بودند، در اولین فرصت به آغوش میهن بازگشتند.

البته به ارقام کشته و مجروحین سازمان مجاهدین خلق بایستی، تعداد بالای اسرا را اضافه نمود. در عملیات مرصاد بیش از 566 نفر از اعضا و کادرهای سازمان که در بین آنان چند تن از کادرهای اصلی و بالای سازمان وجود داشتند به اسارت رزمندگان اسلام درآمدند.

بنابراین قاطبه‌ی اعضای چندهزار نفری اردوگاه اشرف به هلاکت رسیده، اسیر و یا مجروح شدند. این - گونه به تعبیر یکی از اعضای سابق سازمان⁴⁸⁵، اردوگاه اشرف پس از عملیات خلوت شده بود! در یک جمع بندی اجمالی می‌توان به ضربه دیدن بیش از پنج هزار نفر از اعضای سازمان منافقین اشاره داشت.

ضربه مرصاد به پیکره سازمان به حدی مهلک بود که گروه رجوی که دستی کم‌بدیل در تحریف آمار دارد نیز در بدو امر به کشته شدن بیش از 1270 نفر و بعدها به رقم بیش از 1600 نفر اذعان نمود.⁴⁸⁶

در میان کشته شدگان و اسرای سازمان، نام تعدادی از کادرهای سازمان و فرماندهان تیپ‌ها نیز دیده

می‌شود:

⁴⁸² سمعی، پیشین، ص 569

⁴⁸³ ن ک ناصر شبانی، پیشین، نشریه‌ی نگین ایران، شماره 17

⁴⁸⁴ ن ک خاطرات و فیهق السامرائی، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی ایران نجات

⁴⁸⁵ هادی شمس حائری، ن ک، مرداب، پیشین

⁴⁸⁶ عملیات مرگ، پایگاه اطلاع رسانی ایران دیدبان

«مثل محمود مهدوی فرمانده محور، مهدی افتخاری مسؤول هیئت اجرایی، پرویز کریمیان با اسم مستعار جهانگیر مسؤول تیپ جهانگیر، اصغر زمان وزیری با اسم مستعار وحید از مسؤولین کادر اجرایی، بهمن جانشین فرمانده تیپ، افسانه فرمانده تیپ افسانه. باقریگی از هیأت اجرایی، علی خدایی صفت و فردی به نام معصومی، اینها از افرادی بودند که مشخصاً از مسؤولین رده بالای آنها تا الآن کشته شده اند. غلام رضا پورگل هم که مسؤول محور پنجم بود و هدایت عملیات را قرار بود و در محور و در محور قزوین - تهران به دست بگیرد کشته شد»⁴⁸⁷

اما جنجالی‌ترین نامی که در میان کشته شدگان خودنمایی می‌کند و باعث انتقادات جدی برخی از اعضای سازمان علیه رجوی گشت، نام «علی زرکش»، نفر سوم سازمان - پس از رجوی‌ها - بود که بخاطر نقدهایش از رجوی و «مسئله دار» شدن، تعمداً به خط مقدم قتلگاه منافقین فرستاده شده بود.⁴⁸⁸

گفتار چهارم: اردوگاه اشرف پس از عملیات مرصاد

یکی از موضوعات جالب توجه در مباحث مربوط به عملیات مرصاد حال و هوای اردوگاه اشرف پس از بازگشت منافقین سرخورده به آن می‌باشد. از دست رفتن اعضا و سمپات‌های سازمان مجاهدین خلق در جریان عملیات مرصاد محدود به کشته و زخمی‌های منافقین نبود. پس از فاش شدن اوج حماقت سران سازمان در طراحی عملیات «فروغ جاویدان» برای اعضا، انتقادات جدی و ریزش‌ها شدت گرفت. طبعاً تنها اسناد بجای مانده از اوضاع اردوگاه اشرف پس از عملیات مرصاد و شکست منافقین و هم‌پیمانان آنان، گفته‌ها و نگاه‌های همین اعضای جدا شده می‌باشد که به ذکر معدودی از آن بسنده می‌کنیم. خانم بتول سلطانی از اعضای سابق و رده بالای سازمان از آن روز می‌گوید:

⁴⁸⁷ عملیات مرصاد آخرین عملیات رزمی جمهوری اسلامی ایران، پایگاه اطلاع رسانی هایلیان

⁴⁸⁸ بنا بر اظهارات اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق، در این عملیات مسعود رجوی حکم تصفیه خونین «علی زرکش» - جانشین مسئول اول سازمان مجاهدین را که اخیراً همه نظرات او را بی‌چون و چرا نمی‌پذیرفت صادر کرد که در هنگامه نبرد با شلیک گلوله از اسلحه یکی از مامورین رجوی از پشت سر به علی زرکش وی کشته شد. ولی سازمان برای پوشاندن مسئله تصفیه زرتش از او به عنوان «شهید قهرمان» که به دست ایران کشته شده است یاد کرد و برای او مراسم تجلیل مفصلی برگزار کرد! ن ک عملیات مرصاد، پایگاه اطلاع رسانی هایلیان

« من صحنه برگشت بچه ها را یادم هست که به شدت افراد درب و داغون و درهم شکسته بودند. کسانی که بطلان تحلیل‌ها را به چشم دیده بودند همه مسئله دار شده بودند که چقدر تحلیل‌ها توخالی از آب در آمده است بخصوص که خیلی تأکید کرده بود در تحلیل‌ها که مردم به ما می‌پیوندند و افراد نظامی توان و روحیه ندارند که درست عکس این در صحنه ثابت شده بود.

قرارگاه خیلی بهم‌ریخته بود. افراد حتی از فرمانده‌ها مسئله دار شده بودند و در آن گیر و دار و با اون‌همه کشته و مجروح و صحنه‌هایی که انبوه بچه بی سرپرست روی دست ما مانده بود که زار می‌زدند یک‌دفعه دیدیم که همه در هر وضعیتی بجز مرگ به نشست فرا خوانده شدند. نشستهای معروف به نشستهای 5 روزه تنگه و توحید!!!

تمام افراد پانسیون شده بودند برای نشست و حتی افراد مجروح روی تخت باید در نشست شرکت می‌کردند.

در این نشست تمام سناریو این بود که چرا نرفتید و در یک کلام پاک و مبرا نشان دادن رجوی و درست بودن تحلیل‌ها توسط مریم و بحث و بحث و اینکه علت نرفتن اعضا و افراد بوده و حتی در این نشست اشاره به همکاری نکردن صاحبخانه و دولت عراق هم خیلی نشد. موضوع عمده و اساسی برده شد روی افراد بخت برگشته حاضر در نشست که بایستی انقلاب کنند.

ماده این بحثها این که تحلیلهای آقای رجوی بیش از صد در صد درست بوده و مانع اصلی را افراد باید بگویند که چی بوده که تنگه را باز نکرده اند.

چیزهایی مد نظر رجوی بوده که ممکن است سالیان سال دیگه اثبات بشه و در حد فهم بشری نبوده و این عملیات بیمه نامه است بیمه نامه فروغ و این درست ترین تصمیم گیری بوده است و این نشست برای این بوده که وضعیت افراد چک شود افراد مسئله دار بایستی به سرعت شناسایی و بیرون کشیده می‌شد از جمع و مستمر رجوی به آنها می‌گفت که وارفته‌ها چی شد؟

افراد حرف‌های مختلف و به قول معروف موضعگیری‌های متعدد داشتند. بعضی‌ها حتی حاضر نشدند به نشست بیایند و مستقیم به خروجی انتقال داده شدند و از بقیه جدا شدند و خلاصه نیست می‌شدند و معلوم نبود کجا می‌روند بخصوص افراد مسئله دار.

در نشست هم بعضا می گفتند که ما ترسیدیم و خوب نجنگیدیم یا دلایل مختلف. یعنی به نوعی نرفتن را میدان محک افراد قرار داده بود و می خواست که به این ترتیب این شکست و فاجعه سازمانی را روی افراد برگرداند و جلوی انحلال تشکیلات خودش را با این نشستها بگیرد.

هر شب بعد از این نشست یک نشست دو ساعته دیگر برگزار می شد و پشت سر افراد تحلیل بود که هر کی وضعیتش چی است کلا در سازمان همیشه اینطور بود که هر نشستی اول در سطوح بالا برگزار و چک و تصحیح می شد و بعد در لایه های دیگر بعد این افراد بالاتر چیزهایی که به خودشان تحمیل شده را ابراز می کنند که ثابت کنند که در موضع دفاع هستند و بیشتر به دستگاه رهبری نزدیک بشوند. در یکی از این نشستها رجوی گفت که ما باید بین المرأ شما را تسخیر کنیم که الان مال دیگری است اما الان این را نمی توانیم در نشست بزرگ مطرح کنیم.

یعنی به این ترتیب داشت مقدمات هوا کردن فیل جدا سازی زن و شوهرها و طلاق را آماده می کرد ولی فعلا می خواست که افراد به این نتیجه برسند که خط و خطوط درست بوده است و اشکال وجودی آنها الان بارز شده تا حالا در قدم بعد زن و شوهرها هم بایستی گرفته شود. تا موضوع را بکلی عوض کند و افراد مشغول به خود شوند.

رجوی در نشست عمومی گفت که ما استارت خواهیم زد مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک را و منتظر باشید خبرتان می کنیم و نشستهای 5 روزه تمام شد.

بعد از عملیات فروغ انبوهی ریزش در نفرات بود که همه را سریع سازمان جمع و جور کرد و مسعود گفت که یک تصفیه گسترده در پیش داریم.

همیشه شیوهی رجوی این است که هر وقت اشتباه های خیلی بزرگ را مرتکب می شه، باید که یک فیلی رو هوا کنه مثلا در جریان رابطه با همسر ابریشمچی مسئله انقلاب 64 را مطرح کرد و حالا دوباره بعد از این خطای استراتژیکی بازهم مسئله طلاق و از هم پاشاندن خانواده ها را در دستور کار قرار داده بود.

بعد بصورت گروهی افراد وارد انقلاب می شدند که در شروع سال 68 بود که در نشستهای انقلاب شرکت می کردند که طی دو سال تا سال 70 در هفت سری وارد طلاق جنسیت شدند که همه اینها بدنبال اشتباه عملیات فروغ جاویدان بود»⁴⁸⁹.

بازماندگان منافقین در حالی که در بهت ناشی از شکست و از دست رفتن رویاهای خود بودند و بیش از هر زمان نیاز به روحیه داشتند، با مشمئز کننده ترین عکس العمل رجویها روبرو شدند. رجوی با فرار به جلو، منافقین را به ضعف ایمان به رهبری محکوم نمود. وی همچنین در جمله ای جالب اظهار نمود:

«باید برای درک عظمت و شکوه و اهمیت فروغ جاویدان از آن فاصله بگیرد.»⁴⁹⁰

سازمان همواره با فرافکنی و برخوردهای ایدئولوژیک، مترصد توجیه عمل کرد خود می باشد ، پس از شکست در عملیات فروغ ، رجوی در یک نشست طولانی در عراق ، علت شکست را به نیروها و ضعف ایدئولوژیک آنان معطوف داشت تا سرپوشی بر محاسبات غلط اطلاعاتی و تحلیلی خود بگذارد.

رجوی آخرین نقطه پیش روی نیروهایش (تنگه ی چهارزبر) را بهانه کرد و اعلام داشت:

«شما در تنگه چهارزبر گیر نکردید بلکه در تنگه توحید ، زمین گیر شدید. وی اضافه کرد «ضعف

ایدئولوژیک شما باعث گردید تا در تنگه آرزوها و خصلت ها و خواسته هایتان درجا بزنید»

سپس با یک برنامه ریزی قبلی و طی یک شوی کودکانه تعدادی از نفرات را صدا زد و از آنان سؤال کرد و سؤال شونده بی درنگ پاسخ می داد: «وقتی به تهران می رسیدی چه کاری برایت اولویت داشت؟ ج: قصد داشتم پیش پدر و مادرم بروم و این پیروزی را به آنها تبریک بگویم ، رجوی خطاب به بقیه نیروهای حاضر از این روحیه به مثابه ماده شدن خصلت های بورژوازی یاد نمود و آن را در تضاد با ایدئولوژی مجاهدین خواند و گفت: «خب ، معلوم است با این تفکر ، بایستی هم در چهارزبر گیر می - افتادیم ، وقتی دیدار با فامیل بهانه ای برای رسیدن به هدف می شود ، بالتبع از جوهر و تقدس هدف غائی می کاهد»⁴⁹¹

همین رفتارها نیز خود در امر ریزش هواداران مزید بر علت گشت. شاهد آنکه، بخش مهمی از خاطرات جادشدگان سازمان از مقطع زمانی مورد بحث را بازگویی طعنه آمیز مواضع رهبران سازمان پس

⁴⁸⁹ سخنرانی بتول سلطانی در جمع افرادی از جادشدگان سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اطلاع رسانی بنیاد خانواده سحر، 31 اوت 2008

⁴⁹⁰ علی اکرامی (عضو سابق شورای مرکزی سازمان مجاهدین)، مسعود رجوی و تراژدی فروغ جاویدان، پایگاه اینترنتی هابیلیان

⁴⁹¹ سازمان مجاهدین خلق...، پیشین، ص 328

از شکست تشکیل می‌دهد. یکی دیگر از جادشدگان سازمان که در جریان عملیات مرصاد مجروح شد نیز از اوضاع اردوگاه منافقین می‌گوید:

«بعد از ظهر روز پنج شنبه من وارد بیمارستانی در شهر بعقوبه عراق شدم و بلافاصله مورد 2 عمل جراحی قرار گرفتم. به علت کثرت مجروحین اکثر مجروحین روی زمین و در راهروهای بیمارستان بعقوبه بستری شده بودند. مجروحین بلافاصله پس از عمل جراحی به قرارگاه اشرف منتقل می‌شدند. بعد از یک هفته تمام نیروهایی که از جنگ جان سالم بدر برده بودند به محل‌های خود برگشتند. با بازگشت تمام افراد ما متوجه عمق فاجعه و تلفات حاصل از جنگ شدیم. از تیپی که محمد معصومی (مسلم) فرماندهی آن را به عهده داشت، از 110 نفر تنها 29 نفر زنده برگشتند. بعد از برگشت به قرارگاه به علت تلفات بالای نیروها علاوه بر تیپ ما تیپ رحیم و چند تیپ دیگر در جا منحل اعلام شدند. افراد باقی مانده در سایر تیپ‌های دیگر ادغام گردیدند. هر روز که می‌گذشت انتقادات نیروها در رابطه با طرح و آرایش نظامی عملیات فروغ که رجوی برای فتح تهران تصویب کرده بود بیشتر می‌شد. عده زیادی بر اثر این بی‌کفایتی و بی‌مسئولیتی رهبری مجاهدین از سازمان سرخورده شده بودند و درخواست کناره‌گیری می‌نمودند. مهم‌ترین سؤالی که نیروها از فرماندهان خود می‌کردند نحوه و آرایش نظامی نیروهای مجاهدین در طی عملیات چند روزه بود. همه افراد می‌پرسیدند که چگونه می‌توان همه نیروها را در یک جاده به صف نمود و بدون هیچ‌گونه آرایش نظامی به سمت تهران پیشروی کرد. آیا فتح تهران و سایر استان‌های ایران در عمل این‌گونه سهل و آسان بود که رجوی طی نشست‌های توجیهی ادعا کرده بود؟ این ساده‌انگاری ناشی از تحلیل آبکی رجوی بود که گفته بود قبول آتش بس از جانب رژیم یعنی حداکثر نقطه ضعف و فروپاشی⁴⁹². بر طبق روایات رجوی در صورت حمله به رژیم ما با هیچ مقاومتی روبرو نمی‌شدیم. رجوی شب قبل از عملیات اظهار داشت که ارتش عراق تا تهران نیروهای مجاهدین را پشتیبانی هوایی خواهند کرد. اما صدام فقط تا کردند نیروهای مجاهدین را پشتیبانی هوایی کرد. همچنین رجوی گفته بود وقتی سازمان مجاهدین وارد ایران شود مردم ایران قیام خواهند کرد و به حمایت از ما بر

⁴⁹² این جملات نیز مصداقی واضح از تاریخ‌نگاری ناکامل پیش‌تر ذکر شده است که در آن، ناخواسته با تقلیل مسئولیت جنایات و نیز حماقت پایدار سازمان به شخص رجوی، تیره‌ی سایر اعضا از این جنایات تکرار گردیده است. مروری بر این جملات بیش از هر چیز گواه بلاهت بی‌حصر کسانی است که تازه پس از اضمحلال کامل سازمان، سوالاتی این چنین از بدیهیات به ذهنشان خطور کرده است؛ اما نویسنده بدون توجه به آن، در جملات بعدی نیز بارها و بارها صرفاً تحلیل‌های «آبکی» رجوی را شماتت می‌کند، و در مقابل، چهره‌ای معصوم از سفاکان سازمان با انتساب صفاتی چون «تاehl» و «دارای فرزند» و .. ترسیم گشته است.

می‌خیزند. اما هیچ قیامی و استقبالی در کار نبود. نه تنها از استقبال خبری نبود بلکه اهالی شهرهای کردند و اسلام آباد با شنیدن خبر حمله‌ی مجاهدین به خارج از شهر و کوه‌های اطراف فرار کرده بودند. هر وقت به یاد روزهای درگیری و کشته شدن افراد زیادی می‌افتم که جان خود را در طبق اخلاص گذاشته بودند و از این همه صداقت و رشادت آنها به نفع منافع شخصی سوء استفاده شد، از خود می‌پرسم مگر رسیدن به قدرت تا این اندازه مهم بود که رجوی با قربانی کردن بیش از 1500 نفر در فکر تسخیر ایران بود. مگر رجوی نگفته بود که صلح طناب دار رژیم جمهوری اسلامی است. پس چرا مجاهدین با اعلام آتش بس تا این اندازه سراسیمه شد. آیا بهتر نبود ما صبر می‌کردیم تا این طناب کار خود را می‌کرد؟ با کشته شدن اکثر نیروها، بخصوص کسانی که متأهل و دارای فرزندان در قرارگاه بودند و شکست مفتضحانه ناشی از عملیات فروغ جاویدان همه افراد در حالت گیجی و ماتم زدگی فرو رفته بودند. قرارگاه اشرف سوت و کور و فضای قبرستان بر آن حاکم شده بود. افرادی که سالم به قرارگاه برگشته بودند با مشاهده جای خالی دوستانشان بسیار افسرده و غمگین می‌شدند. رجوی با مشاهده این فضا تصمیم گرفت با براه انداختن نشست‌های چند روزه نیروها را به زیر ضرب بکشد و کشته شدن دیگر افراد و عدم پیروزی در عملیات فروغ را به گردن کسانی بیندازد که سالم و یا مجروح خود را به قرارگاه رسانده بودند. مریم رجوی در طی این نشست گفت اگر شما به رهبری رجوی ایمان داشتید زنده بر نمی‌گشتید. شما می‌بایستی از تنگه چهارزبر با چنگ و دندان عبور می‌کردید. شماها پشت تنگه‌های فردی خود گیر کرده بودید. یعنی این که با رهبری رجوی یگانه نبودید. کسانی که یگانه بودند کشته شدند. مجاهدین نشست‌های چند روزه بعد از فروغ را «نشست تنگه و توحید» نامید. بنظر رجوی علت شکست مجاهدین در این عملیات این بود که افراد همگی پشت تنگه‌های فردی خویش گیر کرده بودند و اینک می‌بایستی از تنگه‌های فردی و علایق فردی خویش می‌گذشتند تا برای شرکت در عملیات بعدی آماده و اخلاص خویش را نسبت به رجوی نشان دهند. رجوی برای روحیه دادن به نیروهای باقی مانده نام‌گذاری دسته‌های نظامی را از تیپ به لشکر مبدل نمود. تعداد این لشکرها را به 21 عدد رسانید. (تعداد نفرات هر لشکر بالغ بر 20 الی 25 نفر بود) رجوی با این شیوه می‌خواست به نیروها بگوید ما با از دست دادن 1500 نفر نه تنها کم نشده‌ایم بلکه قوی‌تر و بیشتر هم شده‌ایم. علاوه بر نشست «تنگه و توحید» رجوی تصمیم گرفت که دو نشست جداگانه برای زنان و مردانی که همسران خود را در عملیات از دست داده بودند بگذارد. این دو نشست در محلی

به نام نماز خانه لشکر محمود قائم‌شهر توسط مهدی ابریشمچی و نشست دیگر در سالن ارکان توسط ثریا شهری (طاهره) برگزار گردید. هدف از این نشست‌ها این بود که نیروها را زیر فشار قرار بدهند تا سریعاً به یک ازدواج تشکیلاتی تن بدهند. اگر کسی سر تسلیم فرود نمی‌آورد به عنوان فرد مسئله داری که هنوز نتوانسته یاد و خاطره همسرش را فراموش کند با او برخورد می‌کردند. پس از این نشست‌ها در یک روز چندین مراسم ازدواج برگزار می‌شد. تعداد کمی با این موج ازدواج‌های اجباری مخالفت کرده و از سازمان جدا شدند.⁴⁹³»

گفتار پنجم: خاطراتی از عملیات مرصاد

عملیات فروغ جاویدان و پاسخ کوبنده‌ی رزمندگان اسلام به آن، موسوم به عملیات مرصاد، سرشار از صدها خاطره تلخ و شیرین از این عملیات است که بازماندگان سازمان از سویی، و فرماندهان و رزمندگان اسلام از سوی دیگر به بازگویی آن پرداخته‌اند. همین خاطرات ماده اصلی نگارش فصول کتاب حاضر بود اما در این میان، حجم عظیمی از این خاطرات خارج از روند اصلی مباحث بوده و بیشتر حواشی تلخ و شیرین عملیات مرصاد را می‌پردازد. اما این حاشیه‌پردازی‌ها گاه چنان رساتر و سنگین‌تر از هر متنی، گواه دلاوری‌ها و جانفشانی‌های مردم و رزمندگان و نیز گویای اوضاع و احوال رقت‌انگیز دشمنان این مرز و بوم است که گزینش بین آنان امری دشوار است. به هر روی و بر حسب مجال این پژوهش، به خاطراتی کوتاه از حاضران در عملیات مرصاد و فروغ جاویدان بسنده می‌نماییم:

• تا صبح با عراقی‌ها یک جا خوابیدیم

یادم هست که [در محور اول عملیات مشترک دشمن] در نزدیکی شلمچه تا صبح با عراقی‌ها یک جا خوابیدیم! نماز صبح را که خواندیم شروع کردیم گردان‌ها را آماده کنیم که بروند به طرف مرز، یک مقدار که هوا روشن شد یکی از برادران رزمنده گفت که این تانک‌های لشکر 41 تارالله را هم بگوئید با ما بیایند جلو. گفتم کدام تانک‌ها، گفتند همین‌ها که اینجا ایستاده‌اند. من نگاه کردم دیدم چندین تانک و نفربر

⁴⁹³ اسکندری، پیشین، پایگاه اطلاع‌رسانی باشگاه اندیشه

ایستاده‌اند جلوی ما، رفتیم پیش حاج قاسم سلیمانی فرمانده لشکر 41 ثارالله، گفتم این تانک‌هایتان را نمی‌فرستید بروند جلو؟ گفت اینها مال ما نیست، با کمی تامل هر دو بلافاصله متوجه شدیم که اینها عراقی هستند. من از فرمانده گردان پرسیدم اصغر کجا می‌روی؟ گفت که داریم می‌رویم گروهان آخری را سوار کنیم برویم جلو، گفتم بگو پیاده شوند، گفت برای چی؟ گفتم با کی می‌خواهی بجنگی؟ گفت می‌خواهیم برویم توی مرز آنجا که عراقی‌ها هستند. گفتم این عراقی‌ها، گفت نه بابا؟! اینها مال لشکر 41 است. گفتم نه، اینها عراقی هستند! بعد از نماز صبح که هوا روشن شده بود ما فهمیدیم که آنها عراقی‌ها هستند که دیشب تا صبح در نزدیکی هم خوابیدیم، از بس که آنها خسته بودند و ما هم خسته شده بودیم تا دیر زمانی می‌جنگیدیم و درگیر بودیم و شب به این منطقه آمدیم و از هوش رفته بودیم. حالا صبح بلند شدیم برای نماز که بعد نیروها را بفرستیم بروند جلو دیدیم عراقی‌ها بغل دستمان هستند، همان‌جا درگیر شدیم؛ درگیری بسیار سنگین و تنگاتنگ که الحمدلله موفق شدیم از مرز بیرون شان کرده و خاک‌ریزهای مرزی را ترمیم بکنیم پدافند را بردیم آنجا گذاشتیم و جیب‌های 106 را مستقر کردیم.⁴⁹⁴

• خاطره ابراهیم حاتمی‌کیا از عملیات مرصاد

من به عنوان فیلم‌بردار برای عملیات مرصاد رفته بودم. از طریق کرمانشاه که وارد شدیم، سر و وضعمان همان سر و وضع معمولی بود؛ لباس‌های خاکی و همان شکلی که بچه‌های بسیجی آن فضا داشتند. به شهر که وارد شدیم، دیدم شهر به طرز عجیب و غریبی تفاوت دارد و اصلاً همان حسی را که در اوایل جنگ در اهواز دیده بودم اینجا هم تقریباً توی فضای شهر حس می‌شد. رفت و آمدها یک جور خاصی بود؛ همه یک‌جور مشکوکی به هم نگاه می‌کردند. همان اوایل به ما گفتند: «لطفاً بروید ریش‌هایتان را بزیند و لباس‌هایتان را هم عوض کنید.» یعنی باید لباس‌های خاکی‌ای را که تمان بود عوض می‌کردیم. خب ما مقاومت کردیم. فکر می‌کردیم برای چه باید اینجا ریشمان را بزینیم یا لباس‌هایمان را عوض کنیم! گفتند: «شهر آلوده است.» و معنایش این است که الان منافقین داخل شهر شده‌اند و تیپ‌هایشان را شبیه ماها کرده‌اند. و الان اینطوری قاطی ماها هستند.

⁴⁹⁴ گفت وگو با سردار جعفر اسدی، فرمانده نیروی زمینی سپاه مرصاد، روزنامه‌ی کیهان، 1387/5/6

از آن لحظه‌ای که این حرف را شنیدم یک مرتبه احساس کردم که یک طور دیگر دارم به شهر نگاه می‌کنم. انگار پرده‌ای از جلوی صورتم افتاد. باز مقاومت می‌کردم تا اینکه بالاخره عزیزی که همراه ما بود، ما را وارد یک مدرسه کرد. دیدم عده‌ای ردیف، گوشه دیوار ایستاده‌اند. تعدادشان خیلی زیاد بود. اصلاً انگار آینه بودند.

تیپ‌ها دقیقاً مثل ما؛ لباس‌ها، لباس‌های خاکی و موها درست شبیه مال ما. همه‌شان جزو منافقین بودند. از آن لحظه به بعد دیدم دیگر نمی‌توانم به هرکسی اعتماد کنم. چیزی که توی جنگ به آدم آرامش می‌دهد این است که وقتی عزیزی از کنارت رد می‌شود، بدون اینکه بدانی اسمش چیست و یا از کدام ناحیه ایران آمده، می‌دانی که سر یک چیز مشترک با او متفق‌القول هستی؛ همه به سمت یک جهت حمله می‌کنیم. آن وقت دیگر حتی نیازی به حرف زدن زیاد نیست؛ اشاره‌ها هم معنا پیدا می‌کند. حالا به یکباره می‌دیدم شهر عوض شده. آن روز، روز خیلی بدی بود.

... برای تهیه فیلم از عملیات مرصاد که رفته بودیم، چندین بار من را به عنوان منافق گرفتند و گذاشتند گوشه دیوار؛ در حد اعدام! ماشین ما رزمی نبود. یک مرتبه ماشین را نگه می‌داشتند و به روی ما اسحله می‌کشیدند. یکی دو بار اصلاً قبل از اینکه حرف بزیم، ما را پیاده کردند. گلنگدن‌ها را کشیدند که ما را به رگبار ببندند و ما هم داد زدیم که به خدا از گروه «روایت فتح» هستیم. بعد از آن مجبور شدیم در و دیوار ماشینمان را پر کنیم از اسامی «گروه روایت فتح» و «گروه تلویزیونی روایت فتح» که لااقل از دور ما را نزنند!⁴⁹⁵

• خاطره اکرامی⁴⁹⁶ از اردوگاه اشرف در آستانه‌ی «فروغ جاویدان»

آری عمق این تراژدی که گفته بودم و تاکنون به آن پرداخته نشده همین است. روابط عمومی دروغ پرداز به خوبی روغن‌کاری شده‌ی رجوی در خارج کشور به هیچ وجه حرفی با این بیچاره‌ها که ممکن است گوشت دم توپ شوند زنده بودند و تنها روی احساسات و عواطف خانوادگی آنها کار کرده بودند. و

⁴⁹⁵ خاطره ابراهیم حاتمی‌کیا از عملیات مرصاد، نشریه‌ی پایداری، شماره مرداد 1389

⁴⁹⁶ از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق

حتی در مضحک‌ترین شکل آن این بخت برگشته‌ها را توجیه کرده بودند که پاسپورت‌هایشان را هم باخود داشته باشند چون باید آنجا تعویض شده و مهر جمهوری دموکراتیک اسلامی بخورد... .

تا اینکه روز حرکت فرا رسید همه نفرات دریگان‌های مشخص شده سازماندهی و به سمت مرز خانقین حرکت کردند تا عملیات آزادسازی ایران را آغاز کنند. قبل از آن هرکس تا آنجا که توانست وسیله شخصی، عکس‌ها و... رابه همراه خود برد مابقی را به دوستانشان که در قرارگاه مانده بودند سپردند تا بعد به آدرسشان پست کنند. بچه‌ها قبل از حرکت از اشرف آدرس‌های محل سکونت خود را تبادل می‌کردند و یکدیگر را دعوت می‌کردند!⁴⁹⁷

• دلخوری از صیاد

شهید صیاد شیرازی هرچند در آن زمان مسولیتی نداشت، اما احساس وظیفه می‌کرد و مثل سرباز عادی هر کاری از دستش برمی‌آمد، انجام می‌داد. همه هم در ارتش و سپاه قبولش داشتند. در هر دو هلی‌بردی که انجام دادم، ایشان حضور داشتند و هلی‌کوپترها را هم خودش هماهنگ می‌کرد.

در بخش اول عملیات از دستش ناراحت شدم چون از من پشتیبانی نشد، هر چند مشکلات دیگری نیز در انجام ندادن عملیات قوی‌تر وجود داشت از جمله پیاده کردن نیروها و... در بخش دوم که آمد از او احوالپرسی نکردم و ناراحت شدم که چرا پشتیبانی نشدم، پیشم آمد، دست در گردنم انداخت و عذرخواهی کرد و این هم از بزرگواری شهید صیاد بود. البته همه چیز را فراموش کردیم. بعد از این اتفاقات، همواره با هم در تماس بودم. یعنی هر جا بود مرا می‌خواست یا تماس می‌گرفت و با هم صحبت می‌کردیم، بعد از این که ستاد کل آمدند، تلاش داشتند در خدمت ایشان کار کنم که این توفیق نصیب ما شد.

به هر موضوعی که وارد می‌شد آن را به نتیجه می‌رساند. مثلاً تمام هلی‌کوپترها را خودش هماهنگ می‌کرد. اگر نیازی به هواپیمای جنگنده بود، تماس می‌گرفت و نیروها را هم همینطور و تا نیروها را پیاده

⁴⁹⁷ علی اکرامی (عضو سابق شورای مرکزی سازمان مجاهدین)، مسعود رجوی و تراژدی فروغ جاویدان، پایگاه اینترنتی هابیلیان

نمی‌کرد منطقه را ترک نمی‌کرد. کسی این کار را نمی‌کند، اما شهید صیاد شیرازی، بی‌ادعا، بی‌ریا و شجاع بود که این خصوصیات او در عملیات مرصاد به اوج خود رسید.⁴⁹⁸

• دژبانی پزشک

در آن زمان به همراه مسول بهداری برای سرکشی به یکی از گردان‌هایم در سه راه پناه می‌رفتم، دم در دژبانی دیدم، یکی لباس تمیزی پوشیده و یک دستمال هم به گردنش انداخته است، البته نه این که دژبان لباس تمیز نمی‌پوشد، نه، بلکه اصلاً لباس این فرد به لباس دژبانی نمی‌خورد، به رحمتی، مسول بهداری منطقه گفتم، آقای رحمتی، قیافه این آقا به دژبان نمی‌خورد، گفتم: این پزشک است، آن قدر پزشک متخصص آمده است که من جا برای خوابیدن نداشتم و بیرون خوابیدم، این هم پزشک عمومی است که گفته فقط می‌خواهم کار کنم و فرقی نمی‌کند کجا باشد و برای همین دم در دژبانی کاری که برایش سپرده‌اند را انجام می‌دهد، یعنی طناب را بالا پایین می‌برد تا خودروها عبور کنند.⁴⁹⁹

• خاطره‌ی سردار کوثری از جانفشانی مردم

سه پسر از شش پسر خانواده شهید مظفر در عملیات مرصاد به شهادت رسیدند و یا یک فرد قاضی بود که با محافظ خود تا دوکوهه آمد و به محافظ و راننده اش گفت شما بروید من می‌خواهم به عملیات بروم. اساتیدی نیز از دانشگاه‌ها آمده بودند اینها نشان دهنده مقاومت مردمی در روزهای آخر جنگ است که احساس کردند برای خنثی کردن طرح و توطئه دشمنان انقلاب اسلامی بایستی حضوری فعال تر در صحنه جنگ داشته باشند.⁵⁰⁰

• کلاه منافقین

یکی از این ماشین‌هایی را که بچه‌ها زده بودند رفتم از نزدیک ببینم که اینها چه جور هستند. دیدم که یک خانمی کشته شده و کلاهش پرت شده بود آن طرف‌تر. کلاه را برداشتم. توی کلاه اسمش رانوشته بود.

⁴⁹⁸ گفتگو با احمد سلیم آبادی، ناصر ملایی، خبرگزاری ایسنا، 1387/5/5

⁴⁹⁹ همان

⁵⁰⁰ یادی از عملیات مرصاد "تجلی مقاومت مردمی"، پایگاه اطلاع رسانی هایلیان، تیرماه 1389

اول مریم و داخل پراتنز اسم واقعی خودش را نوشته بود. دنبال کردم و دیدم مردهایشان هم همین کار را کرده بودند. اسمشان را گذاشته بودند مسعود و داخل پراتنز اسم واقعی خودشان را نوشته بودند که یکی از این کلاه ها را به عنوان یادگار دارم.⁵⁰¹

• فرماندار گم نام

مرصاد، عرصه ایثار و فداکاری خیلی از جوانان و دلاورمردان این وطن است؛ از جمله آنان، محمدرضا قلی وند است که در روز پنجم مرداد ماه، در سرپل ذهاب به شهادت رسید.

محمدرضا، فرماندار شهرستان کنگاور کرمانشاه بود؛ در حالی که حتی نزدیکترین همزمان او هم نمی دانستند مردی که همراه آنها می جنگد و حتی برای شناسایی، به داخل خاک عراق می رود، یکی از مسئولان ارشد استان است!

شهید قلی وند را «چمران خطه غرب» نامیده اند. وقتی به او مسئولیت فرمانداری کنگاور پیشنهاد شد، نمی پذیرفت. خیلی اصرار کردند، پذیرفت، اما به شرطی که هر وقت لازم شد جبهه برود، کسی مانعش نشود.⁵⁰²

• لباس مبدل

در زمان شروع عملیات، آقای محمدعلی جعفری فرمانده گردان مقداد بود. ادامه ی این عملیات به روز کشیده شد. در آن زمان ما به اتفاق تعدادی از دوستان در عرض جاده اسلام آباد در نزدیکی یک روستای کوچک با منافقین درگیر شدیم. مردم روستا آن جا را تخلیه کرده بودند. ما به اتفاق دوستان پشت خاکریز نشستیم که دیدیم یک خانمی با چادر مشکی از یکی از این خانه ها بیرون آمد.

⁵⁰¹ گفت وگو با سردار اسدی، روزنامه کیهان، پیشین، ص 9

⁵⁰² محمدمهدی رضوان، سیانور؛ پایانی بر فروغ جاویدان، نشریه ی امتداد، مرداد 1385، ش 8

این دوستی که کنار دست من نشسته بود گفت قاسم بزنش، گفتم نه بابا این خودیه. گفت نه این منافقه چادر مشکی تنش کرده. گفتم من نمی‌زنم. در همین کش و قوس‌ها بود که او زد.

آن روز که عملیات تمام شد ما به کرمانشاه رفتیم و فردای آن روز برای جمع کردن وسایل گردان و احیانا برداشتن پیکرهای شهدا دوباره به منطقه برگشتیم. به آن روستا که رسیدیم متوجه بازگشت مردم روستا شدیم و آن‌ها استقبال گرمی از ما کردند. می‌خواستند جلوی پای ما گاو و گوسفند بکشند که ما نگذاشتیم. آنها هم با دوغ و آب یخ از ما پذیرایی کردند. در همین حین من از یکی از آن‌ها پرسیدم آیا کسی هم [از اهالی] در این جا کشته شده؟ او هم گفت: نه چون قبل از این که منافقین به این جا برسند ما روستا را تخلیه کرده بودیم.⁵⁰³

• امداد الهی

زمانی که نیروهای گردان مسلم روی جاده بودند و الان تعدادی از آن رزمنده‌ها مثل «عباس مقدسی» هستند در یک جاهایی بی‌مه‌بابا جلو می‌رفتند و در این عملیات هم آن قدر جلو می‌روند که بالاخره درون یک خانه گیر می‌کنند و در محاصره منافقین قرار می‌گیرند. یک منافق وارد خانه می‌شود و متوجه داغی آرپی جی و تیربار رزمنده‌ها می‌شود یک ریشخندی می‌زند و به این‌ها می‌گوید که موشک‌های آرپی جی و فشنگ‌هایتان را بدهید که این‌ها همه می‌گویند نداریم.

کسانی که آنجا بودند و برگشتند این طور تعریف می‌کنند که این منافق با یک حالتی که بخواهد بقیه را خبر کند بیرون می‌رود. این رزمنده‌ها هم داشتند از پنجره با نگاه او را تعقیب می‌کردند که ناگهان یک تیر می‌آید و به او می‌خورد. این‌ها می‌گفتند ما اصلاً نفهمیدیم چه کسی این منافق را زد. قسم می‌خورند که منافقین از کنار این پنجره رد می‌شدند و سرشان را از پنجره داخل می‌کردند و نگاه می‌کردند ولی ما را نمی‌دیدند. همین وضع باقی می‌ماند تا این که جاده آزاد می‌شود و این دوستان که هنوز عمرشان به دنیا باقی بوده است بیرون می‌آیند.

⁵⁰³ خاطرات قاسم کارگر (فرمانده‌ی گردان مسلم لشکر 27 محمد رسول‌الله (ص)) از عملیات مرصاد، خبرگزاری ایستنا

• پاداش خدمت به منافقین

در بین راه که با استیشن منافقین برمی گشتیم، فردی لب جاده ایستاده بود و دست بلند کرد. گفتم سوارش کنیم.

بغل دست خودمان نشانیدیم و شروع کرد به تعریف کردن که من به بچه‌های شما خیلی کمک کردم. این دخترها آمدند به آنها آب دادم، رسیدگی کردم، هشت تا پاسدار به آنها نشان دادم و آن هشت پاسدار راکشتند و این آخوندها فکر می‌کنند می‌توانند حکومت کنند. همین‌طور می‌گفت بردیمش قرارگاه و او را تحویل سردار نجات دادیم گفتیم این را ببر پیش مسعود رجوی تشویقش بکند او به مسعود رجوی خیلی خدمت کرده و با یک ولعی تعریف می‌کرد انگار که حکومت سقوط کرده و همه چیز دست منافقین است.⁵⁰⁴

• خاطره‌ی صیاد شیرازی از سقوط بال‌گرد هوانیروز

گفتیم، برویم دنباله اینها را ببندیم که فرار نکنند. باز دوباره دو تا هلی کوپتر کبری گیر آوردیم و یک هلی کوپتر 214، که رفتم به طرف گردنه‌ی پاتاق. از اسلام آباد رد می‌شدم، جاده را نگاه می‌کردم که ببینم منافقین چگونه رفت و آمد می‌کنند. دیدیم یک وانتی با سرعت دارد می‌رود. حقیقتش دلمون نیامد که این یکی از دستمون در برود؛ به خلبان کبری گفتم: از بغل با اون توپت - توپ 20 میلی متری خوبی دارند از دو سه کیلومتری خوب می‌زند - یک رگباری بزنی، ترتیبش را بده. گفت: اطاعت می‌شه. تا آمدم بجنبم، دیدم هلی کوپتر رفته بالای سرش، مثل این که می‌خواهد اینها را بگیرد، من گفتم: «جلو نرو اگر بروی جلو، می‌زنندت.» یک دفعه هلی کوپتر را زدند، دیدم هلی کوپتر رفت، خورد به زمین شخم زده. یک دود غلیظی مثل قارچ، بلند شد؛ مثل این که دود از کله ما بلند شد که ای کاش نگفته بودیم: برو! اشتباه کردم. حالا چکار کنیم؟ خلبان را نجات بدهم، ما را هم می‌زدند؛ آنجا پر منافق بود به هرصورت، خلبان‌ها را راضی کردم که برویم یک آزمایش کنیم، ببینیم می‌توانیم خلبان را نجات بدهیم. دیدیم هلی کوپتر دومی گفت: من توپم کار نمی‌کند، نمی‌توانم پشتیبانی کنم؛ برویم آنجا، می‌زنند. گفتم: هیچی، اینها که شهید شدند، برویم به طرف ادامه هدف. رفتیم محل را شناسایی کردیم. حدود یکی دو گردان نیرو را من توی

⁵⁰⁴ گفتگو با سردار اسدی، روزنامه کیهان، پیشین، ص 9

گردنه‌ی پطاق پیاده کردم و راه را بر آنها بستم که فرار نکنند. برگشتیم، شب شد. صبح ساعت 8 بود که من توی طاق بستان بودم.

یک دفعه، تلفن زنگ زد؛ فرماندهی هوانیروز گفت: فلان کس! دو تا خلبان پیش من هستند، دو تا خلبانی که دیروز گفتم شهید شدند. گفتم: چی؟ من خودم دیدم شهید شدند! گفت: آنها آمدند. بعد، خودمان را به خلبان‌ها رساندیم. تعریف کردند و گفتند: ما رفتیم آنها را از نزدیک کنترل کنیم، ما را زدند؛ سیستم‌های فرمان هلی کوپتر، قفل شد. یعنی دیگه کنترلی نبود. ما فقط با هنر خودمان، زدیم به خاک به صورت سینمال، که سقوط نکنیم. وقتی زدیم، یک دفعه دیدیم موتور دارد آتش می‌گیرد ولی ما زنده ایم. هنوز یکی از کابین‌ها باز می‌شد. لکن کابین دیگری باز نمی‌شد، قفل شده بود. شیشه‌اش را شکستیم، آمدیم بیرون، دوتایی از این دود استفاده کردیم و به طرف تپه مقابل فرار کردیم. بعد، منافقین که آمدند، دیدند جایمان خالی است، رد پایمان را دیدند و دیدند که ما داریم پای تپه می‌رویم. افتادند دنبال ما. بالای تپه رسیدیم. نه اسلحه‌ای داریم نه چیزی. خدایا! (شهادتین را می‌گفتم). کار خدا، یک دفعه دیدیم از طرف ایلام دو تا کبری اصلاً چه جوری شد که یک دفعه آنجا پیدا شدند؟! آمدند به طرف جاده، شروع کردند به زدن اینها و آنها هم پا به فرار گذاشتند. حالا اینها از این طرف فرار می‌کنند، ما از اون طرف فرار می‌کنیم. ما هم از فرصت استفاده کردیم به طرف روستاهایی که فکر کردیم داخل آنها، دیگه منافق نیست، رفتیم. بعد، رسیدیم به روستا و خیال‌مان راحت شد که دیگر نجات پیدا کردیم. تا رفتیم توی روستا، مردم دور ما را گرفتند. منافقین! منافقین! گفتم: بابا! ما خودی هستیم؛ ما خلبانیم. گفتند: نه، شما لباس خلبانی پوشیدید و شروع کردند به کتک زدن ما. کار خدا یکی از برادرهای سپاه آنجا پیدا شده، گفته: شما کی را دارید می‌زنید؟ کارت‌شان را ببینید. کارتمان را دیدند، گفتند: نه بابا! اینها خلبانند. شروع کردند روبوسی و پذیرایی گرم. صبح هم هلی کوپتر کبری آنجا پیدا شده بود. هلی کوپتر کمیته، ساعت 8 آنها را رسانده بود به محل پایگاه، که آنها را ما حالا دیدیم.⁵⁰⁵

• هدیه‌ی عربستان

بچه ها کامیون کامیون مواد خوراکی غنیمت گرفته بودند که تا چند ماه در لشکر المهدی در همه معاونت ها کمپوت آناناس به حد وفور مشاهده می شد. عموم امکاناتی که بچه های ما غنیمت گرفته بودند هدیه های کویت و عربستان بود. باز که می کردیم، می خواندیم نوشته بود شیر و عسل هدیه ی عربستان. ما برای اولین بار بود که کاکائو و یک سری از این دست چیزها را در بسته بندی هایی تیوپی می دیدیم.

یک سری ماشین و وسایل گرفته بودند که در راه خیلی از وسایلشان مثلا بنزین تمام کرده بود یا با مشکلی مواجهه شده بود جا گذاشته بودند، به عنوان نمونه یک استیشن نوماال یک فرمانده بود. بنزین تمام کرده بود [خود منافقین تعمداً] بسته بودند به رگبار سوراخ، سوراخش کرده بودند که بچه های موتوری ما در عرض چند روز آماده اش کردند و تحویل دادند.

... ما آن را سوار شدیم خیلی ماشین شیک بود. ما ماشین چهار چراغ تا آن روز نداشتیم، 5 دنده ای آن هم هدیه ی عربستان سوار شدیم. رادیوش را روشن کردیم اتفاقاً رادیو منافق گرفته شد و داشت گزارش می داد و از تلفات یگان های سپاه می گفت. گفت لشکر المهدی 60 درصد از نیروهایش و امکاناتش را از دست داد. لشکر 41، لشکر 27، لشکر 10 و... یکی یکی را منهدم اعلام می کرد!!⁵⁰⁶

گفتار ششم: عملیات مرصاد؛ پیامدها و دستاوردها

پاسخ کوبنده ی رزمندگان اسلام به عملیات فروغ جاویدان که در قالب عملیات مرصاد به انجام رسید را می توان از برجسته ترین نقاط تاثیرگذار بر سرنوشت سازمان مجاهدین خلق در طول 46 سال حیات این سازمان دانست. این عملیات چند روزه، آنچنان ارکان سازمان منافقین را به لرزه درآورد که موجب تغییر اساسی در مشی منافقین در ادامه ی حیات گیاهیشان گشت. این پیامدها در ابعاد گوناگون سایه پایدار و سنگین خود را بر سر آنان گسترانیده است.

1. از دست رفتن نیروهای انسانی

⁵⁰⁶ گفتگو با سردار اسدی، روزنامه کیهان، پیشین، ص 9

هرچند در هر سازمان و نهادی عنصر نیروی انسانی از عناصر مهم به شمار می‌رود، اما شرایط و ویژگی‌های سازمان مجاهدین خلق به‌گونه‌ایست که اهمیت نیروی انسانی در آن مضاعف بوده و شاکله اصلی هستی آن را شکل می‌دهد که قرائن متعدد گواه همین امر است. از جمله:

1) فرقه‌ی منافقین گروهی است که در آن، رجوی با جمع‌آوری و فریب چند هزار تن از افراد ساده لوح آنان را به پرستش خود واداشته و از این طریق گوشه‌ای از حس جاه‌طلبی خود را ارضا می‌نماید. طبیعی است که در چنین گروهی نقش نیروهای انسانی بیش از هرچیز در این بازی کودکانه اهمیت دارد.

2) سیاهی کارنامه رجوی‌ها در جامعه بین‌الملل در حدی آشکار است که مسئولان سازمان نیک‌می‌دانند که تنها وزنه‌ای که باعث می‌شود تا معدودی قدرت چانه‌زنی برایشان فراهم شود، وجود چند هزار عضو و سمپات، و نه جایگاه و حیثیت مسئولان سازمان، است.

3) کیفیت رقت‌انگیز جمع‌آوری نیرو توسط سازمان - که پیشتر بدان اشاره شد - از جمله ربودن اعضای خانواده منافقین و جذب اجباری آنان، فریب گم‌شدگان در مرزهای ایران و بردن آنان به سازمان، نیروگیری از میان اسرا و... گویای جایگاه نیروی انسانی معتنی به در سازمان است.

همین اماره‌ها می‌تواند ما را بر اهمیت از دست رفتن یک یک اعضای سازمان رهنمون سازد. سازمان مجاهدین در اردوگاه اشرف همواره سخت‌ترین نظارت‌ها و استنطاقات ایدئولوژیک را بر اعضای خویش اعمال می‌نماید تا مباد حتی یکی از منافقین «مسئله‌دار» شده و از دست برود. از سویی فرد «مسئله‌دار» براحقی از دست رفته تلقی نمی‌شود و به عنوان درون‌داد، وارد سیستم شکنجه و فشار شدید روانی می‌شود؛ سیستمی که برون‌داد آن یا ندامت عضو از کرده‌ی خویش است و یا مرگ در انتظار اوست.

با ذکر این مقدمه‌ی کوتاه به خوبی می‌توان دریافت که از دست رفتن چند هزار نفر از نیروهای منافقین در عملیات مرصاد، تا چه حد بر بنیادهای سست سازمان ضربه وارد نمود. مرصاد تمام رشته‌های رجوی در جذب چند هزار نیرو را که در جذب و ساختن تک‌تک آنان به عنوان یک «فدایی» زحمات بسیار متحمل شده بود را پنبه نمود. بررسی برخی از ارقام همچون تعداد 2000 نفری اعضای رسمی ارتش آزادی بخش در آستانه‌ی عملیات فروغ جاویدان، و نیز رقم حداکثر دو، سه هزار نفری اعضای کنونی اردوگاه اشرف، بیش از هرچیز می‌تواند تبعات ضربه دیدن بیش از پنج هزار نفر از اعضای وقت سازمان مجاهدین را توضیح دهد.

2. سیل انتقادات بر مسئولان سازمان و ریزش اعضا

هرچند بداهت شکست مفتضحانه‌ی عملیات فروغ جاویدان نیز نتوانست وقاحت بی‌بدیل مسعود و مریم رجوی را بشکند و آنان در نشست‌های طنزگونه، ضعف ایمان اعضا به رجوی را علت شکست اعلام نمودند، اما گفته‌های رجوی نیز توجه بسیاری را جلب نمود و سیل پایدار ریزش اعضا که از سال‌ها قبل آغاز گشته بود، امواجی متلاطم‌تر یافت. در این میان برخی فرماندهان نیز که تا آن‌روز وظیفه تحمیت زیر دستان خود و تزریق اندیشه‌های رجوی به آنان را داشتند، خود «مسئله دار» بودند:

« من صحنه برگشت بچه‌ها را یادم هست که به شدت افراد درب و داغون و درهم شکسته بودند.

کسانی که بطلان تحلیل‌ها را به چشم دیده بودند همه مسئله دار شده بودند که چقدر تحلیل‌ها توخالی از آب در آمده است بخصوص که خیلی تأکید کرده بود در تحلیل‌ها که مردم به ما می‌پیوندند و افراد نظامی توان و روحیه ندارند که درست عکس این در صحنه ثابت شده بود. قرارگاه خیلی بهم‌ریخته بود. افراد حتی از فرمانده‌ها مسئله دار شده بودند.»⁵⁰⁷

نشست‌های رجوی نه تنها دردی را دوا نمی‌نمود بلکه خود در تشدید بحران‌های روحی بوجود آمده نقش آفرینی کرد. تکلیف افراد مسئله دار نیز مشخص بود، نیستی.

« این نشست برای این بوده که وضعیت افراد چک شود افراد مسئله دار بایستی به سرعت شناسایی و

بیرون کشیده می‌شد از جمع و مستمر رجوی به آنها می‌گفت که وارفته‌ها چی شد؟

افراد حرف‌های مختلف و به قول معروف موضعگیری‌های متعدد داشتند. بعضی‌ها حتی حاضر نشدند به نشست بیایند و مستقیم به خروجی انتقال داده شدند و از بقیه جدا شدند و خلاصه نیست می‌شدند و معلوم نبود کجا می‌روند بخصوص افراد مسئله دار.»⁵⁰⁸

3. از دست رفتن بیش از پیش حیثیت سازمان در بین مردم ایران

پیشتر بر همگان مسلم بود که شعارهای رجوی علیه جمهوری اسلامی ایران و ارکان آن در طول حیات سازمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نه از سر صداقت و مردم دوستی، که تنها ناشی از جاه طلبی

⁵⁰⁷ سخنرانی بتول سلطانی در جمع افرادی از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اطلاع رسانی بنیاد خانواده سحر، 31 اوت 2008

⁵⁰⁸ همان

بیمارگونه‌ی شخص اوست. اما قدرت تبلیغاتی قابل توجه سازمان در ایران و جهان همچنان این شعارهای فریبنده را زنده نگه داشته بود.

اما در جریات عملیات مرصاد، از آنجا که اتهام رفتارهای ضد ملی و ضد آزادی به نظام جمهوری اسلامی محوریت این شعارها در پروپاگاندا‌ی سازمان بود، آشکار شدن ماهیت ضد میهنی و ضد انسانی سازمان در جریان تهاجم به میهن خود، جنایات شگفت انگیز آنان در شهر اسلام آباد و نیز هم‌پیلگی با سفاکی چون صدام، نفس‌های به شماره افتاده دستگاه تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق را متوقف ساخت.

4. بن بست استراتژیک در سازمان

همان‌گونه که در فصول مربوط شرح آن گذشت، سازمان مجاهدین خلق پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تمامی استراتژی‌های خود شکست خورده بود. رجوی پس از هر شکست، بدون کمترین احساس ندامتی، با سلسله مغالطات سحرآمیز خود پایان مرحله‌ی قبل و ورود قهرمانانه به مرحله‌ای جدید را اعلان می‌داشت. در این میان مسئولان سازمان هرگز خود را ملزم به پاسخ‌گویی به این سوال ساده نمی‌دانستند که چه کسی پاسخ‌گوی خون‌های ریخته شده در این استراتژی‌های بی بن بست رسیده است. سازمان یک روز عکس امام خمینی (ره) را در پیشانی مجلات خود منتشر می‌ساخت، روز بعد ضمن انتقادات آتشین مشی مبارزه انتخاباتی را سرلوحه داشت، از سی خرداد 1360 با شکست دو مشی سابق در نیل رجوی به قدرت، ترور کور مردم و مسئولین را آغاز نمود. با ناکامی این روش - که با ترور هزاران انسان بی گناه و نیز از دست دادن صدها تن از اعضای سازمان همراه بود- با چرخشی کامل، جنگ کلاسیک را استراتژی نجات بخش خود اعلام کرد که در این استراتژی نیز هزاران نفر را به خاک و خون کشیده شدند. این حرکات زیگزاگی نه تنها کمترین دستاوردی برای منافقین نداشت بلکه حتی آنان را به جایگاهی کشاند که حسرت ایام ماضی را در دل نهادند.

پس از عملیات مرصاد و با نومی‌دی سازمان از آخرین استراتژی خود در قالب جنگ کلاسیک، در چته‌ی رجوی‌ها حقه‌ای نو که بتوان چند صباحی دیگر منافقین را مشغول نمود باقی نمانده بود. غلط از آب درآمدن تمام پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های رجوی و بن‌بست‌های متعدد استراتژی‌های رجوی که همواره در قالب عبارات پرطمطراق و با شور فراوان به منافقین القاء می‌شد، از نگاه بخشی بازماندگان مرصاد مخفی

نمانده بود. عبارات و وعده‌هایی چون «صلح طناب دار رژیم است» و «رژیم صلح نخواهد کرد» آن‌قدر خالی از ابهام و ابهام بودند که دست رجوی را در توجیه پوچ از کار درآمدن‌شان بازنگذارد. رجوی به ناچار و پس از به شهادت رساندن هزاران انسان و تحمل هزاران کشته از میان اعضای سازمان، بار دیگر به نقطه‌ی آغاز بازگشت و ترور کور را در پیش گرفت؛ هرچند جمهوری اسلامی، دیگر آن نظام نوپای خرداد شصت نبود و هشیاری مردم و سیستم اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران این بازگشت را نیز به بن‌بست کشاند.

بُعد دیگر استراتژی سازمان پس از عملیات مرصاد، تلاش‌های سیاسی بوده است. رجوی علت شکست فروغ جاویدان را غفلت از بعد مبارزات سیاسی و تکیه صرف بر ارتش می‌دانست. اما در دستاورد بیست و دو ساله‌ی این استراتژی نیز فارغ از ایجاد برخی مزاحمت‌های مقطعی و روبنایی برای جمهوری اسلامی، بی‌حیثیتی، آوارگی و بی‌موطنی، و قرارگرفتن نام آن در لیست سازمان‌های تروریستی در بسیاری از کشورهای جهان بوده است.

5. ضربه به جایگاه سازمان در عرصه‌ی نظام بین‌الملل

فقدان پشتوانه‌ی مردمی در سازمان منافقین در کشور موجب گشته است که منافقین، حمایت دشمنان جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌الملل را به عنوان تنها نقطه‌ی امید حیات خود قلمداد کنند. از همین روست که سازمان مجاهدین خلق پس از عملیات مرصاد بیش از هر چیز توجه خود را به کسب اعتبار در غرب معطوف ساخته است. این امر از طرق مختلف از جمله تاسیس به اصطلاح NGO، و نهادهای متعدد با عناوین عوام فریب حقوق بشری در غرب پیگیری می‌شود.

بنابراین می‌توان دریافت که یکی از محوری‌ترین دغدغه‌های سازمان جایگاه آنان در نگاه دشمنان جمهوری اسلامی است تا بتوانند خود را به عنوان مهره‌ای کارآمد از برای آنان معرفی کنند. در این استراتژی، عملیات فروغ جاویدان یک بازی صفر و صد بود. قابل پیش‌بینی است که حمایت غرب از سازمان در صورت در پی داشتن دستاوردی معتنی به در این عملیات تا به کجا تعمیق می‌یافت. از سوی دیگر شکست در این عملیات، که منافقین تمام هستی خویش را در پیروزی آن گرو گذارده بودند، می-

توانست ورق را بازگردانده و موجب شود که غرب، کورسوی امید خود از سازمان را در مسیر براندازی جمهوری اسلامی از دست بدهد.

گذر روزها نشان داد که در این بازی صفر و صد، گزینه مطلوب منافقین و حامیان خارجی آنان محقق نگشت و سرنوشت دوم نصیب سازمان شد. عملیات مرصاد توانست بسان وزنه‌ی سنگین در معادلات سود- هزینه غرب در تعامل با منافقین نقش ایفا نماید و آنان را واداشت تا در این مقوله، رفتاری کج دار و مریز در پیش گیرند.

از فردای فتح الفتوح مرصاد، سیل انتقادات رسانه‌های غربی از ماهیت و استراتژی‌های سازمان مجاهدین خلق آغاز شد. نشریه‌ی گاردین می‌نویسد:

«طرفداران رجوی قادر نیستند احساس واقعی مردم ایران را درک کنند و نمی‌دانند که ایرانیان با هرگونه افراط‌گری من جمله از نوع منافقین بی‌زند. بزرگترین اشتباه رجوی این بوده است که تشکیلاتش را کاملاً به دامان صدام انداخته و اکثر منتقدان رجوی می‌گویند، این کار خودکشی سیاسی است.»⁵⁰⁹

فضای سیاسی مولود عملیات مرصاد علیه منافقین که نتیجه‌ای جز خدمت به ارتقای جایگاه جمهوری اسلامی در نظام بین الملل برای آنان نداشت، مسئولان سیاسی غرب را نیز به انفعال کشاند. جالب‌ترین مواضع را سران ایالات متحده اتخاذ کردند. آنان که از آغاز گسست سازمان مجاهدین خلق از جمهوری اسلامی تا به امروز به عنوان حامی درجه یک منافقین نقش آفرینی نموده و حتی طی اسناد ارائه شده، پشتیبان عملیات فروغ جاویدان بودند، به یک‌باره خود را کنار کشیده و سرنوشت‌شان را از منافقین در منجلاب افتاده جدا ساختند!

پس از عملیات مرصاد، چارلز ردمن سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در موضع‌گیری شگفت‌انگیز خود اظهار داشت:

«ارتش آزادی‌بخش ملی ایران مستقر در عراق با پشتیبانی عراق عمل می‌کند و در پی سرنگون ساختن دولت ایران از طریق زور است. آمریکا از گروه‌هایی که در پی سرنگون ساختن دولت ایران از طریق زور هستند حمایت نمی‌کند!»⁵¹⁰

⁵⁰⁹ دیوید هرست، گاردین، لندن، مرداد 1367

⁵¹⁰ در کمینگاه خداوند، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان

پنج مورد فوق الذکر را می‌توان اهم پیامدهای منفی عملیات مرصاد بر سازمان مجاهدین خلق دانست که بواسطه تضعیف دشمن جمهوری اسلامی ایران، پنج دستاورد مثبت برای کشور تلقی می‌گردد. اما دستاوردهای مستقیم این عملیات شکوهمند برای جمهوری اسلامی ایران نیز در معادلات داخلی و بین المللی کشور تاثیرات فراوانی برجای گذارد که در ادامه‌ی موارد فوق قابل ذکر است.

6. تبلور وحدت عناصر سازمان رزم خودی در قالب عملیات مشترک

کیفیت و چگونگی پاسخ رزمندگان اسلام به عملیات فروغ جاویدان از ابعاد مختلفی همچون از جان گذشتگی نیروها و نیز سرعت عمل بسیار بالای نیروهای خودی - به رغم غافل‌گیری اولیه - قابل بررسی و تحسین است.

اما یکی از برجسته‌ترین این ابعاد، وحدت مثال زدنی عناصر سازمان رزم خودی در این عملیات سه روزه است.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ارتش جمهوری اسلامی ایران و نیروهای مردمی - اعم از شهری، روستایی و عشایری - بدون هیچ هماهنگی قبلی، صحنه‌هایی کم‌بدیل از اعتماد متقابل و هم‌آوایی نیروهای رزم یک کشور در طرد متجاوزین به کیان میهن را رقم زدند.

همان‌سان که به گوشه‌هایی از این وحدت نظم‌محور اشاره شد، نیروهای به ظاهر موازی جمهوری اسلامی نه تنها نظم عملیات سرکوب را با اصطکاکات طبیعی در عرصه جنگ به مخاطره نینداختند، بلکه همانند پازلی از قبل طراحی شده، هریک، نقش مکمل را برای عناصر دیگر ایفا نمودند.

7. چرخش اوضاع سرنوشت جنگ به سود جمهوری اسلامی

بلافاصله پس از پیروزی‌های چشم‌گیر ایران اسلامی در عملیات‌های مختلف در سال 1366، شورای امنیت که هرگز این پیروزی‌ها را بر نمی‌تافت، قطعنامه 598 را تصویب نمود که چون در اوان، حداقل حقوق ایران در آن لحاظ نشده بود، جمهوری اسلامی از پذیرش آن خودداری نمود.

اما تحولات سیاسی و نظامی روی داده و نیز ادامه‌ی مذاکرات صورت گرفته با سران شورای امنیت و سازمان ملل، نهایتاً ایران را به قبول قطعنامه سوق داد.

صدام و منافقین این اقدام ایران را اقرار این کشور به شکست تلقی نمودند و به یکباره خود را در قله‌ی پیروزی یافتند. دشمن اما به این به اصلاح دستاوردها قانع نبوده و حال که شرایط جنگ را رو به ختام می‌دید تصمیم گرفت برای آنکه در مذاکرات و چانه زنی‌های صلح کاملاً دست بالا را داشته باشد، به عملیات سراسری در سه محور علیه ایران دست بزند.

البته تحلیل فوق را می‌توان برگرفته از کف خواسته‌های صدام دانست؛ چه آنکه در رؤیا پردازی‌های وی - از آنجا که ایران در موضع ضعف نظامی می‌دانست - احتمال اشغال جنوب توسط عراق و غرب توسط عراق و منافقین، و نهایتاً سقوط جمهوری اسلامی نیز مطرح بود.

عملیات مرصاد اما، ظرف سه روز تمام این طراحی‌ها را به خوابی آشفته مبدل نمود. شکست قاطع عملیات‌های عراق و منافقین در دوجبهه غرب و جنوب به صورت توأمان، نه تنها تمام رشته‌های آنان را در تهی ساختن دست ایران در مذاکرات پنبه نمود، بلکه پیروزی‌های پیشین صدام را نیز در جریانات مربوط به سرنوشت جنگ به فراموشی سپرد. لهذا صدام تنها ده روز پس از عملیات مرصاد با نومی‌دی از هرگونه ماجراجویی جدید آتش بس را پذیرفت.

از سویی صدام به رغم آغاز آتش جنگ با ایران، همواره خود را نماد صلح، و ایران را نماد تجاوز، آغاز گر جنگ، و خواهان ادامه‌ی آن معرفی می‌نمود. اما حوادث پایان جنگ به گونه‌ای رقم خورد که هیچ شبهه‌ای در متجاوز بودن عراق در جنگ تحمیلی برجای نماند و سازمان ملل نیز مدتی بعد بر متجاوز بودن عراق صحه گذارد. مقام معظم رهبری طی سخنرانی خود در اهواز در این باره فرمودند:

«ما از روز اول می‌گفتیم عراق جنگ افروز است، بعضی‌ها این را قبول می‌کردند و بعضی‌ها نمی‌خواستند قبول کنند، اما امروز حرف ما ثابت شده است.»⁵¹¹

بدین ترتیب جمهوری اسلامی ایران پس از حدود هشت سال ایستادگی در برابر رژیم بعث عراق و بیش از چهل کشور هم‌پیمان وی، از موضع اقتدار و سرافرازی پیروزی در جنگ تحمیلی را به نام خود رقم زد.

8. افزایش وحدت ملی و مشروعیت نظام جمهوری اسلامی

⁵¹¹ در کمیته‌گاه خداوند، پیشین، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان

تحکیم وحدت میان اقشار مردم و تبلور مشارکت عمومی و همبستگی ملی را می‌توان از دیگر دستاوردهای عملیات مرصاد دانست. جنگ تحمیلی به رغم وارد آوردن خسارت‌های فراوان، ره‌آوردهای شگرفی را نیز به خود به همراه داشت که روح همبستگی ملی و ایستادگی مشترک در برابر دشمن مشترک از جمله آنان بود.

عملیات مرصاد زیباترین پرده از این نمایش وحدت را به اجرا گذارد. به رغم تبلیغات کرکنده‌ی دشمنان در القای اختلافات بنیادین داخلی در بین سران و نخبگان ایران از سویی، و گسست میان مردم و نظام جمهوری اسلامی از سوی دیگر، با تهاجم دشمن از محور غرب، اقشار مختلف مردم و نیروهای ارتش و سپاه علیه دشمن به پا خواستند.

این امر نه تنها در بعد داخلی تأثیرات بسزایی در افزایش وحدت ملی را به همراه آورد، بلکه در عرصه‌ی بین‌الملل نیز سال‌ها تلاش تبلیغاتی دشمن را در القای گسست‌های داخلی ایران خنثی نمود. عملیات مرصاد به عنوان حسن ختام جان‌فشانی‌های مردم ایران در دفاع مقدس، آنگاه حلاوتی مضاعف یافت که مردم سراسر ایران در راهپیمایی تاریخی خود در یازدهم مرداد 1367، پیام رسای عملیات مرصاد بار دیگر جهان طنین انداز نمودند؛ و به نوشته نشریه انگلیسی گاردین:

«با این اقدام روحیه مردم ایران مجدداً زنده شد و به جای این که باعث از هم پاشیدگی درونی ایران شود به تحکیم آن کمک کرد»⁵¹²

9. تثبیت نظام جمهوری اسلامی در عرصه‌ی بین‌الملل

گرچه کشورهای غربی و نهادهای بین‌المللی وابسته به آنان، در همان سال 1357 انقلاب اسلامی را به رسمیت شناخته و نظام برآمده از آن را قانونی دانستند، اما این پذیرش تا پایان جنگ و شکست آخرین حربه مشترک عراق، آمریکا و منافقین، در عرصه‌ی عمل محقق نگشت. کودتای نوژه، حمایت از صدام در جنگ تحمیلی، وارد شدن مستقیم ایالات متحده در جنگ دریایی با ایران و ... نمونه‌ها و مصادیقی از همین عدم پذیرش واقعیتی به نام جمهوری اسلامی ایران در معادلات قدرت‌های جهانی بود.

⁵¹² دیوید هرست، گاردین، لندن، مرداد 1367

اما شکست آخرین تلاش‌های دشمن در براندازی سخت، موجب چرخش آشکار قدرت‌های جهانی در اذعان به پایداری جمهوری اسلامی و حذف ناپذیری آن گشت که نمونه‌ای از آن را در عقب نشینی سخنگوی وزارت خارجه آمریکا از مواضع قبلی خود اشاره داشتیم.

در پروپاگانداي غرب و منافقين آنچه نمودی روشن داشت، القای چهره‌ای غیر دموکراتیک و دیکتاتورمآب از جمهوری اسلامی بود. اما خواندیم که خیزش قاطع و گسترده‌ی مردم بر علیه متجاوزین در عملیات مرصاد از نگاه این دستگاه‌های تبلیغاتی نیز مخفی و قابل انکار نبود و ناگزیر، به حمایت مردم از نظام خود اذعان داشتند.

نتیجه گیری

«سازمان مجاهدین خلق ایران» برون‌داد دغدغه، اندیشه، و تلاش جوانانی مسلمان و باشور انقلابی وابسته به نهضت آزادی و جبهه ملی بود که سازش‌کاری و «مبارزات» کج‌دار و مریز و مقطعی مهندس بازرگان را برنتابیدند. محمد حنیف‌نژاد، سعیدمحسن و حسن نیک بین و سایر هم‌سنگران آن‌ها در مقام سلب و نقد انحرافات نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی، به حاقّ ماجرا دست یافتند. اما این جوانان در مقام ایجاب، که شناختن و تمسک به مکتب راستین را شامل بود، با مطالعه چند کتاب اسلامی خود را در نظریه پردازی در حوزه دین در جایگاهی دیدند که دست رد زدن بر خط اسلام ناب معرفی شده توسط اوتاد و علمای دین که ماحصل قرن‌ها تلاش و جانفشانی بود را برای خویش جایز دانستند.

مروری کوتاه بر سرشت و سرنوشت گروه‌ها و افرادی این‌چنین در تاریخ معاصر ایران که تحت عناوین پرطمطراقی چون روشن‌فکران دینی، بر فقه جواهری پشت پا زدند، پیش‌بینی عاقبت این سازمان را آسان می‌سازد. سازمان مجاهدین خلق به سان سایر گروه‌های مذهبی‌ای که نتوانستند تمایز میان نقد صحیح بخشی از روحانیت و پشت نمودن به کلیت آن را درک نمایند سرنوشتی اسفناک یافت. تکیه‌ی صرف این گروه‌ها بر مطالعات اسلامی خود از آن روی آنان را به قهقرا کشاند که:

بررسی مصداقی گواه آنست که به لحاظ کمی، مطالعات این افراد و گروه‌ها هرگز با وظیفه‌ای خطیر چون معرفی مکتب حیات و مبارزه که سعادت دو دنیا را تضمین نماید هم‌خوان نبوده است.

بررسی مصداقی گواه آنست که به لحاظ کیفی، روش تحقیق، پارادایم و گفتمان مختار این گروه‌ها در شناخت اسلام با ماهیت حقیقی آن هم‌خوان نبوده است. به عنوان نمونه، قاطبه‌ی این گروه‌ها در مطالعه‌ی ناب‌ترین آموزه‌های قرآنی و ملکوتی اسلام نیز خویش را در چارچوب‌های تنگ پوزیتیویستی محدود ساخته‌اند.

ماهیت علم و به ویژه علم الاجتماع انباشتی است و در هیچ یک از حوزه‌ها نمی‌توان بدون شناخت برون‌داد پیشینیان و با گسست از آن به توفیق معتنا بهی دست یافت.

درک سطحی از اسلام در میان گردانندگان سازمان مجاهدین خلق در دهه‌ی چهل موجب شد تا آنان نتوانند ظرفیت‌های لایتناهی اسلام در معرفی یک تئوری جامع حیات اجتماعی از جمله استراتژی مبارزه را به فعلیت برسانند. بنیان‌گذاران سازمان با اعتماد به نفس افراطی خود و البته با حسن فاعلی و صفای باطن، اسلام را ایدئولوژی خویش خوانده و به بهانه‌ی استفاده از تجربه‌ی مارکسیست‌های شرقی و غربی در مبارزه، این مکتب را راهنمای مبارزه‌ی خود قرار دادند. طبعاً در این استراتژی ظاهراً مطلوب، مارکسیسم تنها یک روش، و اسلام، غایت و زیربناست. اما به دلیل آنکه سران سازمان اسلام را از مسیر حقیقی خود برنگرفته بوده و حلاوت آن را درک نکرده بودند، با مطالعه‌ی چند کتاب مارکسیستی، آنچنان عنان اختیار از کف دادند که محوریت مطالعات خود را بر پایه‌ی کتب مارکسیستی - مائوئیستی قرار دادند و کم‌کم، کتب اسلامی به حاشیه رفت. پرواضح است که با اوصافی که ذکر شد، چارچوب فکری سران اولیه‌ی سازمان در حدی نضج نیافته بود که بتوانند از مرزهای کم‌رنگ اعلامی خود در تحدید مارکسیسم به روبنا و روش، نگهبانی کنند.

شیب تند گرایش به مارکسیسم ادامه یافت و کار را به جایی رسانید که در ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق از اسلام تنها پوسته‌ای باقی ماند. پوسته‌ای که با یک تلنگر تقی شهرام در هم شکست و باطن مارکسیستی سازمان را هویدا ساخت.

بنابراین نوشتار حاضر با ارائه‌ی مستندات مربوط اثبات نمود که بر خلاف قضاوت رایج که اعلام رسمی ارتداد سازمان مجاهدین خلق توسط تقی شهرام و تصفیه‌ی خونین مخالفان در سازمان را خیانت به گردانندگان پیشین سازمان تلقی می‌کند، اقدام شهرام صرفاً به انتها رساندن حرکت سریع سازمان در دوری از اسلام و افتادن در دامان مارکسیسم بود که از طریق خرق پوسته‌ی ظاهری اسلام در سازمان صورت گرفت.

اما این تمام ماجرا نبود و آنچه سازمان مجاهدین را سازمان منافقین ساخت به زاویه‌ی بنیان‌گذاران سازمان از اسلام ناب محدود نمی‌گردد؛ هرچند این عامل نیز به عنوان خشت اول کج نهاده نقش مهمی را در این مسیر ایفا نمود.

سازمان مجاهدین خلق در سالهای دهه‌ی 50 و بویژه در مقطع رهبری شهرام، «سازمان» و خدمت به آن را هدف قرار داد و در این راستا هر سببیتی را توجیه نمود. در نگاه دقیقتر می‌توان گفت که حتی «سازمان» نیز بیش از آنکه موضوعیت داشته باشد، به طریقی برای ارضای جاه‌طلبی و هواهای سران سازمان مبدل گشت.

به هرروی سازمان مجاهدین خلق در مقطع پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از دو بعد محوری شکست خورده‌ی مطلق بود؛ در بعد مبارزه با رژیم پهلوی، سران سازمان که در بدو امر به بهانه ضعف روحانیت در مبارزه راه خویش را جدا ساخته بودند، ماحصلی جز ریخته شدن خون ده‌ها جوان مبارز نداشتند. آنان در حالیکه ضربات پیاپی ساواک بر خود را ناظر بودند، رهبری داهیانیه‌ی روحانیت و امام خمینی (ره) در نهضت شکوه‌مند اسلامی را تا پیروزی آن به نظاره نشستند. این درحالی بود که اعضای مدعی سازمان، پس از سال‌ها اتخاذ مشی چریکی، حتی یکی از مقامات درجه دوم رژیم را نیز نتوانستند حذف کنند.

اما بعد مهم‌تر آن بود که سازمان، نه تنها در ترمیم انتقادات وارد بر لیبرال‌ها و معرفی مکتب ناب مبارزه ناکام بود، بلکه در غایت، حتی داشته‌های پیشین خود را نیز از دست رفته یافت و رسماً اعلام ارتداد نمود. آزادی مسعود رجوی در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی و رسیدن وی به رأس سازمان معادلات پیشین را برهم زد. در مطالعه‌ی سازمان مجاهدین پس از انقلاب دیگر بحث از مسلمان، مارکسیست و لیبرال بودن یا نبودن جایی ندارد. به جرأت می‌توان ادعا نمود که تمام مباحث ایدئولوژیک مطروح در سازمان مجاهدین خلق در 33 سال اخیر صرفاً پوششی برای ارضای جاه‌طلبی و هوای نفس شخص مسعود و مریم رجوی است. چرخش‌های مکرر و گاه مضحک سازمان در گرایش به شرق یا غرب، دین-گرایی و یا دین‌گریزی، ملی‌گرایی و خیانت به ملیت گواه همین مطلب است.

از همین روست که سازمان مجاهدین خلق در اوان انقلاب، آنچنان متملقانه از امام خمینی (ره) یاد می‌کند و چند ماه بعد که امید خود را در نفوذ قانونی به راس قدرت نقش بر آب می‌بیند، به یک‌باره به دشمن ملت ایران و نظام برآمده از رأی آنان مبدل می‌گردد. رسوایی و عزل بنی‌صدر که آخرین نقطه‌ی تکیه‌ی سازمان مجاهدین خلق در بدنه‌ی قدرت بود باعث شد تا ماهیت سفاک منافقین عیان گشته قتل‌عام حدود 16000 ایرانی و 25000 عراقی را کلید بزنند.

اما خواندیم که خون‌های ریخته شده به پای هواپرستی رجوی‌ها آنان را سودی نبخشید و حوادث دهر، یکی پس از دیگری اوضاع منافقین را اینچنین اسفبار ساخت؛ ناکامی سازمان در انتخابات مختلف، عزل بنی صدر، ناکامی شورش 30 خرداد 60، فضاقت سعادت‌تی، شکست کودتای نوژه، ضربه‌ی 19 بهمن 1360، ضربه اردیبهشت 61، ناکامی صدام و منافقین در تفوق بر جمهوری اسلامی ایران در جنگ تحمیلی، ریزش نیروها بویژه در سال 1370، شکست پروپاگاندای سازمان در جذب افکار عمومی مردم ایران، سقوط صدام و آوارگی، همه و همه سازمان را به فرقه‌ای در حال احتضار مبدل ساخته است. اما در رأس این ضربات، عملیات شکوه‌مند مرصاد قرار دارد که در ظرف چند روز تمام رشته‌های مثلث منافقین، ایالات متحده و رژیم بعث را پنبه نمود و پس از آن بود که سازمان هرگز نتوانست در برابر اراده‌ی ملت مسلمان ایران کمر راست کند.

عملیات فروغ جاویدان - که پاسخ‌گوینده رزمندگان اسلام به آن عملیات مرصاد نام گرفت - طرحی بود که بنا بود مدتی پس از موعد انجام آن (روزهای آغازین مرداد 1367) محقق شود. اما پذیرش قطعنامه 598 شورای امنیت از جانب جمهوری اسلامی ایران تمام معادلات سازمان مجاهدین، آمریکا و رژیم بعث را در این خصوص برهم زد و آنان را مجبور به جلو انداختن زمان این عملیات نمود. بنابراین این عملیات، به نوعی تلاش نارس منافقین تلقی می‌شود؛ هرچند ادعای تسخیر تهران به حدی سخره آمیز بود که نتیجه عملیات اصلی و در موعد مقرر خود نیز کاملاً قابل پیش بینی است.

فارغ از طرح فوق، پنج عامل در بستر سازی عملیات مرصاد بررسی شد که اکثریت آنان برآمده از تصور برداشتهای کاملاً غلط از واقعیت‌ها بود. در سه عامل نخست می‌توان به تصور جدایی مردم از جمهوری اسلامی، ضعف بنیه‌ی نظامی ایران و نهایتاً نگاه اغراق آمیز به توانایی‌های خود پس از چند عملیات محدود را لحاظ نمود.

این برداشتهای منافقین را برآن داشت تا به اعتماد به نفسی شگرف و حباب‌وار دست‌تعلی به میهن دراز نمایند.

اما در کنار این عوامل، بایستی به دو عامل بسترساز دیگر نیز توجه داشت. اقدام سازمان پیش از آنکه در پی اهدافی بلندپروازانه باشد، نوعی دست و پا زدن برای بقای خود و حفظ استراتژی‌هایش بود. سازمان

از سویی تمام استراتژیهای مبارزاتی و تبلیغاتی خود را بر پایه و پیش فرض تداوم جنگ بنیان نهاده بود و از سوی دیگر خوب می‌دانست که با پایان جنگ فلسفه وجودی آنان، از اساس به خطر می‌افتد.

منافقین در پشت پرده حمایت‌های ایالات متحده و در عین، پشتیبانی رژیم بعث عراق را در کنار خود دیدند. در نگاه نخست این اقدام عراق در مقطعی که از سوی جمهوری اسلامی آتش بس پذیرفته شده و مذاکرات صلح در حال انجام بود، غیر منتظره می‌نماید. اما چند عامل را می‌توان برای از سرگیری تجاوزات عراق به ایران که عملیات «فروغ جاویدان» نیز در آن جای داشت، دخیل دانست:

بر اساس نظر شورای امنیت سازمان ملل، بایستی با تجدید نظر در مفاد قطعنامه 598، منافع بیشتری را برای طرف عراقی جنگ در نظر می‌گرفت. رهبران عراق که دستیابی به چنین خواسته‌ای را با فعالیت دیپلماتیک امکان‌پذیر نمی‌دیدند، تنها راه موفقیت خود را برای کسب موقعیت برتر در مذاکرات و تغییر بندهای قطعنامه 598، تهاجم مجدد به ایران تشخیص دادند و در یک برنامه حساب‌شده نیروهای خود را مجدداً علیه جمهوری اسلامی سازماندهی نمودند.

تحلیل دیگر برآنست که در تصور صدام، او در هر حال بازنده‌ی کامل نبود. سازمان مجاهدین پس از برقراری صلح، مهره‌ای سوخته و مخل امنیت عراق بود. پیروزی عملیات فروغ جاویدان رویای دیرین صدام در براندازی جمهوری اسلامی را محقق می‌کرد و شکست آن، خلاصی صدام از مزاحمین ساکن در اشرف را موجب می‌شد.

صدام در عملیات فروغ جاویدان، به دنبال آن بود که برتری نظامی خود را از طریق پیشروی در خاک ایران و گرفتن اسرای بیشتر بس تثبیت کند و قدرت چانه زنی خود را در شرایط آتش بالا ببرد. تحلیل دیگری که اثبات و یا رد آن قدری جای تأمل دارد، بر آن می‌باشد که صدام به شکست عملیات اطمینان داشته اما چون سازمان در مقطع صلح، تنها مهره‌ای سوخته و دست و پاگیر خواهد بود، بایستی به قتل گاه فرستاده می‌شدند.

عملیات سراسری عراق و منافقین علیه جمهوری اسلامی در دو محور آغاز شد. ارتش عراق در محور جنوب تهاجم گسترده‌ی خود را با هدف اشغال شهرهای ایران از سویی و جلب تمرکز ایران به این منطقه و مهیا شدن فضا برای حمله منافقین به مرزهای غربی آغاز کرد.

در محور دوم، تهاجم مشترک منافقین و رژیم بعث عراق به مرزهای غربی در 1367/5/3 با هدف اشغال تهران در ظرف یک روز آغاز شد. ارتش «آزادی بخش» منافقین با تجهیزات کامل، در قالب 25 تیپ و به استعداد 5000 نیروسازماندهی شده بود که این رقم در کنار نیروهای پشتیبانی و عراقی به 15000 نفر می‌رسید.

عملیات مشترک با هجوم زمینی از طریق سر پل ذهاب و هلی‌برن از جنوب گردنه‌ی «پاطاق» (نزدیک سرپل ذهاب) آغاز شد و منافقین به طرف شهر «کرد غرب» پیشروی کردند و پس از اشغال این شهر و ضمن درگیری های پراکنده، اسلام آباد را نیز به تصرف خود درآوردند. در حقیقت اوضاع مرزهای جنوبی از سویی و اوج بلاهت آمیز و غیر منتظره بودن طرح تهاجم باعث گردید که منافقین و رژیم بعث در غافلگیر نمودن نیروهای جمهوری اسلامی ایران توفیق یابند. این موفقیت منافقین تنها در صورتی تحقق یافت که رزمندگان اسلام در جنوب کشور دلاورانه مشغول مقابله با تهاجم وسیع عراق بودند که به شکست مفتضحانه متجاوزین انجامید

جنایت‌های منافقین در اسلام آباد و روستاهای اطراف در حدی بود که حتی افسران عراقی را مبهوت ساخته بود. اعضای سازمان مجاهدین خلق پس از سالها شستشوی مغزی اینک مجال یافته بودند تا عقده‌های دیرین و زخم‌های روحی کهنه‌ی خویش را بر سر مردم بی‌دفاع التیام دهند.

شادی و سرمستی منافقین در غرب کشور دیری نپایید. مقصد بعدی منافقین کرمانشاه بود. اما آشفستگی و وحشت ناشی از تهاجم منافقین و توحش آنان حین عملیات موجب ایجاد راه‌بندان سنگین در مسیر کرمانشاه و اختلال در حرکت و برنامه های منافقین شد. در همین اوضاع بود که ضعف طراحی عملیات منافقین و ناآشنایی آنان با منطقه نمود یافت. تنگه‌ی چهارزبر به عنوان منطقه‌ای ژئواستراتژیک از نگاه منافقین مغفول مانده بود و کمین‌گاهی گشت که سازمان مجاهدین خلق را پس از بیست و سه سال فراز و نشیب در آستانه‌ی تباهی کشاند.

در عملیات مرصاد سازمان رزم جمهوری اسلامی ایران شامل 58 گردان در قالب 11 لشکر، 6 قرارگاه و 9 تیپ مستقل از سپاه پاسداران، بسیج و یگانهایی از نیروی زمینی، نیروی هوایی و هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی بود.

به رغم تلاش وافر عراق در برهم زدن تمرکز نیروهای ایران از منطقه غرب، بلافاصله پس از آگاهی مسئولان از توطئه‌ی دشمن سیل نیروهای خودی اعم از فرماندهان بلندپایه و سایر رزمندگان به منطقه اعزام شدند.

مقاومت گروهی کوچک از نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی باعث شد که به رغم به شهادت رسیدن قاطبه‌ی آنان، زمینه برای سررسیدن سایر نیروهای جمهوری اسلامی فراهم شود. تیزپروازان ارتش جمهوری اسلامی و به ویژه شهید صیاد شیرازی نیز با عکس العمل سریع خود، اوضاع منطقه را شناسایی نمودند و بلافاصله مواضع منافقین را درهم کوبیدند. بنابراین پیش‌روی منافقین پس از چند ساعت متوقف شد. اما حادثه‌ی اصلی در روزهای بعد و از روز 4 مرداد آغاز شد.

با فرارسیدن خیل نیروهای جمهوری اسلامی اعم از سپاه، ارتش و بسیج و نیز فوج نیروهای داوطلب مردمی، هزاران نفر از منافقین گرفتار در تنگه‌ی مرصاد کشته و زخمی شده و برخی از آنان نیز موفق به فرار شدند. در میان اسامی کشته شدگان سازمان، می‌توان نام بسیاری از مقامات رده بالای منافقین را یافت. در عملیات قهرمانانه‌ی مرصاد 20 تیپ از 25 تیپ نیروهای متجاوز منهدم شدند.

در این، پدیده‌هایی درخشان مجال نمود یافت که برخی از آنان از این قرار است:

آنچه بیش از هرچیز نمود داشت حضور گسترده‌ی مردم شهرها و روستاها و جانفشانی در محافظت از کیان جمهوری اسلامی ایران بود.

رزمندگان اسلام در این عملیات جلوه‌هایی بدیع از دلاوری و طراحی تاکتیک‌های پیچیده‌ی جنگی را به نمایش گذاشتند که در این میان طراحی عملیات و دلاوری شهید صیاد شیرازی و حضور شخص وی در خط مقدم مبارزه با منافقین نمونه‌ای از آن است.

تبلور روح ایثار رزمندگان اسلام از مهمترین عوامل پیروزی قاطع عملیات مرصاد به شمار می‌رود که در شاهبیت آن، مقاومت خون‌بار گروه کوچکی از سپاهیان بدر در شب نخست و شهادت تمامی آنان و نیز از جان‌گذشتگی تیپ 12 قائم (عج) قرار دارد.

سرعت عمل شگفت‌انگیز رزمندگان اسلام در عملیات مرصاد در حدی بود که معادلات اطلاعاتی مثلث منافقین، ایالات متحده و عراق را برهم زد. دشمن بر آن بود که با مشغول بودن ذهن نیروهای

جمهوری اسلامی در مرزهای جنوبی و نیز تصور ایران بر خاتمه‌ی جنگ، فرصت سازماندهی نیروهای آنان وجود ندارد.

یکی دیگر از جلوه‌های توانایی جنگی رزمندگان اسلام در این عملیات، توانایی ایفای نقش مکمل توسط هریک از نیروها بود. به رغم غافل‌گیری اولیه و عدم آمادگی قبلی، هریک از نیروهای مختلف سپاه، ارتش اعم از زمینی و هوایی که خود شامل 58 گردان بودند، به سرعت و منظم با سایر نیروها ترکیب شده و بدون هماهنگی قبلی، به شیوه‌ای مناسب نقش پوششی خود را برای نیروهای موازی ایفا نمودند.

دستاوردهای جمهوری اسلامی ایران در عملیات مرصاد، بسیار فراتر از فتح یک عملیات بود؛ تبلور وحدت عناصر سازمان رزم خودی در قالب عملیات مشترک، تثبیت نظام جمهوری اسلامی در عرصه‌ی بین الملل، افزایش وحدت ملی و مشروعیت نظام جمهوری اسلامی، چرخش اوضاع سرنوشت جنگ به سود جمهوری اسلامی و اضمحلال گروهک تروریستی منافقین را می‌توان در شمار اهم این دستاوردها دانست.

در سوی دیگر، تلفات سنگین و از دست دادن نیروهای انسانی، نابودی اکثریت تجهیزات رزمی سبک و سنگین، سیل انتقادات بر مسئولان سازمان و ریزش اعضا، از دست رفتن بیش از پیش حیثیت سازمان در بین مردم ایران، بن‌بست استراتژیک در سازمان و ضربه به جایگاه سازمان در عرصه‌ی نظام بین الملل را می‌توان مهمترین پیامدهای عملیات مرصاد برای منافقین دانست.

کوتاه سخن آنکه، توجه به وضعیت لرزان مقرر منافقین در عراق که رجوی آن‌را قلب سازمان می‌خواند و نیز شرایط حاکم بر اعضای محصور در آن، ذهن را به این باور می‌رساند که امروز، گروه رجوی بیش از آنکه یک سازمان باشد، محدود به کنش‌های جاری در جریان یک گروه‌گیری بزرگ است؛ گروه‌هایی که دیر یا زود تلاش‌های جمهوری اسلامی ایران، دولت و ملت عراق و برخی نهادهای بین المللی، ارمغان رهایی را برای آنان به همراه خواهد آورد و پس از آن و به اذعان رجوی، قلب سازمان از کار خواهد افتاد. با این رویداد از سازمان تنها یک نام و چند ده نفر اپوزیسیون از حل شدگان در رجوی ساکن در فرانسه باقی خواهد ماند که غایت آمالشان تجمع چند نفره مقابل سفارتخانه‌های ایران و مقرر سازمان ملل است؛ سرنوشتی که هم امروز نیز لایه‌هایی پررنگ از آن نمود یافته است.

ان ربک لبالمرصاد

فهرست منابع

کتب

1. احمدی روحانی، حسین، سازمان مجاهدین خلق، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1384

2. اسکندری، محمدرضا، خزان آرزوها (کتاب الکترونیک)، تهران، باشگاه اندیشه، 1382

3. اسناد انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1374

4. اعدام کنید (خاطرات محمد حسن عبد یزدانی)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1388
5. انصاری، مهدی (و دیگران) کرمانشاه در جنگ، بی جا، 1387
6. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه گل محمدی (و دیگران)، تهران، نشر نی، 1377
7. بازرگان، مهدی، راه طی شده، بی جا، 133
8. باقرزاده، طاهره، قدرت و دیگر هیچ، تهران، اطلاعات، 1372
9. بجنوردی، سیدکاظم، مسی به رنگ شفق، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1381
10. پرورش، ایران، عکسواره‌ای از فروغ جاویدان (کتاب الکترونیک)، تهران، نشر پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان، 1389
11. تاریخ تهاجم فرهنگی غرب؛ نقش روشنفکران وابسته، تهران، موسسه قدر ولایت، 1380
12. تراب حق شناس، بی جا، فرازی از تاریخ، بی تا
13. جزایری، سید مسعود، غلبه بر دشمن، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، 1382
14. جزایری، سید مسعود، غلبه بر دشمن، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، 1382
15. جزوه « افشای منافین » از مجموعه جزوات کمیته افشا، تهران، دانشجویان پیرو خط امام، 1358
16. جزوه بیانیه اعلام مواضع، تهران، سازمان مجاهدین خلق، 1354
17. جمع بندی یک ساله مقاومت (مصاحبه با مسعود رجوی)، تهران، سازمان مجاهدین خلق، 1361
18. حسینیان، روح الله، سه سال ستیز مرجعیت شیعه در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1387
19. حق بین، مهدی، منافقین خلق، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1389
20. حقیجو، ع، تحلیلی بر سازمان مجاهدین خلق، تهران، اوج، 1358

21. خاطرات آیت الله یزدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1380
22. خاطرات و مبارزات شهید فضل الله محلاتی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1376
23. خمینی (ره)، روح الله، صحیفه‌ی امام، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، 1385
24. خوشحال، مهدی، در دام عنکبوت، تهران، نشر نیما، 1380
25. درسی از سوره محمد (ص) (از مجموعه کتب تفسیری سازمان)، تهران، سازمان مجاهدین خلق، بی تا
26. درودیان، محمد، پایان جنگ، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، 1379
27. راستگو، علی‌اکبر، مجاهدین خلق در آئینه تاریخ، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1384
28. راه انبیاء راه بشر، تهران، سازمان مجاهدین خلق، بی تا
29. راهنمای عملیات جنگ هشت ساله، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، تهران، 1372
30. روحانی، حمید، نهضت امام خمینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1372
31. روزها و رویدادها، تهران، پیام مهدی، 1378
32. زیباکلام، صادق، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، تهران، روزنه، 1375
33. سازمان مجاهدین پیدایی تا فرجام، ج 1، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، 1384
34. سازمان مجاهدین پیدایی تا فرجام، ج 2، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، 1385
35. سازمان مجاهدین پیدایی تا فرجام، ج 3، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، 1385
36. السامرای، وفیق، ویرانی دروازه شرقی، ترجمه عدنان قارونی، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، 1377
37. سلطانی، مجتبی، خط سازش، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1368

38. سمیعی، علی، کارنامه توصیفی عملیات های هشت سال دفاع مقدس، تهران، نسل کوثر، 1382
39. شمس حائری، هادی، مرداب، بی‌جا، 1375
40. صدرشیرازی، محمد علی، دولت موقت، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1388
41. عباس، سلیمی نمین، مرصاد پایانی بر دو ادعا، تهران، همشهری، 1388
42. علوی، سید محمد صادق، بررسی مشی چریکی در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1379
43. عملیات مرصاد، تهران، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بی تا
44. فارسی، جلال الدین، زوایای تاریک، تهران، نشر حدیث، 1373
45. قراهانی، حمیدرضا، دفترچه ثبت جنگ، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، بی تا
46. کارنامه سیاه (مناظرات زندان اوین)، تهران، دادستانی انقلاب اسلامی، 1363
47. کریمی، احمد رضا، شرح تاریخچه سازمان مجاهدین خلق، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1384
48. کوشکی، محمدصادق، تبار ترور، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1387
49. کیمیافر، محمد، خاطرات حبیب اله عسکر اولادی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1389
50. گذر از بحران 67، تهران، دفتر سیاسی سپاه، 1368
51. منصوری لاریجانی، اسماعیل، تاریخ دفاع مقدس، تهران، اسلیمی، 1380
52. میثمی، لطف الله، از نهضت آزادی تا مجاهدین، تهران، صمدیه، 1380
53. نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، تهران، رسا، 1371
54. نیمه پنهان سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست، تهران، کیهان، 1383

مقالات

1. ارتباط منافقین و صدام، نشریه‌ی فجر، 1384/8/22
2. ارسال کمک‌های آمریکا برای اردوگاه منافقین، خبرگزاری فارس، 1388/5/9
3. اسدی، رضا، واپسگرا، سایت ایران دیده‌بان (www.irandidban.com)
4. اکرامی، علی، مسعود رجوی و تراژدی فروغ جاویدان، سایت کانون-هابیلیان (www.habilian.ir)
5. ایرانی، بهار، عملیات آفتاب ضرورت بن بست شکنی، سایت ایران اینترلینک-www.iraninterlink.org
6. آیا منافقین عبرت خواهند گرفت؟، سایت هابیلیان، بی تا
7. بارسقیان، سرگی، صیاد مرصاد، سایت هابیلیان، بی تا
8. بازخوانی خروج سازمان مجاهدین خلق، نشریه مشق، شماره‌های 4 و 5
9. بررسی علل تجاوز منافقان پس از پذیرش قطعنامه 598 توسط ایران، سایت هابیلیان، بی تا
10. بسطامی، رضا، عملیات دروغ جاویدان، سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی (www.irdc.ir)
11. بمب‌های فسفری و ترانه‌های غربی؛ عملیات مرصاد از نگاه دو افسر اسیر عراقی، روزنامه انتخاب، 1378/5/7
12. بهره‌کشی جنسی رجوی از زنان فرقه منافقین، خبرگزاری فارس، 1389/6/17
13. بیانات مقام معظم رهبری در جمع خانواده‌ی ایثارگران استان سمنان، خبرگزاری جمهوری اسلامی (www.irna.ir)
14. بیگلری، مجید، گفتگو با سردار کوثری، ویژه‌نامه‌ی سروقامتان روزنامه‌ی جوان، مرداد 1387
15. پاسخ مثبت آمریکا به منافقین، خبرگزاری فارس، 1389/4/26
16. پیوند دوباره منافقین در قول و عمل، خبرگزاری فارس، 1389/3/1

17. تاریخ ارتداد، همشهری ماه، شماره 9، آذر 1380
18. تداوم مشی تروریستی سازمان مجاهدین، پایگاه تحلیلی گلوبال پست بوستون (www.globalpost.com)، 11 ژوئن 2011
19. ترندهای جاسوسی منافقین، خبرگزاری فارس، 1388/11/17
20. تشکیل کمیته تسریع در اخراج منافقین از عراق، خبرگزاری فارس، 1390/3/22
21. تنگه مرصاد، غربال دهر، سایت هایلیان، بی تا
22. جعفری، مجتبی، عملیات مرصاد؛ کمین در گلوگاه تاریخ (برگرفته از خاطرات سرهنگ)، سایت کانون هایلیان (www.habilian.ir)
23. جعفریان، رسول، بازشناسی سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اطلاع رسانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی (www.irdc.ir)، 1386/7/16
24. چرا همدردی (زهره رهنورد) با منافقان، روزنامه رسالت، 1389/7/5
25. چهره منافقین در قرآن، روزنامه رسالت، 1384/12/24
26. حمایت رجوی از کروی، خبرگزاری فارس، 1388/5/28
27. حمایت موسوی از منافقین و آشوب‌گران، خبرگزاری فارس، 88/10/12
28. حمایت گروهک‌های منافقین از بیانیه موسوی، خبرگزاری فارس، 1388/6/17
29. خاطرات حبیب الله پیمان، روزنامه‌ی همشهری، 84/4/23
30. خاطرات قاسم کارگر (فرمانده‌ی گردان مسلم لشکر 27 محمد رسول‌الله (ص)) از عملیات مرصاد، خبرگزاری ایسنا (www.irna.ir)، 1389/5/5
31. خاطره ابراهیم حاتمی‌کیا از عملیات مرصاد، نشریه‌ی پایداری، شماره مرداد 1389
32. خاطره شهید صیاد شیرازی از عملیات مرصاد، ویژه‌نامه رمز عبور، 1389، ش 2
33. خوابی که آشفته شد، پایگاه اطلاع رسانی جامع دفاع مقدس؛ ساجد (www.sajed.ir)

34. خوارج انقلاب اسلامی، روزنامه همشهری، 1384/4/23
35. در کمینگاه خداوند، سایت کانون هابیلیان (www.habilian.ir)
36. راز مرصاد!، سایت ایران دیدبان (www.irandidbancom)، بی تا
37. رضایی، ابراهیم، عملیات مرصاد؛ درس عبرتی برای منافقین دیروز و امروز، سایت هابیلیان
38. رضوان، محمدمهدی، سیانور؛ پایانی بر فروغ جاویدان، نشریه‌ی امتداد، مرداد 1385، ش 8
39. روایت عملیات مرصاد، سایت هابیلیان، بی تا
40. روبین، الیزابت، فرقه تروریست، سایت ایران دیدبان (www.irandidbancom)، 1385/6/25
41. روزبهرانی، زهرا، عملیات مرصاد، نشریه‌ی گلبرگ، ش 100
42. ریشه‌های خشونت و ترور در تاریخ یک سازمان، روزنامه نشاط، 78/1/23
43. زمانی، احمد، عملیات مرصاد از زبان سپهد شهید حاج علی صیاد شیرازی، مجله کوثر، ش 29
44. سخنرانی بتول سلطانی در جمع افرادی از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اطلاع رسانی بنیاد خانواده سحر (www.Saharngo.com)، 31 اوت 2008
45. سخنرانی مسعود رجوی پیش از عملیات فروغ جاویدان (سالروز عملیات مرصاد)، سایت هابیلیان، بی تا
46. سرکرده منافقین تنها 200 نفر فدایی دارد، پایگاه اطلاع رسانی کانون هابیلیان، 1390/2/18
47. سقوط از چاله عراق به چاه اشرف (گفت‌وگو با محمود دشتستانی عضو سابق منافقین)، نشریه پنجره، تابستان 1389
48. سقوط از چاله عراق به چاه اشرف؛ گفت‌وگو با محمود دشتستانی، هفته نامه پنجره، تابستان 1389،¹ ص 115
49. سلطانی، بتول، شورای رهبری یا حرمسرای رجوی، سایت ایران اینترلینک-www.iran-interlink.org)
- (interlink.org)
50. سلطانی، علی، پایان یک توهم، روزنامه ایران، 1384/5/4

51. سند ارتباط تنگاتنگ مسعود رجوی با ساواک، پایگاه خبری خبرستان
(WWW.KHABARESTAN.NET) ، 1389/5/3
52. سینگلتون، آن، ارتش خصوصی صدام ، پایگاه اطلاع رسانی هایلیان (www.habilian.com)
53. شادانلو، جواد، از فروغ جاویدان تا جهنم مرصاد، بازتاب(WWW.BAZTAB.IR)
54. شبانی، مریم، چریکهای فدایی و سازمان مجاهدین خلق رو در روی یکدیگر، روزنامه شرق،
1383/8/13
55. شبانی، ناصر ، نگاهی به عملیات فروغ جاویدان ، نشریه‌ی نگین ایران (فصلنامه مطالعات جنگ
ایران و عراق) ، شماره 17
56. شرح عملیات مرصاد، پایگاه اطلاع رسانی جامع دفاع مقدس؛ ساجد(www.sajed.ir)،
1385/6/25
57. شمس، علی، فروغ جاویدان یا فروغ هخا رجوی، سایت هایلیان، بی تا
58. شورای رهبری یا حرمسرای رجوی؛ مصاحبه با بتول سلطانی، پایگاه اطلاع رسانی هایلیان،
(www.habilian.ir)
59. صیاد مرصاد، سایت کانون هایلیان(www.habilian.ir)
60. عملیات پیروزمندانه مرصاد، سایت هایلیان، بی تا
61. عملیات مرصاد آخرین عملیات رزمی جمهوری اسلامی ایران، سایت
هایلیان(www.habilian.ir)
62. عملیات مرصاد نقطه پایان راه برای جنگ و منافقین، خبرگزاری فارس، 1388/5/4
63. عملیات مرصاد و حماسه رزمندگان استان سمنان در آن، خبرگزاری جمهوری
اسلامی(www.irna.ir)
64. عملیات مرصاد، سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی(www.irdc.ir)، 1387/5/19
65. عملیات مرگ، سایت ایران دیده بان (www.irandidbancom)
66. عملیاتهای مرصاد و فروغ جاویدان از دو نگاه متقابل، سایت هایلیان(www.habilian.ir)

67. عملیات مرصاد؛ درس عبرتی برای منافقین دیروز و امروز، خبرگزاری ایرنا (www.irna.ir).

1389/05/04

68. غروب مرگ سالاری، سایت ایران دیدبان (www.irandidbancom)

69. فاضلی، محمود، تاریخچه مختصر سازمان مجاهدین خلق، روزنامه شرق، 1384/9/1

70. فراخوان منافقین برای حمایت از فتنه گران، روزنامه ایران، 1389/2/4

71. فرار جمعی اعضای سازمان مجاهدین از اردوگاه اشرف، پایگاه اطلاع رسانی

نهرین (www.nahrainnet.net), 1390/1/30

72. فرقه رجوی اقدام به عقیم سازی زنان می کند، خبرگزاری فارس، 1387/7/25

73. فروش سلاح عربستان به مجاهدین خلق، خبرگزاری فارس، 1389/4/16

74. فروغ بی فروغ، سایت هابیلیان، بی تا

75. فروغ جاویدان در کمین «مرصاد» بی فروغ شد، خبرگزاری دانشجویان

ایران (WWW.ISNA.IR) ، 1389/5/3

76. فروغ جاویدان در محضر تاریخ، سایت ایران دیده بان (www.irandidbancom)

77. فروغ جاویدان " برای همیشه خاموش شد، خبرگزاری مهر، 1389/5/5

78. فلاح، مصطفی، این بود سرانجام منافقین، روزنامه کیهان، 1382/1/31

79. فوزی، یحیی، استراتژی و عملکرد سازمان مجاهدین خلق، متین، ش 34، ص 105

80. فیروزمند، جواد، گذری بر آسمان اشرف، سایت آریا ایران، (www.ariairan.com)

81. کمین گاه، سایت هابیلیان، بی تا

82. کپی برداری فتنه سبز از روش های فرقه رجوی، خبرگزاری فارس، 1388/8/2

83. گذری بر عملیات مرصاد در کرمانشاه، خبرگزاری قرآنی ایران (WWW.IQNA.IR).

1389/5/4

84. گفت و گو با سردار جعفر اسدی (فرمانده نیروی زمینی سپاه مرصاد)، روزنامه ی کیهان،

1387/5/6

85. گفتگو با حبیب الله پیمان، روزنامه‌ی همبستگی، 1382/2/1
86. گفتگو با حسین الله کرم، خبرگزاری ایسنا (www.isna.ir)، 1386/6/27
87. گفتگو با سردار احمد سلیم آبادی (فرمانده اسبق لشکر 71 روح‌الله استان مرکزی)، خبرگزاری ایسنا (www.isna.ir)
88. گفتگو با سردار آبنوش (فرمانده تیپ حضرت قائم (عج))، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، 1389/5/14
89. گفتگو با سردار مدنی، روزنامه همشهری، 1384/5/4
90. گفتگو با هادی شعبانی، خبرگزاری فارس، 87/05/04
91. گفت‌وگو با حسین الله کرم، خبرگزاری دانشجویان ایران (www.isna.ir)
92. گفت‌وگو با محمدعلی دریابار (فرمانده یگان ضدزره سپاه در عملیات مرصاد)، خبرگزاری فارس، 1389/5/14
93. مجاهدین؛ از "فروغ جاویدان" تا وضعیت نامعلوم فعلی، سایت بی بی سی فارسی (BBCPersian.com)، 29 ژانویه 2008
94. مرصاد "در کمین نشست تا عملیات" فروغ جاویدان منافقین " ناکام شود، سایت هایلیان
95. مرصاد؛ عملیات سرنوشت جنگ، خبرگزاری مهر (WWW.MEHRNEWS.IR)، 1387/5/5
96. مرصاد؛ کمین آخردر مرداد 67، سایت جامع دفاع مقدس؛ ساجد (www.sajed.ir)، 1386/9/10
97. مروری بر تاکتیک‌های رزمندگان اسلام در عملیات مرصاد و نقش هوانیروز ارتش در آن، خبرگزاری ایسنا
98. مروری بر یک پیروزی بزرگ، خبرگزاری مهر، 5 مرداد 1389
99. مسعود رجوی و کمک به جنبش سبز، خبرگزاری فارس، 1389/3/12

100. منافقین به دعوت موسوی لبیک گفتند، روزنامه ایران، 1388/12/11
101. منافقین به جند الشیطان می پیوندند، خبرگزاری فارس، 1389/6/28
102. منافقین در لیست تروریستی وزارت خارجه آمریکا، خبرگزاری فارس، 89/05/16
103. مهربابی، مجید، تنگه‌ی بی‌بازگشت، روزنامه همشهری، 5 مرداد 1387
104. مؤمنی، حسین، کمینگاه مرصاد، پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان (www.habilian.ir), 14
1389/5/
105. ناکامی ماموریت جدید منافقین، خبرگزاری فارس، 1389/3/29
106. ناگفته‌ها از قطعنامه 598 و عملیات مرصاد؛ گفتگو با سردار ویسی، خبرگزاری ایسنا
(www.isna.ir)
107. ناگفته‌های عضو سابق گروهک منافقین از هجده سال زندگی در قرارگاه اشرف، روزنامه مردم
سالاری، ش 2023، 1387/12/11
108. ناگفته‌های سربازان آمریکایی حاضر در پادگان منافقین، خبرگزاری فارس، 1390/1/30
109. نامه سرگشاده حبیب الله عسکر اولادی به ابراهیم یزدی، روزنامه همبستگی، 1381/8/25
110. نفوذ گروهک تروریستی منافقین در ستادهای انتخاباتی نامزد اصلاح طلب، خبرگزاری فارس،
1388/5/17
111. نگاهی به بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق، سایت ایران دیده‌بان
(www.irandidbancom), 1382/1/10
112. نمادهای تبلیغاتی "میرحسین موسوی" در مراسم ختم منافقین، خبرگزاری فارس، 1388/5/25
113. نیورینک، یودیت، شهدای گمراه (جدیدترین آثار جنون رجوی)، خبرگزاری فارس، 1389/6/21
114. و چهارزبر مرصاد شد، نشریه امتداد، ش 42، تیر 1388
115. وضعیت مبهم 10 تبعه‌ی کانادا در اشرف، خبرگزاری فارس، 1390/2/6
116. هاشمی، سید حسین، زنان و کودکان قربانیان فرقه تروریستی منافقین، سایت
هابیلیان (www.habilian.ir)، 1389/5/24

117. همکاری گروهک رجوی با جندالشیطان برای عملیات در ایران، خبرگزاری فارس، 1389/6/2
118. همکاری منافقین با فتنه گران در پروژه کشته سازی، خبرگزاری فارس، 1389/3/23
119. همه شهدای زنده مسعود رجوی و میرحسین موسوی، خبرگزاری فارس، 1389/1/15
120. یادى از عملیات مرصاد «تجلی مقاومت مردمی» گفتگو با سردار سرتیپ پاسدار اسدالله ناصح فرمانده وقت سپاه چهارم کرمانشاه، سایت کانون هابیلیان (www.habilian.ir), بی تا

فیلم‌های ویدئویی

1. فیلم مصاحبه با خانواده اعضای سازمان مجاهدین خلق
2. فیلم مذاکره مسعود رجوی با مقامات ارشد کشور عراق
3. فیلم ویدئویی جلسه «انتصاب» مریم رجوی به ریاست جمهوری!
4. فیلم ویدئویی بدست آمده از استخبارات عراق از مذاکره مخفی عباس داوری با مقامات اطلاعاتی این کشور
5. مستند تلویزیونی گرگ‌ها (صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران)
6. مصاحبه خدابنده از مسئولان سابق سازمان در گفتگوی تلویزیونی
7. مصاحبه سعید شاه‌سونندی عضو سابق کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق
8. مصاحبه علی شاهی عضو سابق سازمان در گفتگوی تلویزیونی

روزنامه‌ها و نشریات (شماره‌های مکرر)

1. روزنامه‌ی اطلاعات
2. روزنامه‌ی انتخابات

3. روزنامه‌ی ایران
4. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی
5. روزنامه‌ی جوان
6. روزنامه‌ی رسالت
7. روزنامه‌ی سیاست روز
8. روزنامه‌ی شرق
9. روزنامه‌ی قدس
10. روزنامه‌ی کیهان
11. روزنامه‌ی مردمسالاری
12. روزنامه‌ی نشاط
13. روزنامه‌ی همبستگی
14. روزنامه‌ی همشهری
15. نشریه‌ی امتداد
16. نشریه‌ی پایداری
17. نشریه‌ی پنجره
18. نشریه‌ی فجر
19. نشریه‌ی کوثر
20. نشریه‌ی گلبرگ
21. نشریه‌ی مجاهد
22. نشریه‌ی نگین ایران